دائرة المعارف تمدن ایران

سیاحتنامه شاردن

ترجمه

محمد عباسی



موسسه چاپ و انتشارات امیرکبیر

DATE LABEL

دائرة المعارف تمدّن ایران

سیاحتنامهٔ شاردن

تاریخ علوم ایرانیان

(قسمت دوم)

ترجمهٔ :

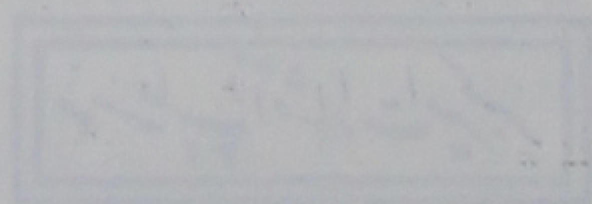
محمد عباسی

با حواشی و تعلیقات و توضیحات لغوی و تاریخی و فرهنگ اصطلاحات و فهارس

جلد ششم

سیاحتنامهٔ شاردن







مؤسسه چاپ و انتشارات امیرکبیر

این کتاب در چاپخانه‌های اتحاد، پیروز و رنگین در سال ۱۳۳۸ بچاپ رسیده است

تاریخ ایران(۱)

ایرانیان را در **تاریخ** نیز معرفت اندک است ، واین علم در میان ایشان درمرحلهٔ ابتدایی می باشد(۲) ؛ واستنباط این نکته از آنچه که دربارهٔ **جغرافیا** گفتیم، بسهولت امکان‌پذیر می گردد(۳)؛ زیرا وقتیکه بااوضاع واحوال مردمان ممالك دوردست آشنایی‌ندارند ، بطریق‌اولی از گذشتهٔ ایشان نیز آگاهی نخواهند داشت(٤) . نمی‌توان جهل‌مرکب ایرانیان(٥) را دراین قسمت تصور کرد ، واگرمن در نتیجهٔ مطالعات و

---

۱) بقیهٔ فصل سیزدهم که در **جغرافیا و تاریخ ایران** است.

۲) مصنف راازتالیفات عظیم‌الحجم وجلیل القدرتاریخی ایرانیان اطلاعی نبوده است ، برای آگاهی ازتصانیف تاریخی‌ایرانیان رجوع بضمایم وتعلیقات مترجم درپایان همین فصل فرمایند .

۳) از توضیحات منضمه ببخش جغرافیایی ، مسلم‌و معلوم شد ، که شاردن‌را دراین موضوع، بمانند جغرافیا اشتباهات عظیمی دست داده‌است .

٤) نتایج‌مستخرجه ازمقدمات‌غلط، بالطبع غلط خواهدبود. ایرانیان درهزارسال پیش‌ازتاریخ وجغرافیای‌تمام نقاط معلوم‌دنیای‌قدیم آگاه‌بوده‌اند: **کتاب هند بیرونی ، سیاحتنامه سلیمان وابوزید سیرافی صورالاقالیم ابوزیدبلخی، مسالك الممالك اصطخری، صورة الارض ابن‌حوقل نزهة المشتاق ادریسی ، معجم‌البلدان** یاقوت وجزاینها ، بهترین دلیل اطلاعات بسیط ومحیط ایرانیان براوضاع واحوال جغرافیایی جهان بشمارمی‌رود .

٥) ایرانیان ازتاریخ مردمان گوناگون وملل مختلف جهان اطلاعات دقیق ودرستی داشته‌اند چنانکه بخش **تاریخ اروپای جامع التواریخ رشیدی** طبع **کارل‌یان Karl Jahn** شاهد صادق آنست ، ومادرضمایم وتعلیقات دراین قسمت بخصوص مدارك واسناد دیگری نقل خواهم کرد .

مشاهدات ممتد خویش یقین حاصل نکرده بودم، خودم نیز نمی‌توانستم آنرا باور کنم؛ فی‌المثل در ایران ده نفر پیدا نمی‌شود که از استقرار اصول حکومت **جمهوری**(۱) در کشور **هلند** اطلاعی داشته باشد؛ در صورتیکه هشتاد سالست، که **شرکت هند شرقی هلند** در نقاط مختلف **کشور شاهنشاهی** بخصوص در پایتخت مملکت (اصفهان) مستقر شده است؛ واین موضوع راجز بجهل مرکب ایرانیان درعلم تاریخ، بچیز دیگری نمی‌توان حمل کرد.

البته دراین مورد بخصوص، خطای عمده از ناحیهٔ خود **شرکت** مزبور ناشی شده‌است، که درمیان مردمان دوردست از (**اروپا**)، نظریهٔ نادرستی دربارهٔ اصول حکومت کشور متبوع خوداشاعه داده‌است؛ واین بدانجهت است، که چون **شرکت** از تمایلات استبدادی دول **مشرق** و مخالفت شدیدایشان باحکومت **جمهوری** آگاهست؛ وچون هیچگاه **اصول جمهوریت** در **آسیا** وجود نداشته،(ماهیت) **حکومت جمهوری هلند** برای آسیاییان مطلقاًمجهول مانده‌است(۲).اولیای **شرکت** هیچگاه ذکری از **دولت جمهوری** (۳) متبوع خویش بمیان نمی‌آورند، وهنگام اعزام **سفیر** به **ایران**، اعتبارنامهٔ وی یااز مقام **فرمانفرمای کل باتاویا** ویا ازطرف **پرنس درانژ**(٤) ویا بنام وی صدور می‌یابد، وچنان جلوه می‌کند

(۱) بعد ازشاردن اصول حکومت هلند تغییر کرده، وبازطرز حکومت سلطنتی در آن کشور مستقر شده است.

(۲) **هرودت** مدعی است که ایرانیان بااصول حکومت جمهوری آشنا بوده‌اند. رجوع بضمایم وتعلیقات مترجم بهمین فصل شود.

(۳) Etats Généraux

(٥)Prince d'Orange

که او **سلطان کشور** است. ایرانیان بدون اینکه در صدد کسب اطلاعات بیشتری بر آیند، اعتماد دارند، که (اصول حکومت) **هلند** نیز بمانند (دیگر دول اروپائی) **سلطنتی** است. حقیقت آنست که اگر **سفیران** و **بازرگانان** دول متعدد اروپایی که به **ایران** می‌روند، وچیزی حکایت می کنند نبودند، ایرانیان از تمام حوادث و وقایع اروپا مطلقاً بی اطلاع می‌ماندند.

اما دربارهٔ **تاریخ ایران** و **تاریخ کشورهای همسایه**، که ایرانیانرا با ایشان روابطی هست، باید متذکر شوم، که کتابهایی که ازین مقوله صحبت می‌دارند، مبهم وغیرقابل اعتماد می‌باشند، وازپیدایش آیین اسلام بتحقیق دقیق وقایع می‌پردازند، بطوریکه مندرجات این کتب دربارهٔ حوادث پیش ازاسلام بخصوص ازنظر **تاریخ وقایع**(۱) مطلقاً غیرقابل اعتماداست، چنانکه درتعیین اوقات حوادث ووقایع، مورخین‌را اشتباهات عظیم وتخلیط والتباس عجیب در تعیین اعصاردست داده است، وآشفتگی شدیدی ازلحاظ تاریخ بوجودآمده است(۲).

اعاظم مورخین ایرانی عبارتند از: **میرخواند** (۳)، **خواند میر** (٤)

---

(۱) Chronologie

۲- رجوع بتعلیقات منضمه بهمین فصل شود.

۳- مصنف **روضة الصفا** درهفت جلد، که سه جلد نیزازطرف **هدایت** بدان الحاق گشته، ورشته سخن تازمان ناصرالدین‌شاه قاجار کشیده شده، ومعروف به **روضة الصفای ناصری** می‌باشد.

٤- یعنی مصنف **حبیب السیر** ولی درمتن فرانسهٔ شاردن «امیرخوند» (Emir Kauvend) آمده است!؟

و**فردوسی** (۱) ؛ و اما چندتن مؤلف معاصر، در بخش چهارم سیاحتنامه ذکر ایشان خواهد آمد.

اما محتویات تمام آثار این مورخین دربارهٔ قرون قبل از اسلام، مشحون از افسانه وداستان است، ومشتمل برهزارقصه وحکایت عاری از حقیقت می‌باشد ؛ بویژه **روضةالصفا**، که با شرح اوضاع جهان، پیش ازداستان **حوا** آغازمی‌شود، زیرا مورخین ایرانی، چنان که دربخش مذهب خواهدآمد، مدعی هستند، که پیدایش جهان، روزگاران درازپیش از **آدم** بعمل آمده است، ونخست دیوان واهریمنان (۲) در روی زمین سکونت‌داشته اند، که‌بعلت عصیان علیه خداوند، به دوزخ رانده شده‌اند، و**آدم** و نژاد بشری بفرمان الهی، بجای اجنه، در دنیا مستقرشده‌اند.

تاریخ ایران علی‌الظاهراز **کتب** یا **روایات** بهدینان(۳)، که‌ایرانیان باستان‌می‌باشند، اقتباس شده است (٤). ایرانیان‌سخت کم بمطالعهٔ تاریخ می‌پردازند، وبتقریب هیچ کس درصدد تحقیق تواریخ ورفع‌اشتباهات تاریخی برنمی‌آید (۵).

۱ــ درمتن شاردن، نام فردوسی نیامده، ولی‌اسم شاهکارجاویدان وی، بسبك قدما، بجای‌مصنف درردیف مورخین ذکرشده‌است، **شاهنامه** راشاردن گاهی : ChantRoyal وگاهی به : Htstoire des Rois ترجمه کرده، و**روضةالصفا** رانیزچنین آورده :

Journal ou Diaire des Saints

(۲) Demons et Esprits

(۳) درمتن اصلی گبران آمده‌است که اصطلاح نادرستی است.

(٤) رجوع بتعلیقات فرمایند.

(۵) بضمایم همین فصل رجوع شود.

شاهنامه، یا **تاریخ پادشاهان**، شعرست، ومنظومهٔ گرانبهایی است، که درسرتاسر **مشرق زمین** مطلوب ومطبوع می باشد، همچنانکه **هومر** (۱) **ویرژیل** (۲) درمیان ما (اروپاییان). مصنف این کتاب **فردوسی طوسی** است، (ومولد شاعر) از بلاد **باختریان** (خراسان - ۳) درحدود **ترکستان صغیر شرقی** (٤) می باشد، که مهد پرورش دانشمندان بسیار در تمام فنون بوده است.

فردوسی در آغاز سدهٔ پنجم هجری (٥)، در دورهٔ سلطنت **سلطان محمود غزنوی**، که پادشاه این قسمت (٦) از ایران بوده، زیسته است حکایت می کنند، که نظم **شاهنامه** مدت چهل سال طول کشیده است، و این اثر مشتمل برشصت وشش هزار بیت می باشد، ومقرر بوده است که

Homere(۱)

Virigile(۲)

(۳) چنانکه درسیاحتنامهٔ شاردن معهود است مصنف برای تسمیهٔ تمام ولایات وایالات ایران، اسامی باستانی، مندرج در کتب یونانیان وروميان قديم را بکار برده است، و بهمین جهت **خراسان** را **باختریان** خوانده است، رجوع بتعلیقات فرمایند.

(٤)La petite Tartarie Orientele

(یعنی ماوراء النهر، وترکستان روس کنونی)

(٥) علی الظاهر اتمام نظم شاهنامه در چهار صد هجری بوده است، چنانکه ازین بیت مستفاد می شود:

زهجرت شده پنج هشتاد بار — که گفتم من این نامهٔ شاهوار

(٦) یعنی خراسان

(۷) ولی آنچه که مسلم ومعروف است، شماره ابیات شاهنامه شصت هزار بیت است، مگر اینکه **ملحقات** را نیز جزو متن اصلی بشمارند، مرحوم **ادیب پیشاوری** فرماید:

نخستینه شعری که در پارسی — شمارش هزارست دو بارسی

سلطان بپاداش هر بیتی یك، دینارطلای ناب بپردازد، واین مسکوك در آن عهد معادل دوپیستول (۱) عصر حاضر بوده است.



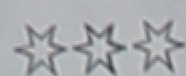
(۱) Pistole مسکوك طلای قدیمی بمعادل ده فرانك‌زر.

ضمایم و تعلیقات بخش تاریخ

ص ۷۶۹ : « ایرانیان را در تاریخ معرفت اندك است ، واین علم درمیان ایشان درمرحلهٔ ابتدایی می‌باشد ، واستنباط این نکته از آنچه که دربارهٔ **جغرافیا** گفتیم ، بسهولت امکان پذیرمی گردد . . . » .

چنان که در تعلیقات بخش جغرافیایی متذکرشدیم ، مصنف را اطلاعات لازم درتاریخ ایران وآثار مورخین ایرانی و اسلامی ، بمانند جغرافیا ، بسیاراندك ومحدود بوده‌است ، واستنباط این‌موضوع ازتعداد قلیل آثار تاریخی که نام آنها درمتن آمده (یعنی روضة الصفا، حبیب‌السیروشاهنامه) باکمال وضوح بثبوت می‌پیوندد .

اینك ادای حق مطلب را، باجمال دربارهٔ کتب تاریخی و کیفیت تحقیقات مورخین ایران و اسلام ، بنگارش سطور زیر مبادرت می‌شود :



تاریخ وتقسیمات آن در آثار ایرانیان:

در مفاتیح العلوم لامام الادیب اللغوی الشیخ **ابی‌عبدالله‌محمد‌ابن‌احمد‌بن یوسف الکاتب الخوارزمی،** که‌قدیمترین کتابی است، که تقسیمات وتعریفات علوم وفنون ایرانی واسلامی درآن آمده، باب مستقل و مخصوصی تحت‌عنوان **الاخبار** درنه فصل برای تاریخ اختصاص

داده شده است (۱). ولی باید متذکر شویم که خوارزمی هرگز عنوان واصطلاح «تاریخ» را در کتاب خود نیاورده است، بلکه چنانکه گفته شد، تحت عنوان **الاخبار** در نه فصل از **تاریخ عمومی جهان** سخن رانده است. بدین ترتیب:

الفصل الاول: فی ذکر **ملوك الفرس والقابهم.**

الفصل الثانی. فی ذکر **الخلفاء و ملوك الاسلام و نعوتهم و القابهم.**

الفصل الثالث. فی ذکر **ملوك الیمن فی الجاهلیة والقابهم.**

الفصل الرابع: فی ذکر **عن ملك معدا من ملوك الیمن.**

الفصل الخامس: فی ذکر **ملوك الروم والیونانیین.**

الفصل السادس: **فی الفاظ یکثر جریها فی اخبار الفرس،**

الفصل السابع: **فی الفاظ یکثر ذکرها فی الفتوح والمغازی و اخبار عرب الاسلام.**

الفصل الثامن: **فی الفاظ یکثر ذکرها فی اخبار ملوك عرب الجاهلیه.**

الفصل التاسع: **فی الفاظ یکثر ذکرها فی اخبار ملوك الروم.**

در کتاب **نفایس الفنون فی عرایس العیون لمحمد بن محمود الآملی**، فن **تاریخ** ضمن اقسام **علم محاوره و محاضره** (۱) تحت عنوان

(۱) **مفاتیح العلوم خوارزمی**، صفحات ۶۲ - ۷۲، طبع مصر، ۱۳۴۲ هجری.

(۱) «**محاورت** که آن عبارتست ازمعرفت مواقع کلام وبدایع حدیث باطبقات اقوام، موشح بلطایف و نکات وامثال وابیات، وبعضی این فن را **علم محاضرات** خوانند، و تعریف براین وجه کنند، که **هوما تحاضر به صاحبك من حدیث غریب اوشعر عجیب**»

(نفایس الفنون، طبع طهران، ص ۲۴۶، ازجلد نخست)



شیخ سعدی

(از مجموعهٔ موزهٔ هند)

DATE LABEL

علم **تواریخ وسیر** ذکر شده است (۱) ؛

وعلم وتواریخ وسیرچنین توصیف و تعریف شده : « و هـرچند این دوعلمند : یکی **مخصوص بکمیت اعمـار ومـدة دولت انبیا و ملوك وارباب ملك و ملت** ، و دوم **مخصوص بکیفیت احوال و طریقت‌هریك**، اما بنا بر آنکه‌بحسب شهرت مجموعراتواریخ خوانند، وهمه را دریك سلك کشند، ما نیز برقاعدهٔ مستمر هردو را باهم ایراد کردیم ، ومقصود از این دو علم پند و اعتبار است ، نه استحضار قصه و اخبار ، تا اولوالابصار بدانند ، که این حشمت و مال، و نعمت و اقبال ، از بزرگان بسیار، و سروران بیشمار یادگار است اعتماد را نشاید ، و بسی برنپاید ، وبخیره دل در دنیا نبندند ، و برفوت محبوبی و نعمتی ، یاحدوث مکروهی ومحنتی متألم نگردند وچند روزهٔ مهلت‌را غنیمت شمرده ، فرصت ازدست ندهند ، وآن سرمایهٔ بقای ابدی ووسیلهٔسعادت سرمدی ساخته، بحکم **انماالمرء حدیث بعده ، فکن حدیثاً حسناً لمن دعی**، ابدالدهرنام‌خود رابذکرجمیل‌وثنای‌جزیل زنده‌دارند (۲)» .

مورخ محقق وفیلسوف معروف **عبـدالرحمن بن‌خلدون** ، در **مقدمهٔ‌کتاب العبر وديوان المبتداوالخبرفی ایام العرب والعجم و البربر**،فن تاریخ را چنین تحلیل وانتقاد کرده(۳) :

---

(۱) **نفایس الفنون** ، مجلد اول ، صفحـات ۲٤٦ و ۲٦۱ ، طبع طهران .

(۲) **نفایس** ، مجلد اول ، صفحات ۲٦۱-۲٦۲

(۳) **مقدمه**، طبع‌مصر،صفحات ۳-۵

«فان فن التاریخ من الفنون التی تتداوله الامم والاجیال، وتشد الیه الرکائب والرحال؛ و تسمو الی معرفته السوقه والاغفال، وتتنافس فیه الملوك والاقیال، وتتساوی فی فهمه العلماء والجهال، اذهو فی ظاهره لایزید علی اخبار عن الایام والدول، والسوابق من القرون الاول، تنمو فیها الاقوال وتضرب فیها الامثال، وتطرف بها الاندیه اذا غصها الاحتفال، وتودی لنا شأن الخلیقه کیف تقلبت الاحوال واتسع للدول فیها النطاق والمجال؛ و عمروا الارض، حتی نادی بهم الارتحال، وحان منهم الزوال، و فی باطنه نظر وتحقیق، وتعلیل للکائنات ومبادئها دقیق، و علم بکیفیات الوقائع و اسبابها عمیق، فهو لذلك اصیل فی الحکمة عریق، وجدیر بان یعد فی علومها و خلیق، وان فحول المورخین فی الاسلام، قداستوعبوا اخبار الایام و

«تاریخ ازفنون متداول در میان همهٔ ملتها و نژادهاست، برای آن سفرها وجهانگردیها می کنند، هم مردم عامی وبی نام ونشان بمعرفت آن اشتیاق دارند، وهم پادشاهان وبزرگان به شناختن آن شیفتگی نشان می دهند، ودر فهمیدن آن دانایان ونادانان یکسانند، چه درظاهر اخباری بیش نیست دربارهٔ روزگارها ودولتهای پیشین وسرگذشت قرون نخستین، که گفتارها را با آنها می آرایند و بدانها مثلها می زنند، و انجمنهای پرجمعیت را بنقل آنها آرایش می دهند.

«مارا بحال آفریدگان آشنامی کند که چگونه اوضاع واحوال آنها منقلب می گردد، دولتهایی می آیند، وفرصت جهانگشایی می یابند وبآبادانی زمین می پردازند، تاندای کوچ کردن وسپری شدن آنان را درمی دهند وهنگام زوال وانقراض ایشان فرامی رسد.

بقیهٔ ترجمه درصفحهٔ بعد

جمعوها ، وسطروها فی صفحات الدفاتر واودعوها ، و خلطها المتطفلون بدسایس من الباطل وهموفیها وابتدعوها ، وزخارف من الروایات المضعفه لفقوها ووضعوها ، واقتفی تلك الآثار الکثیر ممن بعدهم واتبعوها ، وادوها الینا کما سمعوها ، ولم یلاحظوا اسباب الوقایع والاحوال ولم یراعوها ، ولارفضوا ترهات الاحادیث ولادفعوها ، فالتحقیق قلیل ، و طرف التنقیح فی الغالب کلیل، والغلط والوهم نسیب للاخبار وخلیل، والتقلید عریق فی الآدمیین وسلیل ، والتطفل علی الفنون عریض طویل ، ومرعی الجهل

بقیهٔ ترجمه ازصفحه قبل

« واما در باطن ، اندیشه وتحقیق دربارهٔ حوادث ومبادی آنها و جستجوی دقیق برای یافتن علل آنهاست ، و علمی است دربارهٔ کیفیات وقایع و موجبات و علل حقیقی آنها، و بهمین سبب تاریخ از حکمت سرچشمه می گیرد، وسزاست که ازدانشهای آن شمرده شود .

«و مورخان بزرگ اسلام بطور جامع اخبار روزگار گذشته را گردآورده وآنها را در صفحات تواریخ نگاشته وبیادگار گذاشته‌اند ، ولی ریزه‌خواران آن اخبار رابنیرنگهای باطل در آمیخته‌اند، ودرمورد آنها یادچار توهم شده یا به‌بدعت پرداخته‌اند، وروایات زراندودضعیفی تلفیق کرده وساخته‌اند، وبسیاری از آیندگان ایشانرا پیروی کرده ، و همچنانکه آن اخبار را شنیده‌اند ، برای ما بجای گذاشته‌اند ؛ بی آنکه بموجبات وعلل وقایع واحوال درنگرند واخبار یاوه‌وترهات رافرو گذارند، ازاینرو روش تحقیق اندك ، وسلاح تنقیح غالباً کند وزنگ‌زده است ، وغلط و گمان آنچنان باتاریخ در آمیخته‌اند که گویی بمنزلهٔ خویشاوندان

بقیهٔ ترجمه درصفحهٔ بعد

بین الانام وخیم وبیل ، والحق لایقاوم سلطانه، والباطل یقذف بشهاب النظر شیطانه ، والناقل انما هو یملی وینقل ، والبصیرة تنقد الصحیح اذا تمقل، والعلم یجلوها صفحات القلوب و یصقل .

« هذا وقد دون الناس فی الاخبار و اکثروا، وجمعوا تواریخ الامم و الدول فی العالم و سطروا ، والذین ذهبوا بفضل الشهرة والامامة المعتبره واستفرغوا دواوین من قبلهم فی صحفهم المتاخرة، هم قلیلون لایکادون یجاوزون عدد الانامل ، ولاحرکات العوامل ، مثل **ابن اسحق والطبری و ابن الکلبی** و **محمد بن عمر الواقدی** و **سیف بن عمر الاسدی** و

بقیهٔ ترجمه از صفحه قبل

و یاران اخبار اند . تقلید در رگ و پیوند آدمیان ریشه دوانیده ، و میدان طفیلی گری و ریزه‌خواری درفنون بسیار پهناور شده‌است، وفرجام نادانی درمیان مردم ، وخیم وناساز گاراست .

« اما در برابر سلطنت حق پایداری نتوان کرد ، و بصیرت چون شهابی است که اهریمن باطل رامی راند .

« هرچند نقل کنندهٔ اخبار تنها به باز گفتن و نقل اکتفامی کند، ولی هر گاه به آن نگریسته شود ، دیدهٔ بصیرت می‌تواند اخبار را انتقاد کند، وبنیروی دانش می‌توان صفحات صواب را روشن وتابناک ساخت. با اینوصف مردم اخبار را تدوین کرده وآثاری فراوان بیاد گار گذاشته و تواریخ ملتها و دولتها را درسراسر جهان گرد آورده‌اند ، ولی آنانکه بفزونی امانت واعتبار نامور شده ، و کتب پیشینیان را تتبع کرده ، ودر آثار خویش آورده‌اند ، گروهی اندك وانگشت شمار بیش نیستند ، مانند : **ابن اسحاق و طبری** و **ابن کلبی** و **محمد بن عمر واقدی** و**سیف بن عمر اسدی** و

بقیهٔ ترجمه درصفحهٔ بعد

المسعودی وغیرهم من المشاهیر ، المتمیزین عن الجماهیر ، وان کان فی کتب **المسعودی والواقدی** من المطعن و المغمز ماهو معروف عندالاثبات ، ومشهور بین الحفظه والثقات ، الا ان الکافة اختصتهم بقبول اخبارهم ، واقتفاء سننهم فی التصنیف واتباع آثارهم والناقد البصیر قسطاس نفسه تزییفهم فیما ینقلون او أعتبارهم ، فللعمران طبائع فی احواله ترجع الیها الاخبار ، وتحمل علیها الروایات والآثار ، ثم ان اکثر التواریخ لهولاء عامة المناهج والمسالك ، لعموم الدولتین صدر الاسلام فی الآفاق

بقیهٔ ترجمه ازصفحه قبل

مسعودی ودیگر ناموراتی که درمیان همهٔ مورخان متمایزند.

«وهرچندبطوریکه نزدثقات وحافظان معتبر حدیث مشهوراست در کتب **مسعودی** و **واقدی** موارد عیبجویی یافت می‌شود ، ولی با همهٔ این عموم مورخان اخبارایشانرا پذیرفته ، وشیوه‌هاو آثار آنانرا درتصنیف پیروی کرده‌اند.

«و انتقاد کنندهٔ بینامی‌تواند بامقیاس هوش خویش سره بودن یا ناسره‌بودن منقولات ، یادرجهٔ اعتبار آنها رابسنجد، چه‌دراحوال اوطبایعی ازتمدن وعمران رسوخ یافته، که می‌تواند اخبار رابه‌آنها رجوع دهد ، وروایات و آثار رابر آنها عرضه کنند. گذشته از این بیشتر تواریخ این گروه دارای روشها وشیوه‌های کلی وعمومی‌است ، ودودولت‌صدراسلام (بنی‌امیه وبنی‌عباس) را در سراسر آفاق و ممالك تعمیم داده ودر اتخاذ منابعی که بر گرفته ، یافرو گذاشته‌اند، هدفهای دوری را دنبال کرده‌اند گروهی از آنان هم بطورجامع و کامل دربارهٔ دولتها وملتهای پیش از

بقیهٔ ترجمه درصفحهٔ بعد

والممالك ، وتناولها البعيد من الغايات في المآخذ والمتارك ، ومن هولاء من استوعب ماقبل الملة من الدول والامم ، و الامر العمم ، كالمسعودى و من نحا منحاه ؛ وجاء من بعدهم من عدل عن الاطلاق الى التقييد و وقف فى العموم والاحاطة عن الشأ و البعيد ، فقيد شوارد عصره واستوعب اخبار افقه وقطره ، واقتصر على تاريخ دولته ومصره ، كما فعل **ابوحيان** (ابن ابى حيان) مورخ الاندلس والدولة الامويه بها ، **وابن الرفيق** مورخ افريقيه والدولة التى كانت بالقيروان ، ثم لم يات من بعد هولاء الامقلد ، وبليد الطبع

بقيهٔ ترجمه ازصفحه قبل

اسلام سخن رانده‌اند ، مانند **مسعودی** ودیگر کسانی که ویرا پیروی کرده‌اند .

«دستهٔ دیگری پس از ایشان ازروش کلی وعمومی عدول کرده ، و بمسائل معینی پرداخته‌اند ، هدفهای دور و دراز را رها کرده ، و خصوصیات وغرایب عصر خویش را گرد آورده‌اند ، اخبار ناحیه وشهر خودرا کاملا فراهم آورده ، وبتاریخ دولت و کشورخویش اکتفا کرده‌اند چنانکه **ابن حیان** نویسندهٔ تاریخ اندلس ودولت اموی آن سرزمین ، **وابن الرقیق** (؟) مورخ افریقیه ودولتی که درقیروان بوده این شیوه را بر گزیده‌اند .

«آنگاه پس ازاین گروه که نام بردیم کسانی که پدید آمده‌اند جز مشتی مقلد کندذهن و کم خرد بیش نبوده‌اند که عیناً روش گروه نخستین را تقلید کرده وآنرا سرمشق خویش ساخته‌اند وبکلی از تحولاتی که روزگار پدید آورده وتغییراتی که بسبب عادات و رسوم ملتها و نسلها

بقیهٔ ترجمه درصفحه بعد

والعقل او متبلد ، ینسج علی ذلك المنوال ، ویحتذی منه بالمثال ، ویذهل عما احالته الایام من الاحوال ، و استبدلت به من عوائد الامم والاجیال ، فیجلبون الاخبار عن الدول ، وحکایات الوقائع فی العصور الاول ، صوراً قد تجردت عن موادها ، وصفاحاً انتضیت من اغمادها ، ومعارف تستنکر للجهد بطارفها و وتلادها ، انما هی حوادث لم تعلم اصولها ، و انواع لم تعتبر اجناسها ولا تحققت فصولها ، یکررون فی موضوعاتها الاخبار المتداوله باعیانها ، اتباعاً لمن عنی من المتقدمین بشانها ، ویغفلون امر الاجیال

بقیهٔ ترجمه از صفحه قبل

روی داده است ، غفلت ورزیده‌اند .

از اینرو اخبار دولتها وحکایات مربوط بوقایع قرون نخستین را چنان گرد آورده‌اند که گویی صورتهایی مجرد از ماده ، وشمشیرهایی بی غلاف ، ومعلوماتی است که تازه و کهنهٔ آنها مجهول باشد ، بلکه صرفاً حوادثی است که اصول آنها نامعلوم است ، وبانواعی می‌ماند که جنس وفصل آنها مشخص نباشد .

«این گروه بتقلید از پیشینیانی که آنهارا سرمشق خود ساخته‌اند اخبار دست بدست گشته را عیناً بی کم و کاست درخصوص حوادث تاریخ خود تکرار می کنند ، و ازیاد کردن مسائل مربوط به نسلهای تازه و نوظهور غفلت می‌ورزند ، چه تشریح وتفسیر آنها برایشان دشوار است ، ودرنتیجه اینگونه قضایا را مسکوت می گذارند ، وبرفرض که در بارهٔ دولتی بگفتگو پردازند ، اخبار مربوط بآنرا همچنان که شنیده‌اند خواه راست یادروغ نقل می کنند وبهیچرو متعرض آغاز ومنشأ تشکیل

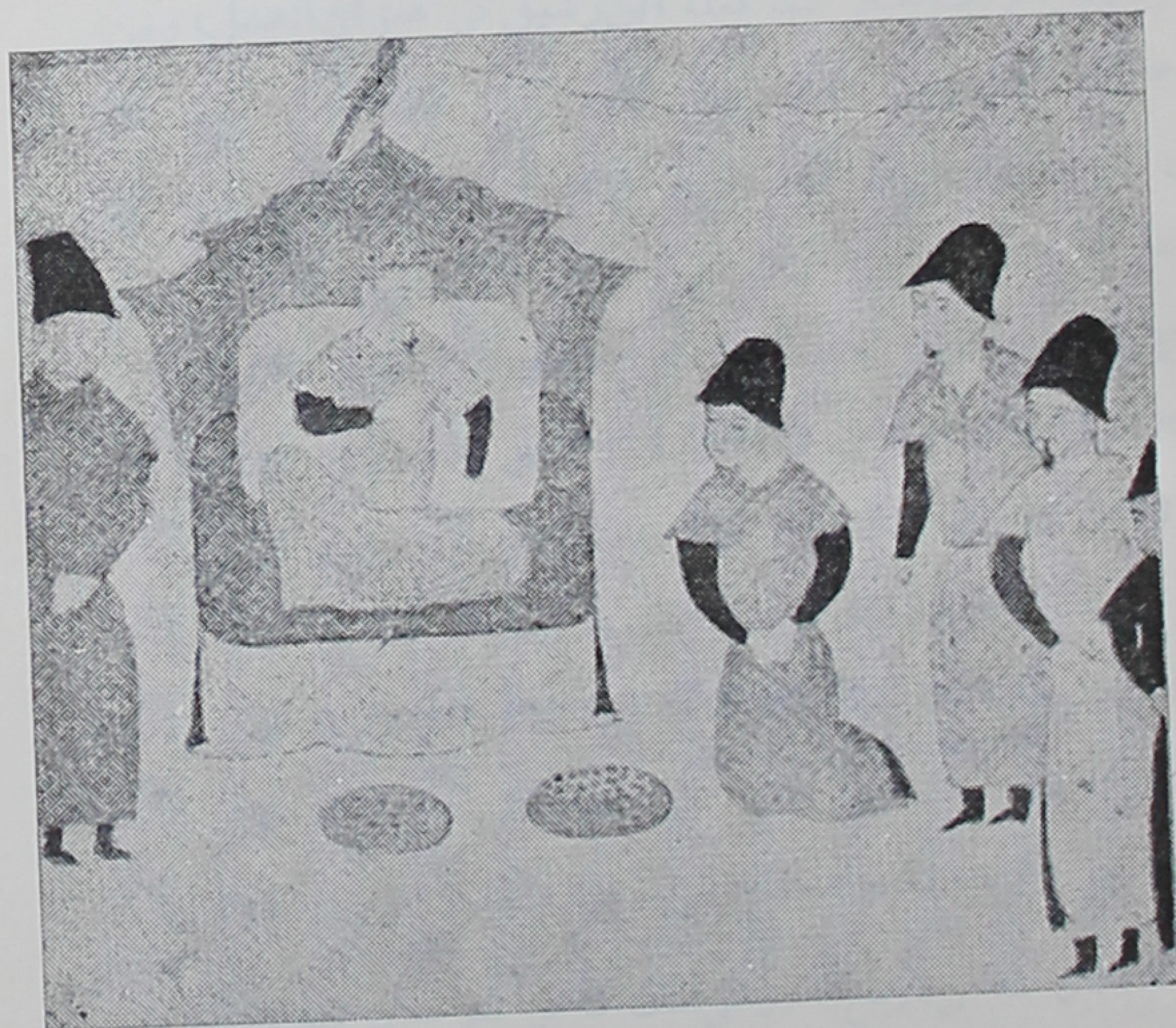
بقیهٔ ترجمه درصفحهٔ بعد

الناشئه فی دیوانها ، بما اعوز علیهم من ترجمانها ، فتستعجم صحفهم عن بیانها، ثم اذا تعرضوا لذکر الدولة نسقوا اخبارها نسقاً، محافظین علی نقلها وهماً اوصدقاً ، لایتعرضون لبدایتها ، ولایذکرون السبب الذی رفع من رایتها واظهر من آیتها ، ولاعلة الوقوف عند عنایتها ، فیبقی الناظر متطلعا بعدالی افتقاد احوال مبادیء الدول و مراتبها ، مفتشا عن اسباب تزاحمها

بقیهٔ ترجمه ازصفحه قبل

آن نمی‌شوند، وعلت رسیدن تاج و تخت بآندولت وچگونگی پدیدآمدن آنرا یادنمی کنند ، وهم سبب توقف وبقای آنرا درمرحلهٔ نهائی سلطنت ازیاد می‌برند ، ازاینرو خواننده همچنان پرسش کنان باقی می‌ماند ، ودربارهٔ چگونگی مقدمات ومبادی تشکیل دولتها ومراتب آنهابجستجو می‌پردازد، وموجبات کشمکش هایادست بدست گشتن دولتها رامی‌جوید ودلایل مقنعی برای اختلافات یاسازشکاریهای آنها می‌طلبد، همچنانکه ما درمقدمهٔ این کتاب کلیهٔ این مسائل رایاد خواهیم کرد .

«ازآن‌پس گروه‌دیگری ازمورخان پدیدآمده‌اند که دراختصار راه افراط پیموده‌اند ، وتنها بیاد کردن نامهای پادشاهان اکتفا کرده واز انساب واخبارمربوط بآنها خودداری نموده وحروف غبار رابجای اعداد روزگار سلطنت ایشان بکاربرده‌اند ، مانند روش **ابن‌رشیق درمیزان - العمل** ودیگر کسانی که‌بیهوده اورا پیروی کرده‌اند . این گروه را نه گفتاری قابل‌اهمیت است، ونه‌موضوعی‌رابثبوت رسانیده، یانقل کرده‌اند، که شایستهٔ ملاحظه‌باشد ، زیرامطالب‌سودمند را ازدست داده‌وشیوه‌های معروف وعادات ورسوم مورخان را فرو گذاشته‌اند (مقدمهٔ ابن‌خلدون ترجمهٔ جناب آقای محمدپروین گنابادی ، طبع تهران ، صفحات ۲-۶)



دربار باتو نوهٔ چنگیزخان

(از جامع‌التواریخ رشیدی)

او تعاقبها ، باحثا عن المقنع فی تباینها او تناسبها ، حسبما نذکر ذلك کله فی مقدمة الکتاب ، ثم جاء آخرون بافراط الاختصار ، وذهبوا الی الاکتفاء باسماء الملوك والاقتصار ، مقطوعة عن الانساب والاخبار ، موضوعة علیها اعداد ایامهم بحروف الغبار ، کما فعله **ابن رشیق** فی **میزان العمل**، ومن اقتفی هذا الاثر من الهمل ، ولیس یعتبر لهولاء مقال ، ولا یعد لهم ثبوت و لا انتقال لما اذهبوا من الفوائد ، واخلوا بـالمذاهب المعرفـة للمورخین والعوائد(۱)

پس از تمهید این مقدمات ، **ابن خلدون** از **فضیلت فن تاریخ و تحقیق روشهای تاریخی و اغلاط و اوهامی که مورخان را دست داده، وعلل و موجبات این لغزشها** صحبت می‌دارد وچنین می گوید:

☆«اعلم ان فن التاریخ فن عزیز المذهب، جم الفواید، شریف الغایه ، اذهو یوقفنا علی احوال الماضین من الامم فی اخلاقهم . والانبیاء فی سیرهم والملوك فی دولهم وسیاستهم ، حتی تتم فائدة الاقتداء فی ذلك لمن یرومه فی احوال الدین والدنیا ، فهو محتاج الی مآخذ متعددة ، ومعارف متنوعه

☆«بدان که فن تاریخ را روشی است که هر کس بدان دست نیابد، و آنرا سودهای فراوان ، وهدفی شریف است ، چه این فن مارا بسر گذشتها وخویهای ملتها ، وسیرتهای پیغمبران ، ودولتها وسیاستهای پادشاهان گذشته آگاه می کند ، وبرای آن که جویندهٔ آنرا در پیروی از این تجارب ، ودراحوال دین ودنیا فایدهٔ تمام نصیب گردد ، او بمنابع متعدد ودانشهای گونا گونی نیازمنداست ، وهم باید ویرا حسن نظر وپایداری

بقیهٔ ترجمه درصفحهٔ بعد

۱- **مقدمه ابن خلدون** طبع مصر، صفحات ۵-۳

وحسن نظر وتثبت یفضیان بصاحبهما الی الحق ، وینکبان به عن المزلات والمغالط ، لان الاخبار اذا اعتمد فیها علی مجرد النقل ، ولم تحکم اصول العادة وقواعد السیاسة وطبیعة العمران ، والاحوال فی الاجتماع الانسانی ، ولاقیس الغائب منها بالشاهد والحاضر بالذاهب ، فربما لم یؤمن فیها من العثور والمزلة القدم والحید عن جادة الصدق ، وکثیراً ماوقع للمورخین و المفسرین وایمة النقل من المغالط فی الحکایات والوقائع لاعتمادهم فیها علی مجرد النقل غثا اوسمینا ، ولم یعرضوها علی اصولها ، ولاقاسوها باشباهها ، ولاسبروها بمعیار الحکمة ، والوقوف علی طبائع الکائنات و تحکیم النظر والبصیرة فی الاخبار ، فضلوا عن الحق وتاهوا فی بیداء الوهم و الغلط ولاسیما فی احصاء الاعداد من الاموال والعساکر ، اذا عرضت فی الحکایات ، اذهی مظنة الکذب ومطیة الهذر ، ولابد من ردها الی الاصول وعرضها علی القواعد(۱)

بقیهٔ ترجمه از صفحه قبل

خاصی باشد ، تااو رابحقیقت رهبری کند ، وازلغزشها وخطاها برهاند ، چه اگر تنها بنقل کردن اخبار اعتماد کند ، بی آنکه بقضاوت اصول عادات ورسوم وقواعد سیاستها ، وطبیعت تمدن ، و کیفیات اجتماعات بشری بپردازد ، وحوادث نهان را باوقایع پیدا ، واکنون را بارفته ، نسنجد ، چه بسا که از لغزیدن در پرتگاه خطاها وانحراف از شاهراه راستی در امان نباشد .

بارها اتفاق افتاده که تاریخ نویسان ومفسران وپیشوایان روایات ،

بقیه ترجمه درصفحة بعد

(۱) مقدمه این خلدون ، طبع مصر ، صفحات ۱۰ - ۹

آنگاه مورخ فیلسوف، بذکر نمونهٔ لغزشهای عظیمی که مورخین بزرگ را دست داده می پردازد، ودربارهٔ مندرجات آثار مسعودی ، طبری جرجانی وغیرهم بحث وانتقاد میکند (۱) .

مورخ شهیر ایرانی **رشیدالدین فضل الله همدانی** (۷۱۸ - ۶۴۵ هجری مطابق ۱۳۱۸ - ۱۲۴۷ میلادی) در کتاب معروف **جامع التواریخ** روش تحقیقات مورخین را دربارهٔ حوادث ووقایع تاریخی چنین تحلیل می کند: «چون محقق است که مورخ قضایا وحکایاتی که نویسند وتقریر کنند، هیچکدام برأی العین مشاهده نکرده باشند واز آن جماعت نیز که صاحب قضیه وحادثه باشند و تاریخ احوال ایشان بود که ذکر رود ، بمشافهه نشنیده ، الا که بنقل راویان نویسند و گویند، و نقل

بقیهٔ ترجمه ازصفحه قبل

وقایع وحکایات رابصرف اعتماد براوی یا ناقل ، خواه درست یا نادرست، بی کم و کاست نقل کرده ، ومرتکب خطاها ولغزش ها شده‌اند ، چه آنان وقایع و حکایات را براصول آنها عرضه نکرده ، آنها را بنظایر هریك نسنجیده ، وبمعیار حکمت وآگاهی برطبایع کاینات ، ومقیاس تحکیم نظر وبصیرت نیازموده وبغور آنها نرسیده‌اند ، پس از حقیقت گذشته ، ودر وادی وهم و خطا گمراه شده‌اند .

اینگونه اغلاط بویژه دربسیاری ازحکایات هنگام تعیین اندازهٔ ثروت ، یا شماره سپاهیان روی داده است ، زیرا که حکایتها در مظان دروغ ودستاویز یاوه گویی است ، وناچار باید آنها را باصول باز گردانید، ودرمعرض قواعد قرارداد (مقدمه صفحه ۱۲)

(۱) **مقدمه** ، صفحات ۱۰ - ۱۴

دونوع است :

«یکی متواتر که موجب علم باشد ، ودر آن شبهتی نه ، چنانك مارا بتواتر وجود پیغمبران وپادشاهان ومردمان مشهور که قرنها پیش بوده‌اند ، ووجود شهرهای دور چون **مکه** و **مصر** و دیگر بلاد مشهور بعید ، با آن که ندیده‌ایم ، معلوم شده بروجهی که هیچ تردد در آن نمانده وبناء تمامت شرایع وادیان برین نقل متواترست ؛ واین نقل متواتر در بعضی قضایا نزد عموم خلق اعتبار دارد ، و دربعضی نزد طایفه‌ای مخصوص ؛

ونوع دوم نقل غیر متواترست واین نقل غیرمتواتر که آنرا احاد خوانند وآن محتمل صدق و کذب باشد ومحل اختلاف ونزاع وبیشتر حکایات واحوال که مردم از آن خبر کنند ، بدینطریقهٔ غیرمتواتر باشد وبجهت آنکه بتجربه ومحسوس ، معلوم ومحقق است که قضیه کی‌دی روزواقع شد ، اگرصاحب واقعه امروزتقریرباز کند ، قطعاً کماهی آن برخاطر نداشته باشد ، بلکه درهرمجلسی که باز گوید درعبارت والفاظ تغییروتبدیل واقع شود ؛

وازاین‌بهشت که باآنکه درشرعیات احتیاج تمام بجای آورده‌اند اختلاف بسیاردرآن افتاده ، تا غایت که بعضی احادیث نبوی‌نیزبواسطه اختلاف حال راویان مشکوك فیه می‌دانند ، وایمهٔ متقدم تتبع بسیار کرده‌اند ، وبعضی را باز گزیده وآنرا **صحاح** می‌خوانند وباقی درتحیر وترددوتوقیف باقی‌وبیشتراختلاف ایمه‌درمسایل شرعی‌بنابرین معنیست ومع هذا انکار آن مختلف فیه نشاید کرد چه در دین آنکس که انکار کند مگرخلل آید ؛ پس یقین حاصل می‌شود که تواریخ چندان اقوام

مختلف وازمان متطاول مطلقا محقق نتواند بـود ، وروایاتی که در آن باب کرده باشندو کنند، متساوی ومتفق علیه نه، هر آینه‌هر کس چنانك بتواتر بوی رسیده باشد ، یا بسبیل اخبـار ، شنیده روایت کنند و بسیار بود که راوی برحسب دلخواه خود زیادت ونقصان کرده در تقریر آرد، واگر نیز دروغ محض نگوید ودرعبارت مبالغه وتاکیدی چندنماید که متضمن وقوع اختلاف باشد ؛

وچون اجرای سنت الهی برین جملتست که ذکر رفت و طبیعت آدمی برین شیوه مجبول، هر آفریده که خواهد که برخلاف این معانی تقریری کند ، محال اندیش باطل گوی باشد و چون چنین است اگر مورخ اندیشه کند که چیزی نویسد که محقق و مالا کلام باشد ، قطعاً هیچ حکایتی ایراد نتواند کرد، چه‌هر آنچه‌اوایراد کند ، روایتی باشد از جمعی بزرگان که‌آنرا مشاهده کرده‌باشند، یابنقل‌ازدیگران‌شنیده،یااز کتب متقـدمان مطالعه کرده، و بهرحال چنان که ذکرد رفت ، محل اختلاف باشدواگربدین‌سبب‌ترك نوشتن‌و گفتن گیرندوآن‌اندیشند که مبادا که مردم اعتراض کنند و پسندیده ندارند ، هر آینه جملهٔ قصص واخبار واحـوال عالم متروك ماند وعموم خلق ازفواید آن محروم ؛

پس وظیفهٔ مورخ آن باشد که حکایات واخبار هرقوم وهرطایفه بموجبی که ایشان در کتب خویش آورده باشند وبرآن روایت تقریر کنند ، از کتب مشهورمتداول میان‌آن قوم وازقول مشاهیر ومعتبران ایشان نقل می کنند و می‌نویسند والعهدة علی‌الراوی ؛

وچون‌شرح داده‌شد که‌هر صنفی‌ازاصناف‌مردم‌وهر طایفه‌ای‌ازطوایف خلایق،نقل‌اخبارو روایات‌احوال‌برحسب‌معتقدخویش کند،وهرآینه‌آنرا

بر معتقدات دیگران ترجیح کنند، ودرباب حقیقت آن مبالغهٔ بلیغ نمایند، وممکن نه که مجموع خلایق در جمیع قضایا متفق الکلمه باشند واین معنی نزد همگنان واضح ولایح، مورخ چون نقل ازاقوام مختلف کرده باشد لاشك درسخن او اختلاف نمایند وبعضی مردم در بعضی مواضع وحکایات اختلاف کنند اما نیك وبد وعیب وهنر بوی راجع نباشد، چه او چنانك گفته شد تقریر احوال واخبار ایشان می کند والبته واصلا تحقیق حقیقی نتواند کرد چنانك ذکر رفت وبجهت آن که باتفاق جمهور نقل متواتر معتبر ومقبول است واگرچه تواتر مسلمانان معتبرتر از همه باشد، **امابناء روایت اقوام مختلف برآن نتوان نهاد**، پس بالضروره هرآنچه نزد هر طایفه بتواتر منقول باشد، معتبر بایدداشت، چه متواتر گفتیم که یانزد عموم خلق اعتبار دارد یاپیش طایفهٔ مخصوص وآنچه بسبیل غیر متواتر نقل کنند و محتمل صدق و کذب باشد، وظیفه مورخ چنانك یاد کرده شد، آنقدر تواند بود که از قول اهل اعتبار و کتب معتبر متداول نقل کرده می‌نویسد، واگر بروفق تصور خویش درآن تصرفی نماید بلا کلام بیوجه وناصواب افتد؛

مقصود ازین کلمات آن‌که چون این ضعیف بتألیف این کتاب جامع التواریخ مأمور شد، هرآنچه در کتب مشهور هرطایفه‌ای مسطور یافت وآنچه نزد هر قومی بنقل متواتر شهرت داشت و آنچه دانایان و حکمای معتبر هر طایفه‌ای برحسب معتقد خود تقریر کردند، هم برآن منوال بی تغییر وتصرف، درقلم آورد وممکن که بسبب قصور فهم و اهمال راوی بعضی از آنجمله فوت شده باشد و معهذا دلخواه بود که درتنقیح حکایات اجتهادی هرچه تمامتر رود، لیکن درآن باب زیادت

سعی میسر نشد ، چه پوشیده نیست که چنین کارها را استعدادی تمام و مهارتی درجمیع علوم باید واین معانی درخود موجود ندید و نیز بزمان درازدرسن جوانی وفراغتی هرچه تمامتر توان کرد واتفاق اشتغال در این کاردر آخرسن کهولت افتاد وجهت آنکه دربندگی حضرت ، این ضعیف را درسلك نواب آورده‌اند وبمعظمات امورمأمور گردانیده، باآنکه استعداد آن کار بزرك نداشت و قوت عقل وفکربدان وافی نه ، امتثال فرمان را اشتغال بدان لازم بود وبقدر وسع سعی درآن بـاب واجب وچون ذهن بدان امر وفانمی کرد، بجمع تواریخ نیز که ازمعظمات امورست ، چگونه وفا کردی، بنابراین اسباب واعذار که ذکر رفت، امیدبلطف عمیم بزرگانی که این کتابرا در مطالعه آورند واثق دارد که بر آنچه محل خطا وخلل وموقع سهو وزلل باشد ، ذیل عفو واغماض پوشانیده ، اصلاح و الحاقی که لایـق ومناسب دانند فرمایند واین ضعیف مأمور را معـذور دارند .

وهرچند تواریخ بعضی اقوام که کفار و عبدة الاصنام اند ، اباطیل خیالات واضالیل حکایات نامعقول ایشانست ، جهت آن ایراد کرده شد ، تااولوالابصاررا موجب اعتبارباشد واهل اسلام و ایمان را ازمطالعهٔ آن بر معتقدات فاسدهٔ ارباب ضـلالت اطلاع باشد وازآن معـانی اجتناب جسته باداء وظایف شکرنعمت هدایت ونورایمان که مـاورای جملـهٔ الطاف و کرامات ربانی است قیام نمایند . (۱)

ونیزهمو گوید:

(۱) Histoire des Mongols de la Perse, publiée par Quatremere. Paris, 1836

«وتاریخ متضمن دوفایده است: یکی آنك چون پادشاهان دراحوال ادوار واطوار اسلاف ملوك وسلاطین وبسطت ملك ونفاذ حکم و جلالت قدرو کامکاری وفرمان روایی ایشان نظر کنند، بدانند که تصاریف ایام و تغایر شهور و اعوام برایشان ابقا نکرد و مآل همه بزوال کشید و از ایشان جز آثارخیروشر واخبارخوب و زشت واسمار نیك وبد بازنماند، امعان او درامضاء معانی خیر ونیکی مو کدتر گردد ورغبت اودرتقدیم آن صادقترشود، دوم آنك قدر ومراتب ومدارج علماء وفضلاء و ارباب هنروفرهنك بشناسندوبدانند که پادشاهان ماضی دفاین جهان وخزاین عالم برارباب شمشیرخرج وصرف کردند وبند گانرا بر کشیدند ودر ملك جهان مساهم ومشارك خویش گردانیدند وهیچکس ازایشان بیش ازمدت حیوة وفانمود وبعدازانقضاء ایام عمربکاری نیآمد و بوسائط و وسایل مورخ ومداح بطبقی کاغذ و قرصی انقاس که دودرم سیم سیاه ارزد، ذ کرمآثرومناقب ودوام یاذ باقی برصحیفهٔ ایام نگاشت وداغ عدل وبذل ایشان برپیشانی روزگارنهاد ونام ایشان تاابدموبد ومخلد گردانید وبطون دفاترومتون صحایف بذ کر آثارواقوال وافعال ایشان آراسته کرد هدةدولت **محمودبن سبکتگین** و **آل بویه** و **سلجوقیان** بکلی سپری شد ونام ونشان ازجرائدخواطرمحو گشت، پس پادشاه زمان را که امداد عمراوبامتداد روزگار مقرون باد، واجبست که این معنی ازصحیفهٔ ایام دریابند وآنچه ازمتقدمان فائت شد، حال خود پندارد (۱)

مورخ شهیر **ابن لاثیر الجزری**، (متوفی ۶۳۰ هجری) در کتاب

---

(۱) **جامع التواریخ** جلد دوم، جزء چهارم، صفحات ۱-۲ طبع احمد آتش، ترکیه، ۱۹۵۷

الکامل فی التاریخ فواید فن تاریخ راچنین تحلیل می کند :

«. . . ولقد رأیت جماعة ممن یدعی المعرفة والدرایة ویظن بنفسه التبحر فی العلم والروایه یحتقر التواریخ ویزدریها ویعرض عنها ویلغیها ظنا منه ان غایة فائدتها انما هو القصص والاخبار ونهایه معرفتها الاحادیث و الاسمار، وهذه حال من اقتصر علی القشر دون اللب نظره واصبح مخشلبا جوهره، ومن رزقه الله طبعا سلیما وهداه صراطاً مستقیماً علم ان فوائدها کثیرة ومنافعها الدنیویه والاخرویه جمة غزیرة وها نحن نذکر شیئا مما ظهر لنا فیها ونکل الی قریحة الناظر فیه معرفة باقیها .

« فاما فوائدها الدنیویة :فمنها ان الانسان لا یخفی انه یحب البقاء و یؤثر ان یکون فی زمرة الاحیاء فیالیت شعری؛ ای فرق بین ما رآه امس او سمعه و بین ما قرأه فی الکتب المتضمنه اخبار الماضین وحوادث المتقدمین؟ فاذا طالعها فکانه عاصرهم واذا علمها فکانه حاضرهم.

ومنها أن الملوك ومن الیهم الامر والنهی اذا وقفوا علی ما فیها من سیرة اهل الجور والعدوان ورأوها مدونة فی الکتب یتناقلها فیرویها خلف عن سلف ونظروا الی ما أعقبت من سوء الذکر وقبیح الاحدوثة وخراب البلاد وهلاك العباد وذهاب الامول وفساد الاحوال استقبحوها واعرضوا عنها و اطرحوها، واذا رأوا سیرة الولاة العادلین وحسنها وما یتبعهم من الذکر الجمیل بعد ذهابهم وان بلادهم وممالکهم عمرت واموالها درت استحسنوا ذلك و رغبوا فیه وثابروا علیه وترکوا ماینافیه ؛

هذا سوی مایحصل لهم من معرفة الآراء الصائبة التی دفعوا بها مضرات الاعداء وخلصوا بها من المهالك واستصانوا نفائس المدن وعظیم الممالك ولو لم یکن فیها غیر هذا لکفی به فخرا .

«ومنها مايحصل للانسان من التجارب والمعرفة بالحوادث وماتصير اليه عواقبها فانه لايحدث أمرالاقدتقدم هواو نظيره فيزداد بذلك عقلا ويصبح لان يقتدى به اهلا ولقداحسن القائل حيث يقول:

رأيت العقل عقلين فمطبوع ومسموع

فلا ينفع مسموع اذالم يك مطبوع

كما لا تنفع الشمس وضوء العين ممنوع

يعنى بالمطبوع العقل الغريزى الذى خلقه الله تعالى للانسان و بالمسموع مايزداد به العقل الغريزى من التجربة وجلعه عقلاثانياتوسعا وتعظيماله والافهو زيادة فى عقله الاول.

«ومنها مايتجمل به الانسان فى المجالس والمحافل من ذكر شئ من معارفها ونقل طريفة من طرائفها فترى الاسماع مصغية اليه والوجوه مقبلة عليه والقلوب متاملة مايورده و يصدره مستحسنة مايذكره.

«واماالفوايدالاخرويه: فمنها أن العاقل اللبيب اذاتفكر فيها ورأى تقلب الدنيا باهلها وتتابع نكباتها الى اعيان قاطنيها وانها سلبت نفوسهم وذخائرهم واعدمت اصاغرهم واكابرهم فلم تبق على جليل ولاحقير ولم يسلم من نكدها غنى ولافقير زهدفيها واعرض عنها واقبل على التزود للآخرة منها ورغب فى دارتنزهت عن هذه الخصائص وسلم اهلهامن هذه النقايص ولعل قائلايقول: ماترى ناظراً فيها زهدالدنيا واقبل على الآخرة و رغب فى درجاتها العليا فياليت شعرى! كم رأى هذا القائل قارئاً للقرآن العزيز - وهوسيدالمواعظ وافصح الكلام - يطلب به اليسيرمن هذا الحطام؟ فان القلوب مولعة بحب العاجل.

ومنها التخلق بالصبر والتأسى وهمامن محاسن الاخلاق فان العاقل

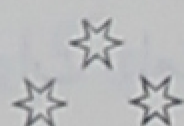
اذا رأی ان مصاب الدنیا لم یسلم منه نبی مکرم ولا ملك معظم بل ولا احد من البشر علم انه یصیبه ما اصابهم وینوبه ما انابهم :

وهل انا الا من غزیة ؟ ان غوت

غویت وان ترشد غزیة ارشد

ولهذه الحکمة وردت القصص فی القرآن المجید «ان فی ذلك لذکری لمن کان له قلب او القی السمع وهو شهید» .

فان ظن هذا القائل ان الله سبحانه اراد بذکرها الحکایات والاسمار فقد تمسك من اقوال الزیغ بمحکم سببها حیث قالوا : هذه اساطیر الاولین اکتتبها (۱) .



ص۷۶۹: «ایرانیان را از اوضاع کشورهای دوردست اطلاعی بدست نیست ...»

این نظریهٔ مصنف نیز ناصواب می‌نماید، زیرا مورخین معروف و معتبر ایرانی را آثاری بوده و هنوز هم موجود است که دال بر معرفت عمیق ودقیق ایشان باوضاع تاریخی وجغرافیایی اطراف واکناف جهان و مخصوصاً کشورهای **فرنگستان (اروپا)** است. فی المثل در کتاب **جامع التواریخ رشیدی** فصل بسیار مفصل ومفیدی باوضاع تاریخی ملل و ممالك اروپائی تخصیص داده شده است وخوشبختانه همین قسمت توسط یکی از مستشرقین معروف معاصر ، **کارل یان (Karl Jahn)** بطبع رسید است .

(۱) الکامل فی التاریخ، للامام ابی الحسن علی الشیبانی المعروف بابن الاثیر الجزری، ج ۱ ، صفحات ۹ ـ ۷ طبع مصر

علاوه بر جامع التواریخ رشیدی ، کتاب گرانبهای روضه‌اولو-الالباب فی‌تواریخ‌الاکابر والانساب که بسال هفتصدوهفده هجری‌مطابق هزاروسیصدوهفده میلادی بقلم **ابوسلیمان داودبناکتی** تحریریافته‌و معروف به **تاریخ بناکتی**است نیزمشتمل‌برتوضیحات دقیق وصحیحی ازمردمان گوناگون (اروپایی) است ؛

بناکتیازنمایندگان ملل‌مختلف: **یهود ، مسیحیان ، هنود ، چینیان ومغولان** که‌بدربارمغول رفت وآمد داشته‌اند اطلاعات‌دقیقی جمع‌آوری کرده ودراثرنفیس خود بیادگار گذاشته است .

«درهیچ کتاب تاریخی قبل‌ازدورهٔ مغول وفقط درچند تاریخ بعدازآن اینقدراطلاعات واشارات باماکن ونفوس‌وحوادث تاریخی که خارج ازدائرهٔ علم غالب مورخین اسلامی است دیده نمی‌شود .

ممالکی مانند : **پرتقال ، لهستان، بوهمی، انگلند ، ایرلند اسکاتلند ، کاتالونی ، لومباردی ، پاریس ،کولونی** ونفوسی‌مانند **امپراطوران‌رم**اززمان **روملوس** ببعدوازسلسلهٔ **پاپها**اززمان پطرس مقدس تازمان **پاپ معاصر** مولف که ازقرار مذکور دویست ودونفر بتوالی بوده‌اند وهمچنین حوادثی‌مانند **مجالس شوراهای عیسویان** ومسیحی شدن سکنهٔ **برتانی** درزمان (پاپ الوتریوس) فساد عقیده **نسطوری‌ها** وامثال این وقایع همه درکتاب **تاریخ بناکتی** مندرج است . بطورنمونه یکی ازمطالب قابل توجه راکه شرح **فن طباعت چینی** بوسیله قطعات چوب می‌باشد دراینجا نقل می‌نماییم (۱) مولف

---

(۱) **مارکوپولو**جهانگرد شهیر ونیزی‌هم‌شرح مشبعی‌ازفن‌طباعت درمیان چینیان‌درسیاحتنامهٔ‌خود آورده‌است که‌بسیارشایان‌توجه‌میباشدرجوع‌فرمایند به‌کتاب **جهانگردی‌مارکوپولو** ترجمه **محمدعباسی** (طهران ۱۳۳۴ شمسی)

بعداز آنکه دقت و اهتمام چینیان را درنقل کتابت صفحات کتب قدیمهٔ خود ازتاریخ آنان نقل می‌نماید چنین می گوید :

آنگاه بموجبی که عادت ایشان است ازآن کتاب نسختها کرده و می کنند چنانکه درآن هیچ تغییر وتبدیل و زیادت ونقصان نمی‌تواند بود . وآن چنان است که چون بهترین کتب آن تواند بود که درست باشد وخطش بغایت خوب ومجال تغییردرآن نه ، رعایت هرسه معنی را وضعی کرده‌اند که هر کتاب که نزد ایشان معتبرافتاد ، خطاطی خوش نویس راحاضر کرده‌اند ، تاهرصفحه ازآن کتاب بخطی پاکیزه برلوحی نوشته است وتمامت دانندگان آن قسم باحتیاط تمام مقابله وتصحیح آن کرده وخط خویش برظهرلوح مثبت گردانیده ،آنگاه نقاران ماهراستاد را فرمود، تاآنرا نقاری کرده‌اندوچون ازتمام صفحات کتاب براین طریقه نسخت گرفته است وبرهریك عدد آن برتوالی نبشته ، آن لوحها را همچون سکهٔ دارالضرب در کیسه‌ها بمهرامنا ومعتمدان معین سپرده‌اند ودر دکانهای مخصوص بآن مصلحت مضبوط نهاده وبرآن عمال تمغایی معین سپرده‌اند ومقرر گردانیده بهروقت که کسی نسخه ازآن خواهد پیش آن جماعت رود وحقوق دیوانی آن بدهد ، ایشان لوحهای آن کتاب بیرون آرند وبرمثال سکهٔ زر، براوراق کاغذ نهند وبوی تسلیم کنند و بدین طریقه ممکن نیست درهیچ کتابی از کتب ایشان زیادت ونقصانی تواند بود ، بدان سبب بر کتب مذکوراعتماد کرده ، نقل ازتاریخ ایشان می‌رود والعهدة علی الراوی ، قسم هفتم، باب اول (۱) » .

(۱) Aliterary History of Persia by Edward G.Browne, Volume 111, ps. 107-103,1951, Cambridge.
وترجمه فارسی آن بقلم آقای حکمت، صفحات ۱۲۳-۱۲۵



ص ۷۷۰: **جمهوری هلند . . . پرنس دورانژ** » در تاریخ هلند بطور کلی سه مرحله مهم ومتمایز موجودست که دو قسمت آن مربوط بعهد شاردن ویکقرن مقدم بروی می باشد ومرحلهٔ سوم بعد ازو پدید آمده است، بدین شرح :

۱ ـ هلند در تصرف اسپانیا :

« جنگهای مذهبی سی سال فرانسه را بخود مشغول داشت ونگذاشت که درخارج کاری ازپیش رود ؛ اما مملکت اسپانیا درسایه اقتدار **فیلیپ دوم** (۱۵۵۶ - ۱۵۹۸ میلادی) فرزند **شارل کن**، در اروپای غربی شوکت وقدرت بسیارحاصل کرد.

درآن وقت هیچ پادشاهی بقدر فلیپ دوم لشکر نداشت. گذشته ازخطهٔ **اسپانیا** درقطعهٔ اروپا، قسمت بیشتر **ایطالیا** وتمام **ساردنی**، **سیسیل**، **ناپل** و**میلان** ونواحی **فرانش کونته**، **آرتوا**، **فلاندر** و**هلند** را مالك بود. در خارج اروپا نیز يك امپراطوری عظیم استعماری که **امریکای مرکزی** وقسمت بزرگتر **امریکای جنوبی** را فرامی گرفت جزء متصرفات اومحسوب می گشت وهرسال **گالیون ها** یعنی کشتیهای اسپانیایی میلیونها سیم وزری را که ازمعدنهای **مکزیك** و**پرو** استخراج می شد؛ برای او به اسپانیا حمل می کرد.

« درهزار وپانصدوهشتاد میلادی سلسلهٔ سلطنتی **پرتقال** از میان رفت، و فیلیپ دوم آن سرزمین را بممالك خویش ملحق ساخت، و امپراطوری پرتقال یعنی **برزیل** ومؤسسات تجارتی **افریقا** و**هندوستان** وجزائرمعروف ادویه باختیاراو درآمد. این قدرت را درانظارمردم تأثیر

فراوان بود، چنانکه می گفتند: هروقت اسپانیا بجنبد زمین می‌لرزد.

در سال ۱۵۵۶ شارل کن ممالک خودرا بفرزند بیست‌وپنج‌ساله‌اش سپرد وباو گفت که:

مصالح امور مذهبی رابیش ازهرچیزعزیز ومحترم دارد: فیلیپ دوم هیچگاه گفتهٔپدر از یادنبرد، وهمهٔ عمربفکردفاع مذهب کاتولیک بود، ودر جنگ باارتداد (پرتستانها) پایداری عجیب می‌نمود، چنانکه حتی روزی برزبانش رفت، که: «اگر خون من که در عروق فرزند منست، فاسد شود، نخستین کسی که ویرا در آتش‌اندازد منم.»

فیلیپ دوم‌باقتدارخویش دلبستگی بسیار داشت. مردی‌بددل‌بود باکبرونخوتی چندان که‌بایدبرای رعایت عزت واحترام‌اوبزانودرآیند، وبا او سخن گویند. می‌خواست درجزئی و کلی امور نظارت نماید، و هرموضوع را خودحل‌وفصل کند؛ همیشه درقصرغم‌انگیز **اسکوریال** وقایع ممالک وسیعهٔ خویش را بادقت وباریک‌بینی رسیدگی می کرد، ولیکن همواره فکرش بجنگهای مذهبی توجه داشت، و تمام عواید متصرفات خود را دراین راه خرج می‌نمود، وچه در قلمرو خویش، و چه در ممالک خارج بحفظ وحمایت مذهب می‌پرداخت.

جمعی **مسلمان** که در فلاحت بیمانند بودند، درسرزمین قدیم **غرناطه** زندگی می کردند، ونواحی جنوبی اسپانیا بایشان آبادان بوده. فیلیپ دوم آنانرا دراطراف واکناف اسپانیامتفرق کرد، وبتقریب‌مقارن همین ایام بر**پروتستانها** کار را سخت گرفت. ادارهٔ تفتیش مذهبی همهٔ ایشانرا توقیف کرد، وهشتصد نفر را بیکبارگی درشهر **سویل** باآتش سوختند. این سیاست‌سخت وشدیداسپانیا رافقیر کرد، وهرچندمقصود

حاصل آمد ، یعنی ارتداد (پرتستانیسم) ازمیان برخاست ، ووحدت مذهبی محفوظ ماند ، اما در سرزمین **پی با (هلند)** پیشرفت روی ننمود ، و عاقبت فیلیپ دوم قسمت مهمی ازمتصرفات خود را از دست داد ، ودولتی جدید بنام **جمهوری ایالات متحده** تشکیل یافت . وبدینطریق مرحلهٔ نوینی درتاریخ هلند پدید آمد .

پی با آبادترین وپرنعمت‌ترین متصرفات **شارل** جسور ، **بلژیك** ومملکت امروزی **پی با (هلند)** را شامل ، وبهفده ایالت تقسیم می گشت. ایالتهای جنوبی که درایام سابق جزء **فرانسه** محسوب می‌شد ، از دیر زمانی بثروت وتجارت و کارخانه‌های پارچه‌بافی شهرت داشت ، وبیشتر ساکنان آنها فرانسوی بودند . ایالات شمالی واقع درماوراء رود **موزو رن** درآبادی بپای ایالات جنوبی نمی‌رسید ، وسکنهٔ آنها صیادان **ژرمنی** بودند ، ولی چه مردم شمال (هلند) وچه مردم جنوب (بلژیك) در این سرزمین ، همه‌بآزادی خویش دلبستگی بسیار داشتند .

بواسطهٔ همسایگی **آلمان** با **پی با** (هلند) مذهب **لوتر** بزودی در آن نفوذ یافت . **شارل کن** برای آنکه پیشرفت مذهب **پروتستان** را مانع آید ، فرمانهایی سخت صادر کرد ، که ازبس شدید بود ، می گفتند آنها راباخون نوشته‌اند .

فیلیپ دوم عزم آن داشت ، که اوامر پدر را با کمال دقت انجام دهد ، دراین ایام عدد **پرتستانها** افزوده ، ومذهب **کالون** جانشین طریقت **لوتر** شده‌بود. خلاصه چون اول نجبا واشراف ، وبعد بورژواها (ثروتمندان سرمایه دار) درخواست کردند ، که بساط **انکیزیسیون** (تفتیش عقاید) برچیده شود ، ونیز برای بهبودی اوضاع مذهبی با یکدیگر متحد

گشتند، وپروتستانها هم بشکستن مجسمه‌ها وغارت کلیساها پرداختند (بسال ۱۵۶۶ میلادی)؛ فیلیپ دوم سپاهی از اسپانیا بفرماندهی **دوک دالب**(۱) به **پی با** (**هلند**) فرستاد. سپهسالار هرچند زودتر محکمه‌ای موسوم به **شورای انقلابات** ومعروف به محکمهٔ **خون** تأسیس کرد، تا باین وسیله مرتدان (پرتستانها) وهمدستان ایشانرا بدست آورد، و درسه ماه هزاروهشتصد نفر کشته شدند. چنین بیدادگری از طرفی، و مالیاتهای سنگین ازطرف دیگر شورش خلق را باعث آمد. مردم اسپانیا، شورشیان **پی با**(**هلند**) را راهزن می‌خواندند، و **گیوم دوناسو**(۲) معروف به **پرنس دورانژ**(۳) وملقب به «خاموش» رئیس ایشان بود (سال ۱۵۷۲ میلادی).

هفده ایالت **پی با** در آغاز کار بایکدیگر متفق گشتند، و بسال هزار وپانصد وهفتادوشش میلادی، درناحیت **گان** استقلال خودرا اعلام کردند، اما اتحاد آنها سه سال هم طول نکشید. در ایالات جنوبی - **بلژیك** امروزی - کاتولیکها غلبه داشتند، وباین سبب یکی ازجانشینان **دوك دالب** موسوم به **آلکساندر فارنز**(٤) بر آن شد که ایشانرا باخود همراه کند. اختلاف نژاد وزبان ساکنان ایالات شمالی وجنوبی کاررا آسان کرد. باری درسال هزاروپانصد وهفتاد ونه میلادی اتحاد **گان** از میان رفت، ایالتهای جنوبی - بلژیك کنونی - باختیار فیلیپ دوم درآمد

۱- Duc d'Albe
۲- Guillaume de Nassau
۳- Prince d'Orangd
٤- Alexandre Farnése

ومملکتی که بنام **پی‌بای اسپانیایی** معروفست تشکیل یافت .

۲ـ مرحلهٔ دوم : دورهٔ جمهوری

مقارن این احوال هفت ایالت شمالی پس از عقد اتحاد و امضای صلحنامهٔ **اوترکت** (۱) حکومت **جمهوری ایالات متحدهٔ** (**هلند**) را تأسیس کردند . در این دولت هر ایالت استقلال داشت ، ولی شور در مصالح عمومی آنها باید در مجمعی مرکب از نمایندگان انجام پذیرد. ایالات متحده **گیوم درانژ** را نیز بسپهسالاری ـ **اشتاتودر**(۲) انتخاب کردند .

فیلیپ دوم درسر کوبی شورشیان جد وجهدبسیار کرد . جنگ وجدال سی‌سال برپابود،واسپانیاییهادرنده‌خویی‌بسیارنمودند،**گیوم درانژ** را کشتند (سال۱۵۸٤میلادی) ، ودرچندین‌شهر، مثلا درشهر**هارلم**(۳) تمام سکنه را خفه کردند ، اما سر کشان که در آن وقت هم بمناسبت اهمیت واعتبارایالت **هلند**،همه **هلندی**خوانده میشدند ، بواسطهٔلطمه‌ای که بتجارت اسپانیا زدند ، و در سایهٔ همت خویش و مدد **الیزابت** و **هانری چهارم** ازاین‌حوادث نجات‌یافتند . عاقبت درسال هزاروششصد ونه میلادی ، فیلیپ سیم فرزند فیلیپ دوم ناگزیر عهد نامهٔ جنگ را امضا کرد . امضای‌معاهدهٔ مذکور که‌به **متارکهٔ دوازده‌ساله**معروفست در حکم شناختن استقلال **هلندیان** بود ، ولی استقلال حقیقی ایشان پس‌ازیك‌رشته جنگهای بیست وهفت ساله(۱۶۲۱ـ۱۶٤۸)یعنی‌بموجب

۱ـ Utrecht.

۲ـ Stathouder.

۳ـ Harlem.

عهدنامهٔ **وستفالی** بسال هزار و ششصد و چهل وهشت میلادی صورت خارجی یافت(۱).

در دورهٔ جمهوریت تاریخ هلندبسیار مشعشع می‌باشد، در این دوره هلندیان بااسپانی‌وانگلستان وفرانسه دم برابری زدند، وبفتوحات درخشانی نایل آمدند، وصاحب مستملکات وسیعی در اکناف واقطار جهان شدند.

مرحله سوم دوره سلطنتی هلند

بتقریب یك قرن بعدازشاردن، یعنی درسال هزاروهشتصدوشش میلادی، اصول حکومت جمهوری در هلند پایان یافت، و ترتیب پادشاهی بوجودآمد و این کشور بامپراطوری **ناپلیون** ملحق گشت. ولی بسال هزاروششصد و سیزده میلادی هلند استقلال ازدست رفته را بدست آورد، **گیوم نخست دناسو** (۲) پادشاه آن کشور گشت؛ و اینك یك قرن ونیم ازاستقراراصول سلطنت درهلند می گذرد.



(۱) تاریخ آلرماله، قرون جدید، ترجمه آقای شادمان، صفحات ۱۵۹-۱۵۶ ازچاپ کمسیون معارف

(۲)Cvillaume 1. de Nassau.



ص ۷۷۰: دول مشرق باستبداد حکومت می کنند و نسبت باصول جمهوریت سخت نفرت دارند.

بطوریکه نگارنده از مطالعات خود در تاریخ تمدن ایران استنباط کرده، اصول جمهوریت در تاریخ ایران ریشه‌های بسیار دیرین باستانی دارد، و ما این نکته‌را از **تاریخ هرودت**(۱) می توانیم بسهولت تمام دریابیم.

---

(۱) Herodote **ابوالمورخین** هرودت از اهل «هالیکارناس» مستعمرهٔ یونانی در آسیا صغیر بود وچون این شهر جزو مستملکات ایران بشمار می رفت مورخ مذکور ازتبعهٔ ایران محسوب می‌شد مدت زندگانی او را از **۴۸۴** تا **۴۲۵** ق. م دانسته‌اند.

هرودت سیاحتهای زیاد در ممالك مشرق قدیم کرده و تحقیقات خود را راجع باحوال و تاریخ بعضی این ممالك نوشته: نوشته‌های او دارای نه کتاب است وازاین جهت آنرا «تاریخ درنه کتاب» نامند. درآثار هرودت سنوات وقایع درهم و برهم است درموارد زیاد داستانگوئی جای تاریخ را گرفته وخود داستانها هم ازاین جهت که ازنسل بنسل رسیده مشوش است که بازحمت می‌توان مقصود را دریافت. براین معایب یك چیزهم افزوده: یونانیهای قدیم عاشق چیزهای فوق العاده وغریب بودند و چون **مصر** را سرزمین معجزات وچیزهای خارق‌عادت می‌دانستند، می‌خواستند چیزهای عادی راهم بطورفوق‌العاده تأویل کنند یافوق‌العاده را برعادی ترجیح دهند این نکته نیز ازنوشته‌های هرودت بخود درك می‌شود.

راجع به **آسور و بابل** هم نوشته‌های هرودت چنین است وبلکه بدتر.

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

ابوالمورخین در کتاب سوم (بند ۸۰- ۸۸) از تاریخ گرانبهای خود ضمن حکایت سقوط **گوماتای مغ** وجلوس**داریوش** بتخت سلطنت هخامنشی چنین آورده :

«... پنج روزبعد هم قسمها جمع شده درباب اوضاع آتیهٔ دولت مذاکره کردند . در این موقع نطقهایی شد ؛ که برای یونانیها مورد تردیداست،ولی فی‌الواقع این نطقها شده .

اتانس «Otanes» گفت : بنظرمن کسی ازماهانباید بتنهایی حکمران بشود این کار کاری است بد وهم مشکل . شما دیدید که‌خود-سری کمبوجیه کار را بکجا کشانید و از خودسری **مغ** هم خودتان در عذاب بودید . کلیهٔ دولت چگونه می‌تواند با حکومت یکنفر منظم باشد ؟ چون یکنفر می‌تواند هرچه خواهد بکند ، اگر آدم لایقی هم

بقیهٔ حاشیه صفحه قبل

بالاخره باید درنظرداشت که سیاحت‌اودرمشرق‌قدیم طولی نکشیده درمصر شاید سه چهار اقامت داشته. خودش گوید دربابل بوده ولی بعضی محققین جدید باین عقیده‌اند که اصلا هیچگاه دراین شهرنبوده. او گوید که غالباً اطلاعات را ازکاهنان گرفته ولی‌تصورنمی‌رود که منبع تحقیقات اوروحانیون درجه اول بابل یامصربوده است .

این است بطورکلی آنچه از نوشته‌های هرودت استنباط می‌شود ولی باوجوداین کتابهای اوازاین حیث مفید است که رویهمرفته بطورکلی منظرهٔ مشرق قدیم را درقرن پنجم قبل‌ازمیلاد می‌نماید آنچه راکه خودش دیده درست نوشته . فقط دربعضی جاها اختراعی کرده مانند قضیه **سلن و کرزوس ، . . .**

ارقامی راکه هرودت ذکر میکندگاهی اغراق آمیز است و غالب مورخین‌قدیم ازاین نقص‌مبری نیستند .

(ایران باستان. سرچشمه‌های قدیم ، صفحات ۶۹-۶۶) .

باشد ، بالاخره خودسر می‌شود. نعمت‌هایی، که اورا احاطه دارد ، وی را بخود سری مـی‌دارد، وچون حسد ازصفات جبلی انسان است ، با این دوعیب او هم فاسد می‌شود ، یعنی این شخص از نعم سیر ومرتکب بی اعتدالی‌هایی می گردد که بعضی‌ازخود سری‌ناشی‌است وبرخی ازحسد.

«هرچندکه چنین حکمرانی، باید مصون‌ازحسدباشد ، چه تمام فیوض ونعمت‌ها را داراست ، ولی طرز رفتار اوبا مردم ، برخلاف این قاعده است . این نوع‌حکمران بزندگانی وسلامت مردمان صالح حسد برده ، مردم فاسدرا حمایت می کند وافتراء وتهمت را بیش از هر کس باور دارد . رضای خاطراورا بجا آوردن مشکل‌تر از استرضای خاطر هر کس است ، چه اگردرتمجید وستایش اومیانه روی کنند ، ناراضی است، و گوید که‌چرا ستایش او فوق‌العاده‌نیست واگرستایش فوق‌العاده باشد ، باز ناراضی است چه گوینده را متملق می‌داند .

مهمترازهمهٔاین‌نکات آنکه،اوبرضدعاداتی‌است که‌ازدیرگاه‌پاینده است : بناموس زنان تعدی می کند ، وبی محاکمه مردم را می کشد .

اما حکومت مردم، اولا این‌حکومت اسم خوبی دارد که تساوی حقوق‌است(۱) ودیگر اینکه مردم کارهایی را که مالک‌الرقاب می کند، مرتکب نمی شوند . انتخاب مستخدمین دولت بقرعـه است ، هرشغلی مسؤلیتی دارد، وهرتصمیم‌را بمجلس رجوع‌می کنند. بنابراین پیشنهاد می کنم، که‌حکمرانی‌یکنفررا‌ملغی کرده،ادارهٔ اموررا بمردم واگذاریم اهمیت در کمیت است (۲) ؛ چنین بود عقیدهٔ اتانس .

---

(۱) Isonomie

(۲) وهر کیفیتی محصول کمیات گوناگون

مگابیز«Mégabyze» عقیده به **اولی گارشی** (یعنی حکومت عدهٔ قلیل -۳) داشت و چنین گفت :

با آنچه اتانس درباب حکومت یکنفر گفت ، من موافقم،ولی او دراشتباه است ، ازاین حیث که‌پیشنهاد می کند حکومت را بدست‌مردم بدهیم وحال آنکه چیزی خودسرتروپوچ‌تراز رجاله نیست . محال‌است که مردم خود را از خودسری حکمرانی نجات دهند ، برای اینکه اسیر خودسری رجاله گردند ، چه‌اگر جبار **Tyran** کاری بکنند ، باز معنایی دارد ، ولی کار مردم پوچ است (!؟) . بالاخره چه توقعی می‌توان از کسی داشت ، که چیزی یاد نگرفته وخودش هم چیزی نمی‌داند ، و مانند سیلی بی‌فهم‌وشعور خود رابااینکار و آن کارمی‌زند . حکومت‌مردم رابایداشخاصی پیشنهاد کنند ، که دشمن پارسیها هستند (!؟) ولی ما عده‌ای را انتخاب می کنیم، که‌لایق باشند ، وحکومت‌رابآنان‌می‌سپاریم. دراین عده خود ماهم داخل خواهیم بود . تصمیم بهترین اشخاص البته بهترین تصمیم است (نظیر کلام‌الملوك ملوك‌الکلام !؟) چنین بود رأی **مگابیز** .

سومین کسی که حرف زد ، **داریوش** بود ، وچنین گفت :

من گمان می کنم، که عقیدهٔ مگابیزراجع بحکومت‌مردم صحیح است (!؟) ، ولی درباب حکومت عدهٔ قلیل ناصحیح .

از سه‌طرزحکومتی که ماپیشنهاد می کنیم ، درصورتی که‌هریك را ببهترین وجهی تصور کنیم ، یعنی‌ازبهترین حکومت مردم ، بهترین حکومت عدهٔ قلیل ، وبهترین حکومت سلطنتی ، من آخری راترجیح

(۱) Oligarchie.

می‌دهم. چیزی بهتر از حکومت بهترین شخص نیست. چون این شخص دارای بهترین نیات است، ببهترین وجه امور مردم را اداره خواهد کرد، ودر اینصورت کارهایی که مربوط بدشمن خارجی است، بهتر مخفی خواهد ماند. برعکس درحکومت عدهٔ قلیل، چون ادارهٔ امور در دست چندین نفر آدم نالایق است بین آنها اختلافات شدید روی می‌دهد، وچون هریك از آنها می‌خواهند نفوذ یافته ریاست نمایند، منازعه بین آنها حتمی است. از اینجا هیجانهای داخلی روی می‌دهد، واز هیجانهای داخلی خونریزی. خونریزی بالاخره منجر بحکومت یك‌نفر می‌گردد. پس حکومت یك‌نفر بهترین طرز حکومت است (؟!)

ثانیاً در حکومت مردم، از وجود مردم فاسد نمی‌توان احتراز کرد و هرگز مردم فاسد برای منافع دولت با هم در جنگ نشوند، بلکه با هم بسازند، زیرا عادة اشخاصی که برای دولت مضرند، همه باهم برضد دولت دست بهم میدهند. این اوضاع دوام می یابد، تایکی از آنها در رأس مردم قرار گرفته باین احوال خاتمه دهد. چنین‌شخصی باعث حیرت مردم گشته، بزودی مالك الرقاب میشود. پس باز ثابت شد که، حکومت یکنفر بهترین طرز حکومتهاست (؟!)

«چون آنچه گفته شد، جمع و خلاصه کنیم، این سؤال پیش می‌آید، آزادی ما ازکجاست، و کی آنرا بما داده؟ از مردم‌بما رسیده، یا ازحکومت عدهٔ قلیل ویا ازحکومت یك نفر؟ من تصور می کنم، که یکنفر ما را آزاد کرده از این نظر، ونیز از نظر اینکه تغییر ترتیباتی که ریشه دوانیده، ثمری برای ما نخواهد داشت، ما باید حکومت مطلقه را حفظ کنیم (؟!).»

«چنین بود سه عقیده‌ای که اظهار شد، چهار نفر دیگر از هفت نفر با عقیدهٔ **داریوش** موافق شدند؛ وچون **اتانس** دید که مغلوب شده رو برفقا کرده چنین گفت:

«رفقا، روشن است که یکی از ما بر حسب قرعه یا بمیل مردم شاه پارس خواهد شد. چه این یکنفر را خود مردم انتخاب کنند، چه او بوسیلهٔ دیگر متوسل شود، من باشما رقابت نخواهم کرد، زیرا من نه بسلطنت مایلم، ونه بتابعیت. من از حکومت کنار میروم، که خود واولادم تابع هیچیك ازشما نشویم.

«هر شش نفر این شرط اتانس را پذیرفتند، و او از رفقایش جدا شده بیرون رفت. حالا این یگانه خانوادهٔ آزادی است، که در پارس وجود دارد. این خانواده اطاعت می کند، بقدری که مایلست، بی این که قوانین پارس را نقض کند.

«شش نفر دیگر در شور شدند، که بچه ترتیب شاه را معین کنند؟ و چنین قرار دادند که، که هر کس از آنها شاه شود، باید به اتانس وبه اعقابش هدایایی، که باعث افتخار است بدهد، هدایای مورد بحث عبارت است ازلباس مادی وسایر چیزها، که درنزد پارسیها گرانبها است.

«پس از آن گفتند، که **اتانس** اول کسی بود، که باعث تغییر سلطنت شده اتحادی بوجودآورد. بنابراین برای اتانس ورفقای دیگر او، که شاه نشدند، چنین مقرر کردند: هر کدام از این شش نفر، هر زمان که بخواهند، می توانند بی تحصیل اجازه داخل سرای شاه گردند، مگر وقتی که شاه با حرم خودش است. ثانیاً شاه زن خودرا

باید از خانوادهٔ یکی ازشش نفر مزبور انتخاب کند.

راجع بانتخاب شاه چنین قرار دادند؛ که در طلیعهٔ آفتاب هر یك درحومهٔ شهر سوار بر اسب خواهد شد، و اسب هریك شیهه کرد صاحب آنرا باید شاه بشناسند...»(۱)

☆☆☆

باز طبق حکایت ابوالمورخین **هرودت** (کتاب نخست بند نود وشش): «اول مردمی، که سر از اطاعت آسوری‌ها پیچیدند **مادی‌ها** بودند. این‌ها برای آزادی جنگیدند، ورشادتها نمودند ازقیدبندگی رستند. پس‌ازآن سایر مردمان بآنها تأسی کرده، برودی تمام مردمان قارهٔ آسیا آزاد ومستقل گشتند..(۲)»

☆☆☆

«در دولت **پارت (اشکانیان)**، یك وضع اساسی، یا چنان که گویند، یك **قانون اساسی** وجود داشت، و این قانون حکومت شاه را محدود ساخته‌بود، کدام یك از شاهان اشکانی این وضع را ایجاد کرده بود، درست معلوم نیست.

از نوشته‌های **ژوستن** تلویحاً و اجمالا چنین استنباط میشود، که **تیرداد اول اشکانی** آنرا بر قرار کرده، ولی **راولین سن** عقیده دارد، که مؤسس این وضع **مهرداد اول**بوده باشد، زیرا در زمان او دولت اشکانی دولت وسیعی، یا چنانکه مؤلف مزبور گوید، یك

(۱) برای بقیهٔ حکایت رجوع شود به «ایران باستان»، جلد اول صفحات ۵۲۹ - ۵۲۸ شود، که روایت هرودت نیز از همان کتاب نقل شده است.

(۲) ایران باستان جلداول ص ۱۷۵.

امپراطوری شد (**ششمین دولت مشرق** ، صفحهٔ ۸٤) ، ولی بعقیدهٔ ما ، هر کدام از آنها این کار را کرده باشد ، اوضاع **پارت** جهت اصلی آن بوده ، پس درواقع امر مؤسس این‌اساس نه تیرداد بوده نه مهرداد ، این اساس در وضع زندگانی سیاسی پارتی‌ها سابقه داشته ، وعادات واخلاق **پارتی‌ها** آن را اقتضامیکرد ، وچون ریشه دوانیده بود، بعد ازبزرگ‌ـ شدن **پارت** هم ، با تغییراتی که ذکرشد ، باقی‌ماند.

برای روشن بودن این نظر ، باید بخاطر آورد ، کـه **آریاییها** چنانکه از **اوستا** استنباط میشود ، وقتی که بایران آمده انـد شکل حکومت ملوك‌الطوایفی بوده ، قوم به عشیره‌ها تقسیم می‌شده وعشیره‌ها به تیره‌ها ، وتیره‌ها به خانواده‌ها .

خانواده را **اوستا** «نافه» می‌نامد ، و خانه را « نمان » ، تیره را «تئوما» ومحل سکنای آن را «ویس» یعنی ده ، عشیره را «زنتو» و مسکن آن را « ده یو » یا « دن یو » رؤسای خانواده ها رئیس تیره انتخاب می کنند و او را « ویس پت » می‌نامند ، ویس پت ها رئیس عشیره را بر می گزینند خود **ده یوپت** یا **رئیس مملکت** هم **انتخابی** است .

معلوم است که با این وضع ، حکومت «ده یوپت» محدود بوده و او می‌بایست با رؤساء عشایر و تیره ها و متنفذین قوم **شور** کند ، و درمیان آنها فقط شخص اول باشد .

این وضع در ایام صلـح بود ، ولی در هنگام جنگ ، چون **ده یوپت ها** فرماندهی لشکر را بر عهده داشته ، بر اختیاراتشان می افزودند، بخصوص اگر عاقل وشجاع بودند،و بردشمن غالب‌می آمد .

بنا بر این **ده‌یو پت هایی** ، که میخواستند حکومتشان کمتر محدود باشد ، می بایست کارهای مشکلی انجام دهند ، یا درجنگی بر دشمن غلبه یابند ؛ چنین بوده وضع حکومت **آریانها** ، قبل از این که دولتهای بزرگی تشکیل دهند . از نوشته های **هرودت** راجع به **ماد**، ونگارشات **کزنفون** درباب **پارس** قبل از **کوروش بزرگ** ، این ترتیب ملوك‌الطوایفی نیز استنباط میشود ، ولی بعدها ، وقتی که دولت ماد بزرگ شد ، حکومت شاه از محدوده مطلقه گردید ، زیرا شاهان ماد ترتیب دولت آسور و بابل را اقتباس کردند ، پارسیها هم وقتی که ازحدود پارس بیرون آمد ، وضع حکومت ماد را اتخاذ کردند .

اما **پارت** وضع خودرا بطوریکه استنباط می‌شود ، تغییر نداد ، زیرا ازآسوروبابل دوربود، نه‌تمدن آسیای غربی‌را داشت ونه‌ازمردمان آن چیزهایی اقتباس کرده بود.بنابراین طبیعی‌است که مؤسسات پارت بهمان وضع ملوك‌الطوایفی محفوظ ماند وحتی پس‌ازاینکه پارت دولت بزرگی‌شد ، وضع مزبورچون درمدت قرون عدیده ریشه دوانیده بود، با وجود میل بعضی شاهان اشکانی بحکومت‌مطلقه، همان بود که ذکر شد ؛ یعنی حکومت شاه نسبت بنجبای پارتی محدود بود . پس‌از آنچه گفته‌شد، طبیعی است که **تیرداد دوم** یا **مهرداد اول** تشکیلاتی در این زمینه بپارت داده باشند ؛ زیرا تیرداد دومین شاه اشکانی است و مهرداد ششمین شاه، ودراین‌وقت دولت اشکانی دولتی‌جوان بوده وهنوز قوامی نداشته و این شاهان روشن می‌دیده‌اند، که‌برای رسیدن بمقصود یعنی‌بیرون کردن سلوکی‌ها ازایران وتمامی‌ایران راتحت تسلط آوردن باید بقوم پارت تکیه کنند ؛ یعنی برخلاف سلوکیها یك دولت ملی

تشکیل بدهند و در این صورت هم جز حفظ مؤسسات ملی چاره ای ندارند ؛ این بود که تشکیلات آنها بر همان اساس قرار گرفت؛ پس موجد اصلی این اساس، نه تیرداد اول بوده و نه مهرداد ششم. اوضاع پارت این طرز حکومت را اقتضاء می کرده و آنها نمی توانسته‌اند کار دیگر کنند.

اکنون باید دید که این تشکیلات چه بوده ؛ شاه اشکانی میبایست با دو مجلس شور کنند ، یکی را نویسندگان رومی شورای خانوادگی:

Concilium Domesticum

نامیده‌اند، ودیگری را **مجلس سنا** (مجلس شیوخ) ، اولی ازاعضاء ذکور خانوادهٔ سلطنت که بحد رشد رسیده بودند، ترکیب می یافت وانتخاب آنها منوط بمیل شاه نبود ، دیگری ازمردان پیرومجرب وروحانیون بلند مرتبهٔ قوم پارت .

سوم مجلسی هم بود که ازهردو مجلس ترکیب می یافت ، یعنی وقتیکه هردو مجلس باهم منعقد می گردید ،آن را **مغستان** یا مجلس بزرگان می نامیدند(**سترابون** ، کتاب ۱۱ ، فصل ۹ ، بند ۳ ، از قول پوسیدونیوس) .

تعیین شاه اشکانی انتخابی بود ومی بایست هردومجلس باهم انعقاد یافته شاه را انتخاب کنند، ولی این **مجلس مغستان** مقید بود که شاه را از خانوادهٔ اشکانی بر گزینند. ترتیب انتخاب شاهی، پس ازفوت شاهی عملا چنین بود که پسرارشد شاه متوفی بتخت می نشست ، مگردر دو مورد یکی آنکه پسرشاه متوفی بحد رشد نرسیده باشد ودیگر درموردی که لیاقت سلطنت را دارا باشد، در این موارد **مجلس مغستان** برادر شاه را

انتخاب می کرد واگر اوبرادر نداشت ، عموی شاه را.

بعداز آنکه شاه را مجلس مغستان انتخاب می کرد ، تاجگذاری اوبعمل می‌آمد، وتاج‌را می‌بایست شخصی که رئیس خانوادهٔ **سورن** بود برسرشاه گذارد(**تاسی توس،سالنامه‌ها**، کتاب ۶ ، بند۴۲) . **آپ پیان** گوید : (**پارت** ،صفحه۱۳۱) که‌این‌مقام درخانوادهٔ سورن‌ارثی‌بود.همین شخصی که تاج‌برسرشاه‌می گذاشت شغل سپهسالاری کل‌قواء مملکتی‌را نیز برعهده داشت .

ازتاریخ پارت دیده میشود که مجلس‌مغستان چند دفعه شاه را از جهت رفتاری که خوش آیند نبوده ، از سلطنت خلع کرده است...

شاه از **مجلس شیوخ** یا چنانکه رومی‌ها گویند **مجلس‌سنا** ، ملاحظهٔ زیاد داشته ، زیرا در مجلس **مغها** عضویت داشتند و آنها از جهت تشکیلات ، درمیان مردم مورد احترام ودارای قوت‌وقدرت بودند چون قدرت آنها را شاهان اشکانی‌نمی‌پسندیدند ، بعدها درصدد محدود کردن **مغها** برآمدند. ازاینجا ضدیتی‌بین مغان‌وشاه بوجودآمد ، که یکی ازجهات انقراض اشکانیان گردید(**آگاثیانس** کتاب۲ بند۲۵)☆

برای اطلاع از تاریخ تحولات اجتماعی ایران در عصر جدید ، طالبین‌می‌توانند، به رسالهٔ**تقویم التواریخ** حوادث **مشروطیت ایران** رجوع فرمایند (۱).

☆ ایران باستانی ، جلد سوم ، (صفحات ۲۴۶ - ۲۶۵۰)

---

(۱) **تقویم‌التواریخ**حوادث مشروطه ایران ، بخش نخست ازجلد دوم **تاریخ مطبوعات ایران** ، ترجمه ونگارش**محمد عباسی** ، طهران ۱۳۳۷ شمسی .



ص ۷۷۱ : تاریخ ایران پیش‌ازاسلام مبهم ومغلوط . . .

«تاریخ قدیم ایران بدوره‌هایی تقسیم‌شده :

۱ - دورهٔ مادی ، یا اعتلای آریانهای ایرانی درمشرق قدیم .

۲ - دورهٔ هخامنشی یا استیلای آریانهای ایرانی برمشرق مزبور این دو دوره متمم یکدیگرند .

۳ - دورهٔ مقدونی و سلوکی ، یعنی دورهٔ برتری عصر یونانی و مقدونی درایران ومشرق قدیم .

۴- دولت ساسانی یاعکس‌العمل‌سیاسی، یعنی تلافی عدم‌بهرمندیهای ایرانیها درسالامین ، ایسوس و گوگامل .

۵ - دولت‌ساسانی یاعکس‌العمل سیاسی، وتمدنی، دورهٔ مبارزهٔ عالم ایرانی زرتشتی با عالم مسیحی روم بیزانس.

تاریخ این عهد طویل راکه تقریباً شامل چهارده قرن است ، بدوطرزمی‌توان بیان کرد :

۱ - موافق کتیبه هایی که از شاهان ایران قدیم مانده ، نتیجهٔ حفریاتی که درجاهای تاریخی ایران وسایر امکنهٔ قاره‌های قدیم بعمل آمده ومستقیماً یابطورغیرمستقیم مسائل‌را ازتاریخ ایران قدیم روشن کرده ، کتب مذهبی آریانهای ایرانی، مسکوکات ، ابنیه و آثار قدیم ، نوشته هـای مـورخین خارجـه و کتب بعضی نـویسندگان قـرون اسلامی .

۲ـموافق‌داستانهایی که‌ازعهد قدیم‌ازنسل‌به‌نسل‌رسیده، تادرزمان **ساسانیان** جمع‌آوری شده ودر قرون اولیهٔ اسلامی موضوع مصنفاتی

گردیده که معروفترین آنها شاهکار **حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی** است.

معلوم است که مدارك نوع اول از حیث صحت و تحقیق بمراتب برتری دارد، وحال آنکه داستانهای مذکور چون در مدت قرنها شفاهاً ازنسل بنسل گذشته، بتدریج تحریف وتصحیف شده، شاخ وبرگهایی برآن افزوده‌اند، وفاقد صحت و تحقق گشته: زیرا بساوقایع زمانی‌را بزمان‌دیگرنسبت داده، اسامی‌اشخاص‌را ازیکدوره بدورهٔ دیگربرده‌اند و از همهٔ اینها گذشته، بسیاری از وقایع مهم و شاهان بزرگ چنان نسیاً منسیاً شده‌اند که اثری از آنها در داستانها باقی نمانده. بنابراین روشن است که باید اساس تاریخ عهد قدیم ایرانرا برای رعایت صحت، برمدارك نوع اول قرار داد، وپس‌ازآن داستانها را هم‌بخاطرآورد، تا شاید بتوان ازمقایسهٔ آنها باتاریخ یکنوع کلیاتی استنباط کرد.

راجع بمدارك نوع اول باید گفت که تا زمانیکه خاورشناسان بخواندن کتیبه‌های ایرانی،آسوری وبابل، مصری وغیرهم موفق نشده بودند، وحفریاتی درجاهای تاریخی‌بعمل‌نیامده بود،یگانه‌منابع‌اطلاعات ما راجع بعهد قدیم نوشته‌های مورخین یونانی، رومی، مصری،یهودی ارمنی وبعضی نویسندگان قرون‌اسلامی وغیرهم بوده، ولی از وقتیکه پیشرفتهای مذکور حاصل شده، مطالبی روشن‌تر گردیده، یا تصحیح شده، وازجمله اسامی شاهان ورجال ایران را که یونانیهای قدیم برای مجانست بازبان خود تصحیف کرده‌اند، حالا بطورصحیح می‌دانیم.

باید اذعان کرد که ما تاریخ ایران قدیم را کاملا نمی‌دانیم، زیرا یونانیها، رومیها وغیرهم، غالباً وقایعی راضبط کرده‌اند، که بممالك آنها



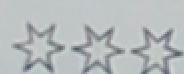
اردشیر بابکان در طاق بستان کرمانشاه

مربوط بوده، یا در حدود غربی ایران روی داده، وحال آنکه چه بسیار وقایعی که درداخلهٔ ایران یا درحدود شمالی یاشرقی آن اتفاق افتاده و ازخاطرها زدوده. باوجود این چون کاوشها و تحقیقات تاریخی دنبال شود، می‌توان امید داشت که بعدها تاریخ ایران قدیم از اینکه هست روشن‌تر گردد، بخصوص اگر حفریات علمی در جاهای تاریخی ایران بعمل آید...

اخیراً باجازهٔ دولت ایران مأمورینی از طرف مؤسسات خارجه (امریکایی وفرانسوی) درجاهای تاریخی ایران از قبیل تخت جمشید، نهاوند، حوالی دامغان، نزدیکی استرآباد مشغول تحقیقات وحفریات شده‌اند، باید امیدوار بود که آثار مهمی دراینجاها کشف، وبروشن کردن تاریخ قدیم ایران کمک‌های معنوی خواهد شد(۱).

کتاب **ایران باستان** تألیف مرحوم **مشیرالدوله، (حسن پیرنیا)** در سه هزار صفحهٔ وزیری، **وایران درزمان ساسانیان** نوشتهٔ **آرتور-کریستنسن** Art . Christensen مستشرق دانمارکی، مفید ترین وجامع ترین دورهٔ تاریخ ایران پیش ازاسلام بشمار می‌رود، که طبق روش علمی براساس آخرین اکتشافات تاریخی تصنیف شده است. منتهی همانطور که مرحوم پیرنیا گفته‌اند: باید امیدوار بود که درنتیجهٔ اکتشافات نوین دیگری (ازقبیل تحقیقات گرانبهای دوباستانشناس عالیقدر فرانسوی: **مسیوگدار** و**مسیوگیرشمن**) تاریخ ایران پیش از اسلام کاملا واضح و روشن شود وازابهام واجمال بکلی درآید.

(۱) ایران باستان، ج اول صفحات ۱۶۵-۱۶۳



ص۷۷۱ : مورخین معروف ایران **میرخواند** و **خواندمیر** و **فردوسی** است . . . »

مقدمه باید بگوییم که اطلاعات مصنف از تألیفات تاریخی ایرانیان بمانند جغرافیا ، بی نهایت محدود و بسیار اندك بوده است ؛ و گرنه دربارهٔ تصنیفات مورخین ایران بذ کر دو یا سه کتاب روضة الصفا و حبیب السیر و شاهنامه اقتصار نمی کرد .

بطوریکه همه می دانند، ایرانیان از عهد باستان بحفظ آثار و ذکر نام و کارهای خود اهتمام و علاقهٔ خاص داشته اند . **کتیبهٔ بیستون** و دهها سنگ‌نوشته دیگر ، و **بازیلیکای دیفترای** که دیوان تاریخ ایرانیان باستان بوده ، شاهد صادق این مقال ست .

آگاثیاس (کتاب۲، بند ۲۷ و کتاب٤، بند ۳۰-۲۷) و **ثئوفیلاکتوس** (کتاب ۳، بند ۱۸) از **سالنامه‌های** ایرانیان در دورهٔ باستان بتفصیل سخن رانده اند و **آیین نامك** ، **گاهنامك** ، **خوذای نامك** ، **کارنامك** همه تواریخ رسمی ومفصل ایران درزمان ساسانیان بوده است(۱)

بعد از اسلام نیز، ایرانیان در تدوین وقایع تاریخی وضبط وثبت حوادث مهم اهتمام بسزایی داشته اند، واینك یك فهرست اجمالی از

---

(۱) ایران درزمان ساسانیان ، طبع دوم ، صفحات ۸۱-۷۹

تالیفات مهم تاریخی ایـرانیان در اینجا می‌آوریم (البته کتب تاریخی متعددی که بزبان‌عربی بقلم نویسند گان ایرانی واسلامی ونگاشته‌شده، ودرتمام عهود و اعصار مورد استفادهٔ ایـرانیان بوده و هست، نیز دراین فهرست آمده[۱]):

۱ - فتوح الشام **شیخ ابواسماعیل الازدی** اواسط سدهٔ دوم هجری
۲ - کتاب المغازی **الواقدی** متوفی ۲۰۷
۳ - کتاب فتوح الشام » »
٤ - فتح افریقیا » »
۵ - فتح العجم » »
٦ - فتح مصر والاسکندریه » »
۷ - الطبقات **ابن سعد** متوفی ۲۳۰
۸ - جمهرة الانساب **هشام الکلبی** متوفی ١٤٦
۹ - سیرة ابن هشام **عبدالملک هشام** متوفی ۲۱۳
۱۰ - فتوح مصر والمغرب والاندلس **ابن عبد الحکم** ...
۱۱ - فتوح البلدان **البلاذری** متوفی ۲۷۹
۱۲ - انساب الاشراف » »
۱۳ - کتاب القبائل محمد حبیب متوفی ۲٤۵
١٤ - مختلف القبائل » »
۱۵ - کتاب المغتالین » »
۱٦ - نسب قریش الزبیربن بکار متوفی ۲۵٦
۱۷ - الموفقیات » »

(۱) آداب اللغة تألیف جرجی زیدان دورهٔ چهارجلدی.

۱۸ - الجمهرة عمربن شیبة متوفی ۲۶۲
۱۹ - اخبارایام مکه الازرقی. . . (۱)
۲۰ - تاریخ بغداد ابن‌طیفور متوفی۲۸۰
۲۱ - تاریخ الیعقوبی متوفی ۲۷۸
۲۲ - الاخبارالطوال الدینوری متوفی ۲۸۲
۲۳ - اخبارالرسل والملوك(۲) ءطبری متوفی ۳۱۰
۲۴ - نظم‌الجوهر ابن‌البطریق متوفی۳۲۸
۲۵ - مروج‌الذهب مسعودی متوفی۳۴۶
۲۶ - التنبیه والاشراف » »
۲۷ - سنی ملوك الارض حمزةالاصفهانی متوفی ۳۵۰
۲۸ - الفهرست ابن‌الندیم متوفی ۳۸۵
۲۹ - کتاب الغررفی‌سیرالملوك المرعشی متوفی ۴۲۱
۳۰ - تجارب‌الامم مسکویه متوفی ۴۲۱
۳۱ - آداب‌العرب‌والفرس مسکویه »
۳۲ - طبقات الامم صاعدالاندلسی متوفی ۴۶۲
۳۳ - تاریخ‌مصر ابوعمرالکندی‌متوفی۳۵۵
۳۴ - اخبارالاندلیسین‌الخشنی‌متوفی۳۵۸
۳۵ - اخبارالایام الاسکندرانی حی۳۶۵
۳۶ - تاریخ‌الاندلس ابن‌القوطیه متوفی۳۶۷

---

(۱) الفهرست ، ص۱۱۲
(۲) **بلعمی** این کتاب بزرك‌را بپارسی‌درآورده، و **زوتنبرك** ترجمه بلعمی را بفرانسه نقل کرده ، تاریخ طبری بترکی نیز ترجمه و طبع شده است .

۳۷ - تاریخ مصر ابن زولاق متوفی ۳۸۷
۳۸ - اخبار مصر المسبحی متوفی ۴۲۰
۳۹ - غرر اخبار ملوك الفرس ثعالبی متوفی ۴۲۷
۴۰ - قصص الانبیاء » »
۴۱ - الیمینی (۱) عتبی متوفی ۴۲۷
۴۲ - تاریخ الوزراء الصابی متوفی ۴۴۸
۴۳ - الانباء القضاعی متوفی ۴۵۴
۴۴ - اخبار الخلایف القضاعی متوفی ۴۵۴
۴۵ - نزهه الالباب جامع التواریخ »
۴۶ - تاریخ بغداد خطیب البغدادی متوفی ۴۶۳
۴۷ - نصرة الفطرة (۲) عماد اصفهانی متوفی ۵۹۷
۴۸ - خریدة القصر » »
۴۹ - النوادر السلطانیه بهاء الدین بن شداد متوفی ۶۳۲
۵۰ - تاریخ حلب » »
۵۱ - سیرة جلال الدین (۳) النسوی متوفی ۶۳۹
۵۲ - اخبار الصلاحیه ابوشامه متوفی ۶۶۵

---

(۱) **ابوالشرف ناصح بن ظفر بن سعد المنشی الجرفادقانی** بروزگار اتابکان آذربایجان این کتاب را بپارسی ترجمه کرده .

(۲) این کتاب را **صدرالدین حسینی** مختصر کرده، و ذیلی بر آن افزوده ، **زبدة التواریخ** نامیده است ؛ **بنداری اصفهانی** نیز آنرا مختصر کرده ، وبه **زبدة النصرة** موسوم نموده است .

(۳) این کتاب را فاضل معاصر جناب آقای **محمدعلی ناصح** بفارسی نقل کرده است .

۵۳ - الدول المنقطعه الازدی متوفی ۶۱۳

۵۴ - تاریخ المغرب المراکشی متوفی ۶۲۱

۵۵ - زبدة النصرة البنداری الاصفهانی متوفی ۶۲۳

۵۶ - ترجمة الشاهنامه « »

۵۷ - الاستیعاب النمری متوفی ۴۶۳

---

۵۸ - الاکمال ابن ماکولای متوفی ۴۸۶

۵۹ - الانساب ابن القیسرانی متوفی ۵۰۷

۶۰ - الانساب السمعانی المروزی متوفی ۵۶۲

۶۱ - الکمال الجماعیلی متوفی ۶۰۰

۶۲ - الکمال محب الدین بن النجار متوفی ۶۴۳

۶۳ - اخبار العلماء القفطی متوفی ۶۴۶

۶۴ - اخبار المحمدین من الشعراء القفطی متوفی ۶۴۶

۶۵ - انباه الرواة « »

۶۶ - طبقات الفقهاء ابواسحق فیروزآباردی متوفی ۴۷۶

۶۷ - سیر السلف قوام الاصفهانی متوفی ۵۳۵

۶۸ - مناقب الاصحاب الغافقی متوفی ۵۴۰

☆۶۹ - تاریخ حکماء بیهقی متوفی ۵۶۵

☆۷۰ - تاریخ بیهق « »

۷۱ - بهجة الاسرار نورالدین الهمذانی حی دراواسط قرن هفتم

۷۲ - ذیل تاریخ دمشق (۱) ابن القلانسی متوفی ۵۵۵

۷۳ - کتاب مصر الارمنی حی اواسط قرن ششم

---

(۱) اصل تاریخ دمشق از هلال صابی است .

۷۴ - تاریخ دمشق ابن‌عساکر متوفی ۵۷۱

۷۵ - تاریخ الرازی ابوالعباس الرازی متوفی ۴۶۰

۷۶ - تاریخ الیمن عماره الیمنی متوفی ۵۶۹

۷۷ - تاریخ اسبانیا ابن‌حیان متوفی ۴۶۹

۷۸ - تاریخ اندلس « «

۷۹ - معرفة الصحابه « «

۸۰ - سیر الائمه الورجلانی متوفی ۴۷۰

۸۱ - ولاة الاندس الحمیدی متوفی ۴۸۸

۸۲ - قلائد العقیان الفتح بن خاقان متوفی ۵۳۵

۸۳ - مطمح الانفس « «

۸۴ - اهل الجزیرة ابن بسام متوفی ۵۴۲

۸۵ - المن بالامامه الباجی متوفی ۵۷۰

۸۶ - کتاب الصلة ابن بشکوال متوفی ۵۷۸

۸۷ - غنیة الاسماء « «

۸۸ - الروض الانف ابوالقاسم السهیلی متوفی ۵۸۱

۸۹ - بغیة الملتمس القرطبی . . . (۱)

۹۰ - تکملة القضاعی متوفی ۶۳۵

۹۱ - المعجم « «

۹۲ - اعتاب الکتاب «

۹۳ - الحلة السیراء « «

۹۴ - المغرب المراکشی حی دراواخر قرن هفتم

---

(۱) این کتاب درسال ۱۸۸۴ میلادی درمادرید طبع شده‌است

۹۵ ـ ریاض الانس ابوشجاع شیرویه همدانی متوفی ۵۰۹
۹۶ ـ فردوس الاخبار » »
۹۷ ـ مختصر الشعرانی » »
۹۸ ـ کتاب الغزوات الانصاری متوفی ۵۸٤
۹۹ ـ الکامل ابن الاثیر متوفی ٦۳۰
۱۰۰ ـ اسد الغابه » »
۱۰۱ ـ تاریخ الاتابکیه » »
۱۰۲ ـ اللباب » »
۱۰۳ ـ التاریخ ابن ابی الدم متوفی ٦٤۲
۱۰٤ ـ التاریخ المظفری » »
۱۰۵ ـ الاعلام البیاسی متوفی ٦۵۳
۱۰٦ ـ الحماسه » »
۱۰۷ ـ مرآة الزمان سبط بن الجوزی متوفی ٦۵٤
۱۰۸ ـ تذکرة الخواص » »
۱۰۹ ـ بلغة الظرفاء الروحی حی دراواسط قرن هفتم
۱۱۰ ـ مصارع العشاق البغدادی متوفی ۵۰۰
۱۱۱ ـ انباء نجباء ابن ظفر متوفی ۵٦۵
۱۱۲ ـ خیر البشر » »
۱۱۳ ـ الالطاف الخفیه ابن عبد الظاهر متوفی ٦۹۲
۱۱٤ ـ سیرة الملك الظاهر » »
۱۱۵ ـ مقامه فی مصر والنیل » »
۱۱٦ ـ عیون الاثر ابن سید الناس متوفی ۷۳٤

۱۱۷ - عجائب المقدور ابن عربشاه متوفی ۶۹۲
۱۱۸ - التالیف الطاهر » »
۱۱۹ - المواهب اللدنیه القسطلانی متوفی ۹۲۳
۱۲۰ - تاریخ السلطان الملک الناصر شمس الدین الشجاعی متوفی ۷۳۷ - ۷۴۵
۱۲۱ - الدرة المضیئه محمدبن صرصراء ۸۰۰
۱۲۲ - الدرالثمین بدرالدین دمشقی ۸۷۴
۱۲۳ — تاریخ قایتبای ؟ ؟
۱۲۴ — ایضاح الظلم حسن بن عربشاه ۹۰۰
۱۲۵ — الدرالنضید محمدبن عقیل ۰۰۰۰
۱۲۶ — عیون الانباء ابن ابی اصیبعه متوفی ۶۶۸
۱۲۷ — وفیات الاعیان ابن خلکان متوفی ۶۸۱
۱۲۸ — الطالع السعید الادفوی متوفی ۷۴۸
۱۲۹ — البدرالسافر » »
۱۳۰ — الوافی بالوفیات صلاح الدین الصفدی متوفی ۷۶۴
۱۳۱ — التذکرة الصلاحیه » »
۱۳۲ — اعیان العصر » »
۱۳۳ — نکت الهمیان » »
۱۳۴ — الشعور بالعور » »
۱۳۵ — منشآت » »
۱۳۶ — تمام المتون » »
۱۳۷ — دمعة الباکی » »

۱۳۸ – دیوان الفصحا صلاح الدین الصفدی متوفی ۷۶۴
۱۳۹ – فوات الوفیات ابن شاکر الکتبی متوفی ۷۶۴
۱۴۰ – عیون التواریخ » »
۱۴۱ – الاصابة ابن حجر العسقلانی متوفی ۸۵۲
۱۴۲ – المجمع الموسس » »
۱۴۳ – الدرر الکامنه » »
۱۴۴ – رفع الاصر » »
۱۴۵ – انباء الغمر » »
۱۴۶ – الاعلام (تاریخ مصر) » »
۱۴۷ – نزهة الالباب » »
۱۴۸ – تهذیب الکمال » »
۱۴۹ - تقریب التهذیب » »
۱۵۰ - محاسن المساعی » »
۱۵۱ - الرحمة الغیثیه » »
۱۵۲ - غبطة الناظر » »
۱۵۳ - تاج التراجم ابن قطلوبغا متوفی ۷۸۹
۱۵۴ - عنوان الزمان البقاعی متوفی ۸۸۵
۱۵۵ - عنوان العنوان » »
۱۵۶ - مختصر سیرة الرسول » »
۱۵۷ - اخبار الجلاد » »
۱۵۸ - الضوء اللامع شمس الدین السخاوی متوفی ۹۰۲
۱۵۹ - التبر المسبوک » »

۱۶۰- الکواکب المضی شمس‌الدین السخاوی متوفی ۹۰۲

۱۶۱- وجیز الکلام » »

۱۶۲- ذیل رفع الاصر » »

۱۶۳- الاعلان بالتوبیخ » »

۱۶۴- الجواهر والدر » »

۱۶۵- طبقات الشافعیه اسنوی متوفی ۷۷۲

۱۶۶- بغیة الطلب الکمال بن العدیم متوفی ۶۶۶

۱۶۷- زبدة الحلب » »

۱۶۸- الدراری » »

۱۶۹- العقود الدریه جمال‌الدین الجزار متوفی ۶۷۹

۱۷۰- جواهر البحور ابن وصیف‌شاه اواخر سدهٔ هفتم

۱۷۱- مفرج الکروب جمال‌الدین بن واصل متوفی ۶۹۷

۱۷۲- ذیل مفرج علی بن عبدالرحمن...

۱۷۳- المقتفی علم‌الدین البرزانی متوفی ۷۳۹

۱۷۴- مختصر المائة السابعه » »

۱۷۵- درة الاسلاك ابن حبیب الدمشقی متوفی ۷۷۹

۱۷۶- المسجع فی التاریخ » »

۱۷۷- تذکرة النبیه » »

۱۷۸- نزهة الانام ابن دقماق المصری متوفی ۸۰۹

۱۷۹- الانتظار » »

۱۸۰- الدرة المضیئه » »

۱۸۱- الجوهر الثمین » »

۲۲۱ـ تاریخ الفیوم ابوعثمان النابلسی الصفدی ؟

۲۲۲ـ مرشدالزوار موفق الدین عثمان اواخرسدهٔ هشتم

۲۷۳ـ الاعلام فی وفیات الاعلام اسماعیل الذهبی ۷۸۰

۲۲۴ـ الدرالمنتخب علاءالدین خطیب متوفی ۸۴۳

۲۲۵ـ العقودالدریه محمدالبنبی ۸۲۶

۲۲۶ـ الدرالمنتخب ابن الشحنه متوفی ۸۹۰

۲۲۷ـ الدرالثمین خطیب الجوهری ۸۹۰

۲۲۸ـ شفاء القلوب فی مناقب بنی ایوب اوایل سدهٔ نهم

۲۲۹ـ تاریخ فاس (اخبارشهرفاس تاسال ۸۰۳)

۲۳۰ـ التاریخ لماتقدم عن الاباء ابوالفتح السامری اواسط سدهٔ هشتم

۲۳۱ـ المجموع المبارك المكین بن العمید متوفی ۶۷۲

۳۳۲ـ النهج السدید مفضل المصری ؟

۲۳۳ـ تاریخ الخلفاء ابن الراهب القبطی متوفی ۶۸۱

۲۳۴ـ زبدةالفكرة بیبرس المنصوری متوفی ۷۲۵

۲۳۵ـ التحفة الملوكیه » »

۲۳۶ـ المختصر فی اخبارالبشر ابوالفداء متوفی ۷۳۲

۲۳۷ـ تاریخ الاسلام شمس الدین الذهبی متوفی ۷۴۸

۲۳۸ـ دول الاسلام » »

۲۳۹ـ تذهیب تهذیب الكمال » »

۲۴۰ـ مختصر تاریخ بغداد » »

۲۴۱ـ التجریدفی اسماء الصحابة » »

۲۴۲ـ تذكرة الحفاظ » »

۲۴۳ـ المشتبه فی الاسما والانساب شمس الدین الذهبی متوفی ۷۴۸

۲۴۴ـ میزان الاعتدال فی نقد الرجال » »

۲۴۵ـ الکاشف فی معرفة اسماء الرجال » »

۲۴۶ـ العبر فی اخبار البشر » »

۲۴۷ـ طبقات الحفاظ » »

۲۴۸ـ طبقات القراء » »

۲۴۹ ــ تاریخ سیر اعلام النبلاء » »

۲۵۰ ــ مختصر اخبار النحویین » »

۲۴۱ ــ المسترجل فی الکنی » »

۲۵۲ ــ المنتقی فی سرد الکنی » »

۲۵۳ ــ معجم اشیاخه (شمس الدین الذهبی) » »

۲۵۴ ــ تتمة المختصر عمر بن الوردی متوفی ۷۴۹

۲۵۵ ــ کنز الدرر ابن ایبك اواسط سدهٔ هشتم

۲۵۶ ــ درر التیجان وغرر اخبار الزمان »

۲۵۷ ــ الزهر الباسم مغلطای متوفی ۷۶۲

۲۵۸ ــ الاشارة الی سیرة النبی و آثار الخلفاء »

۲۵۹ ــ البدایه والنهایه ابو الفداء اسماعیل بن کثیر متوفی ۷۷۴

۲۶۰ ــ جامع المسانید » »

۲۶۱ ــ الاجتهاد فی طلب الجهاد » »

۲۶۲ ــ روض المناظر زین الدین بن الشحنه متوفی ۸۱۵

۲۶۳ ــ الدر المنتخب فی تاریخ حلب » »

۲۶۴ ــ الاعلام ابن قاضی شهبه ۸۵۱

۲۶۵ – مختصر عبر ابن قاضی شهبه ۸۵۱

۲۶۶ – طبقات الشافعیه » »

۲۶۷ – عقد الجمان بدرالدین العینی متوفی ۸۵۵

۲۶۸ – تاریخ البدرفی اوصاف اهل العصر بدرالدین العینی متوفی ۸۵۵

۲۶۹ – سیرة السلطان الملک المویدبدرالدین العینی متوفی ۸۵۵

۲۷۰ – تحفة الظرفاء بهاالدین الباعونی متوفی ۹۱۰

۲۷۱ – القول السدید الاظرف » »

۲۷۲ – مختصر سیر الاوائل ابن برکات حموی اواخر سدهٔ هفتم

۲۷۳ – تاریخ المنصوری » »

۲۷۴ – مداولة الایام بارزی متوفی ۶۸۳

۲۷۵ – روضة الاعیان محمد موصلی (ابن حماد) متوفی ۷۵۰

۲۷۶ – ذیل العبر شمس الدین الحسینی (تاسال ۷۶٤)

۲۷۷ – تاریخ الدول ناصرالدین بن الفرات متوفی ۸۰۷

۲۷۸ – النجوم الزواهر بودی دمشقی سدهٔ نهم

۲۷۹ – بهجة السالک نصرالدین جعفری سدهٔ نهم

۲۸۰ – نهج الطرائق والمناهج الی تواریخ » »

۲۸۱ – مخدرات القصور ابن قطری متوفی ۸۹۸

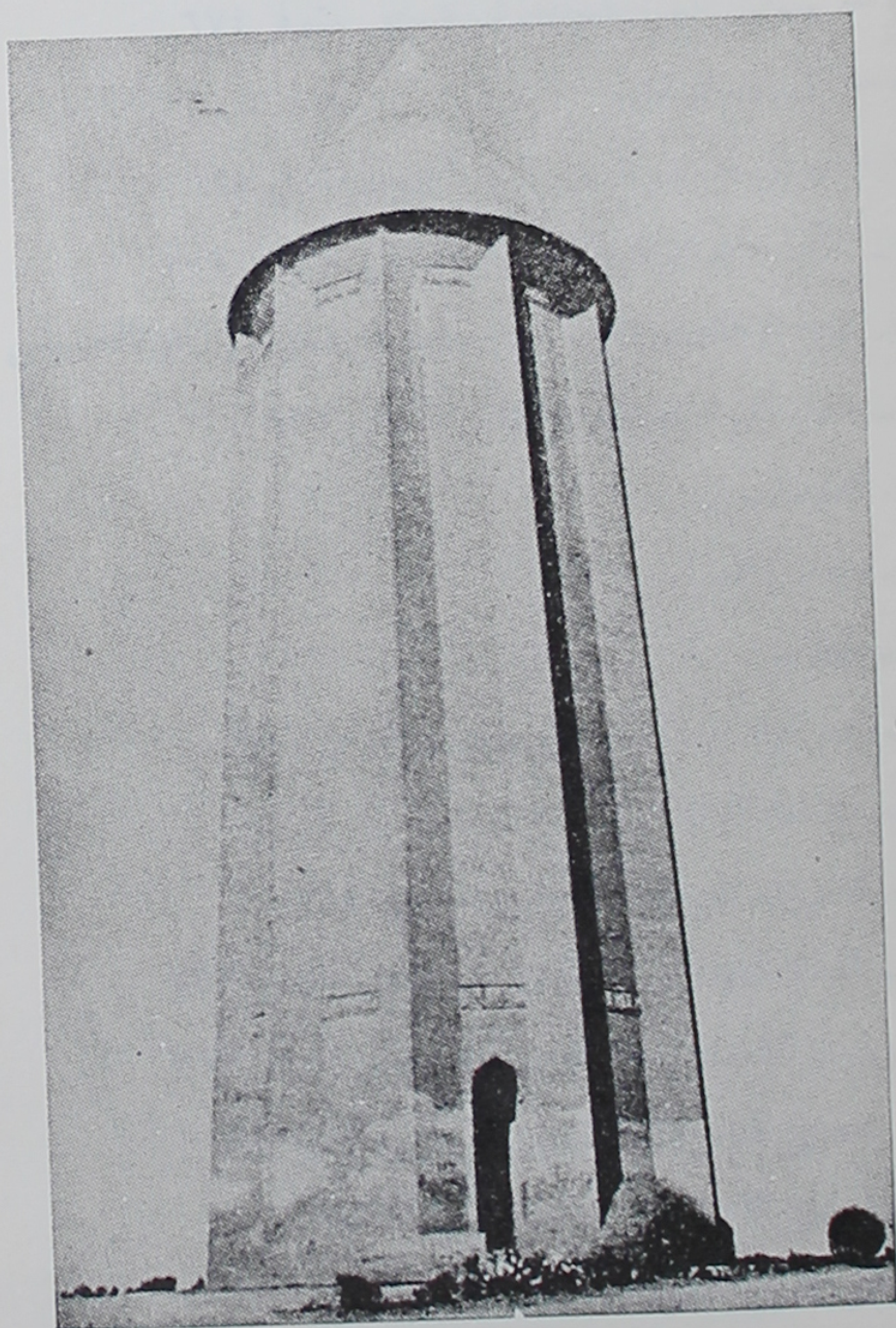
۲۸۲ + درر الابکار ابوالفتح السرمینی سدهٔ نهم

۲۸۳ – تاج المعارف ابوالسعادات السلمونی (دورهٔ قایتبای)

۲۸٤ – بحر الانساب بازاشهب بطائحی ؟

۲۸۵ – الجمان فی اخبار الزمان محمد مغربی سدهٔ نهم

قرآن بنام خواجه رشیدالدین همدانی و الجایتو



گنبد قابوس وشمگیر در گرگان

۳۰۷ – بغية ذوی الهمم الملك الافضل عباس متوفی ۷۷۸

۳۰۸ – العطايا السنيه والمواهب الهنيه » »

۳۰۹ – نزهة العيون فی تاريخ طوائف القرون » »

۳۱۰ – العقود اللؤلؤيه ابو الحسن الخزرجی متوفی ۸۱۲

۳۱۱ – طراز اعلام الزمن » »

۳۱۲ – الكفايه والاعلام » »

۳۱۳ – مآثر الابرار بدر الدين الصعدی سدهٔ دهم

۳۱٤ – طرفة الاصحاب عمر غسانی (۷۲۰)

۳۱۵ – غربال الزمان بدر الدين اهدل (۸۸۵)

۳۱٦ – طبقات الخواص زين الدين زبيدی (۸۹۳)

۳۱۷ – الدر النفيس حضرمی (۹۰۰)

۳۱۸ – المغرب فی حلی المغرب ابن سعيد المغربی متوفی ٦۸۵

۳۱۹ – عنوان المرقصات والمطربات » »

۳۲۰ – نشوة الطرب فی تاريخ جاهلية العرب » »

۳۲۱ – وصف الكون » »

۳۲۲ – القدح المعلی فی التاريخ المحلی » »

۳۲۳ – عنوان الدرايه احمد الغبرينی متوفی ۷۱٤

۳۲٤ – الانيس المطرب ابن ابی زرع الفاسی متوفی ۷۲٦

۳۲۵ – معالم الايمان ابن الناجی متوفی ۸۰۰

۳۲٦ – كتاب الفارسيه ابن قنفود القسنطينی متوفی ۸۱۰

۳۲۷ – شرح الطالب فی اسنی المطالب » »

۳۲۸ – تاريخ «العبر...» ابن خلدون متوفی ۸۰۸

۳۲۹ ـ کتاب الروض ابوعبدالله المکناسی متوفی ۹۱۹

۳۳۰ ـ الفهرست المبارکه » »

۳۳۱ ـ معالم الایمان بمن حل بالقیروان دباغ متوفی ۶۹۶

۳۳۲ ـ بغیة الرواد ابوزکریا یحیی بن خلدون متوفی ۷۸۸

۳۳۳ ـ النفحة النسرینیه اسماعیل بن یوسف (۷۸۹)

۳۳۴ ـ عمدة الطالب عبدالله الاصیلی (۸۹۲)

۳۳۵ ـ روضة النسرین عبدالله بن الاحمر (۸۰۴)

۳۳۶ ـ نظم الدرر محمد بن عبدالله التنسی (۸۹۹)

۳۳۷ ـ کتاب البسیر احمد بن عثمان شماخی (۹۲۸)

۳۳۸ ـ الاحاطه لسان الدین بن الخطیب متوفی ۷۷۶

۳۳۹ ـ الاعلام بمن بویع قبل الاحتلام من ملوک الاسلام
لسان الدین بن الخطیب متوفی ۸۷۶

۳۴۰ ـ الحلل المرقومة » »

۳۴۱ ـ الحلل الموشیه » »

۳۴۲ ـ اللمحة البدریة » »

۳۴۳ ـ رقم الحلل فی نظم الدول » »

۳۴۴ ـ التاج المحلی » »

۳۴۵ ـ خطرة الطیف » »

۳۴۶ ـ مقنعة السائل » »

۳۴۷ ـ معیار الاختیار » »

۳۴۸ ـ ریحانة الکتاب » »

۳۴۹ ـ الدیباج المذهب ابن فرحون متوفی ۷۹۹

۳۵۰ — طبقات علماء العرب ابن فرحون متوفی ۷۹۹
۳۵۱ — شدالازار معین الدین جنید شیرازی (۷۹۱)
۲۵۲ — اشراق التواریخ یعقوب القرمانی متوفی ۸۳۲
۳۵۳ — الفتح المبین محمدبن عبدالعزیز الکلیکوتی ۹۰۳
۳۵۴ — السیره الشامیه شمس الدین الشامی متوفی ۹۴۲
۳۵۵ — عقودالجمان » »
۳۵۶ — مطلع النور » »
۳۵۷ — الغرف العلیه ابن طولون الصالحی ۹۵۳
۳۵۸ — التمتع بالاقران » »
۳۵۹ — ذخائر القصر » »
۳۶۰ — انباء الامراء » »
۳۶۱ — المنطق المنبی » »
۳۶۲ — غایة البیان » »
۳۶۳ — طبقات العلماء قینالی زاده متوفی ۹۷۹
۳۶۴ — الروض العاطر ابن ایوب النعمانی متوفی ۹۹۹
۳۶۵ — خلاصة نزهة الخاطر » »
۳۶۶ — التذکرة الایوبیه » »
۳۶۷ — تراجم الاعیان الحسن البورینی متوفی ۱۰۲۴
۳۶۸ — نزهة الناظرین مرعی الکرمی متوفی ۱۰۳۳
۳۶۹ — الکواکب الدریه » »
۳۷۰ — بدیع الانشاء » »
۳۷۱ — انسان العیون نورالدین الجلبی متوفی ۱۰۴۴

۳۷۲— الروضة الریا عبدالرحمن العمادی متوفی ۱۰۵۱
۳۷۳— الکواکب السائره نجم‌الدین عامری متوفی ۱۰۱۶
۳۷۴ - التذکرة عبدالبر الفیومی متوفی۱۰۷۱
۲۷۵ - بلوغ الارب » »
۳۷۶ - خلاصة الاثر محمدامین‌المحبی‌متوفی۱۱۱۱
۳۷۷ - نفحة الریحانة ورشحة طلاء الحانه محمد امین‌المحبی متوفی۱۱۱۱
۳۷۸ - سلك الدرر ابوالفضل مرادی نقشبندی متوفی۱۲۰۶
۳۷۹ - الجواهرالسنیه فی‌النسبة والکرامات الاحمدیه ؟
۳۸۰ - تاریخ السلطان قایتبای المتوفی۹۰۱ ؟
۳۸۱ - طبقات المفسرین الداودی المالکی (۹۴۱)
۳۸۲ - جواهرالمضیه قطب الدین‌الدمشقی (۹۵۰)
۳۸۳ - روضة الناظرین احمدبن محمدالوتری (۹۷۰)
۳۸۴ - فتح الوجود رمضان‌بن عامر (۹۸۰)
۳۸۵ - المنح الالهیه ابواللطائف بن‌فارس (سده دهم)
۳۸۶ - قلائدالجواهر محمدالحنبلی (۹۶۳)
۳۸۷ - الطبقات السنیه تقی‌الدین‌المصری متوفی۱۰۰۵
۳۸۸ - روضة الالباب ابن‌الموید (۱۰۳۰)
۳۸۹ - الاشارات نورالدین الزوکاری (۱۰۳۲)
۳۹۰ - تاریخ فخر الخالدی‌الصفدی متوفی۱۰۳۴
۳۹۱ - تراجم کبارالعلماء عبدالکریم‌بن‌سنان (۱۰۴۵)
۳۹۲ - معادن‌الذهب ابوالوفاء الحلبی (۱۰۷۱)

۳۹۳ - الجواهر والدرر عبدالرحمن الحسینی (۱۱۰۰)

۳۹۴ - تراجم ثلاثین عالما بالقدس القدسی سده دوازدهم

۳۹۵ - مشارق الانوار ابواللطائف المغربی (۱۱۹۸)

۳۹۶ - مناهل الصفا ابوالفضائل البدری (۱۲۱۴)

۳۹۷ - بدائع الزهور ابن ایاس متوفی ۹۳۰

۳۹۸ - نشق الازهار » »

۳۹۹ - مرج الزهور فی وقائع الدهور ابن ایاس متوفی ۹۳۰

۴۰۰ - الفیض المدید شهاب الدین المنوفی متوفی ۹۳۱

۴۰۱ - البدر الطالع » »

۴۰۲ - فتح مصر ابن زنبل الرمال متوفی ۹۶۰

۴۰۳ - سیرة السلطان » »

۴۰۴ - تحفة الملوک » »

۴۰۵ - النجوم الزاهرة نورالدین المنهاجی وفات در حدود ۹۶۶

۴۰۶ - البدور السافرة » »

۴۰۷ - الزبد والضرب محمد بن ابراهیم الحنبلی وفات بعد از ۹۷۱

۴۰۸ - درالحبب فی تاریخ اعیان حلب » »

۴۰۹ - لطائف اخبار الاول محمد الاسحاقی وفات بعد از ۱۰۳۲

۴۱۰ - الروض الباسم فی اخبار من مضی من العوالم محمد الاسحاقی وفات بعد از ۱۰۳۲

۴۱۱ - فتح المتعال ابوالعباس احمد بن محمد المقری متوفی ۱۰۴۱

۴۱۲ - نفح الطیب من غصن الاندلس » »

۴۱۳ - الدجنة فی عقائد اهل السنة » »

۴۱۴ - ازهارالریاض فی اخبارعیاض المقری ۱۰۴۱
۴۱۵ - التحفةالبهیه ابن‌ابی‌السرورالبکری‌وفات درحدود۱۰۶۰
۴۱۶ - الروضة الزاهیه » »
۴۱۷ - الکواکب السائره » »
۴۱۸ - قطف‌الازهار » »
۴۱۹ - الحوادث‌الیومیه ابن کنان‌الدمشقی متوفی۱۰۵۳
۴۲۰ - حدائق‌الیاسمین » »
۴۲۱ - الاکتفاء فی ذکرمصطلح الملوک و الخلفاء ابن کنان الدمشقی متوفی۱۰۵۳
۴۲۲ - المواکب الاسلامیه ابن کنان الدمشقی متوفی۱۰۵۳
۴۲۳ - معاهدالعلم فی دمشق » »
۴۲۴ - الریاض‌الزاهرة عبدالواحدالبرجی حدود۱۰۱۷
۴۲۵ - ذخیرة الاعلام الغمری‌العثمانی‌مولف ۱۰۵۰
۴۲۶ - الذخائر والتحف فی‌بیرالصنائع والحرف ؟ ؟
۴۲۷ - تراجم الصواعق ابراهیم العوفی حدود۱۰۷۱
۴۲۸ - تحفة الاحباب ابن‌یوسف‌الحلاق حدود۱۱۲۸
۴۲۹ - مبدأ العجائب شیخ زاده الخطاط حدود۱۱۳۳
۴۳۰ - درة المحاسن احمد کتخدا حدود ۱۱۶۹
۴۳۱ - غرائب البدایع حسن‌بن‌الصدیق حدود۱۱۸۶
۴۳۲ - کتاب الحافل‌الوسیط ابومحمدالجنابی متوفی۹۹۹
۴۳۳ - مختصرالحافل ابن‌المنلا (۱۰۰۳)
۴۳۴ - اخبارالدول ابوالعباس‌القرمانی متوفی۱۰۱۹

۴۳۵ - الروض النسیم والدر الیتیم القرمانی متوفی ۱۰۱۹

۴۳۶ - کتاب عیون الاخبار محمد بن ابی السرور البکری متوفی ۱۰۲۸

۴۳۷ - نزهة الابصار وجهینة الاخبار « «

۴۳۸ - المنح الرحمانیه « «

۴۳۹ - فیض المنان « «

۴۴۰ - درة الاثمان « «

۴۴۱ - المکتبة الشرقیه السمعانی اللبنانی متوفی ۱۱۸۲

۴۴۲ - اصل الرهبان « «

۴۴۳ - خلاصة التواریخ درویش علی افندی حدود ۹۸۸

۴۴۴ - ذخائر الاثار شمس الدین الاندلسی حدود ۱۰۰۴

۴۴۵ - الجوهرة السنیه عطیة القهوتی اواخر سده یازدهم

۴۴۶ - تاریخ کبیر ابن جمعة الدمشقی حدود ۱۱۵۶

۴۴۷ - البرق اللامع الصمادی الجراحی حدود ۱۲۰۹

۴۴۸ - عیون اخبار الاعیان احمد بن عبدالله البغدادی (۱۱۰۲)

۴۴۹ - بهجة الاخوان محمود بن عثمان الرحبی حدود ۱۱۵۰

۴۵۰ - سراج الملوک یحیی بن عبد الجلیل الموصلی (۱۱۹۸)

۴۵۱ - حدیقة الزوراء ابو الخیر السویدی متوفی ۱۲۰۰

۴۵۲ - منهل الاولیاء محمد امین العمری متوفی ۱۲۰۳

۴۵۳ - الخمیس حسین بن محمد الدیار البکری متوفی ۹۹۰

۴۵۴ - الاعلام باعلام قطب الدین النهروانی «

۴۵۵ - البرق الیمنی « «

۴۵۶ - منتخب التاریخ « «

۴۵۷ - الطراز المنقوش علاء الدین البخاری سدهٔ دهم
۴۵۸ - شذرات الذهب عبدالحی بن العماد متوفی ۱۰۸۹
۴۵۹ - السناء الباهر جمال الدین الشلی متوفی ۱۰۹۳
۴۶۰ - عقد الجواهر والدرر فی اخبار القرن الحادی عشر جمال - الدین الشلی متوفی ۱۰۹۳
۴۶۱ - طبقات الحنفیه محمد امین بن خضر المدنی اوائل سدهٔ دوازدهم
۴۶۲ - قصة المولد النبوی جعفر البرزنجی متوفی ۱۱۷۹
۴۶۳ - شرح قصة حفیده جعفر بن اسماعیل ؟
۴۶۴ - شرح قصة محمد علیش ؟
۴۶۵ - قصة المعراج جعفر البرزنجی متوفی ۱۱۷۹
۴۶۶ - مناقب عبدالقادر الجیلانی » »
۴۶۷ - مناقب السید حمزه » »
۴۶۸ - مناقب احمد بن علوان » »
۵۶۹ - جالیة الکدر » »
۴۷۰ - الجامع اللطیف جمال الدین القرشی حدود ۹۶۰
۴۷۱ - تحفة الطالب ابن عبدالله السمرقندی حدود ۹۹۴
۴۷۲ - الدرة المکلله ابوالحسن البکری الاشعری سدهٔ دهم
۴۷۳ - ابتهاج الانسان محمد بن قطب النهروانی حدود ۱۰۰۵
۴۷۴ - شرح الصدر شهاب الدین السعدی اواخر سدهٔ یازدهم
۴۷۵ - سمط النجوم عبدالملک العصامی متوفی ۱۱۱۱
۴۷۶ - نتیجة الفکر الخلیفتی العباسی (۱۱۷۱)

۴۷۷ - بغية المستفيد ابن الديبع الزبيدی متوفی ۹۴۴

۴۷۸ - قرة العيون » »

۴۷۹ - احسن السلوك » »

۴۸۰ - الجوهرة المضية مطهر بن محمد الجرموزی متوفی ۱۰۷۷

۴۸۱ - النبذه المشيرة » »

۴۸۲ - ترياق القلوب ابن ابی بکر باشيبان متوفی ۹۴۴

۴۸۳ - بلوغ المرام ابن يحيى المطيب حدود ۹۹۰

۴۸۴ - الروض الحسن عامر الزعامی اواخر سدهٔ دهم

۴۸۵ - مطالع النيرين احمد فيروز سدهٔ دهم

۴۸۶ - روح الروح عيسى بن لطف الله بن المطهر (۱۰۴۵)

۴۸۷ - سمط اللال محمد بن الحسن بن القاسم (۱۰۷۹)

۴۸۸ - السلوك الذهبيه جمال الدين محمد المفضل متوفی ۱۰۸۵

۴۸۹ - انباء الزمن يحيى بن الحسين اليمنی حدود ۱۱۰۰

۴۹۰ - نسمة السحر يوسف بن يحيى الصنعانی حدود ۱۱۲۱

۴۹۱ - تحفة المجاهدين شيخ زين الدين المعبری متوفی ۹۸۷

۴۹۲ - زهر الرياض حسن بن علی بن شدقم المدنی متوفی ۱۰۴۶

۴۹۳ - النور السافر عبد القادر بن شيخ الحضرمی الهندی متوفی ۱۰۳۸

۴۹۴ - الروض الناضر » »

۴۹۵ - صدق الوفاء » »

۴۹۶ - الشقائق النعمانية طاش کبری زاده متوفی ۹۶۸

۴۹۷ - مفتاح الساده » »

۴۹۸ - نوادر الاخبار » »

۴۹۹ - الرسالة الجامعه طاش کبری‌زاده متوفی ۹۶۸

۵۰۰- محاضرات الاوائل علی‌دده البوسنوی متوفی ۱۰۰۷

۵۰۱ - الرسالة المقامیه « »

۵۰۲ - فتوح السلطان مراد عبدالله بن صلاح الداعی اوایل سدهٔ یازدهم

۵۰۳ - اسنی المطالب عبدالله بن صلاح الدین الداعی اوایل سدهٔ یازدهم

۵۰۴ - کشف الظنون مصطفی بن عبدالله کاتب چلپی حاجی خلیفه متوفی ۱۰۶۸

۵۰۵ - تقویم التواریخ مصطفی بن عبدالله کاتب چلپی حاجی خلیفه متوفی ۱۰۶۸

۵۰۶ - تحفة الکبار مصطفی بن عبدالله کاتب چلپی حاجی خلیفه متوفی ۱۰۶۸

۵۰۷ - الفذلکه مصطفی بن عبدالله کاتب چلپی حاجی خلیفه متوفی ۱۰۶۸

۵۰۸ - جهان نما مصطفی بن عبدالله کاتب چلپی حاجی خلیفه متوفی ۱۰۶۸

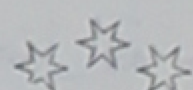
۵۰۹ - تحفة الاخبار مصطفی بن عبدالله کاتب چلپی حاجی خلیفه متوفی ۱۰۶۸

۵۱۰ - سلم الوصول مصطفی بن عبدالله کاتب چلپی حاجی خلیفه متوفی ۱۰۶۸

۵۱۱ - الفتحیة الرادوسیه رمضان الطبیب حدود ۹۲۸

۵۱۲ ـ جواهرالبیان احمدبن قره کمال حدود ۹۳۰
۵۱۳ ـ الاشاره الالی غزوة روافض یوسف الیکانی (۹۴۵)
۵۱٤ ـ فرحة الفواد عمرالاسبیری (۱۱۵۰)
۵۱۵ ـ متن التواریخ سعیدشهری زاده حدود ۱۱۷۳
۵۱٦ ـ تاریخ الموحدیه ابوعبدالله اللولوی الزرکشی حدود ـ ۹۳۲
۵۱۷ ـ الغزوات ؟ (۹٤۸)
۵۱۸ ـ المونس ابن ابی دینارالرعینی حدود ۱۱۱۰
۵۱۹ ـ نزهة الحادی محمدالصغیرالوفرانی حدود ۱۱۱۲
۵۲۰ ـ ارجوزة الحلفادی التلمسانی حدود ۱۱۲٤
۵۲۱ ـ التحفةالمرضیه فی الدولة البکداشیه ؟
۵۲۲ ـ سناء المهتدی علی بن موسی الذربولی حدود ۱۱۲۵
۵۲۳ ـ الانیس المطرب ابوعبدالله سیدمحمدالعلمی متوفی ۱۱۳٤
۵۲٤ ـ لامیة ابن مشیش حدود ۱۱۳۷
۵۲۵ ـ صفوة السیدمحمدالصغیرالمراکشی سدهٔ یازدهم
۵۲٦ ـ البستان ابوعبداللهمحمدبن محمد (ابن مریم) تألیف ۱۰۱۹
۵۲۷ ـ ذیل بشائر حسین خوجه حدود ۱۱٦۹
۵۲۸ ـ الحلل السندسیة السراج الاندلسی بعدازسال ۱۱۳۸
۵۲۹ ـ التذکرة محمدبن خلیل غلبون حدود ۱۱۵۰
۵۳۰ ـ الکتاب الباشی الحاج ابن ابی عبدالله بن عبدالعزیز حدود ۱۱۸۸
۵۳۱ ـ الزهرة النائر ابن عبدالرحمن التلمسانی حدود ۱۱۹۳

۵۳۲ ـ تکملة الدیباج احمد بابا الصنهاجی متوفی۱۰۳۶
۵۳۳ ـ کفایة المحتاج « «
۵۳۴ ـ تاریخ السودان عبدالرحمن السعدی متوفی۱۰۶۶
۵۳۵ ـ (۱)تذکرة النسیان « «



۵۳۶ ـ مقدمهٔ شاهنامه ابومنصوری ابومنصورالمعمری(۳۴۶)
۵۳۷ ـ عجایب البلدان ابوالموید بلخی (میانه سدهٔ چهارم)
☆۵۳۸ـ تاریخ بلعمی ابوعلی‌محمدبن محمد بلعمی متوفی۳۶۳
۵۳۹ ـ شاهنامه فردوسی (۴۰۰)
۵۴۰ ـ زین‌الاخبار ابوسعید عبدالحی گردیزی(حدود۴۴۰)
۵۴۱ ـ تاریخ مسعودی ابوالفضل‌بیهقی (نیمهٔ سدهٔ پنجم)
۵۴۲ ـ قصص‌الانبیاء اسحق‌بن ابراهیم نیشابوری (نیمهٔ سدهٔ پنجم)
۵۴۳ ـ سلجوقنامه ظهیری نیشابوری (آغازسدهٔ ششم)
۵۴۴ ـ مجمل‌التواریخ والقصص از نوادگان مهلب همدانی ـ (۵۲۰)
۵۴۵ ـ ترجمهٔ الفتوح اعثم کوفی محمد مستوفی هروی ـ (۵۹۶)
۵۴۶ ـ ترجمهٔ یمینی ابوشرف ناصح جرفادقانی (۶۰۳)
۵۴۷ ـ جوامع الحکایات سدیدالدین عوفی (۶۳۰)

---

(۱) تا اینجا از تاریخ **آداب اللغة** تالیف **جرجی زیدان** استخراج شده ، تکمله ازنگارنده است .

۵۴۸ - طبقات ناصری منهاج سراج (۶۵۸)

۵۴۹ - جهانگشا عطاملك جوینی »

۵۵۰ - نظام التواریخ قاضی بیضاوی (۶۷۴)

☆ (۱) - اوامر العلائیة ابن بی بی (۶۷۹)

۵۵۱ - تاریخ المعجم فضل‌الله حسینی متوفی ۶۹۸

۵۵۲ - عقدالعلی افضل‌الدین کرمانی (۵۸۴)

۵۵۳ - بدایع الازمان » (۵۸۳)

۵۵۴ - المضاف الی بدایع » (۶۱۳)

۵۵۵ - جامع التواریخ رشیدالدین فضل‌الله همدانی (۷۱۰)

۵۵۶ - وصاف الحضره عبدالله شیرازی (۷۱۲)

۵۵۷ - روضة اولوالالباب ابوسلیمان بناکتی (۷۱۷)

۵۵۸ - مسامرة الاخبار محمدآق سرایی (۷۲۳)

۵۵۹ (۲) - تجارب السلف هندوشاه نخجوانی (۷۲۴)

۵۶۰ - تاریخ گزیده حمدالله مستوفی (۷۳۰)

۵۶۱ - ظفرنامه » (۷۳۲)

۵۶۲ - مجمع الانساب محمدبن‌علی شبانکاره (۷۳۳)

۵۶۳ - شاهنشاه نامه احمد تبریزی (۷۳۸)

۵۶۴ - غازان نامه نورالدین محمد (۷۶۳)

۵۶۵ - تاریخ آل‌سلجوق ؟ (۷۶۵)

۵۶۶ - مواهب‌الهی معین‌الدین یزدی (۷۶۷)

۵۶۷ - ظفرنامه شامی تبریزی (۸۰۶)

☆ ازقلم افتاده .

۵۶۸ - مقدمه شرف‌الدین علی یزدی (۸۲۲)

۵۶۹ - منتخب‌التواریخ معینی (۸۱۷-۸۱۶)

۵۷۰ - مختصر تاریخ آل مظفر محمود کتبی (۸۲۳)

۵۷۱ - زبدة‌التواریخ حافظ ابرو (۸۲۹)

۵۷۲ - مجمل‌التواریخ فصیحی خوافی (درحدود ۸۴۵)

۵۷۳ - روضة‌الصفا میرخواند ۸۷۳

۵۷۴ - روضات‌الجنات معین‌الدین اسفزاری ۸۷۵

☆ - مطلع السعدین عبدالرزاق سمرقندی متوفی ۸۸۷

۵۷۵ - تاریخ مبارکشاه ؟

۵۷۶ - تاریخ نیک پی ؟

۵۷۷ - بابرنامه ظهیرالدین محمد بابر (۹۳۶ - ۸۹۹)

۵۷۹ - خلاصة الاخبار خواندمیر ۹۰۵

۵۸۰ - حبیب‌السیر » ۹۲۹

تاریخ‌الفی احمد تقوی ۱۰۰۰

۵۸۱ - تاریخ رشیدی میرزا حیدر دغلات ۹۴۸

۵۸۲ - برهان مآثر سیدعلی طباطبا ۱۰۰۰

۵۸۳ - تاریخ فرشته هندو شاه استرآبادی ۱۰۱۵

۵۸۴ - طبقات اکبری نظام‌الدین احمد (۱۰۰۲)

۵۸۵ - اکبرنامه شیخ ابوالفضل علامی . . .

☆ - منتخب التواریخ بداونی . . .

۵۸۶ - مآثر رحیمی عبدالباقر نهاوندی (۱۰۲۵)

۵۸۷ - توزك جهانگیری معتمدخان و محمدهادی (۱۰۲۷)

۵۸۸ - اقبالنامهٔ جهانگیری معتمدخان (۱۰۲۹)

۵۸۹ - اویماق مغول میرزا محمدعبدالقادرخان . . . .

۵۹۰ - زبدة التواریخ مشرقی دهلوی بخاری . . . .

۵۹۱ - تاریخ نظام شاه دکنی ؟ . . . .

دورهٔ صفویه

۰۰ ☆- شاهنامه قاسمی آغازسدهٔ دهم

۵۹۲ - احسن التواریخ حسن روملو (۹۸۵)

۵۹۳ - تذکرة شاه طهماسب متوفی ۹۸٤

۵۹٤ - خلاصة التواریخ احمدبن شرف‌الدین حسینی ۹۹۸

۵۹۵ - جهان آرا ملاابوبکرطهرانی . . .

۵۹٦ - سلسلة النسب صفویه شیخ حسین زاهدی . . .

☆۵۹۷ - صفوة الصفا ابن‌بزاز . . .

۵۹۸ - روضة الصفویه میرزابیگ جنابادی . . .

۵۹۹ - خلدبرین محمدیوسف قزوینی . . .

٦۰۰ - جواهرالاخبار بوداق قزوینی . . .

٦۰۱ - نصرت نامه مصطفی‌بن‌احمد ۹۸٦

٦۰۲ - تاریخ خانی علی‌لاهیجی ۹۲۲

٦۰۳ - شاهنامه بهشتی مشکوکی ۹۸۵

٦۰٤ - فتوح العجم جمالی شوشتری ۹۹٤

٦۰۵ - تاریخ عباسی جلال الدین محمدیزدی (دورهٔ شاه عباس کبیر)

۶۰۶ ـ زبدة التواریخ ملا کمال یزدی . . .

۶۰۷ ـ فتوحات همایونی سیاقی نظام دورهٔ شاه عباس اول

۶۰۸ ـ عالم آرای عباسی اسکندربیگ ترکمان دورهٔ شاه عباس کبیر

۶۰۹ ـ ذیل عالم آرا اسکندر بیگ و واله دورهٔ شاه عباس کبیر

۶۱۰ ـ لب التواریخ یحیی بن عبداللطیف قزوینی . . .

۶۱۱ ـ نقاوة الآثار محمودنظیری ۱۰۰۷

۶۱۲ ـ قصص الخاقانی ولی قلی شاملو ۱۰۷۳

۶۱۳ ـ بحرالجواهر محمدبن یوسف هروی . . .

۶۱۴ ـ تاریخ منظوم شاه عباس ؟ (دورهٔ شاه سلطان حسین)

۶۱۵ ـ تذکرة الملوک ؟ . . .

۶۱۶ ـ جام جهان نمای عباسی قاضی کاشف الدین احمد . . .

۶۱۷ ـ گلستان هنر قاضی احمد حسینی ۱۰۱۵

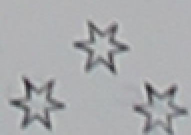
۶۱۸ ـ سبحة الاخبار شریف دورهٔ سلیمان قانونی

۶۱۹ ـ عباسنامه محمدطاهر قزوینی متوفی ۱۱۱۰

۶۲۰ ـ مرقاة الزمان محمد ارز رومی . . .

۶۲۱ ـ مجمع التواریخ میرزا محمد مرعشی ۱۱۰۷

۶۲۲ ـ تاریخ حزین سیدعلی حزین . . .



۶۲۳ ـ زینة المجالس مجدالدین حسینی دورهٔ شاه طهماسب اول

۶۲۴ - دستورالوزراء خواند میر آغاز سدهٔ دهم

۶۲۵ - تاریخ نگارستان قاضی احمد غفاری . . .

۶۲۶ - تاریخ جهان آرا » . . . .

۶۲۷ - تاریخ بحیره فزونی استرآباری . . .

دورهٔ افشاریه و زندیه

۶۲۸ - گیتی گشای زندیه میرزا محمد صادق نامی . . .

۶۲۹ - مجمل‌التواریخ ابوالحسن گلستانه . . .

۶۳۰ - احسن التواریخ ابن محمدتقی‌الساروی . . .

۶۳۱ - جهانگشای نادری میرزا محمد مهدی استرآبادی . . .

۶۳۲ - درهٔ نادری »

۶۳۳ - مقدمهٔ درهٔ نادری »

۶۳۴ - تاریخ نادریه ؟

۶۳۵ - جهان آرا محمد صادق مروزی خراسانی . . .

۶۳۶ - عالم آرای نادری محمدکاظم . . .

۶۳۷ - تاریخ دنابله عبدالرزاق دنبلی ...

منشآت تاریخی

۶۳۸ - عتبة الکتبه منتجب الدین بدیع جوینی (دورهٔ سلطان سنجر)

۶۳۹ - مجموعهٔ منشآت عبدالواسع جبلی و شمس الدین جوینی و . . .

۶۴۰ - منشآت رشیدالدین وطواط ...

۶۴۱ - التوسل الی الترسل بهاء الدین محمد بغدادی ...

۶۴۲ - مکاتیب رشیدی رشیدالدین فضل‌الله همدانی ...

۶۴۳ - مجموعه مکاتیب ؟ (۹۸۶)

۶۴۴ - ریاض الانشاء صدرجهان گیلانی سده نهم

۶۴۵ - مجموعهٔ منشآت سلاطین صفوی ...

۶۴۶ - منشآت السلاطین فریدون بیگ ...

۶۴۷ - منشآت حیدربیک ایواغلی (دورهٔ شاه صفی)

۶۴۸ - منشآت سلاطین صفوی و عثمانی ...

۶۴۹ - منشآت عبدالحسین نصیری طوسی (۱۰۴۲)

مقامات صوفیه

☆ ۶۵۰ - طبقات الصوفیه ابوعبد الرحمن السلمی النیسابوری متوفی ۴۱۲

☆ ۶۵۱ - حلیة الاولیاء ابونعیم اصفهانی متوفی ۴۳۰

۶۵۲ - کشف المحجوب جلابی هجویری غزنوی متوفی ۴۷۰ ؟

۶۵۳ - طبقات انصاری امالی خواجه عبدالله انصاری پیر هرات ...

☆ ۶۵۴ - صفة الصفوة شیخ ابوالفرج جوزی متوفی ۵۹۷

۶۵۵ - حالات وسخنان شیخ ابوسعید ...

۶۵۶ - اسرارالتوحید فی مقامات شیخ ابی سعید محمدمنور المیهنی بعد از ۵۴۸

۶۵۷ - تذکرة الاولیاء شیخ عطار آغاز سدهٔ هفتم

۶۵۸ - فردوس المرشدیه محمود بن عثمان (۷۲۸)

۶۵۹ - انوار المرشدیه محمود بن عثمان (۷۲۸)

۶۶۰ - سیرة ابن خفیف رکن الدین یحیی بن جنید شیرازی سدهٔ هشتم

۶۶۱ - نفحات الانس جامی (۸۸۳) متوفی ۸۹۸

۶۶۲ - سفینة الاولیا داراشکوه قادری حنفی (۱۰۴۹)

☆ - ریاض العارفین رضا قلیخان هدایت ۱۲۴۰

۶۶۳ - خزینة الاصفیا غلام سرورلاهوری (۱۲۸۱)

☆ - بستان السیاحه حاج زین العابدین شروانی متوفی ۱۲۵۳

☆ - ریاض السیاحه « «

۶۶۴ - طرایق الحقایق حاج معصومعلیشاه شیرازی ۱۳۱۶

تذاکر و تواریخ ادبیات

۶۶۵ - مجمع النوادر نظامی عروضی سمرقندی حدود ۵۵۰

۶۶۶ - لباب الالباب سدید الدین محمد عوفی آغاز سدهٔ هفتم

۶۶۷ - مونس الاحرار محمدبن بدرالدین جاجرمی آغاز سدهٔ هشتم

۶۶۸ - تذکرة الشعراء دولتشاه سمرقندی (۸۹۲)

☆ ۶۶۹ - بهارستان مولانا عبدالرحمن جامی ۸۹۸

۶۷۰ - مجالس النفایس امیرعلی شیرنوایی ۸۹۶

۶۷۱ - مجالس العشاق میر کمال الدین هروی (سلطان حسین

بایقرا) پس از ۹۰۴

۶۷۲— لطایف نامه سلطان محمد فخری هروی(۹۲۸)

۶۷۳— هشت بهشت شاه‌محمد قزوینی(۹۲۹)

۶۷۴— تحفه سامی سام میرزای صفوی۹۵۷

۶۷۵— هفت اقلیم امین احمد رازی۱۰۰۲

۶۷۶— سلم السماوات شیخ ابوالقاسم کازرونی۱۰۱۴

۶۷۷— عرفات العاشقین تقی‌الدین محمد اصفهانی۱۰۲۳

۶۷۸— مجموعهٔ اشعار غفوری طالقانی پس از ۱۰۳۸

☆۶۷۹— میخانه ملاعبدالنبی فخرالزمانی ...

۶۸۰— نسب‌نامه محمد شفیع حسینی۱۰۹۰

۶۸۱— مرآة الخیال امیرشیرعلی لودی۱۱۰۲

۶۸۲— سفینهٔ خوشگو خوشگو ۱۱۴۷

۶۸۳— ریاض الشعراء علی قلی‌خان داغستانی ۱۱۶۱

۶۸۴— تذکرهٔ حسینی میرحسین سنبهلی ۱۱۶۳

۶۸۵— آتشکده حاج لطفعلی بیك آذر ۱۱۷۹

۶۸۶— خلاصة الافکار ابوطالب‌بن‌حاج محمد تبریزی۱۲۰۶

۶۸۷— خزانهٔ عامره میرغلامعلی خان آزاد ۱۱۷۶

۶۸۸— تذکرهٔ حزین سید علی‌حزین ....

۶۸۹— سفینة الشعراء (۱) سلیمان فهیم ۱۲۳۳

۶۹۰— نتایج الافکار محمد قدرت الله گوپاتوی ۱۲۵۸

---

(۱) این کتاب‌ترجمه ترکی‌تذکرهٔ دولتشاه سمرقندی‌است ، رجوع‌فرمائید بمقدمه دولتشاه بقلم محمد عباسی ، طبع طهران ۱۳۳۷ شمسی

۶۹۱ – شمع انجمن سید محمد صدیق حسن‌خان ۱۲۹۲

۶۹۲ – دلگشا میرزا علی اکبر بسمل شیرازی ۱۲۳۷

۶۹۳ – خرابات ضیاء پاشا سدهٔ سیزدهم

۶۹۴ – مجمع الفصحا رضا قلیخان هدایت ۱۲۸۴

۶۹۵ – تذکرة الشعرا محمد عبد الغنی خان غنی موفرخ - آبادی

۶۹۶ – شعر العجم شبلی نعمانی (۱۳۲۵–۱۳۲۴)



۶۹۷- صوان الحکمه ابوسلیمان السجستانی معاصر عضدالدوله متوفی ۴۷۲

☆۶۹۸- حکماء الاسلام (تتمهٔ صوان) ابوالحسن بیهقی متوفی ۵۶۵

۶۹۹ ـ الرسالة الملحقه (ذیل تتمهٔ صوان) غضنفر تبریزی سدهٔ هفتم

۷۰۰- نزهة الارواح وروضة الافراح شهرزوری ...

۷۰۱ - الرجال محمد بن حسن طوسی متوفی ۴۶۰

۷۰۲- معالم العلماء محمد شهر آشوب مازندرانی متوفی ۵۷۸

۷۰۳- ایضاح الاشتباه حسن بن یوسف الحلی متوفی ۷۲۶

۷۰۴- مجالس المؤمنین قاضی نورالله شوشتری مقتول ۱۰۱۹

۷۰۵- روضات الجنات محمد باقر خوانساری (۱۲۸۶)

۷۰۶- نجوم السماء محمد بن صادق بن مهدی (۱۲۸۶)

۷۰۷- کشف الحجب والاستار سید اعجاز حسین متوفی ۱۲۸۶

۷۰۸- قصص العلماء محمد بن سلیمان تنکابنی ۱۲۹۰

۷۰۹- نامهٔ دانشوران هیأت مؤلفین اربعه پایان‌سدهٔ سیزدهم

ملل و نحل

۷۱۰- بیان‌الادیان ابوالمعالی محمدالحسینی(۴۸۵)

۷۱۱ - تبصرة‌العوام سید مرتضی حسنی رازی نیمهٔ نخست سدهٔ هفتم

۷۱۲ - ترجمه ملل و نحل شهرستانی افضل‌الدین صدر ترکهٔ اصفهانی سدهٔ نهم

۷۱۳- هفتاد وسه ملت ؟ سدهٔ هشتم

۷۱۴- ترجمه‌الفرق بین‌الفرق دکترمحمد مشکور۱۳۷۵

۷۱۵- ترجمهٔ‌النکت‌الاعتقادیه دکترمحمد مشکور۱۳۷۵



۷۱۶- تاریخ برامکه ؟ سدهٔ پنجم

۷۱۷- ترجمهٔ اخبار برامکه ضیاء برنی(۷۵۷)

۷۱۸- تاریخ برامکه عبدالجلیل یزدی(۷۶۲)

۷۱۹- نقطة‌الکاف میرزاجانی کاشانی میانهٔ سدهٔ سیزدهم هجری

۷۲۰ - تاریخ بیداری ایرانیان ناظم‌الاسلام کرمانی آغاز سدهٔ چهاردهم هجری

۷۲۱ - خاندان نوبختی عباس اقبال۱۳۱۱ هجری شمسی

... ☆ تاریخ مطبوعات ایران (محمد علی تربیت) تحریر م . محمدلوی عباسی ۱۳۷۵هجری



۷۲۲- تاریخ جرجان ابوالقاسم سهمی جرجانی متوفی ۴۲۷

۷۲۳- تاریخ سیستان ؟ (۷۲۵-۴۴۴)

۷۲۴- اخبار اصبهان ابونعیم اصبهانی متوفی ۴۳۰

۷۲۵ - تاریخ بلخ ...

۷۲۶- تاریخ سیستان (احیاء الملوک) ؟ ...

۷۲۷- محاسن اصفهان مفضل مافروخی سدهٔ پنجم

۷۲۸- تاریخ قزوینی (التدوین لامام الدین رافعی) ...

☆۷۲۹- تاریخ بیهق ابوالحسن بیهقی متوفی ۵۶۵

۷۳۰- فارسنامه ابن البلخی سدهٔ ششم

۷۳۱- ترجمهٔ تاریخ نیشاپور (امام حاکم نیشابوری)

۷۳۲- تاریخ طبرستان ابن اسفندیار (۶۰۶)

۷۳۳- تاریخ هرات سیف هروی ۷۲۳-۷۲۱

۷۳۴- تاریخ هرات معین الدین محمد اسفزاری (۸۷۵)

۷۳۵- شیرازنامه ابوالخیر زرکوب شیرازی (۷۴۴)

۷۳۶- تاریخ جدید یزد احمد بن حسین الکاتب میانهٔ سدهٔ نهم

۷۳۷- شدالازار معین الدین جنید شیرازی (حدود ۷۹۰)

۷۳۸- تاریخ رویان مولانا اولیاءالله آملی ...

۷۳۹- تاریخ گیلان و دیلم سیدظهیرالدین مرعشی (۸۸۱)

۷۴۰- تاریخ طبرستان و رویان « «

۷۴۱- ترجمهٔ تاریخ قم حسن بن عبدالملک قمی (۸۰۶-۸۰۵)

۷۴۲- ترجمهٔ محاسن اصفهان آوجی سدهٔ نهم

۷۴۳- مزارات کرمان محرابی کرمانی نیمهٔ نخست سدهٔ دهم

☆ - تاریخ سمرقند (قندیه) سده‌نهم ؟

۷۴۴ - تاریخ کردستان (شرفنامه) شرف خان بدلیسی تألیف (۱۰۰۵)

۷۴۵- لؤلؤةالبحرین شیخ یوسف‌البحرانی سدهٔ دوازدهم

۷۴۶- امل‌العامل محمدالحرالعاملی سدهٔ سیزدهم

۷۴۷- گلستان ارم عباسقلی‌خان باکیخانف پایان سدهٔ‌سیزدهم

۷۴۸- تاریخ تبریز نادرمیرزا «

۷۴۹- فارسنامه حاج میرزا حسن فسایی آغازسدهٔ چهاردهم

۷۵۰- آثار عجم فرصت‌الدوله شیرازی «

۷۵۱ - دانشمندان آذربایجان محمد علی تربیت میانه سدهٔ چهاردهم.



درخاتمهٔاین بحث‌متذ کرمی‌شویم که فهرست‌تنظیمی‌مزبورمربوط بکتب وآثار موجود ومحفوظ است ، وگرنه قسمت‌اعظم تألیفات‌تاریخی وادبی وعلمی ایرانیان طی قرون واعصار متوالی درنتیجهٔ یغما و چپاول اقوام وحشی و متعدی مفقود ومعدوم شده است، و بعلاوه هنوز فهرست جامع نسخ خطی کتابخانه‌های معتبر و مهم شخصی(۱) تنظیم ومنتشر نشده‌است ، تابتوان صورت بالنسبه کاملی‌ازآثار موجود تهیه‌وتدوین کرد

(۱) حتی از کتب‌خطی کتابخانه‌های سلطنتی وملی‌ایران نیزفهرستی بدست نیست .

ص۷۷۲ - ۷۷۱: «اعاظم مورخین ایرانی عبارتند از میرخواند و خواندمیر وفردوسی ، وچندتن مصنف معاصر، که ذکرشان دربخش چهارم خواهد آمد» .



«محمد بن خاوندشاه بن محمود، مدعو بمیرخواند: کتاب تاریخ حجیم روضة الصفا تالیف میرخواند، شاید معروف ترین کتابی باشد که از نوع تاریخ عمومی در ایران اشتهار دارد ، وجالب نظرها شده است . این کتاب درسال هزار ودویست وهفتاد ویك هجری، بطورچاپ سنگی در بمبئی ، ودرتهران بسال هزارودویست وهفتادوچهار هجری مطابق هزار وهشتصد وپنجاه وهشت میلادی بطبع رسیده، وترجمهٔ ترکی آن درسال هزار ودویست وپنجاه وهشت هجری مطابق هزار وهشتصد وچهل ودو میلادی دراستانبول چاپ شده ؛ وبعضی از قسمتهای جداگانهٔ آن راجع به‌سلسله‌های سلاطین مخصوص ، دراروپا هم باترجمه ، وهم بی‌ترجمه ، منتشر گشته‌است ، وازقسمت اول آن یك ترجمهٔ انگلیسی بدست آقای راتسك(۱) وسه یا چهارجلد آن درتحت توجهات انجمن سلطنتی آسیایی انگلستان بطبع رسیده‌است . ولی باید گفت که این ترجمه‌ها چندان نفعی رامتضمن نمی‌باشد ، زیرا قطع نظر ازاینکه مطالب راجعه به‌نبی اسلام

(۱) Rehatsek

صلعم و صحابه و سلاطین قدیمه را مرد دانش طلب در منابع قدیمتر و معتبرتر می‌یابد، خود آن ترجمه‌ها نیز چندان صحیح نیست، وسلس نوشته نشده، زیرا خواسته است، اسلوب انشای مترسلانهٔ میرخواند را پیروی نماید، ازین جهت خوب بیرون نیامده است.

«حرمت و قیمتی که در ایران باین تاریخ می گذارده‌اند، از آنجا معلوم می‌شود، که یکی از بزرگترین نویسندگان اخیر ایران، یعنی رضا قلیخان لله‌باشی متخلص به‌هدایت بر آن شده، که ذیل یا متممی بآن بنگارد؛ و از محلی که آن تاریخ منقطع شده، تا زمان خود مؤلف، یعنی تا اواسط قرن نوزدهم میلادی رابرشتهٔ تالیف درآورد. این ذیل منبع اطلاع بسیار خوبی برای تاریخ ازمنهٔ اخیرهٔ ایران می‌باشد، ومشتمل است بر وقایع ظهور باب، و جنگهای داخلی، وقتل وغارتها که بآن فتنه مربوط است.

«از تاریخ زندگانی میرخواند مطالب زیادی ننوشته‌اند، حتی نوهٔ او خواند میر مؤلف حبیب السیر نیز تحقیق بسیاری در این باب نکرده است.

«پدرش سید برهان الدین «۱» از اهل بخارا به بلخ مهاجرت کرده وهم در آنجا وفات یافته، و میرخواند بیشتر ایام عمر را در هرات گذرانیده و در تحت حمایت وظل عنایت امیر دانش پرور علی شیر نوایی زندگانی می کرده، و هم در آنجا بعد از مرضی طولانی بتاریخ دوم ذی القعدهٔ نهصد وسه هجری مطابق ژوئن هزاروچهارصد ونود وهشت میلادی، در

(۱) درمجالس النفایس نام پدراورا سید خواند شاه ذکر کرده‌است طبع طهران ص ۹۴، وص ۲۷۰

شصت وشش سالگی وفات یافته است . «۱»

« کتاب روضة الصفا به هفت مجلد تقسیم می شود :

جلد اول مشتمل است بر تاریخ انبیا وبزرگان و سلاطین ایران، قبل ازبعثت رسول اسلام صلعم،

جلد دوم درتاریخ پیغمبرص وخلفای اربعهٔ راشدین ؛

جلد سوم درتاریخ ایمهٔ اثنی عشر وخلفای اموی وعباسی ؛

جلد چهارم ازسلاطین ایران بعد ازاسلام تاهجوم تیمور ؛

جلد پنجم درتاریخ احوال سلاطین مغول و تاتار تازمان تیمور؛

جلد ششم درتاریخ تیمور وجانشینان اوتا بسال هشتصد وهفتاد و سه هجری مطابق هزار وچهارصد وشصت وهشت میلادی ؛ ـ

و جلد هفتم ، که بقلم دیگری نوشته شده، ومحتمل است تالیف نوهٔ او خواند میر باشد ، وتاچند سال بعد از مرگ میرخواند است ، تماماً مخصوص تاریخ زندگانی وسلطنت ممدوح ومربی وی ابوالغازی سلطان حسین می باشد ، که درسال نهصد ودوازده هجری مطابق هزارو پانصد وشش میلادی وفات یافته . «۲»

---

(۱) رجوع شود به حبیب السیر ج ۳ جزء ۳ ص ۳۳۹ ، فهرست ریوص۸۷، ومراجعی که در آنجا ذکرشده ، وکتاب مطالعات دربارهٔ تاریخ ایران تالیف **سیلوستر دساسی** :

Mémoire sur les Antiquités de la Perse.

(۲) قسمت هفتم کتاب روضة الصفا ، که مشتمل برتاریخ زندگانی ابوالغازی سلطانحسین بایقرا است، اززمان تولد تاهنگام ممات ، وتاریخ اولاد وی تا سال نهصد وبیست ونه هجری ، مشتمل به مقدمه کوتاهی است که تحقیقاً خود **محمدبن خاوند شاه** نگاشته است ، لکن بقیهٔ آن

بقیه حاشیه درصفحه بعد

«جلدششم(۱)وهفتم که‌مربوط بعهدزمان‌خودمؤلف است،بالطبع دارای وزن و قیمت بیشتر می‌باشد ، وازقسمتهای اول آن کتاب مفیدتر و معتبرتر است و محل تاسف است ، کـه توجه محققین تاریخ چنـدان بسوی این قسمت معطوف نشده .

«طرز انشاء واسلوب کلام‌میرخواند بیشتر مترسلانه وبا تکلف‌تر از مورخین دیگری است ، که سابقاً در این فصل نامبرده شده‌اند«۲» واز اینرو آن کتاب نمونه کامل ازسبک انشاء وآن زمان بشمار می‌رود همین سبک‌بواسطهٔ بابرپادشاه ازایران به‌هندوستان منتقل‌شد،وبر تکلف وتعقیدآن دردربارسلاطین مغول هندوستان افزوده گردید ؛ «۳» واین

(۱) این قسمت از روضة الصفا از **تاریخ ظفرنامه (فتح نامه)** تالیف **مولانا شرف‌الدین علی یزدی** نقل و اقتباس شده است (رجوع فرمایند بمقدمـهٔ **ظفرنامه** طبع **محمد عباسی**، طهران ۱۳۳۶ شمسی)

(۲) یعنی **جـامع التـواریخ** و **جهانگشای** و **تاریخ گزیده** و **تاریخ هرات . . .**

(۳) ولـی تصانیف عظیم الحجم و جلیل القـدر **ابوالفضل علامی** مورخ شهیر ونامداردربار **اکبرشاه‌مغول** ازاین حکم کلی‌مستثنی‌است.م

بقیه حاشیه ازصفحه قبل

عیناً منقول‌از **حبیب‌السیر** است ، وکلمه‌بکلمه باآن تاریخ منطبق میشود (حبیب السیر ج ۲ ، ص ۲۰۱ ، ص۳۷۴)؛ وبعلاوه میرخواند در**خلاصـة الاخبار** می‌گوید که جلد هفتم **روضة الصفا** چون منابع ومراجع لازم بدست مولف آن نیامد ، ناگزیر ناقص ماند و وی امیدوار است که آنرا تکمیل نماند .

ظاهراً **میرخواند** صاحب **روضة الصفا** در سال نهصد وسه هجری بعد از مرض مزمنی که در آخر قسمت ششم کتاب خود از آن بسیارنالیده واز درد کمروضعف کبد شکایت بسیار کرده ، بالاخره وفات یافته ، وفرصت تتمیم وتکمیل قسمت هفتم کتاب خود را حاصل ننموده است .

فکر وعقیده شیوع یافت ، که این سبك انشاء وتحریر ، سبکی ایرانی است، در حالتی که این عقیده مطابق صواب نمی باشد ، زیرا که هم قبل و هم بعد از آن تاریخ ، بسیاری آثار ادبی به نثر فارسی بظهور رسیده که بسادگی وروانی وسهولت ممتاز ، و بهیچ رو مورد انتقاد نیست ؛ و باید گفت که ترکها وتاتارها و هندیها و سایر حکام غیر ایرانی در ایام سلطنت خود این سبك و روش انشاء را که به تعقید و کثرت مجازات و تصنع عبارات موصوف است ، ترویج بسیار نمودند «۱» ، ومخصوصاً سلاطین ترك عثمانی آنرا بحد کمال رسانیدند .

«**سر چارلز الیوت** (۲) در کتاب خود، با بیانی قابل تحسین ، علت این معنی را بیان می کند، که نقل آن بی فایده نیست، می گوید: «این سبك انشاء متکلف، که ترکیبی است ازحس حب جلالت و تظاهر، که بدیگران نیز مسری می باشد ، هر چیز را عظیم ، هر فرد را جلیل و کامیاب نشان می دهد ، همیشه خواننده در میان صفات عظیم و اخلاق کریم امراء و بزرگان سیر می کند ، و همه کس بپاداشهای کثیر نائل می گردند ، ودربرابر عظمت خلیفه الهی ، که بفتح ونصرت ابدی متمتع است ، سلاطین اروپا بندگانی خوار و موهون وناچیز می باشند ، آیا هیچ شاعرغربی می تواندخوانندگان خودرا بسرزمینی سحرانگیزتر

(۱) چنانکه متذکرشدیم، این نظریه چندان استوار وکلی نمیباشد وتاریخ اکبرنامه وآیین اکبری شاهد صادق این دعوی است . م

(۲) Sir Charles Eliot : Turkey in Europe P,106 ' 1908

از آن منتقل سازد ؟» «۱»

«میرمحمدبن سیدبرهان الدین خاوند شاه بن کمال الدین محمود بلخی معروف بمیرخواند با پنج واسطه از اعقاب سیداجل بخاری ، اصلش ازسادات ماوراء النهراست که رشتهٔ نسبتشان به زیدبن علی بن الحسین سلام‌الله علیه می‌پیوندد .

میرخواند یامیرمحمدبن خاوند شاه بیشتر ایام عمر خود را درهرات تحت حمایت امیر علیشیرنوایی گذرانید ، و کتاب روضة الصفا را درهفت مجلد بنام اوتالیف کرد، وهمانجا درشصت وشش سالگی روز دوم ذی‌القعدهٔ نهصد وسه وفات یافت ، ودرمقبرهٔ شیخ بهاء الدین عمر مدفون شد (حبیب‌السیر : مجلد ۳ جزو ۳) ☆ :

☆☆☆

«خواند میرمولف حبیب‌السیر : خواجه غیاث‌الدین‌بن خواجه همام‌الدین محمدبن‌خواجه‌جلال‌الدین‌بن‌برهان‌الدین‌محمدشیرازی «۲» معروف به خواند میر از ادبا و مورخان نامدار قرن دهم هجری

(۱)A Literary History of Persia Volume 111 by:
Edward G. Browne, Cambridge, 1951:
ps: 431 — 433.

وترجمهٔ فارسی آن (از سعدی تاجامی) بقلم آقای حکمت ، صفحات ۷ـ۴۸۱ طبع طهران

(۲) نسب نامهٔ خود را در ضمن داستان وزارت پدرش خواجه همام الدین نوشته است (حبیب‌السیر جزو ۳ ، ص ۳۳۷ ، طهران)

☆ مقدمهٔ حبیب السیر ، بقلم جناب آقای همایی ، ص ٤ ، طبع طهران

مؤلف کتاب حبیب السیر ودستور الوزراء وچند کتاب دیگر است کـه بعداً ذکرخواهم کرد.

«پدرش خواجه همام الدین محمد، مدتی دردستگاه میرزاسلطان محمود (متوفی محرم نهصد هجری) فرزند سلطان ابـوسعید کورکان پادشاه ماوراء النهر وزارت داشت.

«بشرحی که‌خود درحبیب‌السیرمی‌نویسد، میرزا سلطان ابوسعید کورکان در بیست و دوم رجب هشتصد و هفتاد وسه بقتل‌رسید، ارشد اولادش میرزا سلطان‌محمود بود، که روزپنجشنبه دوم رمضان آنسال درایام گرفتاری پدرش بهرات آمد، وازآنجا بتسخیر نواحی بدخشان‌و ختلان و ترمد رفت، و سلطان حسین بایقرا هـرات رابگرفت، برادر کوچکترش میرزا سلطان احمد، که بسمرقند حکومت می کرد، در ذی‌القعدهٔ هشتصد ونود ونه فوت شد، واز این تاریخ سلطنت سمرقند وسایر بلاد ماوراء النهر یکسر بدست میرزا سلطان محمود افتاد، اما طولی نکشید که خود اونیز درمحرم سنهٔ نهصد درگذشت. وزارت او در اکثر اوقات بخواجه همام الدین بن خواجه جلال الدین پدرصاحب حبیب‌السیر مفوض بود«۱».

«مادرش دخترمیرخواند صاحب‌روضة‌الصفابود، وباین سبب‌خود رابنسبت فرزندی، واورابعنوان پدری وابوی‌مخدومی خطاب می کرد وهمین امرموجب اشتباه بعضی‌شده است، که خواندمیر را فرزند صلبی

(۱)عبارت حبیب‌السیراین‌است:

«وزارت‌اودراکثراوقات برأی‌صواب نمای والد مسود اوراق خواجه همام الدین بن خواجه جلال الدین محمدبن خواجه برهان الدین محمد شیرازی مفوض بود (ص۲۳۷ جلد سوم طبع طهران).

میرخواند توهم کرده‌اند ، وحال آنکه خوداو درحبیب‌السیر (مجلدسوم جزوسوم : ص۲۳۹ طبع تهران) درشرح حال سید برهان‌الدین خاوند شاه پدر صاحب‌روضة‌الصفا، وجه قرابت خود را بـا او تصریح می کند ، باین قرار که می گوید :

«ازسیدبرهان‌الدین خاوندشاه‌سه‌پسرماند: یکی‌امیرخواند محمد یعنی صاحب روضة‌الصفـا، که‌والد بزرگوار والدهٔ مسعود اوراق است ، دیگر سید نظام‌الدین سلطان احمد، که در خدمت سلطان بدیع‌الزمان میرزا منصب صدارت داشت ، سوم سید نعمة‌الله که مجذوب متولد شد ، یعنی اختلال مشاعرداشت . الخ

«ودرشرح حال میرخواند می گوید :

راقم حروف نسبت بآن حضرت علاقهٔ فرزندی ثابت دارد وبزبان گستاخی خودرا درسلك شاگردانش می‌شمارد :

چه نسبت ذره را بامهر انور	نمی‌شاید خزف درعقد گوهر
اگرخواهم که باشد آبرویم	همی گویم که من‌شاگرداویم
نه شاگردم غلام کمترینم	بگرد خرمن او خوشه‌چینم

حضرت ابوی مخدومی را در اواخـر ایام حیات میل بانقطاع و انزوا شد . . الخ (جزو۳ ، مجلد ۳ ، ص۳۰۲ طبع تهران)

«وچون درنوشته‌های خوداو (جزو۳ مجلد۳) دیدیم که نام پدر صلبی خود راخواجه همام‌الدین‌بن خواجه جلال‌الدین محمدبن‌خواجه برهان‌الدین محمد شیرازی معرفی می کند ، باین‌نتیجهٔ مسلم می‌رسیم‌، که میرخواند پدرحقیقی او نبوده ، بلکه جد مادری وی بوده ، وباین مناسبت ، ونیزبعلت اینکه درتحت تعلیم وتربیت وی قرارداشته ، خود

رابعنوان فرزندی ، واورا بمقام پدری خطاب می کرده است .

«بعضی باتصدیق این امر که میرخواند جد مادری خواند میر بوده است ، نوشته‌اند که اگر برهان الدین محمد شیرازی جد خواندمیر همان پدر میرخواند باشد ، معلوم میشود که صاحب حبیب السیر ، برادرزادهٔ صاحب روضة الصفا یعنی میرخواند عموی خواندمیر بوده است«۱»

«این استنباط بکلی غلط واشتباه است ، زیرا ممکن نیست، که خواندمیر هم برادرزاده ، وهم نوهٔ دختری میرخواند باشد ، چه لازمهٔ این فرض آنست که دختر برادر درحبالهٔ ازدواج برادر آید، تاهم عموباشد وهم جد مادری، واین نوع ازدواج ازمحرمات قطعیهٔ اسلام است، وصریح آیهٔ قرآن مجید می فرماید : حرمت علیکم امهاتکم وبناتکم واخواتکم وعماتکم وخالاتکم وبنات الاخ وبنات الاخت«۲»

«این اشتباه ازین جهت ناشی است، که نام خواجه جلال الدین در سلسلهٔ نسب خواندمیر از قلم افتاده ، و برهان الدین جد اول وی فرض شده ، وحال آنکه جد دوم اوبوده است ، و بنابراین باید گفت که اگر همین برهان الدین ، پدر میرخواند صاحب روضة الصفا باشد ، خواندمیر علاوه براینکه نوهٔ دختری یعنی سبط اوبوده ، نوه وحفید برادروی هم می شده است ، بااین معنی که پدرش خواجه همام الدین دختر عموی خود رابزنی گرفته بود ، وبنابراین میرخواند هم عموی پدر، وهم جد مادری خواندمیر می شده ، واین فرض صحیح است ، اما آنچه مسلم داریم، فقط قسمت جد مادری است ، واینکه میرخواند عموی پدر خواندمیر هم

(۱) کتاب ازسعدی تاجامی ـ حواشی : ص۴۸۷

(۲) سورهٔ نساء ، آیهٔ۲۲

باشد ، هیچ دلیل ندارد ، وظاهراً تشابه نام برهان الدین بعضی را باین اشتباه انداخته است !

«هرچه بود خواندمیر در تحت تعلیم و تربیت میرخواند بزرك شد، ودر دورهٔ مشعشع امیرعلیشیر نوایی ، در هرات می زیست ، واز حمایت وپرورش آن وزیرادب پرور بهره مند ومتمتع شده بود ، اما دورهٔ نبوغ وظهوراثر مهمش که کتاب حبیب السیرباشد ، مصادف گردید باعهددولت شاه اسماعیل اول صفوی، که اتفاقاً ظهور وی باوفات امیر علیشیر نوایی درسال نهصد وشش مقارن افتاد ، وشعرا ودانشمندان وهنرمندانی که از این تاریخ ببعد ظهور کرده اند ، علی الظاهر متعلق بدورهٔ صفویه محسوب می شوند ، هرچند که مبادی تربیت و پرورش آنها مربوط بدورهٔ قبل بوده باشد .

«نظیراین معنی در تاریخ ادبیات ما، مکرر اتفاق افتاده است، که ظهورتربیت شدگان یك عهد، مصادف بادوره های بعدشده، ونمایش افتخاراتی که ازعصرسابق مایه وپایه گرفته ، نصیب عصر لاحق گردیده است، چنانکه بسیاری ازمفاخرعهدغزنوی ، تربیت شدگان دورهٔ سامانی بودند، وظهور گروهی از پرورش یافتگان دورهٔ غزنوی باعصر سلاجقه مقارن افتاد ، وهمچنین نظیرخواجه نصیرالدین طوسی ومولوی وسعدی وامثال ایشان که ازمفاخرعهد مغول شمرده می شوند ، بااینکه پایه ومایهٔ علمی وتربیتی ایشان مولود دوره های قبل از مغول ، ودرحقیقت ازبقایای تمدن قرون سابقه بودند، که روز گارشان با عهد مغولان مصادف و مقترن ساخت ، بسیاری از تربیت شدگان عهد زندیه نیز ظهورشان بادورهٔ قاجاریان موافق افتاد ، واین خود یکی از قضایای مسلم تاریخ تمدن است ، که

آثار تعلیم وتربیت وتحولات علمی واجتماعی یك نسل ویك دوره، در نسلها ودوره‌های بعد آشکار می گردد.

«بالجمله خواندمیر یکی ازادبا ومورخان بزرك قرن نه وده هجری بود که در دورهٔ سلطان حسین بایقرا وامیر علیشیرنوایی سرمایه گرفت واندوخته‌های خودرا در دورهٔ ظهور صفویه بخرج داد.

«خواندمیر درحدود سال هشتصد و هشتاد هجری قمری درهرات ولادت یافت(۱) وتحت تربیت و تعلیم جد مادریش میرخواند، مؤلف روضة‌الصفا، درس خواند ودرظل حمایت وترشیح سلطان حسین بایقرا ووزیر دانشمندش امیرعلیشیرنوایی پرورش گرفت، وبعد ازوفات سلطان حسین درنهصد ویازده از مخصوصین پسرش بدیع‌الزمان میرزا گردید.

درماه شوال نهصد و دوازده که محمدخان شیبانی (شیبك خان) هرات را گرفت، وی در رنج وزحمت آن غائله، بااهالی هرات شریك وهمدرد بود.

«درسال نهصد وشانزده شاه اسماعیل صفوی محمد خان شیبانی را کشت، وهرات را مستخلص گردانید، از آن تاریخ حکومت هرات و سایر اقطاع خراسان بدست حکام صفوی افتاد، و امیرخان از طرف شاه اسماعیل حاکم هرات گردید، وامنیت درآن ناحیه استقراریافت، تاوقتی که عبیدالله‌خان ازبك بخراسان تاخت، ودر نهصد وبیست وهفت هرات

(۱) دلیل ولادتش درحدود هشتصد وهشتاد، این‌است که خود اودر مقدمهٔ حبیب‌السیر که بنوشتهٔ خودش دراوایل سنهٔ نهصدوبیست وهفت‌شروع کرده‌است، می نویسد دراین تاریخ «سنین عمرازحدود اربعین هفت هشت مرحله تجاوز کرده»، یعنی حدود چهل‌وهفت، چهل وهشت سال داشته، بنابراین ولادتش‌حوالی هشتصد وهشتاد می‌شود.

را محاصره کرد ، ودوباره امنیت آن نواحی رامتزلزل ساخت .

«خواندمیر درجریان این قضایا ساکن هرات بود، و گاهی درامنیت خاطر وزمانی درتشویش ونگرانی زندگانی می کرد ، دنبالهٔ اقامتش در هرات ظاهراً تاحدود نهصد وسی وچهار طول کشید، دراین سال بهندوستان رفت ، وروز چهارم محرم نهصدوسی وپنج در شهرآگره بدربار بابرشاه راه یافت ، بعدازمرگ بابردر نهصد وسی وهفت نزدپسرش همایون شاه مقرب گردید ، و کتاب همایون نامه یاقانون همایون را بنام وی پرداخت.

«وفاتش باصح اقول دراواخرسال نهصدوچهل ودو بهندوستان اتفاق افتاد ، وحسب الوصیه درمزار خواجه نظام الدین اولیاء نزدیك امیرخسرو دهلوی بخاك رفت(۱) .

تألیفات خواندمیر

«مهمترین تالیفات خواندمیر بی شبهه همین کتاب حبیب السیراست، که جداگانه دربارهٔ آن گفتگو خواهیم کرد .

این کتاب رابنابنوشتهٔ خودش، درسال نهصدوبیست وهفت شروع و درسال نهصدوسی عهد دولت شاه اسماعیل صفوی ختم کرده است .

درمقدمهٔ این کتاب شش فقره از مؤلفات خودرا که قبل از نهصد وبیست وهفت تالیف شده است ، باسامی ذیل ذکر می کنند :

۱ـ خلاصة الاخبار

۲ـ اخبار الاخیار

۳ـ منتخب تاریخ وصاف

۴ـ مکارم الاخلاق

---

(۱) تاریخ فرشته ، و شاهد صادق.

۵ـ مآثرالملوك

٦ـ دستورالوزراء

« کتاب دستورالوزراء بفارسی مشتمل است براسامی وزراء وصدور نامدار سلاطین و ملوك ایران ، که بنام سلطان حسین بایقرا ویکی از بزرگان دولت وی کمال الدین محمود در سنهٔ نهصد وشش تالیف کرده سپس در نهصدوچهارده در آن تجدیدنظر نموده است، واین کتاب خوشبختانه بطبع رسیده است .

« کتاب مآثرالملوك هم بفارسی است، مشتمل بر سخنان پادشاهان که آنرا هم بنام امیر علیشیر نوایی ظاهراً در حدود نهصد وشش تالیف کرده است .

« خلاصة الاخبار هم بنام علیشیر نوایی در نهصد وچهار شروع ودر نهصدوپنج ختم شده، وبمنزلهٔ تلخیصی از کتاب روضة الصفای میرخوانداست.

« سال تالیف سه کتاب دیگرش: اخبارالاخیار ومنتخب تاریخ وصاف ومکارم الاخلاق بتحقیق برنگارنده معلوم نیست ، اما مسلم است که آنها نیز ازمولفات قبل از حبیب السیر یعنی پیش از نهصد وبیست وهفت هجری قمری است .

« ازجملهٔ کتبی که بعداز حبیب السیر تالیف کرده ، همایون نامه است که پیش ذکر کردیم ، ودانستیم که این کتاب را بنام همایون شاه پسر بابرشاه دهلی بعداز نهصد وسی وهفت، که مرگ بابرشاه است تالیف کرد.

غیرازاین مولفات دیگرهم داشته است که در مقدمهٔ حبیب السیر بعد از ذکرشش کتاب سابق الذکر، بعبارت « ودیگر نسخ » اشاره کرده ونام نبرده است .

«اکنون بشرح کتاب حبیب السیر که مقصد اصلی ماست می پردازیم:

کتاب حبیب السیر : معروفترین کتاب تاریخ فارسی ، که بعد از عهد مغول تا کنون پس از روضة الصفا تالیف شده ، همین کتاب حبیب السیر است . . .

«این کتاب از ابتدای تالیف تا کنون پیوسته مورد توجه و مراجعهٔ فضلا و علاقه مندان بتاریخ قرار گرفته ، ونسخ خطی بی حد وحصر از آن موجوداست، که خود از اهمیت کتاب نزد فضلا و ارباب ادب حکایت می کند.

«**اجزاء ومجلدات حبیب السیر** : کتاب حبیب السیر مشتمل است بر یك مقدمه بنام افتتاح وخاتمه بعنوان اختتام ، وسه مجلد که هر جلدی بچهار جزو بخش می شود ، وبقول خودش جمعاً دوازده عقداست، که هر چهار عقدی در یك درج منتظم شده است :

«مقدمه یا افتتاح: در ذکر اول مخلوقات

خاتمه یا اختتام : در عجایب ربع مسکون که بمنزلهٔ قسمت جغرافیا و کتاب مسالك وممالك است .

جلد اول در تاریخ قبل از اسلام تا ظهور اسلام واحوال خلفای راشدین درچهار بخش : ۱ـ انبیاء وحکماء ۲ـ ملوك قدیم عرب وعجم وقیاصره ۳ـ ظهور خاتم انبیاء ٤ـ خلفای راشدین .

جلد دوم ـ در ذکر مناقب ائمهٔ اثناعشر ، وحکام بنی امیه وبنی عباس وسلاطین معاصر آنها ، درچهار جزو یاچهار بخش : ۱ـ فضائل ائمه اطهار ۲ـ حکام بنی امیه ۳ـ خلفای عباسی ٤ـ طبقات سلاطین که معاصر عهد اموی وعباسی بوده اند .

جلد سوم ـ سلاطین وحکام بعد از خلفای عباسی ، شامل سلسله های

مغول وتیمور وغیره ، تااوایل عهد صفویه هم درچهارجزو : ۱-حکومت مغولان ازچنگیزواعقابش ۲- طبقات سلاطین معاصرعهد مغولان‌مانند اتابکان‌فارس ولرستان وغیره ۳-عهد تیموریان واخلاف تیموروسلاطین معاصر آندوره تاظهور دولت صفوی(۱) ۴ - ظهور دولت صفوی ، وشرح ایام شاه اسماعیل تا ماه ربیع‌الاول ازسنهٔ نهصدوسی‌هجری‌قمری(۲)...

بحث انتقادی دربارهٔ حبیب‌السیر

«۱- **جامعیت کتاب** : کتاب حبیب‌السیرازجهت جامعیت وتنوع مطالب‌تاریخی ، مابین کتب‌تاریخ فارسی ، بعداز روضة‌الصفای‌میرخواند، هیچ نظیر و مانندی ندارد(۳) و رویهمرفته جامعترین کتابی است که تا کنون دراین‌موضوع‌تالیف‌شده ، وخوشبختانه نسخه کامل آن‌ازدستبرد حوادث مصون ودردسترس طالبان مستفید قرار گرفته است .

«صاحب حبیب‌السیر تمام‌قصص وافسانه‌ها واساطیرمربوط بدوره - های قبل از اسلام را باهمهٔ مطالب تاریخی دوره‌های بعداز اسلام تازمان خودش ، که مقارن باعهد سلطنت سلطان حسین بایـقرا و شاه اسماعیل است ، در این کتاب درج کرده ، و از این جهت خدمتی بسیار بزرگ

(۱) این قسمت مهم ازحبیب‌السیرعیناً ازتاریخ ظفرنامه (فتح نامه) مولانا شرف‌الدین علی‌یزدی نقل‌شده‌است، رجوع‌فرمایند بمقدمهٔ**ظفر نامه** بقلم **محمدعباسی** ، طبع طهران ، ۱۳۳۶ شمسی.م

(۲)مهمترین ومفیدترین ومعتبرترین قسمت حبیب‌السیرهمین بخش اخیر است ، که درشرح حوادث عصر مصنف است . م

(۳) **تاریخ نیک پی** کـه تاریخ عمومی بسیار جامعی است ، و در همین عصر تالیف شده ، کاملا همطراز با روضة‌الصفا و حبیب‌السیر است ، ونسخه خطی آن خوشبختانه موجوداست . م .

بتاریخ وادبیات ایران انجام داده است .

۲ ـ تقسیم حبیب السیر بدو بخش ممتاز : امـا از نظر کلی مندرجات کتاب بدوبخش ممتاز تقسیم می‌شود :

«قسمت اول از آغاز خلقت عالم تـا ظهور حضرت ختمی‌مرتبت صلوات الله علیه ، که از افتتاح تا آخر جزو دوم از مجلـد اول است ، مشتمل بر داستان تکوین عـالم و آفرینش آسمان وزمین و تعیین اول مخلوقات وچگونگی خلقت آدم وحوا وقصص انبیاء وحکماء سلف از قبیل حکایت طوفان نوح ونمرود و شداد واسماعیل وانبیاء بنی‌اسرائیل وقصهٔ یوسف وفرعون مصر حضرت موسی وخضر واحوال لقمان وفیثاغورس وافلاطون وسقراط وارسطو وامثال آن ، ـ و تاریخ سلاطین قدیم ایران ازپیشدادیـان و کیان واشکانیان وساسانیان وملوك عرب وغیره ، بتفصیلی که درخود کتاب دیده می‌شود .

«قسمت دوم ازظهوراسلام تااوایل عهدصفویه که درآغازجزو سوم ازمجلد اول است ، تاآخر بخش چهارم ازمجلد سوم ، شامل وقایع ایام حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم و خلفاء راشدین وایمهٔ اطهار ودولت اموی وخلفای عباسی وسایرطبقات سلاطین وملوك اسلامی تا سال نهصد وسی هجری قمری ، که اواخر عهـد شاه اسماعیل مؤسس سلطنت صفویـه است .

۳ ـ بخش اول حبیب السیر از آغـاز آفرینش تا ظهـور اسلام .

«اکثرنوشته‌های قسمت اول کتاب حبیب السیر ازنوع اساطیر و قصص وافسانه‌های ملی ومذهبی است ، که همه ملل واقوام عالم کم وبیش

داشته ودارند ؛ و سرتاسر مندرجات کتاب دراین قسمت تکرار مطالبی است که‌در کتب تاریخ وقصص قدیمتر مخصوصاً روضة‌الصفا که بزرگترین سند وسرمشق تألیف خواندمیر بوده است ، درج شده ، وهمان روایات وحکایات رابا تغییر عبارات واحیاناً بدون تصرف نقل کرده ، وغیر از تفننات منشیانه چیزی برمسطورات گذشتگان نیفزوده است .

«همین مطالب بود که پیش اسلاف مادرقرون متمادی جزوحقایق مسلم تاریخی پذیرفته شده بود ، وآنرا بعنوان وقایع وقضایای محققه برای یکدیگر زبان بزبان ، و کتاب بکتاب نقل وروایت می کردند ؛و درصحت این قضایا مخصوصاً روایاتی که بوجهی ازوجوه با مبادی کتب مذهبی مانند تورات وقرآن مجید ارتباطی داشت ، اصلا انکار و تردید نداشتند ، تابتحقیق واحتجاج محتاج باشد .

«دلیل قاطع وحجت بالغهٔ ایشان درتصدیق ونقل این قضایاروایاتی بود ، که در کتب سیرالملوك وقصص الانبیاء وتاریخ طبری ونوشته های اصمعی وواقدی وابوحنیفهٔ دینوری وامثال آن خوانده ، یاازمشایخ معتمد خویش شنیده بودند ؛ وعالیترین درجهٔ تثبت وتحقیقشان این بود ، که چیزی را بدون سند مشاهده یا قرائت کتب وسماع ازشیوخ ننویسند ، وروات را جرح وتعدیل کنند ، وموثق را از ناموثق تمیز بدهند .

«صاحب حبیب‌السیر در مندرجات قسمت اول کتاب ، آن درجه ازتحقیق وتتبع را هم نداشته ، و فقط بنوشته های منظم مرتب قبل از خودش ، مخصوصاً روضة الصفا اعتماد ، و همانها را نقل کرده ، و در منقولات خود نهایت امانت و درستی را بخرج داده است ، چندانکه خوانندهٔ این کتاب چندان احتیاجی بروضة الصفا نخواهد داشت ، واگر

روضة الصفا را خوانده باشد ، از مطالعهٔ این کتاب هیچ لـذت و تمتعی نخواهد برد .

۴ - فواید خواندن ودانستن داستانهای انبیاء و پادشاهان قدیم .

«با این احوال خواندن آن مطالب، برای کسانی که بافنون تاریخ و ادبیات سروکار دارند ، ودر تتبع احوال وافکار ملل واقوام کارمی کنند، دارای فوائد ونتایج بسیار است ، که از آنهـا صرف نظر نمی‌توان کرد ، چه برفرض که اطلاع از آن قصص و حکایات برای خود تاریخ فی‌نفسه ازنظر صحت و سقم قضایا وسر گذشت حوادث واقعی مفید نباشد ، قدر مسلم برای تاریخ تحول افکار و شرح رموز واسرار روایات و داستانهای ملی ومذهبی«۱»، وبرای تاریخ خود تاریخ کاملامفید وسودمند ، بلکه ازبعضی جهات لازم ودربایست است . بسیاری ازامثال وقصص انبیاء سلف درقرآن مجید ذکرشده ، وتفسیراین آیات محتاج بدانستن آن روایات است .

۵ - نفوذ قصص انبیاء وداستانهای قدیم درادبیات .

«از جهت دیگر ، تمام حکایات و داستانهای ملی و مذهبی قدیم بهمین شکل که‌درنوشته‌های حبیب‌السیروروضةالصفا ونظایر آن‌میخوانیم مانند قصهٔ خلقت‌آدم وحوا ، واخراج ایشان‌از بهشت‌بسبب خطای‌تناول ازشجرهٔ منهیه وقصهٔ هابیل و قابیل ، و هاروت وماروت ، ودعوت چند صد سالهٔ نوح و گلستـان شدن آتش برحضرت خلیل ، وریـاضت شاقهٔ ایوب ، وحکایت چوپانی کردن شعیب ، وسر گذشت موسی بـافرعون و

(۱) منظور استاد آن قسمت ازعلوم جدید است، که **فـولـکلور Folklore** خوانده می‌شود، وبی نهایت مهم است . م

خضر وهارون ، وداستان یحیی وعیسی وامثال آن ، وهمچنین افسانه‌های سیمرغ وزال ، وجنك رستم بااسفندیار ونظایر آن ، درزبان وادبیات ما نفوذ کرده ، ودرمدت چندین قرن تکرارشده، که حالت لغات واصطلاحات وکنایات وامثال سایرهٔ اصلی بومی رابخود گرفته است ، وبعبارت دیگر اگرخود داستان وافسانه در اصل جزو اساطیر وخرافات بوده ، از جنبهٔ ادبی حکم اصول و مبادی مسلمه‌را پیدا کرده است ، بطوریکه ادراك معانی ولطایف اشعارومنشآت و محاورات متداول فارسی زبانان، بخواندن ودانستن این بخش از کتاب حبیب‌السیرونظایرآن نیز قطعی ومسلم است «محض نمونه پاره‌یی از اشعار گویندگان معروف را که در آنها اشاره به‌داستانهای انبیاء سلف شده ، وبرسبیل نمودار عشری از اعشار ، ودانه‌یی ازخروار است ذکرمی کنیم :

ناصرخسرو گوید :

ورت آرزوی لذت حسی بشتابد   پیش آر زقرآن سخن آدم‌وحوا



بهارون ماداد موسی مرآنرا   نبوده‌است دستی بدان سامری را



چو هاروت و ماروت لب خشك از آنست

ابر شط و دجله مرآن بدنشان را



چو هاروت ار توانستی باینجا آیی از گردون

از اینجا هم توانی شد برون چون زهرهٔ زهرا



اندیشه کن از حال براهیم وزقربان   وآن عزم براهیم که برد زپسر سر



که پسر بود دومر آدم را   مه قابیل و کهترش هابیل
مرکهین راخدای مابگزید   تابکشتش بدین حسد قابیل

خاقانی گوید:

مریم بکرمعانی رامنم روح القدس   عالم ذکرمعالی را منم فرمان روا
حسن یوسف را حسد بردند مشتی ناسپاس
قول احمد را خطا گفتند جمعی ناسزا
لشکرعادند و کلك من چوصرصرازصریر
نسل یأجوجندونطق منچوصوراندر صدا



کمان گروهۀ گبران ندارد آن مهره
که چارمرغ خلیل اندر آورد زهوا



یوسف من گرگ مست باده بکف صبح فام
وز دولب باده رنگ سر که فشان از عتاب
هست چو صبح آشکار کز رخ یوسف برد
دیدهٔ یعقوب کحل فرق زلیخا خضاب
عطسهٔ او آدم است عطسهٔ آدم مسیح
اینت خلف کز شرف عطسهٔ او بود باب
جمال الدین محمدبن عبدالرزاق اصفهانی گوید:

باد شاگرد دم عیسی شده است از بهر آنك
چشم نرگس را کشد بی‌ماء حصرم توتیا

سعدی می‌فرماید:

چه غم دیوار امت را که‌باشد چون‌تو پشتی‌بان
چه‌باك از موج بحر آنرا که‌باشد نوح کشتی‌بان

☆☆☆

گرش ببینی‌ودست از‌ترنج‌نشناسی روا بود که ملامت کنی زلیخا را

☆☆☆

حافظ:

پدرم روضهٔ رضوان بدو گندم بفروخت
ناخلف باشم اگر من بجوی نفروشم

☆☆☆

در آسمان نه‌عجب گر‌بگفتهٔ‌حافظ سرود زهره برقص آوردمسیحارا

☆☆☆

جایی که‌برق عصیان‌بر آدم صفی‌زد ما راچگونه‌زیبدعوی‌بی گناهی

☆☆☆

آیینهٔ سکند جام جم است بنگر تا برتوعرضه داردا حوال ملك دارا
هنگام‌تنگدستی‌درعیش کوش‌ومستی کاین کیمای‌هستی‌قارون کند گدارا

قسمت عمدهٔ مثنوی مولوی تفصیل همین قصص وحکایات است.

بخش دوم حبیب السیر از ظهور اسلام
تا اوایل عهد صفوی

«دربخش دوم که مولف‌وارد مسائل وقضایای‌تاریخی شده،تاجایی

که در حوصلهٔ اطلاع و استقصاء وی بوده ، تاریخ همهٔسلسله‌ها وطبقات سلاطین وحکام معروف بعداز اسلام راتازمان خودنوشته ، ودراین قسمت نیز بقول خودش ، ازبحارمؤلفات افاضل التقاط کرده ، واز نوشته‌های پیش مخصوصاً روضةالصفامایه گرفته ، ومندرجات آن کتاب را بااطلاعات تازه‌تر که مربوط بعصرزندگانی خوداو می‌باشد ، دراین کتاب درج کرده‌است.

مختصات حبیب‌السیر وامتیاز آن از روضةالصفا وتواریخ دیگر

«برای اینکه‌خوانندگان ازمزایای حبیب‌السیر وقسمتهای‌اضافی این کتاب برروضةالصفا بخوبی اطلاع پیدا کنند ، بتوضیح ذیل‌مبادرت می‌کنیم :

« کتاب روضةالصفای‌هفت‌جلدی (چاپ بمبئی مورخ۱۲۶۳قمری و ۱۸۴۷ مسیحی) تا آنجاکه ریختهٔ قلم خود میرمحمدبن خاوندشاه ، معروف به‌میرخواند است ، بپایان جلد ششم ، که در تاریخ امیر تیمور و جانشینان اوست ، تاوفات سلطان ابوسعید تیموری‌دردوم رجب‌سال۸۷۳ قمری وشمارهٔ اسامی یازده‌پسراو ختم می‌شود .

«وتفصیل احوال و وقایع پسران ابوسعیدرا موکول بمجلد هفتم می‌کند ، که اثری از آن موجود نیست ، واگر در این باره وقسمتهای دیگر از قبیل تاریخ ایام ممدوحان ومربیان‌خود ، سلطان حسین‌بایقرا وامیرعلی‌شیرنوایی چیزی‌نوشته باشد ، شاید ازسواد بیاض نیامده ،واصلا ازبین رفته ، یامسوداتش بدست نوهٔ دختری اوخواندمیرصاحب‌حبیب‌السیرافتاده ودرتالیف خود ازآن‌استفاده کرده است ، اما نگارنده‌معتقدم که اصلا چیزی راجع بتاریخ بعد از ۸۷۳ ننوشته بود ودلیل خودرا بعداً خواهم گفت .

«هرچه گو باش، قطعی است که نوشتهٔ او، یادداشتهای میرخواند از ماه ذی‌القعده سنهٔ ۹۰۳ که تاریخ وفات اوست تجاوز نخواهد کرد، وبعد از آن هرقدر علاوه باشد، ساختهٔ قلم وپرداخته فکر واهتمام خواندمیر صاحب حبیب‌السیر واز مختصات کتاب اوست که در اصل روضةالصفا و کتب دیگر سابقه ندارد، وبعد ازخواندمیر نیز هر کس دراین باره چیزی نوشته، مأخذش همین کتاب حبیب‌السیر است.

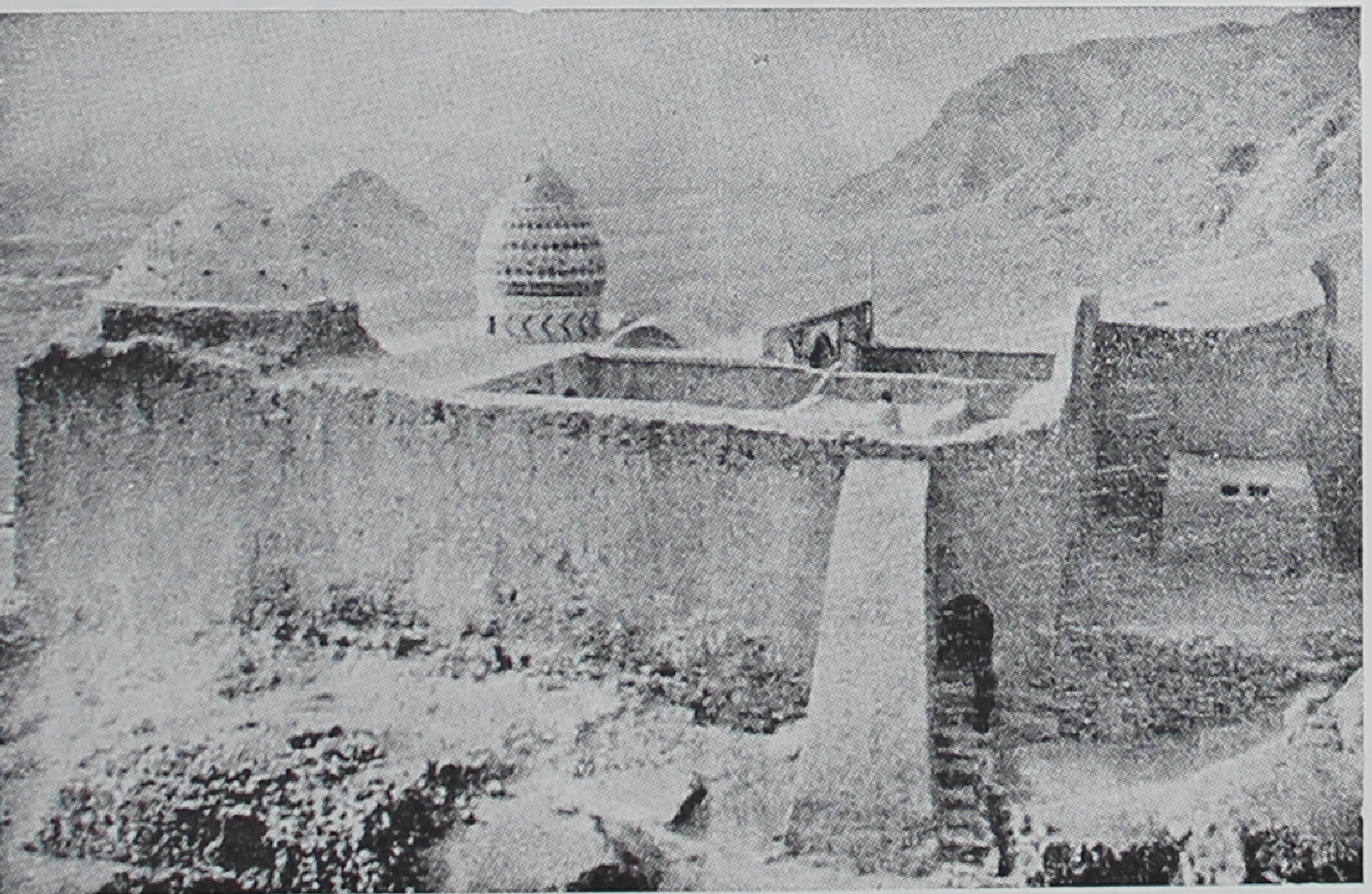
مدت پنجاه وهفت سال تاریخ اختصاصی معاصر حبیب‌السیر بعداز تاریخ اختتام روضةالصفا

«آن قسمت که مربوط بزمان خود خواندمیر است، وباین سبب آنرا معتبرترین وتازه‌ترین اجزاء کتاب باید شمرد، تاریخ متجاوز از نیم قرن یعنی حدود پنجاه وهفت سال می‌باشد، از ماه رجب سنهٔ ۸۷۳ که سال وفات سلطان ابوسعید کورکان وتاریخ پایان جلد ششم روضةالصفا بوده، تا ماه ربیع‌الاول ازسال نهصدوسی، اواخر عهد شاه اسماعیل صفوی که تاریخ ختم حبیب‌السیر است، چنانکه قسمت معاصر روضةالصفا که بخشی ازجلد ششم، متعلق بدورهٔ تیموریان است، مهمترین ومتقن‌ترین بخشهای آن کتاب محسوب می‌شود.

تحقیق درتاریخ تألیف روضةالصفا وقسمت اختصاصی حبیب‌السیر

«دلیل اینکه قسمت اختصاصی حبیب‌السیر را مدت پنجاه وهفت سال از ۸۷۳ ـ ۹۳۰ گفتم، این است که تاریخ ختم تالیف روضةالصفا بطوری که خود مولف اتفاقاً دراثناء مطالب کتاب تصریح کرده سنهٔ ۸۹۹ هجری است، باین قرار که:

«درحوادث سنهٔ هشتصدوسیزده، ایام سلطنت شاهرخ پسر امیر تیمور



بقعهٔ بی‌بی‌شهربانو از آثار دورهٔ دیلمیان

که از وی بخاقان سعید عبارت کرده است ، می گوید در این سال بنای مدرسه وخانقاه که درشمالی قلعهٔ اختیارالدین طرح کرده بودند ، باتمام رسید « واکنون که تاریخ هجری بسنهٔ تسع و تسعین وثمانمائـه منتهی شده ، درغایت معموری‌است» (ص۲۸۱جلد ششم روضةالصفا طبع بمبئی سنهٔ۱۲۶۳قمری) ، وجلوتراز آن در مجلد پنجم ، ضمن وقایع سلطنت او کتای قاآن می‌نویسد : « اکنون قریب بسنهٔ تسعمائه هجری است » (ص۵۹) .

«پس معلوم‌می‌شود که در سنهٔ ۸۹۹، که سه چهارسال بآخر عمر میرخواند رسیده بود ، بتألیف جلد پنجم و ششم اشغال داشته و دنبالهٔ حوادث راتاسال هشتصد وهفتاد وسه نوشته‌بوده است واز نوشته‌های خود درخاتمهٔ مجلد ششم ، معلوم می‌شود که درآن ایام سخت مریض بوده ، واز شدت درد گرده و ضعف جگرسخت می‌نالیده، تاریخ وقایع جلوس شاهرخ‌را ، که‌مصادف باسال۸۰۷ بعدازمرگ‌پدرش امیر تیمور کورکان بود ، تاسنهٔ وفات سلطان ابو سعید تیموری یعنی هشتصد و هفتاد و سه ۸۷۳ درحال‌رنجوری وناتوانی تألیف کرده، بطوری که از شدت‌درد قادر برنشستن وخاستن ، وتحریر یك صفحه پشت سرهم نبوده است (خاتمهٔ مجلد ششم روضةالصفا . ص۴۰۸طبع بمبئی) .

«ازطرف‌دیگر می‌بینیم ، صاحب حبیب‌السیر، کـه نزدیکترین اشخاص باوست ، درسر گذشت احوالش می‌نویسد ، در اواخرایام حیات میل‌انزوا وانقطاع ازمردم کرده ، ازاختلاط خلایق‌دامن درچید، ومدت یك سال در گازر گاه بیرون شهرهرات گذرانید واکثراوقات رابعبادت وکسب سعادت اخروی مصروف‌داشت ، ودرماه رمضان نهصدودو، بسبب

ابتلا بمرض سوء القنیه از آن مقام بشهر مراجعت کرده ، بر بستر ناتوانی افتاد ومدتی بیمار بستری بود ، تادر دوم ذی‌القعده نهصدوسه وفات یافت (جزو۳حبیب السیر،ص۳۰۲ وجلد هفتم روضة‌الصفاص۱۲٤)

«ازمجموع این قرائن بنظر نگارنده چنین مستفاد میشود ، که صاحب روضة‌الصفا بعداز سنهٔ۸۹۹ که سال اشتغال بتألیف مجلد پنجم و ششم آن کتابست ، تاهنگام وفات (ذی‌القعده۹۰۳) سه‌چهارسال آخر عمر را پیوسته دربیماری و نقاهت بسرمی‌برده ویك سال از این مدت را هم درانزوا وعبادت گذرانده وروی هم‌رفته دراین مدت حال تألیف‌وتحریر برای اودست نداده ودرنتیجه روضة‌الصفای اوبمجلد ششم باده‌بیست‌سطر از دیباچهٔ جلد هفتم، ختم‌شده، وبانجام دادن وعده‌یی که در خاتمهٔ آن مجلد برای مجلد هفتم می‌دهد و می گوید : « آنچه برسبیل تفصیل بنظررسید، درمجلدسابع بعدازارادهٔ قادر صانع رقم‌زدهٔ کلك بیان‌خواهد گشت » (خاتمه جلد ششم روضة‌الصفا طبع بمبئی ص ٤۰۸) توفیق نیافته است .

«بهمین دلیل درسابق اظهار عقیده کردم که مؤلف‌روضة‌الصفا اصلا چیزی راجع بوقایع بعد از۸۷۳ ننوشته بود وهرچه از این تاریخ ببعد نوشته شده باشد مربوط بصاحب حبیب‌السیر و از مزایا ومختصات این کتابست .

تحقیق در بارهٔ جلد هفتم روضة‌الصفا

«اما جلد هفتم‌روضة‌الصفا که‌دنبالهٔ شش جلد دیگربنام محمدبن خاوندشاه میرخواند دربمبئی بسال ۱۲۶۳ قمری موافق ۱۸٤۷ مسیحی طبع شده‌است، مشتمل برتاریخ ایام‌سلطان حسین بایقرا ازهنگام‌ولادت

تاوفات وسر گذشت اعقاب وی تا ماه ذی‌القعدهٔسال ۹۲۹ (تسع وعشرین وتسعمائه)، که‌حدود بیست وشش سال بعدازوفات میرخواند مؤلف روضةالصفا می‌شود، فقط قسمت دیباچهٔ کوتاهش که حدود بیست سطرچاپی است، ظاهراً ازخود میرخواند، وباقی عیناً حرف بحرف ریختهٔ قلم خواندمیر در کتاب حبیب‌السیراست، که آنرابی کم وزیاد ازروی این کتاب نقل وجلد هفتم روضةالصفا قرار داده‌اند (تمام جلد هفتم روضةالصفا، که در چاپ متداول بمبئی صدوچهل وچهار صفحه می‌شود، عین کتاب حبیب‌السیر است، جزو۳ مجلد ۳ صفحات ۲۳۹ ـ ۳۲۰ چاپ طهران سنهٔ ۱۲۷۱ قمری).

«عجب این است که‌درهمین مجلد صفحهٔ ۱۲۴ شرح حال میرخواند مؤلف روضةالصفا باذکر تاریخ وفاتش در دوم ذی‌القعده (۹۰۳) همانطور که در سطورقبل نقل کردیم درج شده (این شرح حال در حبیب‌السیر چاپ طهران، جزوسوم مجلد سوم ص ۳۰۲ مسطور است) ودر خاتمه نیز اشعاری که اشاره بنام خواجه حبیب‌الله ممدوح ومشوق صاحب حبیب‌السیر وارد آمده است . . .

«باری یکی ازخصایص ومزایای کتاب حبیب‌السیر تاریخ حدود ۵۷ سال (۸۷۳ ـ ۹۳۰) دورهٔ معاصر مؤلف است که از اواسط جزو سوم از مجلد سوم شروع وبخاتمهٔ جزو چهارم ازاین مجلد، که پایان مجلدات کتابست ختم می‌شود. واضح‌است، که این‌قسمت از نظر تاریخی بسیار معتبرو گرانبها واز قسمتهای اول کتاب تازه‌تر ومفیدتراست.

تذکرهٔ رجال حبیب‌السیر

«امتیاز دیگر حبیب‌السیر از روضة الصفا وسایر تواریخ سابق (۱)

(۱) علی‌الظاهر در اینمورد، کتاب گرانبهای البدایه والنهایه‌تألیف

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

این‌است، که در آخر هر دوره‌یی ازادوار تاریخ ، فصلی بخصوص در شرح حال وزراوصدور ورجال واجلهٔ سادات ونقبا ومشایخ علما وفضلا وشعرا وارباب قلم وهنرمندان معروف آن دوره نوشته که ازفصول ممتازبسیار مهم وسودمند این کتابست . . .

« خوشبختانه این خوش‌سلیقگی، که خواندمیر در حبیب‌السیر بکار برده سرمشق مؤلفان‌دورهٔ صفوی مخصوصاًصاحب عالم‌آرای‌عباسی واقع‌شده، که درپایان تاریخ هریك از سلاطین صفویه فصلی جامع در تذکرهٔ مشاهیر رجال معاصر وی شامل طبقات فقها وشعرا و ارباب قلم وهنرمندان واسامی وزراء وصدور نوشته که‌ازقسمتهای بسیارسودبخش متقن‌آن کتاب است .

سبك نثر وانشاء حبیب‌السیر

« صاحب حبیب‌السیربشرحی که‌پیش گفتیم در ظل‌تعلیم‌وتربیت جد مادری خود میرخواند مؤلف روضةالصفا ببارآمده‌بود، ودرحق وی هم ازنظراخلاقی وهم ازجنبهٔ علمی‌وادبی اعتقادی بسزاداشت، ومنشآت اورا بکمال بلاغت وفصاحت می‌ستود ، وچون بصحت نوشته‌های وی در روضةالصفا اطمینان واعتماد‌داشت، واسلوب انشاء او را نیز می‌پسندید، آن کتاب را سرمشق تألیف‌خود قرار داده، و تقریباً همان شیوه را در تنظیم وترتیب و سبك تحریر و نگارش حبیب‌السیرپیروی نموده، واز

بقیه حاشیه ازصفحهٔ قبل

عمادالدین ابوالفداء اسماعیل بن عمربن کثیرالقرشی‌الدمشقی(متوفی ۷۷٤ هجری قمری) سرمشق صاحب حبیب‌السیربوده است ، وبنابراین خواندمیر را نمی‌توان مبتکر تذکرهٔ رجال در ادوار مختلفهٔ تاریخی شمرد . البدایه والنهایه نخستین‌بار در سال هزار وسیصد وپنجاه ویك هجری قمری مطابق هزارونهصد وسی ودو میلادی درمصربطبع دسیده‌است . م

شدت عنایتی که بگفته‌ها ونوشته‌های استاد خود داشته است محتویات کتاب اورا احیاناً باهمان تعبیرات، که بیش و کم تصرف در آن شده باشد، یعنی باتغییر وتبدیل وجابجا کردن کلمات ، یا ایجاز واطناب عبارات نقل کرده است واین عمل از وی بعقیدهٔ من ناشی از کثرت ممارست و همان شدت عنایت است، نه داخل باب انتحال وسرقت .

« باری سبك انشاء حبیب‌السیر بشیوهٔ منشیانهٔ معمول رایج آن زمان یعنی قرن نهم ودهم هجری است که روح صنعتگری در ادبیات نیز نفوذ کرده ، پیکر نظم ونثر فارسی را بصنایع ظریفهٔ بدیع آراسته بود.

«روشن‌تر بگوییم : دورهٔ تیموریان را ازنظر جامع کلی، باید عهد صنایع ظریفه شمرد ، همان تکلفات و ریزه کاریها که در فنون خط و نقاشی وتذهیب وتشعیر وسوخت سازی ومنبت کاری وامثال آن بکارمیرفت، در سبك شعرا ونویسندگان نیز کم وبیش اثر بخشید ، وشیوهٔ مصنوع مترسلانه، که‌ازدوره‌های قبل وارد ادبیات فارسی ، مخصوصاً نثرشده‌بود در آن دوره مورد قبول وپسند طبایع واقع شده رایج ومعمول گردید، و همچنین سبك منشیانه بود، که دنباله‌اش بدوره‌های بعد کشید ، واز ایران هم بواسطهٔ سلاطین تیموری بهندوستان انتقال یافت(۱) و هرچه پیش‌آمد برتکلف وتصنع افزوده شد . . (۲)

(۱) چنانکه سابقاً نیزمتذکرشده‌ایم ، سبك نثر کتب تاریخی که درهندوستان تألیف شده ، هرگزبطور کلی تحت تأثیر این شیوهٔ مترسلانه قرار نگرفته است ، مخصوصاً آثار گرانبهای تاریخی نویسندهٔ نامدار **ابوالفضل علامی** مصنف **اکبر نامه** را باید از این حکم کلی مستثنی داشت ؛ همچنین کتاب عظیم‌الحجم وجلیل القدر **آیین اکبری** نیز دارای نثری ساده وروشن وبلیغ وشیواست . م

(۲) مقدمهٔ حبیب‌السیر، بقلم‌جناب آقای همایی ، طبع ۱۳۳۳ شمسی .

صفحات ۷۷۱-۷۷۲: فردوسی .

شاردن نخستین مستشرق نامداری است که در حدود سیصد سال پیش ازاستاد طوس و شاهکار جاویدان وی بتفصیل سخن بمیان آورده ودربارهٔ خصوصیات تاریخی‌وعظمت بین‌المللی شاهنامه موشکافی‌ها کرده است، ولی چون بعضی‌نکات ونواقص در آن بنظر رسید، بنگارش سطور ذیل مبادرت ورزید :

علی‌الظاهر معتبرترین و قدیمی‌ترین کتابی که در آن ، در بارهٔ فردوسی سخن‌بمیان آمده، همانامجمع‌النوادر نظامی عروضی سمرقندی است که درحدود پانصدوپنجاه هجری تصنیف شده‌است. درمقالهٔ دوم از این کتاب‌نفیس ،دربارهٔ استاد طوس چنین‌آمده :

«استاد ابوالقاسم‌فردوسی از دهاقین طوس‌بود ، ازدیهی که‌آن دیه را باژ خوانند ، وازناحیت طبران‌است،بزرگ دیهی‌است‌وازوی هزارمرد بیرون‌آید .

« فردوسی در آن دیه شوکتی تمام داشت ، چنانکه بدخل آن ضیاع ازامثال خود بی‌نیازبود ، وازعقب یك‌دختربیش‌نداشت، وشاهنامه بنظم همی کرد ، وهمه امید اوآن بود، که ازصلهٔ آن کتاب ، جهازآن دختربسازد . بیست وپنج سال درآن کتاب مشغول شد ، که آن کتاب تمام کرد ، والحق هیچ باقی نگذاشت ، وسخن رابآسمان علیین‌برد ، ودر

عذوبت بماء معین رسانید، و کدام طبع راقدرت آن باشد که سخن را بدین درجه رساند، که او رسانیده است، درنامه‌ای که زال همی نویسد بسام نریمان بمازندران، در آن حال که باردوابه دختر شاه کابل پیوستگی خواست کرد :

یکی نامه فرمود نزدیك سام — سراسر درود و نوید وخرام
نخست ازجهان آفرین یاد کرد — که هم دادفرمود وهم داد کرد
وزو باد برسام نیرم درود — خداوند شمشیرو کوپال وخود
چمانندهٔ چرمه هنگام گرد — چرانندهٔ کرکس اندر نبرد
فزایندهٔ باد آورد گاه — فشانندهٔ خون زابر سیاه
بمردی هنر در هنر ساخته — سرش از هنر گردن افراخته

«من درعجم سخنی بدین فصاحت نمی‌بینم ، ودربسیاری ازسخن عرب هم ، چون فردوسی شاهنامه تمام کرد ، نساخ او علی دیلم بود ، و راوی ابودلف، وو شکرده حیی قتیبه، که عامل طوس بود وبجای فردوسی ایادی داشت ، نام این هرسه بگوید :

ازین نامه از نامداران شهر — علی دیلم و بودلف راست بهر
نیامد جز احسنتشان بهره‌ام — بکفت اندر احسنتشان زهره‌ام
حیی قتیبه است از آزاد گان — که‌ازمن نخواهدسخن رایگان
نیم آگه از اصل وفرع خراج — همی غلطم اندر میان دواج

«حیی قتیبه عامل طوس بود، واینقدر اوراواجب داشت وازخراج فرو نهاد ، لاجرم نام او تا قیامت بماند ، و پادشاهان همی‌خوانند . پس شاهنامه علی دیلم درهفت مجلدنبشت ، وفردوسی بودلف رابر گرفت ، وروی بحضرت نهادغزنین، وبپایمردی خواجهٔ بزرك احمد حسن کاتب عرضه کرد ، و قبول افتاد؛ وسلطان محمود از خواجه منتها داشت . اما

خواجهٔ بزرگ منازعان داشت، که پیوسته خاك تخلیط در قدح جاه او همی انداختند ، محمود باآن جماعت تدبیر کرد، که فردوسی راچه دهیم؟ گفتند : پنجاه هزار درم، واین خودبسیارباشد، که اومردی رافضی است ومعتزلی مذهب(۱)، واین بیت براعتزال او دلیل کند، که او گفت:

به‌بینندگان آفریننده را نبینی مرنجان دوبیننده را

وبررفض‌اواین بیتها دلیل‌است که او گفت :

خردمند گیتی چو دریا نهاد برانگیخته موج ازو تند باد

چو هفتاد کشتی درو ساخته همه بادبانها برافراخته

میانه یکی‌خوب کشتی عروس برآراسته همچوچشم خروس

پیمبر بدو اندرون باعلی همه اهل بیت نبی و وصی

اگرخلد خواهی‌بدیگرسرای بنزد نبی و وصی گیر جای

گرت زین‌بدآید گناه منست چنین‌دان واین راه‌راه منست

برین زادم و هم برین بگذرم یقین دان که خاك پی حیدرم

«وسلطان محمود مردی متعصب بود ، درو این تخلیط بگرفت ومسموع افتاد . درجمله بیست هزاردرم بفردوسی رسید . بغایت‌رنجور شد و بگرمابه رفت و برآمد ، فقاعی بخورد وآن سیم میان حمامی و فقاعی قسم فرمود . سیاست محمود دانست ، بشب‌از غزنین برفت، وبهری بدکان اسمعیل وراق پدر ازرقی فرودآمد ، وشش ماه درخانهٔ اومتواری بود ، تاطالبان محمود بطوس‌رسیدند وباز گشتند، وچون‌فردوسی ایمن شد، ازهری روی‌بطوس‌نهاد، وشاهنامه‌بر گرفت وبطبرستان شد، بنزدیك سپهبد شهریار ، که از آل باوند درطبرستان پادشاه اوبود، وآن خاندانی

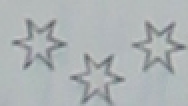
(۱) راجع بمعزله رجوع فرمایند به‌کتاب‌الانتصار تألیف ابی‌الحسن الخیاط المعتزلی ، طبع بیروت ۱۹۵۷ .

است بزرگ، نسبت ایشان بیزد گرد شهریار پیوندد، پس محمود راهجا کرد در دیباچه بیتی صد، وبر شهریار خواند و گفت: من این کتاب را از نام محمود بنام تو خواهم کردن، که این کتاب همه اخبار و آثار جدان تست. شهریار او را بنواخت، و نیکوییها فرمود و گفت: یا استاد! محمود را بر آن داشتند، و کتاب ترا بشرطی عرضه نکردند و ترا تخلیط کردند، ودیگر تو مرد شیعیی، و هر که تولی بخاندان پیامبر کند، اورا دنیاوی بهیچ کاری نرود، که ایشان را خود نرفته است. محمود خداوندگار من است، تو شاهنامه بنام او رها کن، وهجو او بمن ده تا بشویم، و ترا اندك چیزی بدهم. محمود خود ترا خواند ورضای تو طلبد، ورنج چنین کتاب ضایع نماند؛ ودیگر روز صد هزار درم فرستاد، و گفت: هر بیتی بهزار درم خریدم، آن صد بیت بمن ده وبا محمود دل خوش کن؛ فردوسی آن بیتها فرستاد. بفرمود تا بشستند. فردوسی نیز سواد بشست وآن هجو مندرس گشت، واز آن جمله این شش بیت بماند:

مرا غمز کردند کآن پرسخن	بمهر نبی و علی شد کهن
اگر مهرشان من حکایت کنم	چو محمود را صد حمایت کنم
پرستار زاده نیاید بکار	و گر چند باشد پدر شهریار
ازین در سخن چند رانم همی	چو دریا کرانه ندانم همی
بنیکی نبد شاه را دستگاه	و گرنه مرا برنشاندی بگاه
چو اندر تبارش بزرگی نبود	ندانست نام بزرگان شنود

«الحق نیکو خدمتی کرد شهریار مر محمود را، ومحمود از و منتها داشت. درسنهٔ اربع عشرة وخمسمائه بنشابور شنیدم از امیر معزی، که او گفت: از امیر عبدالرزاق شنیدم بطوس، که او گفت: وقتی محمود

چهل و هشت هزار وپنجاه و دوهزار ، ویك نسخه شصت و یك هزار و دویست وشصت وشش بیت دارد ، ولی این نسخه‌ها ، که ابیات آنها زیادتر است ، ملحقات زیادی دارند ، وغالباً برزونامه داخل آنها شده . اشتهار اینکه شاهنامه مشتمل برشصت هزار بیت است ، قدیم است ، وحتی ابن‌-الاثیر در کتاب المثل السائر ، که در نیمهٔ اول قرن هفتم هجری تألیف شده ، نیز چنانکه بیاید ، عدهٔ ابیات شاهنامه را بهمین عدد قید می کند، ولی عجب آنست که قزوینی در آثارالبلاد عدهٔ ابیات راهفتاد هزارمینویسد، واین فقره (اگرغلط طبع یانسخه نباشد) بالاترین مبالغات درعدهٔ ابیات است. که بنظر نگارنده رسیده است (لباب الالباب عوفی عدهٔ ابیات شاهنامه را هشتاد هزار حساب می کند ، چه بیست هزار بیت بدقیقی و شصت ـ هزار دیگر » نیز بفردوسی نسبت می‌دهد ، اگر درلفظ «بیست هزار» دقیقی سهو از کاتب نباشد ، این قول اعظم مبالغات می‌شود » (۱) .



جامع ترین ودقیق‌ترین تحقیقات علمی وانتقادی را راجع بـه شاهنامه وفردوسی ، تئودور نولدکه (۲) مستشرق شهیر آلمانی دررسالهٔ نفیسی بنام حماسهٔ ملی ایران (۳) بعمل آورده است ، که در مجموعهٔ اساس فقه‌اللغهٔ ایرانی (٤) بطبع رسیده ، و بعدها بسال ۱۹۲۰ جداگانه

(۱) هزارهٔ فردوسی ، ص۹۹ ، طهران ۱۳۲۲ شمسی .

(۲) Theodore Noeldeke .

(۳) Das Iranische Nationalepos .

(۴) Grundriss der Iranischen Philologie, Herausgegeben von Wilh . Geiger und Ernst Kuhn, Zweiter Band 1876 – 1704, S(130 – 211)

نیز منتشر شده است (۱). این رسالهٔ گرانبها مأخذ و اساس کار تمام کسانی بوده است، که بعدها راجع به‌شاهنامه وفردوسی وحماسه سرایی بحث کرده‌اند.



۱ - این رسالهٔ نفیس بقلم بزرگ علوی بفارسی ترجمه شده است (۱۳۰۹ - ۱۳۲۷ هجری شمسی).



ص۷۷۲: علی الظاهر تاریخ ایران از روایات و کتب بهدینان اقتباس شده است . . .

«در اینکه در زمان ساسانیان وخصوصاً در اواخر آن، کتب متعددی درزبان پهلوی چه راجع بتاریخ وچه راجع بداستان یا قصه‌ها (رومان) ویا کتب روایات وقصص مذهبی موجود بوده شکی نیست ، وقسمتی از آنها باغلب احتمال در موقع تدوین داستان ملی بکار رفته . ما اسامی عده‌ای ازاین کتب را بواسطهٔ آنکه در قرون اولی اسلام هنوز دردست بوده ، و خبرآنها در کتب عربی قدیم ثبت شده ، و یا بواسطهٔ ترجمهٔ آنها بعربی و فارسی (که اغلب آن ترجمه‌ها نیز از میان رفته واسم آنها باقی مانده)می‌دانیم . بدبختانه عین متن پهلوی هیچ کتابی از این‌مقوله، غیراز کارنامهٔ اردشیر بابکان ، ویادگارنامهٔ زریرتا امروز نمانده ، و کتب پهلوی موجودهٔ امروزی ، که یك شرح کامل نود وسه کتاب از آنها را وست (۱) ثبت و تدوین کرده ، اغلب ازعهد بعد ازانقراض ساسانیان

(۱) West im Grundriss der Iranischen Philologie.

است، وفقط یازده کتاب ازآنجمله غیرمذهبی است. (۱)

«پیش از آنکه بشرح کیفیت تألیف تاریخ بزرگ ایران درزبان پهلوی، که مأخذ اساسی اغلب مؤلفین بعد از اسلام و شاهنامه‌هاست بپردازیم، یك فهرست مختصری از بعضی کتب موجود درعهد ساسانیان که امروز ازمیان رفته وفقط اسم آنها (اغلب بواسطهٔ ترجمهٔ عربی آنها) برای ما مانده ثبت می کنیم.

«بیش ازهمه‌جا در کتاب‌الفهرست (تألیف ابوالفرج محمدبن اسحق ابن ابی یعقوب الندیم المعروف بوراق‌بغدادی متوفی سنهٔ ۳۸۵) که در سنهٔ سیصد وهفتاد وهفت تالیف شده، اسامی عده‌ای معتدبه ازکتب ایرانی قدیم پیدا می‌شود، که ترجمهٔ عربی اغلب آنها ومتن اصلی بعضی هنوز در اواخرقرن چهارم هجری یعنی درهمان زمان نظم شاهنامه فردوسی دردست بوده، اینك اسامی آن کتب:

کتب مانی ومخصوصاً «شاپورکان» (۲)

(۱) قدیمه‌ترین نوشته‌های پهلوی (غیر از منقورات سنگی وسکه ها و مهرها) که امروز دردست است، بعضی رساله ها والواح پهلوی است، که اخیراً ازخرابه‌های شهرتورفان (درترکستان‌چین) پیدا شده، واغلب راجع بمذهب مانی‌است، وعده‌ای اوراق است، که درمصردرناحیهٔ فیوم‌پیدا شده، وروی پاپیروس نوشته شده.

(۲) این کتب ازقدیمه‌ترین کتب ایرانی بوده، که درآن وقت دردست بوده، وبقول مؤلف کتاب الفهرست، از هفت‌کتاب مهم مانی، یکی بزبان پارسی (پهلوی) وباقی بسریانی بوده، وشاید کتاب پارسی همان کتاب معروف«شاپورکان»بوده، که‌برای شاپوراول ساسانی تألیف کرده، ولی‌اینکه مؤلف الفهرست آن را دیده، و بیرونی درآثار الباقیه مطالبی از آن نقل می کند، احتمال سریانی بودن‌آن را تقویت می کند، مگر آنکه فرض

بقیه‌حاشیه درصفحهٔ بعد

و کتب خلفای او (۱)

کتاب آیین نامه (۲)

بقیه حاشیهٔ ازصفحه‌قبل:
کنیم که ترجمهٔ عربی آن موجود بوده . اسامی کتب مانی علاوه بر کتاب الفهرست درتاریخ یعقوبی (احمدبن ابی‌یعقوب‌بن جعفربن وهب‌بن واضح) که درحدود دویست وشصت‌نوشته شده،ثبت شده‌است بانقل‌بعضی مطالب‌از آنها وخصوصاً از شاپورکان. در کتاب الملل والنحل شهرستانی (ابوالفتح محمدبن عبدالکریم متوفی سنهٔ ٥٤٨) نیز از کتاب شاپورکان و از یك کتاب دیگر مانی که بکتاب « الحیله » موسوم بوده ، و ابواب آن مرتب بترتیب حروف تهجی بوده ، مطالبی منقول است . در مجمل التواریخ نیز کتابی بمانی نسبت داده موسوم به «صوب» .

(۱) در کتاب الفهرست علاوه بر کتب مهمهٔ مانی، اسامی هفتادوشش رساله از تألیفات مانی و خلفای او ذکرشده، که بعضی از آنها اسم فارسی دارد .

(۲)این کتاب را بقول‌صاحب کتاب الفهرست،ابن‌المقفع بعربی ترجمه نموده،وبقول‌مسعودی(کتاب‌التنبیه والاشراف‌صفحهٔ ۱۰٤) خیلی‌بزرگ‌بوده، مشتمل برهزاران اوراق وتمام آن پیدا نمی‌شد ، مگر پیش مؤبدان و سایر رؤسای زردشتیان، وکتاب گهناماه (گاه نامه) که درآن‌درجات ورتب دولتی ومذهبی رسمی ممالك ایران ثبت شده بوده و ششصد مراتب در آن شرح داده شده بود ، ازاجزای این کتاب‌بوده است.آیین نامه ظاهراً معنی وسیعی داشته، ومجموع رساله‌هایی راکه‌درآیین (آداب)جنگ‌وفن‌لشکر-کشی ، تیر اندازی ، چوگان بازی و آیین پیشین گویی از روی دلالت پرواز مرغان و درباب نصایح پادشاهان گذشته در آداب سلطنت بوده، آیین نامه می‌خواندند، که درعربی «آداب» نامیدند. این کتاب‌را ابن-المقفع بعربی ترجمه‌کرده واقتباساتی‌ازآن درکتاب «عیون‌الاخبار»ابن-قتیبه (ابومحمد عبدالله بن مسلم بن قتیبه متوفی سنهٔ ۲۷۶) باقی است و مخصوصاً یك فصل‌کامل آن درخصوص تفأل و تطیر (زجروعیافه) در عیون-الاخبار درج است . مسعودی (ابوالحسن‌علی‌بن‌الحسین متوفی سنهٔ ۳٤۶) نیز آن کتاب‌را دردست داشته وآن را کتاب «الرسوم» نامیده، و در کتاب

بقیه حاشیه درصفحه بعد

کتاب کلیله ودمنه (۱)

کتاب مزدك نامه (۲)

بقیه حاشیه ازصفحه قبل

مروج الذهب شرحی از آن درج کرده. مؤلف کتاب الفهرست چندجا ذکر از این کتاب نموده، وثعالبی (ابومنصورعبدالملك بن‌محمدبن اسماعیل متوفی سنه ۴۲۹) نیز در غرراخبارملوك الفرس وسیرهم از آن کتاب نقل می کند. شرح مختصری هم از مضمون آن درباب نهم کتاب مرزبان نامه آمده. بارون روزن درجلد هشتم (**Melange Asiatique**) شرحی دربارهٔ آیین نامه نوشته.

(۱) این کتاب درزمان خسرو انوشیروان‌ازهندی بپهلوی ترجمه‌شده وابن‌المقفع آنرا از پهلوی بعربی ترجمه کرده، وابان لاحقی آن‌ترجمه را بنظم‌در آورده بود. مطابقت کامل متن‌عربی آن(که‌امروز دردست است، و همان ترجمه ابن‌المقفع است) با اصل پهلوی ،از مطابقت آن‌باترجمه قدیم سریانی که‌امروز موجود است و مستقیماً درهمان عهد نوشیروان ازپهلوی ترجمه‌شده ،معلوم میشود ،این‌فقره‌دلیل‌مهمی‌است برمراعات دقت‌درترجمه ازطرف ابن‌المقفع، که‌در ترجمهٔ «خداینامه»نیز می‌شود استدلال بآن کرد اصل هندی کلیله‌ودمنه حالادر دست‌است .در کتاب «اخبارالطوال»دینوری (صفحهٔ ۸۹)درضمن قصهٔ بهرام‌چوبین مذکور است ، که‌جاسوس‌خسروپرویز خبر آورد که بهرام بهرخانه‌ای فرود میآید ، کتاب کلیله‌ودمنه راخواسته مشغول‌مطالعه آن‌می‌شود .توضیح آنکه ازمطابقت ترجمهٔ ابن‌المقفع باترجمه سریانی کلیله‌ودمنه ،مسلم می گردد که مترجم عربی نکات بدیع و مهمی‌از خود باصل کلیله افزوده است(باب برزویه) واین قسمت درترجمه سریانی موجود نمی‌باشد. م .

(۲) این کتاب که بازابن‌المقفع آن را بعربی ترجمه کرده ، و ابان لاحقی بنظم آورده‌بوده ،ظاهرا قصه‌ای افسانه مانندبوده، ودرقرن‌سوم‌هجرت درایام خلیفه معتصم هنوز موجودو متداول بوده ، وافشین(خیذربن‌کاوس‌بن خاناخره‌بن خرا بغره اشروسنه‌ای) درموقع محاکمه خود درسنهٔ ۲۲۵ به محمدبن عبدالملك الزیات نسبت داد ، که آن کتاب راو کلیله‌ودمنه رادر منزلش دارد .

کتاب هزار افسان (۱)

کتاب هزاردستان (۲)

کتاب سندباد (۳)

کتاب قصهٔ بهرام چوبین (٤)

(۱)ترجمهٔ این کتاب بعربی الف لیل ولیلة نامیده‌شد، بقول مولف کتاب الفهرست، اولین قصه‌ای بوده که‌در ایران تالیف شده. مسعودی در مروج الذهب اسم این کتاب را هزار افسانه ثبت میکند. توضیح آنکه در دیوان حکیم قطران ارموی نیز نام «هزار افسان» آمده‌است. م.

(۲) شایدیك نوع دیگری ازالف لیل بوده.

(۳)این کتاب ازهندی بپهلوی ترجمه شده بود، وابان لاحقی ترجمه عربی را که از آن در دست بوده، بنظم آورده بوده. مسعودی درمروج الذهب گوید، این کتاب درعهد کورش پادشاه هند در آن مملکت تألیف‌شده. بعدها خواجه‌عمید قناوزی این کتاب را ازپهلوی بفارسی ترجمه کرد، یعنی ازفارسی غلیظ بفارسی ساده آورد. توضیح آنکه سند بادنامه را ظهیری سمرقندی درسدهٔ هفتم هجری از نو بفارسی انشاء کرد، وتحریر وی از امهات نثر فصیح فارسی شمرده می‌شود. احمد آتش این کتاب رادر ترکیه بطبع رسانیده و بضمیمه یك نسخه از ترجمهٔ عربی سندبادنامه منتشرساخته است. م.

(٤)این کتاب قصه‌ای (رومان) بوده بپهلوی، که مضمون آن درشاهنامه داخل شده، ازاین کتاب مسعودی درمروج الذهب (جلد۲ صفحه۲۲۳) ذکرمی-کند، و بقول کتاب الفهرست جبله بن سالم آنرا بعربی ترجمه کرده، بواسطه ترجمهٔ آن بعربی، در کتاب سیرالملوك عربی، که‌درباب تاریخ ایران نوشته شده‌بود، داخل شده، و امروزنیز تقریباً تمام آن در کتاب دینوری (ابوحنیفه احمدبن داودمتوفی سنهٔ ۲۸۲) باقی است.

بنابتحقیقات نولدکه این کتاب دراواخراساسانیان درزمان سلطنت پوران (سنهٔ ۱۰ هجری)یاسال اول سلطنت یزدگرد سوم تألیف‌شده بود.

درترجمه فارسی تاریخ طبری نیز بلعمی بنقل از «کتاب اخبارملوك عجم» حکایت بهرام چوبین راافزوده.

کتاب التاج (۱)

کتاب عهد اردشیر (۲)

کتاب الادب الکبیر

(ماقراحسیس ☆)

کتاب الادب الصغیر (۳)

کتاب الیتیمه فی الرسائل(٤)

(۱) این اسم لابد ترجمهٔ عربی اسم اصلی کتاب است . در الفهرست دوبار اسم کتاب التاج برده شده: یکی در سیرت انوشروان که ابن المقفع بعربی ترجمه کرده و دیگری کتاب التاج و آنچه ملوك ایران بدان تفال می کردند .از کتاب التاج ترجمهٔ ابن المقفع در کتاب عیون الاخبار ابن قتیبه اقتباساتی موجود است، واغلب آنها راجع بحکایتهای خسروپرویز است .

(۲) این کتاب محتمل است همان کارنامهٔ اردشیر باشد . مسعودی نیز کتابی باسم «کرنامج» (کارنامگ) درسیرت و گزارش آداب اردشیر ذکر می کند . این کتاب را بلاذری وابان لاحقی بشعر بعربی ترجمه کرده بودند. در کتب مورخین عرب منقولاتی ازاین کتاب موجود است، ودردست مؤلف مجمل التواریخ (۵۲۰) ترجمه عربی آن بوده .

☆این کلمه ناخواناست ، وشاید تصحیف اسم فارسی کتاب است، و گمان می رود ، که مرکب ازدوکلمه است، و کلمهٔ دوم لفظ آیین بوده .

(۳) اخیراً دو کتاب باین دواسم ،منسوب بابن المقفع درمصر طبع شده. توضیح آنکه چندی پیش رساله ای بنام «ادب الوجیز» بفارسی در طهران منتشر شد(باهتمام مرحوم خلخالی) ، که بعقیدهٔ ناشر ترجمه وتحریر همان کتاب الادب الصغیر ابن المقفع توسط خواجه نصیرالدین طوسی است . م .

(٤) کتاب الیتیمه یاالدرة الیتیمه ازابن المقفع بقدری مشهوراست، که احتیاج بشرح زیاددرباب آن نیست. در کتب مؤلفین عرب خیلی ذکر آن ومنقولات از آن آمده، وثعالبی درثمار القلوب از آن بابی نقل کرده و گوید ضرب المثل بلاغت بوده، و کتاب الفهرست آنرا جزو پنج کتابی می شمارد، که خوبی آنها اجماعی است، بقول الفهرست این کتاب نیز ترجمه از فارسی بوده است.

کتاب الزهرو برداسف (۱)

کتاب الصیام والاعتکاف

زیج الشهریار (۲)

(۱) اسم این کتاب درجای دیگر از کتاب الفهرست هم «بلوهروبردانیه» آمده ، که تصحیف «بلوهرو بوذاسف» است . این کتاب ابتدا درایران تألیف شده، اصل آن از تاریخ زندگی بودا مؤسس مذهب بودایی درهند برداشته شده، وبدست مؤلفی مسیحی تبدیل شکل داده ، وبقالب مسیحی ریخته شده، و مانند یك قصه‌ای پرداخته شده، درآن « یوذاسف » (که تصحیف لفظ بوذاسف است) کـه پسر پادشاه هند است ، مایل بدین عیسوی شده، و برخلاف میل پدر خود ، با وجود سختگیری وی ، بدلالت بلوهر مسیحی می شود ، و عاقبت پدر رانیز هدایت می کند . این قصه ظاهراً از پهلوی بسریانی و عربی ، و از سریانی بـزبان گرجی و یونانی ترجمه شده . ترجمهٔ یونانی آن را در اوایل تاریخ هجرت ، ولـی پیش از سنهٔ سیزده یك راهب یونانی درصومعهٔ « سابا » (نزدیك بیت المقدس) تألیف کرده ، و نسخهٔ یونانی وعبرانـی وحبشی وارمنی و چندیـن نسخهٔ مختلف عربی آن بدست مارسیده . ترجمهٔ یونانونی مذکور منشأ قصهٔ معروف « بارلاآم و یوسافات » شده، که درتمام اروپامعروف است ، ودرقرون وسطی بسیار رایج بوده، وباغلب زبانهای فرنگی ترجمه شده. یك نسخهٔ فارسی این کتاب ، که مأخذش کتاب کمال الدین و تمام النعمهٔ ابن بابویه(ابوجعفرمحمدبن علی قمی معروف بصدوق ومتوفی ۳۸۱) است، موجوداست، وابن بابویه نیز ازمحمدبن زکریاء رازی نقل کرده. کتاب «بوذاسف وبلوهر» عربی وفارسی، قالبریزی تازهٔ اسلامی همین قصهٔ مسیحی است . کلمهٔ یوذاسف و بوذاسف و بوداسف تصحیف « بوداراف » است، که اسم اصلی « بودا » است، پیش از بعثت او، وقتی که شاهزاده بود، و «بلوهر» شاید همان « بلهرا »است که جغرافیون عرب آنرا بزرگترین پادشاه هندمی خوانند. توضیح آنکه در کتاب شگفتی های جهان باستـان (ترجمهٔ فارسی سلسلة التواریخ یعنی سیاحتنامهٔ سلیمان وابوزید سیرافی بقلم محمد عباسی طهران، ۱۳۳۴)از «بلهرا» مکرر یادشده است.م.

(۲) زیج شهریار، زیج رسمی ومعمول به ایران درعهد ساسانیان بوده، وکلمهٔ زیج نیز معرب ازفارسی است .

اختیارنامه(۱)

کتاب سیرك درعلم طب(۲)

کناش تیادورس(۳)

کتاب یوسفاس وفسلوس(٤)

کتاب حجد حسروا (؟)

کتاس المرس(؟)

افسانه و گشت و گذار (خرافة ونزهة)

کتاب خرس وروباه.

کتاب روزبه یتیم .

کتاب مشك زنانه وشاه زنان(۵)

(۱) باغلب احتمال تصحیف لفظ «خدای نامه» است، بدلیل آنکه در الفهرست گوید : کتاب سیرة الفرس المعروف باختیار نامه، ونسخه بدل «خدار نامه» هم دارد .

(۲) این کتاب که بطور مختلف اسم آن ثبت شده (شیرك وچرك) در طب هندی بوده، وبقول کتاب الفهرست، ابتدا از هندی بفارسی ترجمه شده بود، وعبدالله بن علی آنرا از فارسی بعربی تفسیر نمود .

(۳) تیادورس که بقول الفهرست ایرانی مسیحی بوده ، همان (Theodorus) است، وباغلب احتمال این کتاب در زبان سریانی بوده.

(٤) این کتاب وهشت کتاب مذکور بعد از آن، در کتاب الفهرست جزو کتب ایرانیان درافسانه وسمر ذکر شده، وبعید نیست که بعضی از اینها درزبان سریانی بوده . درمجمل التواریخ گوید: کتاب یوسیفاس وهمچنین ، کتاب سیماس درعهد اشکانیان تألیف شده، واین دو کتاب با کتاب مروك(؟) ازجملهٔ هفتاد کتابی بوده، که درعهد این طبقه ساخته شده.

(۵) احتمال ضعیف میرود، این قصه حکایت زن خسرو پرویز ومسکدانه جاریهٔ اوباشد، که در کتاب المحاسن و الاضداد جاحظ ذکری از اوشده .

کتاب نمرود پادشاه بابل

کتاب خلیل ودعد(؟)

کتاب رستم واسفندیار(۱)

کتاب شهربراز باابرویز(۲)

کتاب کارنامهٔ انوشیروان(۳)

کتاب دارا وبت زرین

کتاب بهرام ونرسی

کتاب انوشروان(٤)

کتاب بنیان دخت

کتاب بنیان نفس

کتاب بهرام دخت(٥)

---

(۱) این کتاب و چند کتاب بعد از آن در کتاب الفهرست جزو کتب ایرانیان در خصوص سیروقصه‌های صحیح پادشاهان ذکر شده، وگوید که جبلة بن سالم آنرا بعربی ترجمه کرده، ودر اینصورت باید از قدیمترین ترجمه‌های عربی بوده باشد ، زیرا که جبله ، چنانکه بیاید، پسرسالم‌بن عبدالعزیزکاتب، وصاحب‌الدیوان (وزیر رسائل) هشام بن عبدالملك اموی (متوفی سنهٔ ۱۲۵) بوده .

(۲) این کتاب‌ظاهراً قصه‌های شهربراز فرخان،سردار بزرگ‌خسرو پرویز بود که بعدها پادشاه شد .

(۳) کارنامهٔ نوشیروان در قرون اولی اسلام معروف‌بوده، و بعربی «کتاب الکارنامج» نامیده میشد . ازاین کتاب در کتب عربی قدیمی اقتباساتی‌شده، ویك‌قسمت‌بزرگی از آن، درکتاب «تجارب‌الامم» مسکویه (ابوعلی احمدبن محمدبن یعقوب متوفی سنهٔ ٤۲۱) باقی است .

(٤) این کتاب غیر از کتاب «کارنامهٔ انوشیروان» است .

(٥) این‌سه کتاب آخرین درباه بوده.

کتاب الفال.

کتاب الاختلاج.

کتاب آیین چوگان بازی.

کتاب آیین تیراندازی بهرام گور یا بهرام چوبین.

کتاب فن جنگ و آداب سواران و چگونه پادشاهان چهار حدود مملکت را بوالیان می‌سپردند.

کتاب آداب جنگ و قلعه گشایی و شهرگیری و کمین گذاشتن و جاسوس فرستادن واسلحه‌خانه تعبیه کردن(۱).

کتاب معالجهٔ چهارپایان واسب واستر و گاو و گوسفند وشتر و شناختن قیمت آنها وداغ کردن آنها(۲).

کتاب بیطاری.

کتاب بازشکاری.

کتاب زادان فرخ در تربیت پسرش(۳).

کتاب مهراد وحسیس مؤبدان به بزرجمهر بن بختکان(٤)

(۱) بقول الفهرست، از کتابی که برای اردشیر بابکان تصنیف شده، بعربی ترجمه شده.

(۲) این کتاب را اسحق بن علی بن سلیمان بعربی ترجمه کرد.

(۳) این اسم در کتاب الفهرست زاد الفروخ نوشته شده، ولی شکی نیست که تصحیف از زادانفرخ است. یك ایرانی بااین اسم (زادانفرخ بن پیری) مستوفی مالیهٔ عراق، در خدمت حجاج بن یوسف بوده، و در سنهٔ ۸۲ وفات کرده.

(٤) ظاهراً اسم این کتاب تصحیف «مهر آذرجشنس» است. مهر آذر یا «آذر مهر» اسم مؤبد ولایت فارس بوده، که در زمان قباد (٤۸۸ - ۵۳۱ میلادی) بامزدك مجادله کرد. بقول کتاب الفهرست: ابوالحسن علی بن عبیدة الریحانی کاتب، متوفی سنهٔ ۲۱۹ نیز کتابی بهمین اسم داشته.

کتاب وصیت‌نامهٔ نوشیروان باهل‌بیت‌خود.

کتاب وصیت‌نامهٔ اردشیر بابکان بپسرش شاپور.

کتاب مؤبدان‌مؤبد درحکمت وپند وآداب.

کتابی دیگر در وصیت نوشیروان بپسرش، که ترجمهٔ عربی آن به «عین‌البلاغه» موسوم‌بود.

کتاب نامهٔ نوشیروان بمرزبان وجواب او.

کتاب آنچه بحکم اردشیر از کتابخانه‌ها استخراج شد، از آنچه حکما درباب سیاست ملك‌داری نوشته‌اند.

کتاب سکرسری بن مردیود (۱) به‌هرمز بن نوشیروان، ونامهٔ نوشیروان به‌جواسب (جاماسب؟) وجواب او.

کتاب سیره‌نامه تألیف حداهودبن فرخزاد دراخبار واحادیث (۲)

زراوه (؟) (۳).

پیران ویسك نامك (٤).

کتاب شطرنج (٥).

---

(۱) اسم اولی روشن نیست ویوستی آنرا «سگزنبری» خوانده، واسم‌دوم باغلب احتمالات «مرد بود» است، ویا باحتمال ضعیف «مزد بود».

(۲) اغلبی از این کتب آخری (یعنی یازده کتاب آخری) معلوم نیست مأخذ صحیحی داشته باشد، و ممکن است بعضی از آنها بزبان عربی نوشته، و اسناد بسلاطین یاحکمای ایران داده شده، و یا از طرف مؤبدان وادبای ایرانی بعد از اسلام در زبان‌پهلوی تألیف شده باشند.

(۳) اسم یك کتابی است در مذهب زردشتی، که پیش افشین در موقع گرفتاری‌او بحکم خلیفه‌معتصم‌پیدا شد (تاریخ‌طبری، سلسلهٔ۳، ص۱۳۱۸).

(٤) اسم این کتاب در لغت «فرس اسدی طوسی» در ماده «وسناد» ذکرشده، که بلغت‌پهلوی ومنظوم بوده، ویك بیت‌از آن درج‌شده، ولی‌معلوم نیست که حقیقة پهلوی قدیمی بوده.

(٥) اصل‌متن پهلوی‌این رساله‌هنوز در دست‌است، ودرسنهٔ ۱۳۰۲ بطبع‌رسیده.

کتاب سکیسران(۱).

گاهنامه(۲).

کتاب تصاویر سلاطین ساسانی(۳).

---

(۱) از این کتاب مسعودی درمروج الذهب(جلد۲، ص۱۱۸) خبر می‌دهد، ومی گوید که : حکایت قتل افراسیاب وجنگهای او وپیکارهای میان ایران وتوران، وقتل سیاوخش و اخبار رستم بن‌دستان ، اخبار اسفندیار بن بستاسف بن لهراسف، وقتل او دردست رستم،و قصه قتل رستم از طرف بهمن ابن اسفندیار، وسایر قصص عجایب ایرانیان قدیم، و اخبار آن ، تماماً و مشروحاً در کتابی که ترجمهٔ کتاب سکیسران است ، مندرج است ، و ایرانیان این کتاب را تعظیم کرده ومحترم می‌شمارند ؛ چه اخبار نیاکان و سیر پادشاهان آنها، در آن محفوظ است، و آن را ابن المقفع ازفارسی قدیمی بعربی ترجمه کرده . اصل اسم این کتاب روشن نیست، ونسخه بدل «نسکین»و«تبکتکین» و«نبکش» آمده. یك احتمال ضعیفی بخاطر می‌رسد، که شاید با کلمهٔ «سگساران» و «سگستان» (سیستان) ارتباطی داشته باشد .

(۲) این کتاب ظاهراً مثل سالنامه وتقویم سالیانه بوده، که در آن امورات رسمی مملکتی ودرجات ورتب کشوری ولشکری را ثبت می کردند، وبقول مسعودی ازاجزاء کتاب «آیین نامه» بوده .

(۳) از این کتاب حمزهٔ اصفهانی نقل می کند، و مسعودی(کتاب التنبیه والاشراف ص ۱۰۶) گوید، که درسنهٔ سیصد و سه هجری دراصطخر پیش بعضی از دودمانهای نجبای ایرانی ، یك کتاب بزرگی دیده، که مشتمل برخیلی ازعلوم ایرانیان واخبار پادشاهان آنها وابنیهٔ آنها وسیاست آنها بود، که‌درسایر کتب ایرانی‌مانندخدای‌نامه‌و آیین‌نامه‌و گاهنامه‌یافته‌نمی‌شد، وصور بیست وهفت پادشاه ساسانی ، درآن مصور بود و تاریخ آن کتاب چنان بود، که ازروی آنچه درخزائن سلاطین ایران‌پیدا شده، جمع آورده شده،ودرنیمهٔ‌جمادی‌الاولی سنهٔ‌صدوسی‌وسه پراخته گشته وبرای هشام‌بن عبدالملك‌بن مروان اموی ازفارسی بعربی ترجمه شده بود .

کتاب کاروند(۱)

نامهٔ تنسر(۲)

این بود خلاصه‌ای از فهرست کتبی که اسامی آنها بما رسید، و اغلب بعربی ترجمه شده بود، و اگر کسی در کتب عربی قرون اولی اسلام تتبع کامل نماید، شاید مبلغی براین فهرست علاوه تواند کرد. علاوه براین کتب، ظن قوی بر آنست، که اغلبی از قصه‌های رزمی وبزمی ایرانی قرون اولی اسلام، که شعرای عرب وعجم نظم یا تحریر کرده‌اند، منشأ پهلوی (ولو کوچکتر) داشته‌اند، مانند: وامق وعذرا، وویس ورامین، وشادبهر، وعین‌الحیوة، وخسرو وشیرین، وخیلی دیگر. درمجمل‌التواریخ گوید: «وحکیمان بسیاری جمع شدند پیش او (اردشیر بابکان)، که علم را خریداری بود، چون هرمز آفرید وبدروز وبزرجمهر و ایزدداد، واینها همه مصنف کتابهای علوم بوده‌اند، از هرنوع که از آن بسیاری نقل کردند بالفاظ تازی...»

خدای نامه

سیر ملوك الفرس - شاهنامه

«غیراز کتبی که ذکرش گذشت، یك کتاب مهم دیگری هم در

---

(۱) ازاین کتاب جاحظ در کتاب البیان والتبیین ذکر نموده، وگوید هر که خواهد، درصنعت بلاغت کامل شود، ودرلغت متبحرشده وغریب (یعنی لغات غیرمأنوسه) را بشناسد، کتاب کاروند را بخواند.

(۲) نامهٔ تنسر هربدان هربد اردشیر بابکان بشاهزادهٔ طبرستان، ازقدیمترین اسناد عهد ساسانیان بوده، و ابن‌المقفع آنرا بعربی ترجمه کرده بود، وحالا فقط ترجمهٔ فارسی نسخهٔ ابن‌المقفع در کتاب تاریخ طبرستان ابن اسفندیار بازمانده.

اواخر دورهٔساسانیان تألیف شده، که هم‌توان گفت مهمترین کتب باقیه‌از آن دوره بود ، وهم برای موضوع ما مناسبت مستقیم دارد ، وآن کتاب تاریخ پادشاهان ایران است، که‌بدلایل زیادی(۱) وجودآن برای‌ماثابت شده، واسمش نیزبدست آمده . مقصود کتاب «خدای نامك» پهلوی است؛ (خدای‌نامه) که بهمان معنی شاهنامه‌بوده(۲)وما ازمقدمهٔ بایسنقری(۳)

(۱) اولا آنکه تقریباً آنچه ازتاریخ ایران ازمأخذ بومی (درزبان عربی وفارسی) دردست مانده ، درهمهٔ مآخذ مستقلهٔ قدیمه، که نقل از همدیگر نکرده‌اند ، متشابه وبظن قوی متحدالمنشأ هستند، ولابد از یك مأخذ مشترك کتبی قدیمتری برداشته‌اند، وثانیاً اسمی که‌ازخدای نامه و ترجمهٔ آن درکتب عربی مانند الفهرست وکتاب حمزةبن‌الحسن‌اصفهانی (موسوم بتاریخ سنی ملوك الارض والانبیاء که درسنهٔ ۳۵۱ تألیف شده) و کتب مسعودی مانده، واز ترجمه‌های متعدد آن سخن رفته، وثالثاً ذکری که از کتاب شاهنامهٔ قدیم عهد ساسانیان درمقدمهٔ شاهنامهٔ فردوسی آمده، دلایل وجوداین کتاب بزرگ است، که اساس‌مشترك‌شاهنامه‌وسیرالملوك‌های عربی بوده ، فردوسی نیزدر شاهنامه‌گوید :

یکی نامه بداز‌گه باستان فراوان بدواندرون داستان

پراگنده دردست هرموبدی ازو بهرهٔ برده هر بخردی

(۲) خدای نامه ظاهراً بمعنی نامهٔ خداوندان یعنی پاشاهان بوده، که‌ترجمهٔ عربی آن « تاریخ ملوك‌الفرس » یا «سیرملوك‌الفرس» شد ، و بعدهاباغلب تألیفاتی، که ازروی آن کتاب یاترجمهٔ عربی آن، درعربی بعمل آمد «سیرالملوك»اسم داده‌شد؛وظاهراًازقرن سوم‌هجری باینطرف‌بتألیفاتی که درفارسی‌عهد اسلامی درآن زمینه‌شد «شاهنامه» اسم‌دادند. یك‌احتمال دیگری‌هم درمسئله‌هست،وآن این‌است که‌شاید خدای‌نامه اصلاعنوان‌قسمت اولی‌کتاب، یعنی تاریخ پیشدادیان بوده،وبعدهابمسامحه بطورعام استعمال شده، چه‌مسعودی درمروج الذهب دوبارذکر کرده، که‌طبقهٔ‌اول ملوك‌ایران را«خداهان»می نامیدند. ثعالبی نیزدر کتاب‌غرراخبارالملوك‌الفرس (صفحهٔ ۲۳۹) بکیخسرو نسبت‌می‌دهد، که گفت عادت‌درقدیم برآن‌جاری شده‌بود،

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

شاهنامهٔ فردوسی می‌دانیم، که سلاطین ساسانی بجمع و تدوین اخبار و تواریخ گذشتگان از پادشاهان اهتمامی داشتند، واز آنجمله خسرو انوشروان (۵۳۱ - ۵۷۹ میلادی) مخصوصاً باین کار توجهی داشت. مندرجات مقدمهٔ مزبور، که درسنهٔ ۸۲۹ تحریر شده، اگرچه در خیلی مطالب آن محل اعتماد نیست، امادراین فقره و کیفیت جمع اولین شاهنامه، که ظاهراً ازروی مآخذ قدیمی است، بسیار قریب باعتماد و تصدیق است(۱) بموجب مندرجات این مقدمه، ابتدابحکم نوشیروان تاریخ پادشاهان ایران ازهمهٔ ممالک ایران جمع آوری شده «وپیوسته باطراف واکناف جهان کس فرستاده، تا در هر مملکت حکایات ملوک آنجا را تحقیق می کردند، و نسخهٔ آن بکتابخانه می‌سپردند»، ولی تاریخ کامل وجامع ایرانرا، ابتدا بحکم وی یک دهقانی(۲) عالم، موسوم به دانشور (بقول مقدمهٔ شاهنامه: از روی همان کتب تاریخی متفرقهٔ خزانهٔ نوشروان) تألیف کرده وپرداخت،

بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ قبل:

که پادشاهان پیشینیان مارا «خدایان» (ارباب) بنامند، ولی اینکه حمزهٔ اصفهانی گوید، که اولادماهویه قاتل یزدگرد آخری رادرمرو، هنوز«خداه کشان» می‌نامند، دلیل برآنست که این استعمال تاآخر ساسانیان باقی بود.

(۳) امیرزاده بایسنقر، که درسنهٔ ۸۳۸ وفات کرد، نوادهٔ امیرتیمور لنگ معروف به گورکان است. مشارالیه بتصحیح شاهنامه همت گماشته، و مقدمهٔ متداولی که دردیباچهٔ اغلب شاهنامه‌ها درج است، بحکم او نوشته شده.

---

(۱) راجع بمقدمه‌های گوناگون شاهنامه، اعم ازقدیم وجدید، رجوع فرمایند بمقالهٔ عالمانه علامهٔ فقید محمد قزوینی (بیست مقاله جلد دوم، و هزارهٔ فردوسی).

(۲) مقصود از دهقانها درعهد ساسانیان، وبعد از آن تا دوسه قرن، ملاکین ونجبای ایران بوده، که درواقع ستون محکم هیأت اجتماعیه ونگهبان آداب وروایات ملی بودند.

که ظاهراً همان خدای نامهٔ پهلوی(۱) بوده. این کتاب از کیومرث گرفته، تا آخر سلطنت خسرو پرویز(۲) برشتهٔ تحریر کشیده بود، و آن اساس بزرگ سیر الملوک های عربی، و شاهنامه های فارسی دورهٔ اسلامی است. کتاب مزبور قطعاً از روی اسناد و مآخذ کتبی تألیف شده، زیرا که بدون همچو مآخذی ممکن نبود با اینهمه تفصیلات مرتبه و معینه از افواه جمع - آوری شود. دلایل وقراین زیادی بصحت اسناد تألیف این کتاب مهم بعهد یزدگرد سوم آخرین پادشاه ساسانی موجوداست(۳). درمقدمهٔ قدیم شاهنامه (غیر بایسنقری) درضمن اسامی مؤلفین تاریخ ایران، اسم فرخان (یافرخانی) موبد زمان یزدگرد بن شهریار مذکور است(٤)؛ ودر بعضی نسخه های دیگر از آن مقدمه، اسم رامین از درباریان آن پادشاه نیز ثبت

---

(۱) اینکه درزمان ساسانیان دردفاتر رسمی دولتی، جدول سلاطین گذشته ومدت سلطنت آنها، بدون فرق گذاشتن میان دورهٔ اساطیری و تاریخی حقیقی، از کیومرث تا آن زمان ثبت بوده، از مآخذ و مدارک مختلف ثابت شده، و مخصوصاً از نوشتهای آگاثیاس مورخ یونانی قرن ششم میلادی معلوم می‌شود که درزمان خسرو انوشروان ((دیفترا)) های، یعنی دفترهای رسمی وقایع موجود بوده، که بدقت و مواظبت تمام نگاه می‌داشتند. ولی این فقره معلوم نیست، که داستانها و افسانهای راجع باشخاص سلاطین و و پهلوانان هم کتباً محفوظ بوده، یادر افواه دائر بوده است.

(۲) صحت این مطلب را « نولدکه » ثابت کرده، باین دلیل که تواریخ وداستانها، که ازمآخذ مختلفه در دست است، تا آخر سلطنت پرویز مطابق همدیگر میرود، وپس از آن اختلاف پیدا می‌شود، و این فقره دلیل برتغییر مأخذ است.

(۳) از جمله بردن اسم خسرو پریز بااحترام وطعن بر پسرش شیرویه قرینهٔ این مطلب است، زیرا که یزدگرد از نسل خسرو پرویز بود ولی نه از شیرویه.

(٤) در نسخهٔ برلین، که خیلی مغلوط است «فرخان موبد بن یزدگرد ابن شهریار» نوشته شده.

شده . از مجراهای مختلف ما تااندازه‌ای از مندرجات آن کتاب میزانی بدست داریم ، مثلا در تطابق قسمتی از مندرجات کتب عربی در تاریخ ایران وشاهنامهٔ فردوسی، که بواسطهٔ ترجمهٔ فارسی (نه ترجمهٔ عربی) به خدای نامه منتهی می‌شود ، بعضی قسمتهای آن کتاب اصلی پیداست . مندرجات این کتاب بسیار حماسی ووطن پرستانه ومقید بطرفداری از خاندان سلطنت وطعن برغاصبین وباغیان وهمه‌جا رزمی ورجزی بوده، وهم ازنطقهای جلوس پادشاهان وخطابه‌های خیلی منشیانه و وصایای سیاسی (عهد) وپند واندرز پادشاهان باعبارت‌پردازی وسخن‌سرایی (که ازقدیم مرغوب ایرانیان بوده) پربوده ، ومخصوصاً محاورات وخطابه‌های اخلاقی درآن خیلی زیاد بوده است .



«اسم کتاب پهلوی تاریخ ایران یعنی «خواتای نامك» که بعدها خدای‌نامه شد ، بواسطهٔ مؤلفین کتب عربی برماملعوم است(۱)، وچنانکه گفتیم بمعنی نامهٔ خداوندان یعنی نامهٔ خسروان بوده، که‌بعدها بهمان معنی (برای احتراز ازلفظ خدای) کلمهٔ شاهنامه معمول شد . این کتاب را ابتدا عبدالله‌بن‌المقفع ظاهراً در نیمهٔ اول قرن دوم بعربی‌ترجمه کرد، ونام‌آن را بعربی «سیرملوك‌الفرس» گذاشت، وبهمین‌واسطه‌تاریخ‌ایران وداستان سلاطین اساطیری درمیان مسلمانان معروف شده، ودرادبیات عربی انتشار وسیع یافت، وباقصی‌بلاد مغرب ومصر وحجاز رسید، وقصص ایرانی چنان درمیان اعراب متداول ورایج شد، که‌شعرای عرب دراشعار

(۱) حمزهٔ اصفهانی والفهرست‌ومسعودی .

خود از آنها سخن راندند (۱).

«چنانکه گفتیم، علاوه‌بر خدای نامه، قطعاً کتب تاریخی دیگری در زبان پهلوی بوده ومخصوصاًراجع بتاریخ خود ساسانیان، که ربطی بخدای‌نامه نداشته ومستقل بوده‌اند، و دلیل این مطلب آن است که‌در کتب تاریخی قدیم، وهمچنین در شاهنامه در خصوص تاریخ ایران، خیلی روایات ومطالبی پیدا می‌شود، که از روایات ناشی از سیرالملوك ابن‌المقفع فرق زیاد دارد. علاوه براین درتاریخ طبری، مثلا درخصوص اردشیر بابکان، وسلاطین آخری ساسانی‌اخبارخیلی خوب‌وصحیح‌تاریخی آمده، که قطعاً از خدای نامه نبوده، واز مآخذ قدیم پهلوی بطور غیر مستقیم بدان کتاب گذشته، ونیز بعضی قصه‌ها و رومانهای پهلوی‌بوده، که قسمتی ازمضمون آنها، بعد ازتألیف خدای‌نامه، درتاریخ‌عمومی‌ایران داخل شده، مانند کارنامهٔ اردشیر بابکان، که هنوزاصلش موجود است، ومانند رومان تاریخی مبسوط ودراز بهرام چوبین، که‌مضمون آنرا از کتب تاریخی‌عربی وترجمهٔ‌فارسی‌طبری وشاهنامه می‌شودبدست آورد، و آن را جبلة‌بن سالم بعربی ترجمه کرده، و شاید بدین جهت اسم بهرام چوبین درادبیات عرب معروف شده‌بود(۲). شاید قصهٔ رستم و اسفندیار نیزمستقلاموجود بوده، که‌آنرا نیزجبلهٔ مذکورترجمه کرده، وهمچنین کلیله و دمنهٔ پهلوی، و سندباد (نامهٔ) پهلوی، و یادگار زریران، و

---

(۱) ابونواس درقصیدهٔ مشهور خود، در هجو قبیله نزار، و ابوتمام در مدح افشین ازضحاك وفریدون اسم برده‌اند وهکذا.

(۲) یك‌شاعرعرب درحدود سنهٔ ۲۱۵ درشعر خود ازچوبین اسم‌می‌برد (الاغانی).

مزدک نامه وجود داشته، وشاید عدهٔ دیگری از کتب قصه یا آداب پهلوی، که ذکرش گذشت نیز در زمان تألیف خدای نامه بوده است. علاوه بر این هامحتمل است، که خیلی از قصه‌های (رومان) عاشقانه و یارزمی فارسی وعربی، که درقرون اولی اسلام (قرن دوم تاششم) برشتهٔ انشاء یانظم کشیده شده، و درمیان عامهٔ ایرانیان مطلوب ودایر بود، وموضوعشان نیز بداستانهای عهد قبل ازاسلام وپهلوانان یاسلاطین قدیم (ایران) یا هند نسبت داده شده، نیز در عهد ساسانیان خواه اصل پهلوی آن (ولومختصرتر) کتباً موجود بوده، وخواه مطالب آن درافواه سائر بوده است، مانند قصهٔ ویس و رامین (۱) ووامق و عذرا (۲) وخسرو وشیرین و فرهاد (۳) وقصه‌های بهرام گورو

(۱) این قصه که فعلا فارسی منظوم آنرا در دست داریم، از نظم فخرالدین اسعد گرگانی درحدود چهارصدوچهل باغلب احتمال اصلا پهلوی بوده، چنانکه در مقدمهٔ آن گوید: «ولیکن پهلوی باشد زبانش ـ نداند هر که برخواند بیانش» اگرچه معلوم نیست مقصود از «پهلوی» درین شعرهمان پهلوی، اصطلاحی امروزه بوده، ولی مضمون کتاب هم که عشق برادر بخواهر باشد، مشکل است بعداز اسلام ترتیب داده شده باشد. درمجمل التواریخ گوید: «اندر عهد شاپور اردشیر قصهٔ ویس ورامین بودست».

(۲) این کتاب اگرچه اسم عربی دارد، ولی ظاهراً ترجمهٔ اسم فارسی آن بوده، وبقول دولتشاه سمرقندی کتاب وامق وعذرای قدیمی، که «حکما بنام شاه نوشیروان جمع کرده» بودند درعهد عبدالله بن طاهر امیرخراسان (۲۱۳ـ۲۳۰) درنیشابور براوعرضه شد، واوحکم باتلاف آن کرد. این کتاب راعنصری برشتهٔ نظم کشیده بوده، ولی امروز نسخهٔ آن در دست نیست، وفقط ترجمهٔ ترکی آن در دست است، که شاعر عثمانی متخلص بلامعی متوفی ۹۳۷، آنرا ازروی نظم عنصری بترکی درآورده. در کتاب الفهرست نسبت کتاب وامق وعذرا بسهل بن هرون کتابدار مأمون خلیفهٔ عباسی، که خود ازمترجمین پهلوی بعربی بوده، داده شده، ولی بعنوان تألیف نه ترجمه، وچون اینگونه نویسندگان

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

داستان گرشاسف وقصهٔ نریمان وسام و کیقباد وافراسیاب، وقصهٔ کی شکن (۱)

بقیه حاشیه ازصفحه قبل

ماهردر آنزمان کتبی ازخود بسیاق کتب قدیم ایرانی می‌پرداختند، چنانکه جاحظ در«البیان والتبیین» گوید که‌در کتبی که‌در دست مردم منسوب بایرانیان قدیم است، مشکوك است، که آیاترجمه‌ازفارسی است ،ویاابن المقفع، سهل بن هرون و غیرهما خود پرداخته نسبت بایرانیان داده‌اند؟ و نیز می‌دانیم که سهل بن هرون کتاب «ثعله وعفرا» رانظیر کلیله‌ودمنه برای مأمون ساخته لهذا اصل بودن کتاب وامق‌وعـذرا قدری مشکوك فیه می‌شود .ابوریحان بیرونی متوفی سنهٔ چهارصدوچهل هجری درفهرست کتب‌خود، ازجمله‌ترجمهٔ قصهٔ وامق‌وعذرا رامی‌شمارد. درمجمل‌التواریخ گوید، که :«اندر آخر دارابن داراب قصهٔ وامق‌وعذرا بودست‌درزمین‌یونان ،وبعضی گویند‌بعهدپدرش...» ودرتاریخ گزیده گوید ،بعداسکندر مکدونی بوده .

(۳) مقصود خسروپرویز است، وشیرین یا«سیرا» زن مسیحی آرامی (سریانی)اوبود این‌قصه تاریخی نیست ولی بعضی ازحکایت شیرین وخسرو درکتاب المحاسن والاضداد جاحظ نیزموجود است،وشاید درزبان پهلوی اصل افسانه‌ای کوچکی داشته .

---

(۱) اسم‌این‌سه داستان‌اخیر، وهمچنین دوقصهٔ‌مذکوربعد از آن، در مجمل‌التواریخ آمده، که‌گوید ایـن حکایات را ازآن کتاب شاهنامهٔ منثور ابوالمؤید بلخی(نثرابوالمؤید ...)اقتباس کرده ، واز اینقرار معلوم‌میشود، که‌در آن‌شاهنامه ، که . . . ظاهراً دراوایل قرن‌سوم‌هجری تألیف شده،این قصص موجود بوده، ولهذاحکم آنها مثل‌داستانهایی نیست، که‌بعدازفردوسی بتقلیداوساخته‌شود،مثل‌فرامرزنامه‌وسام‌نامه‌وجهانگیرنامه‌وبرزونامه‌وبهمن‌نامه وبانوگشنسب‌نامه‌ودارابنامه‌وقهرمان‌نامه‌وهوشنگ‌نامه‌وفغفورنامه‌وطهمورث‌- نامه وقران حبشی وحکایت جمشید وقصهٔ کوش پیل دندان، که‌ژول موهل در مقدمهٔ‌خودش‌بشاهنامهٔ‌فردوسی، که‌طبع کرده، فهرست‌وشرح کاملی‌از آنهاداده واصلی بودن آنها خیلی مشکوك است ، بلکه باحتمال قوی ازین قصه‌های مذکور درمتن، چیزی در داستانهای قدیم‌بوده اند؛ ویکی‌ازدلائل این فقره آنست که ابواسحق ابراهیم‌بـن محمدالغضنفر التبریزی متوفی سنهٔ۶۲۹

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

وقصهٔ آغش وهادان(۱) وقصهٔ لهراسپ(۲) وداستانهای شهر براز(۳) وقصهٔ زال و رودابه وبیژن و منیژه وشادبهر وعین‌الحیوة(٤) وقصهٔ شروین و خرین(۵)، وقصهٔ طلحندو گو، وحکایت شطرنج وغیره.

بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ قبل:
دررساله‌ای که درباب فهرست کتب ابوریحان بیرونی نوشته گوید، که کتاب سفرالجبابرهٔ مانی بابلی‌پر است ازقصه‌های پهلوانان، که‌سام‌ونریمان از آن جمله‌است ،وگویا مانی این‌دو اسم‌رااز کتاب «افدستاك» (آوستا)زردشت آذربایجانی برداشته.

(۱) حکایت آغش‌و هادان، که درتاریخ طبری نیزبدان اشاره شده، لابد قدیمی‌است ...

(۲)قصهٔ‌لهراسپ‌ازقصه‌های‌قدیم‌است،و«درنهایة‌الارب»منسوب‌بدینوری ذکرآن آمده، که گوید کتاب لهراسف درزمان‌اشکانیان تألیف‌شده و کتابی باسم کتاب«کیلهراسف پاشاه» درکتاب الفهرست بابوالحسن علی‌بن‌عبیدة الریحانی (متوفی ۲۱۹) ازخواص مأمون عباسی نیزنسبت داده‌شده.

(۳)مسعودی‌در کتاب‌التنبیه‌والاشراف‌ذکر کتابی‌ازمؤلفات‌خودرامیکند موسوم به «مقاتل فرسان‌العجم» که درآن‌اخباروقصص شهربراز پادشاه ساسانی و کیفیت قتل اورا آورده بود.

(٤) درمجمل‌التواریخ گوید: اندرعهد بهمن‌بن گشتاسپ قصهٔ‌شادبهر (شاه‌پهر=شاپور ؟) وعین‌الحیوة بودست.

(۵) این‌قصه مبنی‌بر حکایت‌مخلوط بافسانهٔ شروین پسریرینان رئیس بلوك دستبا (دشتوه) درحدود قزوین است ، که‌از طرف یزدگرد(که‌بنا بر افسانه‌ها پدر یزدگرد اول بود) برای اجرای وصیت آرکادیوس امپراطور روم(۳۹۵–٤۰۸) که‌پسرنابالغ خودتئودیوس دوم‌را (٤۰۸–٤۵۰) جانشین خود کرده‌بود، به‌بیزانس‌فرستاده‌شده‌بود ،وچنانکه‌سابق‌بدان‌اشاره‌شد، بقول حمزهٔ اصفهانی(بنقل از کسروی) بیست‌سال‌کارمملکت یونان‌را اداره کرد،تا پادشاه‌صغیر بسن‌رشدرسید.دینوری گوید: «شروین‌را که‌سوارشجاع‌وپهلوانی بود ،نوشیروان پس‌ازصلح باقیصر رومو‌قرار باج سالیانه که قیصرمی‌بایستی هرساله‌بپردازد،مأمور گرفتن‌باج،ورساندن‌بخزانه کرد. پس‌شروین‌درمملکت روم‌پیش قیصرماندو بهمراهی‌غلام خودخرین که داستان‌آن‌مشهوراست».

ترجمه‌های عربی و تهذیبها

«پس از جنگ قادسیه وجلولا ، که برای سلطنت بومی‌ساسانی شوم بود ، وشکست رستم‌سردار ایرانی ازسعدبن وقاص درسنهٔ چهارده ، شوکت داستانی ایرانی موقة شکست یافت، ولی‌طولی نکشید که‌ایرانیان متمدن درحوزهٔ حکمرانی عربهای نیمه وحشی باز در امور عامه دست یافته ، و علم و آداب ایران در خراسان و سواد (عراق عرب) وتمدن یونان در شامات و مصر بزندگانی اعراب نفوذ وتراوش کردن گرفت. تاریخ سه‌قرن‌اول اسلام‌پراست ازنهضتهای ملی‌ایرانیان وانقلابات سیاسی و مذهبی ، که برای استرداد سلطنت و استقلال از دست رفتهٔ خود از طرفی سپهبدان و مرزبانان و پادوسبانان و استندران و اشراف ایران خروجها ترتیب می‌دادند ، وازطرف دیگر اتباع زردشت ومانی ومزدك باسامی مختلفه از جاودانی وخرم دینی وبابکی ، و اتباع سنباد ومقنع و شلمغانی وبهافرید وچندین طریقهٔ دیگر، بعضی بعنوان مذهب مستقل، و برخی بعنوان یك طریقهٔ اسلامی در کوشش بودند ، و خلفای عربی نژاد دمشق وبغداد، ازطرفی زنادقه‌واهل‌بدع وعلماوحکمای ایرانی نژادرا دنبال کرده وبا زجر وشکنجه‌می کشتند، وازطرف‌دیگرمشغول‌لشکر- کشی‌برای خاموش کردن فتنه‌های‌اکناف مملکت که ازاین ممرحاصل میشد بودند. اوضاع اجتماعی وروحانی وادبی وعلمی ایران ونهضتهای ملی ایرانیان در قرن اول و دوم اسلام ، و مخصوصاً نشو و نمای مذهب زردشتی واختلاط وتأثیر آن درعقاید ایرانیان مسلمان موضوع مستقل و مبسوطی است ، که تحقیق و تتبع و تشریح جداگانه می‌خواهد ، **فقط مقصود مادراینجا حالت کمون وسیرداستانهای ملی وتاریخ**

بومی ایران وزنـده ماندن آنست در طول این ایـام تاریك .

قرائن قوی در دست است ، که خشکسالی سیاسی و قحطی شوکت ملی ازحاصلخیزی زمینهٔ ادبی وعقلی ایرانیان چندان نکاسته بود، ومخصوصاً درقرن اول و دوم وسوم هجرت کتب ورسائل زیادی ازمذهبی و علمی درزبان پهلوی تصنیف شده ، که چند نسخه از آنها که خیلی مهم است، برای ما بازمانده ، وبعید نیست که چنانکه مقتضای طبیعی هر انقراض وشکست است ، در دورهٔ بلافاصله بعد از آن ، بعلم تاریخ بیشتر ازهمه اهمیت داده شده ، و کتب تاریخی در گزارش ایام شوکت وجلال بسیار پرداخته شده باشد (۱) .

« خلفای اموی ومخصوصاً عباسی ، پس از تسلط برممالك وملل متمدن تر از ملت خود ، لزوم فرا گرفتن ترتیبات اداری منظم تری را از مغلوبین حس کردند ، ولهذا از اوایل تمدن اسلامی مترجمین و کتبه ازملل خارجـه ومخصوصاً سریانیهای یونانی دان، و ایرانیهای پهلوی-خوان استخدام نمودند ، و کم کم هوسی بخواندن آثارآن ملل متمدن پیدا کردند (۲) .

۱ ـ مثلا نوشته‌های منوچهر مؤبدخراسان وبهرام بن‌خورزاد، که مأخذ ابن‌المقفع درنامهٔ تنسر بودند، وکتاب اردواد (آرتوات؟) بن مورغان‌مؤبدان مؤبد مؤلف‌تاریخ یزدگرد ، که بلعمی درمقدمهٔ خود بترجمهٔ تاریخ طبری از آن حرف‌میزند و کتاب مشتمل بر صورملوك ساسانی که مسعودی‌در کتاب التنبیه والاشراف ازتألیف آن سخن می‌راند ازاین جمله‌اند.

۲ ـ اطلاعات راجع بتاریخ وعقاید و آداب ایرانیـان تااندازه‌ای‌پیش ازاسلام نیزدرمیان‌اعراب‌انتشارداشته،وروابط‌ومراودت، که‌ازمجاورت‌اعراب لخمی‌ملوك حیره باایرانیان وجنگ‌معروف‌ذی‌قار واستیلای ایرانیان بریمن

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

« ازوقتی که زبان‌عربی درتألیف و کتابت‌نشو ونما کرده ، وآلت نگارش کاملی شد، ترجمهٔ کتب پهلوی و یونانی بعربی شروع شد (غالباً بسبب‌تشویق‌یاامر یکی‌ازبزرگان‌مسلمین).اگرچه‌اولین کتاب‌پهلوی که خبر از ترجمه شدن آن بعربی داریم (۱) درصورت صحت روایت ،

بقیهٔ حاشیه‌ازصفحهٔ قبل:

درعهد نوشیروان پیداشده بود، وتأثیرتسلطشاپورذوالاکتاف براعراب، بقدر کافی کسری‌وقصه‌های‌راجع بکشوراورا بعربها شناسانیده‌بود. حتی‌ثعالبی‌در کتاب‌غرراخبارملوك‌الفرس دوبیت‌شعر بحضرت امیرعلی‌بن‌ابی‌طالب نسبت می‌دهد، که‌در آن تمثل بکار شاپور باقبیلهٔ ایادنموده . نوروزومهرجان اعیاد بزرگ ایران نیزدر میان اعراب بقدری معروف بود، که جریرشاعر عرب درهجو اخطل‌ازآن‌سخن رانده (الجوالیقی درمادهٔ‌نیروز).

---

(۱) اگرچه‌برحسب معروف ترجمهٔ کتب پهلوی ویونانی در زمان عباسیان شروع شد، وحتی مسعودی در مروج‌الذهب (جلدهشتم ص ۲۹۰) ازقول محمدبن‌علی عبدی خراسانی گوید، که منصور اولین خلیفه‌بود ، که برای او کتب اززبان‌عجمی بعربی‌ترجمه‌شد، ولی‌این‌فقره درباب کتب‌یونانی صحیح نیست، زیرا که‌درعهدامویان‌نیزقطعاً کم‌وبیش‌ترجمه‌ها بعمل آمده‌بود، و خبراز ترجمه‌هایی که برای خالدبن یزیدبن معاویه و سالم‌کاتب هشام‌بن عبدالملك‌شده‌داریم‌ودرباب کتب پهلوی‌نیز مشکوکست ومخصوصاًممکنست ترجمه‌های جبلة‌بن‌سالم که پسر همین‌سالم منشی‌هشام‌بن عبدالملك‌است، درزمان خلفای‌اموی بعمل آمده‌باشد. جبله پسر ابوالعلاء سالم‌بن‌عبدالعزیز است،وسالم‌ابتداازموالی‌سعیدبن‌عبدالملك‌بن‌مروان‌وعنبسة‌بن‌عبدالملك‌بوده وبعدها مولی وکاتب‌هشام وصاحب دیوان‌اوشد، و ظاهراً تاوفات هشام‌دراین منصب‌باقی‌بود، وپس‌از هشام‌نیززنده بود .

مشارالیه (یعنی سالم) ازاشراف وهم‌ازمنشیان معروف زبان عرب و یکی ازده نفر بلغای‌قرون اولی اسلام بود . وی استاد عبدالحمیدبن یحیی (ایرانی‌الاصل) کاتب معروف مروان‌بن محمد خلیفهٔ اموی و ظاهراً پدر زن

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

کتابی است که بقول مسعودی درسنهٔ صدوسیزده برای هشام بن عبدالملک ترجمه شد (۱) ولی ابتدا در زمان عباسیان بود، که بواسطهٔ انتقال پایتخت خلافت بجوار طیسفون (مداین) پایتخت ساسانیان ترجمهٔ کتب

بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ قبل:

عبدالحمید مزبوربوده . خود سالم ظاهراً ایرانی بوده، وازیونانی نیز بعضی رسائل بعربی ترجمه کرده وبنابر آنچه گذشت ممکنست جبله پسروی که کتاب رستم واسفندیار و قصهٔ بهرام چوبین را از پهلوی بعربی ترجمه کرده، نیز در زمان امویان بوده، وخصوصاً که در کتاب ابن خلکان و بعضی کتب دیگرذ کرشخصی موسوم بابراهیم بن جبله آمده که عبدالحمید کاتب باو نصایحی درخط نویسی داده واز اینقرار ممکنست ترجمه‌های او پیش ازابن المقفع باشد". (نولد که بواسطهٔ سهوی که در عبارت کتاب الفهرست نموده جبله را کاتب هشام بن محمد کلبی متوفی سنهٔ ۲۰۴ فرض کرده) .

علاوه براین ابوعبیده معمر بن المثنی ازاصحاب روایات و مورخین و نسابین بزرگ و معروف (متولد در سنهٔ ۱۱۴ و متوفی درسنهٔ ۲۱۰)نیز در کتابی که دراخبارایران نوشته تاریخ ایران وسلاطین آنرا بقول مسعودی از یك شخصی موسوم بعمر کسری روایت میکند و گوید که عمر مزبور بقدری در آثار و اخبار وداستانهای ایران وسلاطین آن خبرت وشهرت داشت که باسم عمر کسری اشتهار یافته بود .

از این قرار عمر کسری نیز از مردم اوایل قرن دوم هجری می شود وبعید نیست کتابی نیزداشته است . محمد بن سائب کلبی نسابهٔ معروف که درسنهٔ ۸۲ در جنگهای محمد بن اشعث باقشون امویان اشتراك داشته ودرسنهٔ ۱۴۶ وفات یافته نیز که منشأ روایت پسرش هشام ووی نیز مأخذ روایتهای زیاد در خصوص تاریخ ایران قدیم و مخصوصاً مأخذ عمدهٔ طبری است ممکن است مأخذ کتبی هم دردست داشته است .

مسعودی درباب تاریخ اشکانیان درمروج الذهب ازهشام بن محمد کلبی بروایت اواز پدرش نقل میکند . کلبی بنابر آنچه در کتاب المعمر بن ابوحاتم سجستانی آمده درخراسان نیز بوده است .

(۱) کتاب التنبیه والاشراف ص ۱۰۶ .

پهلوی از طرف ایرانیان زردشتی مذهب وعربی دان ویا جدید الاسلام رواج یافت، ویکی از اولین مترجمین که خبر ازاوداریم ،مؤلف ومترجم بزرگ ایرانی معروف روزبـه پسر داذویه مکنی بابـو عمرو ایرانی زردشتی بود از اواخر قرن اول واوایل قرن دوم، که چون دردست عیسی- ابن علی بن عبدالله بن عباس مسلمان شد ، معروف بابـومحمد عبدالله بن المقفع بن المبارك گشت (۱) ، مشارالیه چندین کتاب از پهلوی بعربی

(۱) داذویه پدر عبدالله که اصلا از اهل جور (گور) (فیروز آبادحالیه) ازبلاد فارس بود مأمور مالیه (عامل خراج) فارس بود از جانب حجاج بن یوسف ثقفی (یعنی بین سنهٔ ۷۵-۹۵ که مدت والیگری حجاج بود در عراق) و بواسطهٔ حیف ومیل در مالیه حجاج اورا آنقدر زد که ناقص وشکسته شد. اززنان نشأت عبدالله (روزبه) بتحقیق خبری نداریم واگرروایت ابن خلکان که وی درزمان کشته شدنش سی وشش ساله بوده صحیح باشدباید مشارالیه در حدود سنهٔ صدوچهار متولد شده باشد ولی بقول بلاذری درفتوح البلدن در موقعیکه صالح بن عبدالرحمن سیستانی ازموالی بنی تمیم (که پدرش درسنهٔ سی درسیستان اسیرشد) درسنهٔ نودو شش از طرف سلیمان بن عبدالملك اموی عامل خراج عراق شدابن مقفع ازطرف اوعامل خراج بلوك دجله یا بهقباد گردید ودراین صورت باید تولد وی خیلی قبل ازاین زمان بوده باشد .

مشارالیه دربصره ساکن بوده وپس ازسنهٔ صدوبیست و هفت که یزیدبن عمربن هبیره ازطرف مروان بن محمد خلیفهٔ اموی والی عراق شدکاتب پسر اوداودبن یزیدبود . داود درسنهٔ صدوسی ودو دردست عباسیان کشته شدوپس از آن عبدالله بن المقفع درخدمت عیسی بن علی بن عبدالله بن العباس وبرادراو سلیمان (که حاکم بصره بوده) داخل شد ومنشی عیسی بود برای کرمان (عیسی ابن علی درسنهٔ صدوسی ودووالی فارس وکرمان شد) ودردست او مسلمان شد. بعدها درپیش سلیمان و عیسی مانده و تاسلیمان حاکم بصره بود (تانیمهٔ رمضان سنهٔ صدو سی ونه) ظاهراً درخانوادهٔ ایشان بوده، وپسران اسمعیل بن علی برادر سلیمان را تعلیم میکرد، ودرهمان خانواده علم فصاحت عربی را ازابوالجاموس ثوربن یزیداعرابی، که گاهی ببصره آمده وبرسلیمان بن علی

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

ترجمه کرده ، که اسامی آنها در کتاب الفهرست ابن الندیم ، که در سنهٔ ۳۷۷ تألیف شده ، مذکور است . از کتبی که مشارالیه از پهلوی بعربی ترجمه کرده ، خیلی کم باقی است، وچند تابواسطهٔ باقی ماندن اسم آنها در کتب قدیمهٔ عربی وفارسی برما معلوم است، مثلا آیین نامهو کلیلهو دمنه و کتاب مزدك و کتاب التاج درسیرت نوشیروان و کتاب الیتیمه در مراسلات و کتاب الآداب الکبیرو کتاب الادب الصغیر و خداینامه(۱). بلاشك مهمترین

بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ قبل:
نازل میشد اخذ کرد ، وبالاخره بواسطهٔ خدمت بهمان خانواده درموقعیکه منصور خلیفه بعموی خود عبدالله بن علی (برادر عیسی و سلیمان) امان‌نامه میداد (بقول طبری در سنهٔ صدوسی ونه وبقول یعقوبی در سنهٔ صدوسی وهفت) وی امان نامه را نوشت، وبواسطهٔ سخت گیری او در تأکید امان مورد کین خلیفه شد وبهمین جهت بعدها دردست سفیان بن معاویه حاکم بصره و جانشین سلیمان بغرض شخصی وباتهام زندیقی بزجرهای وحشیانه کشته شد، که ببعضی روایات باشارهٔ خودمنصور بود(بـاغلب احتمال درسنهٔ صدوچهل یاصـــدوچهل و یك) ابن المقفع یکی از فصحای درجهٔ اول در زبان عربی بود، و ابن مقله وزیر معروف اورا یکی ازده نفر بلغای عرب میشمارد، علاوه براین شاعر نیز بوده، ولی شعر کم داشته وابوتمام اشعاراورا درحماسه درج کرده، واصمعی کتب اورامدح کرده. مشارالیه باخلیل بن احمد (متوفی سنهٔ صدوهفتاد) بواسطهٔ عبادبن عباد مهلبی (متوفی در سنهٔ صدوهفتادونه) ملاقات کرده، وچندروزی با هم بودند. ابن المقفع متهم بزندقه بود، ودرثمار القلوب ثعالبی ویرا جزوزنادقه وازظرفاء خوش لباس وخوش معاشرت میشمارد ، ومهدی خلیفهٔ عباسی اورا منشأ کتب زندقه نامیده وباوجوداین درمیان مسلمین قدر بلندی داشته، بدرجه‌ای که ابن الفقیه (احمدبن اسحاق بن الفقیه الهمدانی که در حدودسنهٔ دویست و نود تالیف کرده) اورا از اشراف معروف ایرانیان دراسلام می شمارد. تاریخ گزیدهٔ حمدالله مستوفی نیز اورا از زنادقه شمرده ،ونسبت میدهد که او ماهها سعی کرد، تانقیض قرآن انشا کند، ولی بغلط اورادر درعهدالهادی بالله خلیفهٔ عباسی (۱۴۹–۱۷۰) می گذارد.

---

(۱) اسامی این کتب، در کتاب الفهرست ثبت است، وعلاوه براینها بقول الفهرست

بقیه حاشیه درصفحه بعد

کتب ترجمه‌های وی همین کتاب اخیر است ، که دراندك زمانی معروف شده ، ودرتمام عالم اسلامی ومخصوصاً درعراق عرب وایران وماوراء ـ النهر شهرتی بسزا یافت ، و اقبال اعراب از حیث هوس بشنیدن داستانهای ایرانیان ، و شوق ایرانیان باحیای تاریخ عظمت و افتخار خود ، برانتشار این کتاب افزوده ، ودر اندك زمانی تهذیبها واصلاحهای مختلف ازآن ، و همچنین ترجمه‌های دیگر مستقیم زیاد ازخداینامه پیدا شد ، که بدبختانه مانند خود ترجمهٔ ابن‌المقفع فقط اسم چند تا ازآنها برما معلوم است ، ومأخذ عمدهٔ متأخرین بوده‌اند. حمزهٔ اصفهانی وبیرونی وابن الندیم وبلعمی ومؤلف مقدمهٔ قدیم شاهنامه ومؤلف مجمل ـ التواریخ این اسامی را پشت سرهم وبهمان ترتیب با اندکی کم وزیاد می‌برند ، وازاین رو می‌شود گمان کرد ، که این ترتیب ترتیب تاریخی است . اسامی این کتب که یاترجمهٔ مستقیم (نقل) ویا تهذیب (اصلاح ۱) ویا تحریر وجمع (۲) خداینامه‌اند ، (۳) از این قرار است :

بقیه حاشیه ازصفحه قبل

چندین کتاب درمنطق وطب که ازیونانی بپهلوی ترجمه‌شده بودابن‌المقفع بعربی ترجمه کرده ،و کتاب قاطیغوریاس(مقولات عشر) ارسطاطالیس وباری آرمنیاس یونانی‌هم(شایدازترجمه‌پهلوی آنها)مختصر کرده‌و کتابی نموده که‌اقتباسی‌از کتاب اولی‌درمفاتیح‌العلوم‌خوارزمی(ابوعبدالله محمدبن‌احمدبن‌یوسف‌الکاتب✿دورهٔ سامانی✿)موجوداست. بعلاوه نامهٔ‌تنسرهربدان‌هربداردشیر بابکان‌را بشاهزادهٔ طبرستان‌نیز ترجمه کرده که‌امروزمتن‌فارسی مترجم‌ازعربی آن‌دردست‌است. هم‌چنین‌بقول‌مسعودی‌درمروج‌الذهب‌بروایت‌ازمحمدبن‌علی‌عبدی‌خراسانی‌ابن المقفع‌بعض کتب‌مانی‌وابن‌دیصان ومرقیون‌را‌نیز‌بعربی‌ترجمه کرده بوده‌است.

---

(۱) Rédiger (۲) Recension

(۳) حمزهٔ اصفهانی صریح گوید: «درکتاب خداینامه که چون‌بعربی ترجمه شد ، آنرا کتاب تاریخ ملوك الفرس نامیدند » .

«سیرملوك‌الفرس ترجمهٔ محمدبن‌الجهم برمکی(۱)،
تاریخ ملوك‌الفرس که از خزانهٔ مأمون استخراج شد،
سیرملوك‌الفرس ترجمهٔ زادویه‌بن شاهویهٔ‌اصفهانی(۲)،
سیرملوك‌الفرس ترجمه یاجمع محمدبن‌بهرام‌بن‌مطیاراصفهانی(۳)،
تاریخ ملوك بنی‌ساسان ترجمه یاجمع هشام‌بن‌قاسم‌اصفهانی،

(۱) محمدبن‌الجهم برمکی منجم وشاعر معروف عهدمأمون بود، که زایجهٔ طالع مأمون را درست کرد، وازطرف مأمون بواسطهٔ انشای چند بیت شعر حاکم دینور وهمدان ونهاوند وسوس شد. پس ازوفات مأمون و جلوس معتصم ظاهراً معزول ومغضوب بوده، وحتی‌حکم بقتل او داد، وفقط بواسطهٔ اصرار احمدبن‌ابی‌دواد خلاص شده وحبس‌شد. وفاتش معلوم‌نیست وشاید خیلی بعد ازجلوس معتصم(۲۱۸)نزیسته، ولی‌چون جاحظ در کتاب البیان والتبیین ازاوروایت می کند، احتمال می‌رود که تاعهد خلیفه‌الواثق بالله نیز زنده بوده است. لقب برمکی شاید بواسطهٔ بودنش در خدمت برامکه بوده.

(۲) زادویه‌بن‌شاهویه علاوه بر کتاب مذکور درمتن یك کتاب دیگر نیز داشته درعلت اعیاد ایرانیان که ظاهراً آنهم بزبان عربی بوده و بیرونی درالآثارالباقیه مکرر از آن کتاب نقل کرده. کلمهٔ داود باهری که دربعضی ازنسخ مقدمهٔ قدیم‌شاهنامه جزواسامی مؤلفین سیرالملوکها آمده شاید تصحیف همین «رادوی ساهوی» بوده که بی نقطه و بدون هاء بدل فتحه درآخرثبت شده بوده وغلط نساخ آنرا باین شکل در آورده. بقول ابن خرداذبه «زادویه» لقب‌ملوك سرخس‌بوده. زادویه وابن‌المقفع ومحمد بن الجهم هر سه ظاهراً مستقیماً از خداینامهٔ پهلوی ترجمه کرده‌اند ولی سایرمؤلفین آن کتاب را تهذیب نموده‌اند.

(۳) تاریخ حیات این مؤلف معلوم نیست ولی اگر بشود اورا نوهٔ مطیارنامی ازبزرگان اصفهان فرض کرد که درموقع استیلای عرب وفرار یزد جرد درسنهٔ سی ویك در اصفهان سربلند کرده بر ضد عربها برخاست دراین صورت ممکن است زندگی اورا دراوایل قرن دوم هجری بگذاریم ویکی ازمتقدمین مؤلفین این کتب می‌شود.

«تاریخ ملوك بنی‌ساسان اصلاح بهرام‌بن مردانشاه ، مؤبد ولایت شاپور ازایالت‌فارس(۱)»

وتاریخ ساسانیان تألیف موسی بن‌عیسی الکسروی(خسروی-۲) .

(۱)این‌مؤلف و کتاب اوبیشتر ازسایرین معروف ومقبول بوده وشاید سبب آن مفصل‌تر بودن آن بوده. بقول حمزهٔ اصفهانی مشارالیه‌بیست واند نسخه ازخداینامه راجمع آوری کرده و ازروی‌مطابقهٔ اختلافات آنها تواریخ ملوك ایرانرا اصلاح کرد . حمزه ومؤلف مجمل التواریخ خیلی از کتاب‌او نقل می کنند و این کتاب ظاهراً تهـذیب سیرالملوك بوده و نـه ترجمهٔ خداینامه زیرا که در کتاب حمزه آنرا «اصلاح» اسم می‌دهد. تاریخ‌زندگی بهرام بما معلوم نیست .

مردانشاه که‌اسم پدر اواست اسم پسر زادان فرخ بن پیری کسکری کاتب حجاج بن یوسف نیز بوده که پس از عمر دراز درسنهٔ هشتاد و دو کشته شد .بارون روزن را درخصوص کتاب بهرام عقیده بر آنست که‌بکلی ازروی‌تحقیقات‌واجتهادات خود اوبوده‌است وترتیب تواریخ اوبکلی‌مصنوعی است .

(۲) موسی‌بن‌عیسی خسروی که اسمش در مقدمهٔ تاریخ طبری‌فارسی وکتاب المحاسن و الاضداد جاحظ و در کتاب الفهرست (والآثار الباقیهٔ بیرونی . م) ومجمل‌التواریخ آمده ظاهراً در اواسط قرن سوم می‌زیسته وشاید کتاب خودرا دربارهٔ سلاطین ساسانی درحدود سنهٔ دویست وپنجاه و سه نوشته است زیـرا جاحظ (متوفی درسنهٔ ۲۵۵) کتاب المحاسن را در اواخر عمرخود نوشته ودرآن کتاب مطالب متعددی‌راجع بسلاطین‌ساسانی از کسروی نقل‌می کند،وبقول‌بیرونی درالآثارالباقیه کسروی‌ازموبد متوکلی دربارهٔ عیدمهرجان روایت می کند. ولهذا وی معاصر این مؤبد می‌شود و اوچنانکه بیاید درعهد معتصم ومتوکل وشاید بعدازآن نیز می زیسته و هم کسروی (بنقل حمزهٔ اصفهانی ازاو) شکایت از اختلاف واختلاط تواریخ سلاطین ایران واختلاف زیاد نسخه‌های خداینامه کرده وگوید بجهت رفع این‌اختلافات واصلاح تواریخ در مراغه باحسن بن علی همدانی رقام پیش

بقیه حاشیه درصفحه بعد

در الآثار الباقیهٔ بیرونی یك کتاب سیرالملوك بهرام‌بن مهران اصفهانی(۱) نیزعلاوه ذ کرشده(۲) .

بقیه حاشیهٔ ازصفحهٔ قبل:
حاکم آنجا علاء بن‌احمد جمع شده و تحقیقات کردیم و چون علاء بن احمد ازدی عامل یوسف بن محمد بن یوسف مروزی والی ارمنستان بود (که درسنهٔ ۲۳٤ (بقول بلاذری)و۲۳٦ (بقول طبری) والی شده ودرسنهٔ ۲۳۷ کشته شد) ودرسنهٔ ۲۵۰ و۲۵۱ ازطرف بغا معروف بشرابی بازعامل خراج ارمنستان بوده و بعدها درسنه ۲۵۲ حاکم آذربایجان بوده ودرسنه ۲٦۰ مقتول شد لهذا ممکن نیست که پیش از سنهٔ ۲۵۱ حاکم مراغه بوده باشد ولابد کسروی کتاب خود را بعد ازاین تاریخ نوشته است . کسروی کتابی نیز درخصوص نوروز و مهرجان داشته که جاحظ و بیرونی مطالب راجع به نوروز ومهرجان منقول از کسروی را ظاهراً از همان کتاب نقل کرده‌اند وظاهراًهمان کتاب است که‌درتاریخ طبرستان محمدبن اسفندیار (تلخیص انگلیسی) بغلط باسم پیروز ومهرگان (نیروز ومهرگان) بموسی‌بن عیسی-السروی (الکسروی) نسبت داده شده و باز همان کتاب است که در کتاب الفهرست بغلط بابوالحسین علی‌بن مهدی کسروی‌اسناد داده‌شده؛ در کتاب الفهرست موسی کسروی رابصفت‌کاتب توصیف کرده که معنی صاحب دیوان دارد . غیر از مشارالیه سه نفر دیگر نیز بلقب کسروی ملقب بوده‌اند که عبارتست از علی‌بن مهدی سابق الذکر ویزجزد مهنبدان که هر دوزمان معتضد بودند (۲۷۹ – ۲۸۹) وابوالقاسم الکسروی اردستانی‌اصفهانی مقیم بخارا (از اواخر قرن چهارم) . بارون روزن در مقالهٔ مشروحی که دربارهٔ خداینامه در مجلهٔ روسی (سابق الذکر) نوشته بواسطهٔ جمع مقتبساتی که ازکتاب موسی کسروی درمجمل‌التواریخ وکتب جاحظ وحمزهٔ‌اصفهانی مانده وجودکتاب سیرالملوك کسروی و مقولهٔ محتویات آنرا تا اندازه‌ای روش نموده و ثابت کرده که آن کتاب دردست حمزه ومؤلف مجمل بوده وخیلی‌مطالب مأخوذه از روایات هندی‌در آن مندرج بوده و ترجمهٔ مستقیم خداینامه نبوده بلکه تألیفی مبنی بر آن اساس بوده است .

(۱) ازنسب وتاریخ زندگی این مؤلف اطلاعی در دست نیست سه نفر مهران نام از اهل اصفهان می‌دانیم که یکی پدر حمیدکاتب از منشیان

بقیه حاشیه درصفحه بعد

«وهمچنین یك کتابی درهمین زمینه‌از بهرام هروی زردشتی(۱) مذکور شده.

بلعمی نیز در مقدمهٔ ترجمهٔ تاریخ طبری سه کتاب دیگر علاوه می کند، وآن‌تاریخ پادشاهان فارس(؟) و کتاب ساسانیان(؟) وتاریخ یزدگرد تألیف مؤبدان مؤبد اردواد مورغان(۲) است.

دیباچهٔ قدیم شاهنامهٔ فردوسی در این باب کمال شباهت بمقدمهٔ بلعمی دارد وفقط اسم «فرخان موبدبن یزدگرد(۳)» را علاوه‌می کند.

الفهرست هم کتاب سیرةالفرس المعروف باختیارنامه (خدای‌نامه؟) را که‌ترجمهٔ اسحق‌بن یزید است، علاوه می کند.

«یك مؤلف دیگررا می‌شناسیم که ازبعضی جهات اهمیت دارد، واگرچه‌اسم کتاب اوبرما معلوم نیست، ولی مطالبی ازاو دردست مانده

بقیه‌حاشیه ازصفحه قبل:

برامکه، ودیگری مهران پدرقتیبه ازنحویین کوفه متوفی‌سنه ۲۰۰، وسومی مهران بن‌خالدپدر احمدبن مهران (از) اوایل قرن سوم است، چون اسم اوهم درمقدمهٔ بلعمی بطبری و هم درمقدمهٔ قدیم شاهنامه ذکر شده لابد پیش از اواسط قرن سوم بوده است.

(۲) الآثارالباقیه ص۹۹.

---

(۱) این کتاب یکی‌ازمآخذ شاهنامهٔ ابوعلی بلخی شاعربوده.

(۲) اصل اسم ظاهراً «آردوات» است که اغلب درعربی «آذرباد» شده وشاید آذرباد مؤبد بغداد که بیرونی بعضی مطالب ازاو نقل می کند و بقول یوستی در حدود سنه ۲۰۰ می‌زیسته، همین شخص‌باشد.

(۳) در نسخه برلین کـه خیلی مغلوط است: «فرخان موبـدبن یزدگردبن شهریار».

(٤) ازاین مؤلف وحال وتاریخ او چیزی برنگارنده معلوم نیست.

که اهمیت کتاب را معلوم می کند . این مصنف ابوجعفر زردشت بن آذرخور موبد معروف بمتوکل است، که معجم‌البلدان(۱) او را « محمد متوکل» وبیرونی(۲) «موبد متوکلی» وابن‌الفقیه(۳) «المتوکلی» و در کتاب خطی گمنام ، که ذکرش خواهد آمد « ابوجعفر زرادشت‌بن احرا الموبد الذی کان فی‌خلافة‌المعتصم» می‌نامد . در کتاب الفهرست‌هم (صفحهٔ ۳۰۵) «المریدالاسود (؟ الموبدان موبد) الذی استدعاه‌المتوکل فی‌ایامه من‌فارس» می‌نامد، که استخراجاتی از کتاب کلیله‌ودمنه کرده و کتابی پرداخته .

«اولین باریوستی حدس زده که « احرا » در کتاب گمنام، همان آذرخوراست . ازاین قرار مشارالیه موبدی بوده زردشتی در فارس، که متوکل خلیفه (۲۳۲-۲۴۷) او را از فارس‌ببغداد طلبیده، ودر دربار او بوده، وشاید بهمین جهت معروف بمتوکلی‌بوده، ودر ایام معتصم خلیفه هم (۲۱۸-۲۲۷) اسمش شهرت داشته است ، وممکن است تألیفات وی در آن زمان بوده ودرعهد متوکل بدست خلیفه مسلمان شده وتغییراسم داده ، ومحمدنامیده شده باشد(٤) .

---

(۱) جلد ۳ صفحهٔ ۱۸۵ .
(۲) الآثارالباقیه صفحه ۲۲۳ .
(۳) کتاب البلدان تألیف ابوبکر احمدبن محمد الهمدانی صفحه ۲۴۷ .
(٤) کسروی (بنقل بیرونی‌ازاو) ازموبد متوکلی درباب روزمهرجان روایتی می کند و گوید از وی شنیدم (الآثارالباقیه صفحه ۲۲۳) و ابن‌الفقیه دربارهٔ آتش«آذرجشنسپ» شرحی از او نقل می کند که درضمن آن ازوقایع سال۲۸۲ سخن میراند لهذا اگر مصداق همه این اسامی و

بقیه حاشیه درصفحه بعد

«ازاین کتب که نمایندهٔ مستقیم خدای‌نامه و سایر کتب پهلوی بودند، هیچکدام در دست‌نمانده وماننـد همهٔ کتب علمی تمدن اسلامی طوفان استیلای مغولهای وحشی اثری از آنان نگذاشته است. حمزهٔ اصفهانی که در سنهٔ ۳۵۱ کتاب خودرا نوشته(۱) هفت کتاب سیرالملوك اولی را بعلاوهٔ مال کسروی در دست داشته، ولی قطعات بعضی از این کتب وبالخصوص مال‌ابن‌المقفع‌والکسروی وبهرام‌موبد، در کتب‌موجود مانده است. **درقرون اولی هجرت ومخصوصاً از ابتدای خلافت عباسیان تا تألیف‌شاهنامهٔ فردوسی، بقدری تألیفات در باب‌ایران قدیم و آثار وعقاید و تاریخ و آداب ومذهب آن، و همچنین ترجمهٔ‌کتب پهلوی‌وسریانی ایرانی‌المنشأ زیادبود، که این‌دوره را بحق عهد شاهنامه‌ها ورستخیزروح ملی ایران توان نامید.**

دراین دوره علاوه بر کتب سیرالملوك وامثال‌آن راجع بتاریخ ایران، ویا قصه‌های پهلوی، مقدار زیادی از کتب پهلوی دیگر نیز بعربی ترجمه شد، وهم کتب زیادی بعربی راجع بایران قدیم تألیف شد، وما مختصری از اسامی کتب ومترجمین و مؤلفین معروف محض اطلاع برسرمایهٔ زیادی که از ایران قدیم در دست بوده، در ذیل کلام ثبت میکنیم. لکن پیش از این کار میخواهیم در خصوص مهمترین کتب داستانی ایرانی یعنی خداینامه وترجمهٔ‌اساسی‌آن یعنی سیرالملوك‌الفرس

بقیهٔ حاشیه‌ازصفحهٔ قبل:

والقاب چنانکه حدس زدیم یك شخص باشد باید خیلی عمر کرده باشد که‌درایام معتصم (متوفی سنهٔ ۲۲۷) نامدار بوده، و پس ازسنهٔ ۲۸۲ مأخذ روایات یامنشأ تألیفات بوده باشد. حمزهٔ اصفهانی کتاب متوکلی‌رادردست داشته ودر «کتاب التصحیف» خود از متوکلی نقل کرده.

---

(۱) کتاب‌تاریخ سنی ملوك الارض والانبیاء.

ابن المقفع چند کلمه بیشتر توضیح بدهیم .

«درباب خداینامه وترجمه‌ها وتهذیبهای آن بهتر از همه آنست که ذیلا ملخص آنچه را که علامهٔ نحریر و اعلم علمای این فنون استاد نولدکه در دیباچهٔ خود بترجمهٔ فصل تاریخ تاریخ ساسانیان از تاریخ طبری آورده ، ذکر کنیم . محقق مشارالیه گوید :

«خداینامه تاریخ ایران را از بدوخلقت تا اواخر ساسانیان شامل بوده ، وفرقی میان‌داستان اساطیری وروایات افسانه‌ای وسلاطین‌تاریخی نمی گذاشت ، وبدین جهت عربها وایرانیان بعد از اسلام که مأخذشان این کتاب بوده اصلا تصور این را نمی کردند، که‌هوشنگ‌ورستم آنقدر تاریخی‌نیست، که شاپور وبهرام چوبین وسایراشخاص‌تاریخی.داستانهای اساطیری که اساسش روی منقولات اوستاست ، بمرور زمان خیلی‌تکامل وبسط وشاخ وبرگ یافته وشرح وتفسیرو‌روایات موبدان وهیربدان در خصوص ابتدای خلقت وتمدن و ظهور قانون وغیره ، و همچنین بعضی نسبت‌نامه‌ها براصل آن‌داستان افزوده‌شده، ومندرجات رومان‌اسکندرنامه که از مأخذ خارجی (یونانی) آمده ، بی‌سر و صدا مثل اینکه اصلا جزوداستان ملی‌بوده ، داخل‌وجزو کتاب شده. ازدورهٔ طولانی‌سلوکیان واشکانیان هیچ چیز ، غیراز چندنام نمانده . ازساسانیان هنوزدرخاطرها چیززیادی بوده ، ولی بااین همه ازمؤسس این سلطنت (اردشیر) علاوه برمطالب تاریخی صحیح ، خیلی داستانهای افسانه‌آمیز درافواه یامآخذ کتبی‌بوده، که‌درخداینامه‌غالباًهمان‌افسانه‌هاداخل‌شده،وازمطالب‌تاریخی کمتر آمده بود . ازپادشاهان بعد ازاردشیر تازمان یزدگرد اول(۳۹۲-۴۲۰) اخبار وتفصیلات خیلی جزئی میدانستندوازآثاری که‌ازخداینامه

مانده‌معلوم میشود که نقصان این قسمت ازاخبار تاریخی حقیقی راباعبارت‌-
پردازی مترسلانه وخطب ونطقهای جلوس سلاطین ووصایا ، تلافی‌وپر
کرده‌اند ولی‌از یزدگرداول باینطرف اخبارخوبی در دست‌بود.خداینامه
و کتب نظیر آن ، خیلی مبالغه آمیز وآب وتاب دار وبسیار منشیانه
(بدیعی) بوده ، چنانکه ملخص عربی که از آنها بالواسطه برای مامانده
باز پر از صنایع بدیعی و متکلفانه است . مخصوصاً جاحظ در کتاب
« البیان والتبیین » درخصوص شعوبیه و سعی آنها در اثبات فضل عجم
برعرب ، قریب باین مضمون گوید : « هر که‌بخواهد ادب وتربیت‌عالی
وصنعت تمثیل وعبرت وعبارت پردازی لطیف وتصورات نیکورا بفهمد ،
نظری بسیرالملوك وتاریخ سلاطین بیندازد(۱) . »

«حمزهٔاصفهانی نیزدرباب کتب‌تاریخی‌ایرانی شبیه‌این‌رامیگوید.
این داستانها مبالغه‌آمیز وشاه‌پرستانه ومقید بصحت نسب سلاطین بوده
ونفوذ طبقهٔ نجبا واشراف وموبدان نیزدرآن داخل شده‌بود ، ونیزهمه‌جا
حماسی ورزمی بوده ، وسعی داشتند مقام وشکوه ایران را بلند کرده ،
بدین واسطه قبول عامه ورواج پیدا کنند . بعدها بعضی حشووزوایدنیز
ازطرف متأخرین برداستانها افزوده شده ، مانند مضامین کتیبه‌های قبور
سلاطین وغیره . باوجودهمهٔنواقص‌یامعایب که داشته ، باز خداینامه که
یك کتاب تاریخ رسمی‌بوده ، ودر زمان ساسانیان نوشته شده‌بود،بهترین
مأخذ تاریخی مخصوصاً درقسمت راجع بساسانیان بوده .

«چون همهٔ کتب تاریخی وقصه‌های موجود درادبیات پهلوی‌بجز

(۱) اصل عبارت جاحظ چنین است : «ومن احتاج الی‌العقل والادب والعلم‌بالمراتب والعبروالمثلات والالفاظ الکریمة والمعانی‌الشریفه فلینظر الی‌سیرالملوك (ح - ت)

کارنامهٔ اردشیر ازمیان رفته وترجمه‌ها وتهذیبهای مستقیم عربی از کتب تاریخی پهلوی نیز مفقود شده ، بعضی نقاط(۱) برای ما بکلی تاریك می ماند مثلا نمی دانیم آیا علاوه بر خداینامه ، یك کتاب دیگری نیز بزبان پهلوی در تاریخ عمومی ایران موجود بوده ، ویا آنکه اختلافات جزئی که اکثر آن راجع بجزئیات ، ولی بعضی هم تااندازه‌ای عمده هستند ، وبظن قوی همین اختلافات درنوشته‌های پهلوی هم بایستی بوده باشد ، فقط از تهذیبها واصلاحات مختلف خداینامه پیدا شده‌اند . حدس اینکه بعضی نسخه‌های این کتاب ، علاوه و ضمیمه‌ها از سایر کتب پهلوی ، مثلا از قصهٔ بهرام چوبین پیدا کرده بعید نیست(۲). بهرام موبد شهر شاپور (درولایت فارس) بقول حمزهٔ اصفهانی بیشتر از بیست نسخهٔ مختلف خدای نامه را باهم مطابقه کرده وبواسطهٔ تطبیق اختلافات آنها، یك اصلاحی خود بعمل آورد. موسی بن عیسی کسروی نیز از اختلاف نسخ شکایت می کند، ولی هردو شکایت از اختلافات درباب عدهٔ سالهای سلطنت بعضی از پادشاهان است ، ومخصوصاً کسروی ازاغلاط ترجمه سخن میراند ، که راجع بترجمه‌های عربی است(۳) . ولی بهرحال از مطالعهٔ تاریخ طبری و مخصوصاً مطابقهٔ

---

(۱) «نکات» ؟ م.

(۲) این قصه بآن تفصیل که جداگانه دراواخر عهد ساسانیان پرداخته شده بود، ظاهراً دراصل خدای نامه نبوده و چنانکه درترجمهٔ ابن المقفع نیز (بحسب آنچه از کتب ابن قتیبه وابن بطریق مستفاد میشود) حکایت بهرام چوبین باختصار بوده. قسمت مهمی از این قصه پهلوی در الاخبار الطول دینوری ونهایة الارب منسوب باو، ودرترجمهٔ طبری بلعمی، ودرتاریخ یعقوبی، وهم‌چنین دریکی ازدو مأخذ طبری ،ودر کتاب مسعودی برای ما مانده(نولدکه).

(۳) ظاهراً مقصود ازنسخه‌های خداینامه هم که در دست بهرام مؤبد

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

آن باسایر مآخذ عربی وفردوسی معلوم میشود که بعضی قسمتهای بزرگ تاریخ سلاطین ایران ، اصلا در مأخذ اصلی پهلوی تا اندازه‌ای بسیاق مختلف بوده ، چنانکه طبری در قسمت راجع بتاریخ ایران اغلب دو روایت آورده که یکی از آنها باروایت ابن بطریق وابن قتیبه که مأخذشان ترجمهٔ ابن المقفع بوده مطابق می آید ، و دیگری باروایت الیعقوبی و اغلب بافردوسی که نه بواسطهٔ ترجمهٔ عربی بلکه بواسطهٔ نسخهٔ فارسی بمتن پهلوی منتهی میشود ، مطابق است . هردواین روایتها بازاغلب در اساس وصفت اصلی متحدبوده وبیك اساس مشترك میرسند ، فقطحرف در اینجاست که آیا این اختلافات روایات قدیمتر از خداینامه است ، یابعد از آن، که آنهم بیشتر مسئلهٔ ادبی است نه تاریخی.

«از همه بیشتر فوت «سیر الملوك» ابن المقفع که حمزه و سایر مورخین که آنرا در دست داشته‌اند ، ودرذکربرسایر سیرالملوکها مقدم داشته‌اند ، اسباب تأسف است . ابن المقفع ظاهراً در ترجمهٔ خود خیلی دقت و بمطابقت بامتن اصلی مواظبت کرده ، واگرچه قطعاً مایل بوده که ترجمهٔ تاریخ سلطنت ایران را باذوق معاصرین خود تطبیق دهد ؛ وشاید در مواردی که ملاحظهٔ حسیات مذهبی مسلمین درنظر بوده، مانند سایر مؤلفین ویاتهذیب کنندگان این موضوع ، بعضی حذفهایاتغییرات

بقیهٔ حاشیه ازصفحهٔ قبل :

بوده، ترجمهٔ عربی آن کتاب بوده بدست ابن المقفع نه اصل پهلوی. این خیال را تأییدمیکند ،اینکه حمزهٔ اصفهانی سیرالملوك بهرام را « اصلاح »می نامند ، نه«نقل» . کریستنسن نیزدر کتاب «اولین انسان واولین پادشاه درتاریخ اساطیری ایرانی» همین عقیده را اظهار کرده (صفحهٔ ۸۳) (ح.ت)

بکاربرده باشد(۱) ولی ظاهراً تصرفات زیادی در ترجمه نکرده ، وحتی دلیلی نیست بر آنکه درمواقع عبارت‌پردازی درنسخهٔ اصلی پهلوی، وی بیشتر از اصل ، قلم راجولان داده باشد ، ومخصوصاً مطابقت مندرجات کتاب او باسایر مآخذ مستقل که مستقیماًبدون واسطهٔ اوازاصل‌ترجمه کرده‌اند ، مثلا شاهنامه‌ای که مأخذ فردوسی بوده ، این‌نوع بد گمانی‌را از اوزایل میکند .

«بواسطهٔ تتبع تدریجی ، عدهٔزیادی از قطعات کتاب سیرالملوك ابن‌المقفع‌را ممکن‌است‌از کتب‌موجوده جمع آوری کرد ، ولی‌بدبختانه اینگونه قطعات هم‌اغلب ازقسمتهای ادبی وعبارت‌پردازی آن کتاب‌است واز قسمتهای مهم کمترمانده.ازآنجمله درعیون‌الاخبارابن‌قتیبه چندین قطعه از سیرالملوك‌ابن‌المقفع موجود است که یکی ازمفصل‌ترین آنها درخاتمهٔ کار فیروز است(۲). همان قطعه (یعنی عاقبت‌کار فیروز)عیناً بـاقدری تلخیص در کتاب سعیدبن بطریق خلیفهٔ نصاری در اسکندریه معروف به اوتیکوس (که کتاب خود را در اواخر ایام خود نوشته) نیز موجود است . بدلایل چندی معلوم شده ، کـه مـأخذ ابن بطریق هم در تاریخ ایران مستقیماً کتـاب ابن‌المقفع بوده ، ومـأخذ طبری در

(۱)حمزهٔ اصفهانی درکتاب خود ، بابی مخصوص آورده،دربیان آنچه درخداینامه بوده ولی ابن‌المقفع ومحمدبن الجهم آنراحکایت نکرده‌اند . ولی‌این فقره جالب‌نظراست، که‌بعد ازآن حمزه بااین طریق شروع بحکایت مطالب‌حذف شدهٔخداینامه میکند ، که گوید: چنین‌خواندم درکتابی که‌از کتاب ایرانیان موسوم به‌ابستا (آوستا) نقل‌شده بود . (ح. ت)

(۲) درعیون الاخبار استخر اجاتی هم ازکتاب التاج وکتاب آیین ترجمهٔ ابن المقفع از پهلوی و کتاب آداب تألیف او نیز موجود است (نولدکه)

یك روایت خودش، باز سیرالملوك ابن المقفع است، ولی طبری مستقیماً از کتاب مزبور اخذ نکرده، بلکه برای قسمت تاریخ ایران، علاوه برمأخذهای دیگر، یك سیرالملوك در دست داشته، که علاوه بر سایر روایات، از کتاب ابن‌المقفع هم اقتباسات داشته. کتاب گمنام «اشپرنگر ۳۰»، که ارتباطی میان او وطبری دراخذ ازهمدیگر نیست، وکاملا مستقل است، نیز عیناً درقسمت راجع بتاریخ ایران، ومخصوصاً در همان موارد که طبری دو روایت ذکر میکند، دوروایت می‌آورد، که بدومأخذ اصلی قدیمی برمیگردد، چنانکه در بعضی‌موارد مثل اینست، که یك نسخهٔ‌طبری دردست داشته. هردو کتاب هم طبری وهم کتاب گمنام عیناً مثل هم از یك کتابی، که بعضی اقسام آن از ابن المقفع، وبعضی دیگر از یك مأخذ دیگر نقل شده بود، اخذ کرده‌اند، واغلب بقدر امکان‌عین‌عبارت آنرا استعمال کرده‌اند، و گاهی مختصرش نموده‌اند. آن مأخذ اصلی روایت دیگر، که غیراز کتاب ابن‌المقفع است. ظاهراً کتابی است، که مأخذ یعقوبی(درحدود سنهٔ ۲۲۸میزیسته) نیزدرخصوص تاریخ ساسانیان درمقدمهٔ مختصرخود بتاریخ خلفای‌عباسی بوده، که اغلب باروایت دوم طبری و کتاب گمنام مطابق می‌آید، اگرچه یعقوبی‌بعضی‌جاها اخبار دیگری‌بآن‌علاوه کرده. این روایت دوم اغلب با روایت فردوسی نیز مطابق می‌آید. حقیقت آن مأخذ دیگر (غیرابن‌المقفعی) بر ما مجهول است، و ممکن است یکی از سیرالملوکهای متعددی باشد، که اسم آنها برای ما مانده. همهٔ این سیرالملوکها بعداز ابن‌المقفع تألیف شده بودند، زیرا که‌اولا همه جا ابن‌المقفع اول‌اسم برده شده، وبعداز آن محمدبن‌جهم برمکی

که یکی از اتباع برمکیها بوده ، و برمکیها پس از وفات ابن المقفع بسر کار آمدند ، ومظنون آنست که مؤلفین همهٔ این سیرالملوکها از از کتاب پیشرو نامی خود ، یعنی ابن المقفع استفاده کرده‌اند ، ولی بطور تحقیق سبب اختلاف آن کتب باماًل ابن المقفع درجزئیات وتفاصیل امور معلوم نیست . ممکن است بعضی از آنها ازمآخذ غیر ایرانی هم روایت وداستانهایی گرفته و داخل کرده‌اند (۱) . بعضی دیگر از مؤلفین این سیرالملوکها هم شایداز کتب قصه‌ای (رومان) اقتباس کرده‌اند ، که در زبان پهلوی ظاهراً از آنها متعدد بوده است . یك قسم روایات و اخبار هم درطبری هست، که حتی نه در کتاب گمنام، ونه در کتبی که مستقیماً یا بواسطه از ابن المقفع اخذ کرده‌اند ، و نه در فردوسی اثری از آنها نیست . منشأ این قسم روایات بسیار تاریك و محتاج بتحقیق است» (۲) ، (۳) .

---

(۱) مویداین فقره آنست، که نه‌تنها تاریخ‌طبری، وکتاب گمنام ، بلکه یعقوبی‌هم درمأخذی که داشته، تاریخ یولیانوس‌را ، که‌از رومان سریانی بتاریخ ایران داخل‌و مخلوط شده‌بود ، یافته‌و همان‌طور مثل‌جزو داستان ایران‌نقل کرده‌اند (نولدکه) .

(۲) نولدکه بواسطهٔ‌بعضی مطابقه‌ها ، که میان روایات منقوله‌در کتاب گمنام ازابوجعفر زرتشت ، وعین‌آنها در طبری می کند ، احتمال منشأ این‌روایات ثالث طبری، موبد مزبور باشد، که در اواسط قرن سوم‌میزیسته (ح . ت)

(۳)هزارهٔ فردوسی ،صفحات ۲۱ـ۳۷ ازقسمت فارسی‌طبع ، ۱۳۲۲ طهران .



در خاتمهٔ این قسمت از تعلیقات تاریخی ، چند نکته را متذکر می‌شویم :

راجع بروش تاریخی مورخین ایرانی در دورهٔ اسلامی « یعنی پیش ازابن خلدون » ، این نکته را باید بخاطر داشت ، که تاریخ نویسان بطور کلی (۱) در مسائل تاریخی ، بیشتر باسناد و روایات رواة معتبر و موثق و ضبط دقیق و درست اقوال ایشان توجه داشتند لاغیر ؛ یعنی احتجاج و انتقاد و تمییز خطا از صواب ، و تردید در روایات متقدمین در کار نبوده است ، چنانکه امام المورخین ابوجعفر محمدبن جریر طبری صریحاً درمقدمهٔ تاریخ کبیر خود میگوید :

«ولیعلم الناظر فی کتابنا هذا ، ان اعتمادی فی کل ما احضرت ذکره فیه مما شرطت انی راسمه فیه ، انما هو علی ما رویت من الاخبار التی انا ذاکرها فیه ، والاثار التی انا مسندها الی رواتها فیه ، دون ما ادرك بحجج العقول و استنبط بفکر النفوس الا الیسیر القلیل منه ، اذ کان العلم بما کان من اخبار الماضین ، وماهو کائن من انباء الحادثین غیر واصل الی من لم یشاهدهم

(۱) اینکه گفتیم بطور کلی ، برای آنست که روش اکثریت چنین است وگرنه استثناهایی میتوان یافت ، مثل البدایه والنهایه تصنیف بزرگ ابن-کثیر متوفی ۷۷٤ هجری ، که هم اکنون دربارهٔ آن صحبت خواهیم کرد .

ولم یدرک زمانهم الاباخبار المخبرین و نقل الناقلین دون الاستخراج بالعقول والاستنباط بفکر النفوس، فمایکن فی کتابی هذا من خبرذکرناه من بعض الماضین، مما یستنکره قارئه ویستشنعه سامعه، من اجل انه لم یعرف له وجهاً فی الصحه، و لامعنی فی الحقیقه، فلیعلم انه لم یؤت فی ذلک من قبلنا، وانما اتی من قبل بعض ناقلیه الینا، وانا انما ادینا ذلک علی نحوما ادی الینا» «۱»

اما بعض مورخین، بمانند ابن کثیر (متوفی ۷۷٤) روش انتقادی درتاریخ داشته‌اند، ودر تمییز صحیح وسقیم وتحقیق خطا ازصواب بکوشش پرداخته اند، چنانکه مورخ مزبور، در مقدمهٔ شاهکار تاریخی خویش البدایه‌والنهایه بدین نکته تصریح میکند، و سبک کار خود را چنین بیان می‌نماید:

«.. . ولسنا نحذو حذوهم (ای علماء المتقدمین)، ولاننحو نحوهم، و لانذکر منها (ای الاقوال والاحادیث) الاالقلیل علی سبیل الاختصار، ونبیّن مافیه حق مما وافق ما عندنا، و ما خالفه فوقع فیه ـ الافکار» «۲». بپایان رسید تعلیقات مترجم بر قسمت فصل تاریخ از سیاحتنامهٔ شاردن.

---

(۱) تاریخ الامم والملوک للامام ابی جعفر محمدبن جریر الطبری الجزء الاول ص۵ طبع مصر ۱۳۵۷-۱۹۳۹.

(۲) البدایه والنهایه للامام الحافظ المفسر المورخ عماد الدین ابی‌الفدا اسماعیل‌بن عمربن کثیر القرشی الدمشقی المتوفی سنهٔ ۷۷٤ ه. الجزء الاول ص٦ ـ طبع مصر ۱۳۵۱-۱۹۳۲.

فصل چهاردهم - ادبیات منظوم ایران (۱)

ایرانیان ایمان دارند، که درعهود باستان (اعصار اولیه) فیلسوفان مشرق زمین ، شاعر نیز بوده‌اند ، و این حکیمان شاعر دانش‌خویش را بشعر بیان می کرده‌اند ، تا آثارشان بیشتر منظور نظر ومحبوب قلوب باشد ، ونیز مردم بسهولت بیشتری آنهارا بفهمند و فرایاد گیرند . در ایران امروز نیز بتقریب همچنین است ، چون بیشتر ادبیات منظوم ایران بکلی اخلاقی ومشتمل بر تعلیمات فلسفی واقعی می‌باشد«۲».

ادبیات منظوم هنرخاص، ومخصوص ایرانیانست ، واین قسمت از ادبیات ایرانست ، که بسیار عالی می‌باشد «۳» ؛ ایرانیانرا ذوق غریزی عظیمی درشعرست ، چون دارای‌طبیعت شاد واستعداد سرشار ، ونیروی تخیل درخشان ومشحون ازهیجان هستند ؛ اخلاقشان ملایم ومطبوع ومؤدب و معقول ؛ و خوی و طبعشان عاشقانه می‌باشد ؛ زبانشان دارای عذوبت خاص است، و مثل آنست که برای شعر آفریده شده است؛ کسی که حتی یك کلمهٔ فارسی نمی داند ، هنگام شنیدن شعرهای پارسی ، شیفتهٔ آهنگ و الحان آن ، که بسیار لطیف و حساس است ،

---

(۱) De la Poésie

(۲) رجوع بتعلیقات همین فصل شود .

(۳) بتعلیقات رجوع فرمائید .

خواهد شد. ایرانیان کلام غیر منظوم (۱) را نثر «۲» وسخن منثور «۳» را نظم «٤» خوانند.

در تمام نوشته‌های خود، شعر نقل می کنند، وآثار منثورشان، مخلوط بنظم ویابعبارت روشنتر مشحون از اشعارست. ایرانیان اشتیاق زایدالوصفی بآوردن ابیات درمحاورات خویش دارند، چون معتقدند که شعر لطایف وبدایع رامشحون ازملاحت می کند، وبدینوسیله نکات لازم بهتر در خاطر محفوظ می‌ماند. مردمان مشرق زمین، چنانکه درفصل اخلاق متذکر شدم، در تمام عهود واعصار دانش خویش را طی حکایات وضمن امثال وحکم مندرج ساخته‌اند؛ و که این حکایات و امثال وحکم منظوم بوده است چنانکه هم اکنون داستانهای تمثیلی ایرانیان بهمین منوال است. علوم را نیز بشعر می آموزند (۵)، وازاینجاست، که اعراب چهارچیزرا از فضائل خویش می‌شمارند، وادعادارند که خداوند بااین مواهب ازعطایای خود ایشانرا بردیگر مردمان برتری داده است: نخست عمایم، که هنگامیکه آنرا بسر می‌نهند، صورتشان بهتراز سیمای سلاطین متوج بتاج شاهی نمودار می گردد؛ دوم خیمه هایی که از کاخها بهتر است، سوم شمشیرها یاسیوفی که ایشانرا بهتراز قلاع واستحکامات دیگر مردمان محافظت می کند، چهارم قصایدی که عالیتراز کتب ومتون احکام وقوانین ملل اطراف می‌باشد.

---

(۱) le Prose
(۲) Neer
(۳) les Unrs
(٤) Nesm

(۵) بمانند الفیهٔ ابن مالک. م

یکی ازوسایل صیانت خاطرات جلایل امور در اعصاراولیه، همانا نظم حوادث بشعر بوده است، که آنرا درمجامع ومحافل انشادمی کرده‌اند، چنانکه همین شیوه امروز نیز(۱)درمیان ایرانیان سخت متداول و مرسوم می‌باشد، و عمومیت مطلق دارد. این رسم نخست درعربستان پدیدآمده، و این نکته‌مرا بدان واداشته، که مکررفکر کنم، که ابداع مصنفین یونان باستان، درتحریروتوصیف داستانهای عاشقانه باتغزلات شبانان وبواسطهٔ قهرمانان چوپان، ازتازیان وتاتارهای مشرق‌زمین سرچشمه گرفته‌است. اینان درمزارع وصحاری روزگارمی گذرانند، وهیچوقت از گله‌های بزرگ خویش، که ثروت ومکنت واساس تمام زندگانی ایشانست، جدانمی گردند. فی المثل درمشرق‌زمین مشاهده می فرمائید، که‌باصطلاح‌ما (اروپائیان) این چوپانان، درست بصورت وهیأت سلاطین، راه می‌روند، وخیمه‌های ایشان، همچون شهریست که‌در آن‌هر گونه‌پیشه‌وروهمه گونه وسایل‌واسباب زندگی‌موجودمی‌باشد؛ وچون‌پادشاهان نخستین‌آسیا(۲) بهمین منوال‌زندگانی داشته‌اند، لذادرداستانهای ایشان ذکر گله‌هایشان آمده؛ زیرا درعهد باستان نیز بمانند این ایام، نهضت ایشان همیشه با احشام واغنامشان بستگی‌داشته است،وفقط‌بمنظورتأمین مراتع‌وتحصیل مرغزارها تغییر مکان می‌داده اند.

اشعارایرانیان دربحور و اوزان ساخته می شود(۳) وازحیث وزن پنجم قسم می‌باشد، (٤) که بمانند شعرهای لاتن‌قصیروطویل است (٥)؛

(۱) البته منظورعهد صفویه است .م.

(۲) یعنی‌حضرت موسی وحضرت داود... م

(۳) رجوع بضمایم وتعلیقات‌همین فصل فرمایند .

(٤) بتعلیقات رجوع شود. (٥) رجوع بیادداشتهای همین فصل شود .

وقفهٔ ابیات سخت ، ولی معهذا بسیار ملایم می‌باشد . شعر فارسی دارای انواع واقسام بسیاراست ؛ قطعه (۱) ، مصراع ، بیت ، رباعی ، مسدس ، مثمن، معشر، اثنی‌عشر (۲)، وآنگاه قطعات‌بزرگتر (قصاید) که تعداد ابیات درآنها ملحوظ نیست ، ولی محدود می‌باشد ، وزیاده روی جایز نیست . غزل‌وقصیده دراشعار ایرانیان متمایزاست ، ونخستین عبارت از همه گونه قطعات شعریست که تعداد ابیاتش بیشتر ازدوازده و کمتراز سی‌باشد (۳) فسق‌وفجور ، وعیش وعشرت‌موضوع ومادهٔ متداول‌غزلست ولی‌بایدمتذکرشویم، که شاعران‌دانشمندتر،ازجمله‌حافظ(٤) درغزلیات خویش عالی‌ترین اندیشه‌های الهیات روحانی‌را برمزو کنایه باعبارات عاشقانه بیان می‌دارند . اما قصیده عبارت ازمنظومهٔ کوچکی است، که بایستی‌تعداد ابیات‌آن بیشتر‌ازصدباشد،ولی‌نبایدازدویست‌تجاوز کند(٥) موضوع قصاید مدح و ستایش رجال و بزرگان است (٦) در این قسم‌شعرتواریخ وقصص وداستانها نیز امتزاج می‌یابد . از خصوصیات ممتازهٔ قصاید ، یکی‌آنست که در دوبحرخوانده شود(۷) قطعات شعری بزرگ و مطول بندرت در زبان فارسی دیده می شود ، چنانکه در

(۱) «که معنی حقیقی آن تکهٔ خاك است ـ شاردن!.»

(۲) رجوع بضمایم .

(۳) بیادداشتهارجوع‌فرمایند .

(٤) شاردن نخستین‌ومعروفترین مستشرق اروپائی است، که‌بیش از همه متوجه عظمت فکری خواجه حافظ‌شده، و اشعارآسمانی ویرا بزبان فرانسه ترجمه کرده است.

(٥) رجوع بتعلیقات همین فصل فرمایند .

(٦) بیادداشتها رجوع شود .

(۷) بضمایم رجوع فرمایند .

کتابهای ایرانیان هرگز منظومه‌ای مفصل تر از هشتاد یا صد بیت مشاهده نمی گردد✡؛ البته مقصود من قطعات یکپارچه و غیر مقطع و بی وقفه است، و گرنه ایرانیانرا آثار منظوم عظیمی است، که هیچیك از ملل عالم را نظیر آن نیست، مانند شاهنامه یا تاریخ پادشاهان، که دارای شصت هزار بیت می باشد، چنانکه ذکرش گذشت (۱)؛ ولی این آثار بفصول بیشماری تقسیم شده است. این منظومه‌های بزرگ را (۲) دیوان خوانند (۳)، که بمعنی مجمع عقلا یا محفل قدما می باشد (٤)، چون آثار مزبور عبارت از مجموعهٔ قطعات گوناگون مشتمل بر پند واندرز است، که برای راه وروش زندگی تدوین شده است.

شعر فارسی را قواعد و قوانینی است، که بکلی با اسلوب ما (اروپاییان-۵) متفاوت می باشد (٦)

ادبیات منظوم ایرانیان بالتمام لطیف وعالی ومشتمل بر اندیشه‌های

✡ رجوع بتعلیقات.

(۱) شاردن سابقاً درفصل تاریخ (ص۷۷۳) ابیات شاهنامه‌را شصت وشش هزار گفته.

(۲) Ces grandes Poèmes

(۳) رجوع بضمایم.

(٤) بتعلیقات رجوع شود.

(۵) رجوع بتعلیقات فرمایند.

(٦) * فی‌المثل یك کلمهٔ واحد درآخر دو بیت متوالی و گاهی در ابیات بسیار تکرار می یابد، که آنرا قافیهٔ مکرر نامند، "ولی این تکرار همیشه مایهٔ ملاحت در قطعهٔ منظوم است. فی‌الجمله اشعار ایرانیان مشحون از این گونه خلاف قاعده‌هاست، که معمولاً آنها را برای شاعران "مجاز دانند باستثنای این، دربقیهٔ موارد *

(عبارت بین دوستاره ، عبارت متن است. که ازطرف مترجم درحاشیه قرارداده شده. رجوع بضمایم همین فصل فرمایند.)

بلند وعبارات شیوا و اصطلاحات دقیق ودرست است ، بطوریکه مقصود را بمانند یك موضوع مادی زنده‌وجاندار درمغزوفکر ونقش می کند. چنانکه‌باستعاره شاعررانقاش وحجار گویند، وازاین قدرت نفوذسخنان گوینده راخواهند . ادبیات منظوم‌ایران‌اغلب اوقات‌چنان اوج‌می گیرد که ازنظر ناپدید می‌شود ،بعبارت روشنتردارای‌اشارات لطیف ، کنایات ملیح ، وتمثیلات پراستعارهٔ بسیار است ، و درك این ظرافت و حلاوت مستلزم معلومات عمیق و تصور دقیق می باشد . تعداد کنایات و اشاراتی که درشعرپارسی بکارمی‌رود،بتقریب‌لایتناهی‌است، وباوجوداین بالتمام عالی‌است ؛ زبان ما (اروپاییان) درادای عبارات پرشور و باشکوه ادبیات منظوم ایرانیان دچار اشکالات بسیاری می‌شود ؛ وانگهی‌چون تعبیرات و اشارات شاعران مخصوص باوضاع واشیاء محیط و کشور خودشان‌می‌باشد، لذا مابیگانگان دردرك وفهم‌معانی آنها دچارمشکلات عظیمی می گردیم ، واین اشکالات هنگام ترجمه‌ونقل قسمتی از بدایع شعرپارسی‌بزبان خارجی‌بیشتر وبزرگترمی‌شود،والبته فضلابراین نکته آگاهی کامل دارند .

اگرشعرپارسی که‌عالی‌ترین‌و کثیرالانتشارترین‌ادبیات‌منظوم‌مشرق‌زمینست ، بانظم ما(فرانسویان،اروپاییان) مقایسه شود ،مسلم خواهدشد که مال‌ما درمقام‌مقایسه‌حتی‌نثرهم‌نیست.ایرانیان‌درمجامع ومحافل‌خود ونیز درمواقع‌فراغت‌دیگر، آثارمنظوم‌عظیم سابق‌الذکر، بخصوص‌تاریخ پادشاهان‌باستان (شاهنامه) را استماع می کنند، مغنیان(۱)ایرانی این اشعار را می‌خوانند ، ویا باآهنگ تمام ترنم می‌نمایند. نباید فراموش

(۱)Musiciens

کنم، که یکی از صنایع شعر پارسی اسقاط یکی از حروف الفبا، فی المثل الف یا با، یا جز آن، در تمام قصیده است ✿؛ دراینمورد حکایت می کنند، که یکی از شاعران اشعاری (مدیحه‌ای) برای یکی از پادشاهان قرائت کرد، که در آن الف مطلقا نبود، واینکار را برای تحریك حس اعجاب و تحسین ممدوح کرده بود؛ اما پادشاه در پاسخ اظهار داشت، که خوب بود تمام حروف را حذف کرده بود؛ یعنی قصیدهٔ شاعر فاقدارزش بود✿.

موضوع اغلب اشعار ایرانیان اخلاق است، وسپس عشق می باشد که رگ (احساسات) ایشانرا سخت تحریك می کند؛ اماچون کیفیت عشق درایران بمانند محیط ما (اروپا و فرانسه) نیست، واین موضوع معلول آنست که دراین کشور نه زنان شوهردار و نه دوشیزگان دم بخت درانظار نمایان نمی گردند، ومردان فقط بامتعلقه های خود، وبامعروفه‌ها آمیزش دارند، لذا اشعارعاشقانهٔ ایشان مشتمل است برذکرلذات وتمتعات، عدم علاقهٔ معشوق بر عاشق و توصیف و تعریف زیباییهای (محبوب) و چون در کشورهای گرمسیر تخیلات انسان رقیق تر واحساسات آدمی سریع التأثر می باشد، شعرنیزنمی تواندازآثار این آتش تخیلات بدورباشد، ومتأثر نگردد. یکی از آثار منظوم ایرانیان، که در آن کلیهٔ احساسات انسانی باوج اعلای خود رسیده، کتاب یوسف وزلیخا (۱) است، (قهرمانان آن) حضرت یوسف (۲)، وبانوی بوطیفار (۳) می باشد. نکتهٔ شایان تمجیدی که دراین اثردیده می شود، همانا اجتناب مطلق از شراب و شهوت

✿ بملحقات[۹] رجوع فرمایند

(۱) رجوع بضمایم همین فصل شود.

(۲) le Patriarch Joseph (شیخ یوسف)

(۳) Potiphar

است، وفسق وفجور رادرآن راهی نیست ، جزاینکه مورد سرزنش ومذمت واقع شود .

کتابی مشتمل بر تذکرهٔ شعرای ایرانی موجودست ، که بقلم یك شخصیت نامدار و حکمران استان ، بنام سامی (۱) نگارش یافته است. شمارهٔ شعرایی که نامشان دراین تذکره آمده زیادست ، ولی غث وسمین درآن بسیارست ، چون همهٔ گویندگان دریك مقام نیستند ، و منزلت وشهرت همانندی نیزندارند . مشهورترین شعرای ایران دراین ایام(۲) حافظ وسعدی(۳) هستند، که نخستین از لحاظ ملاحت وظرافت اشعار ودومی ازجهت بدایع ومعانی گفتار امتیازدارد✿(٤) اماسعدی چنان‌در عقل ودانش دارای علو مقام است که قرائت کتاب او برای تمام جوانان ایرانی اجباریست ومهمترین اثراخلاقی ایشان بشمار میرود(٥)چنانکه در مورد دیگر متذکر شده‌ام این مصنفین خیلی قدیمی نیستند . آثار گویندهٔ اخیر در سال ششصد و پنجاه وشش(٦) هجری مطابق هزار و

(۱) منظور تحفهٔ سامی‌است، رجوع بیادداشتها شود .

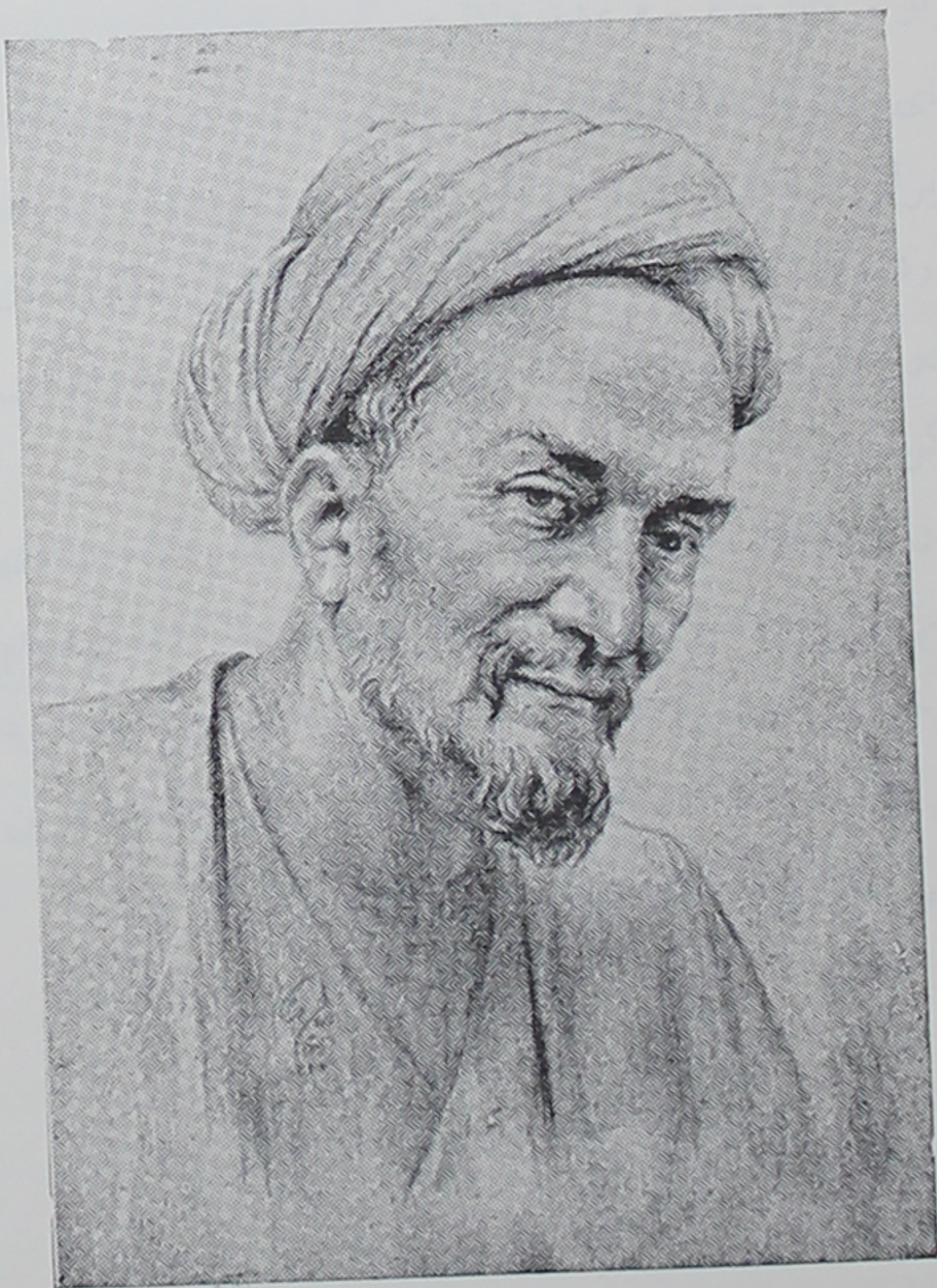
(۲) مقصود قیدزمان بمعنای معاصرنیست . بلکه منظورشعرایی است که مصنف شاهد قبول عامهٔ آنها بوده است . و از اینجا مسلم می گردد که فردوسی وسعدی وحافظ درتمام ادوارتاریخی ازجمله درعهد صفویه مقبول مطلق خاص وعام ایرانیان وبیگانگان بوده‌اند .

(۳) شاردن نخستین مستشرق نامداری است که از حافظ و سعدی و فردوسی درآثارخودبیان بتفصیل سخن رانده واشعار آنانرا درحدود سیصد سال قبل بفرانسه ترجمه کرده ودر اروپا منتشرساخته است .

(٤) ✿ حافظ درشعردارای چنان علومقامست که گویندگانی راکه شعر خوب می سازند بطریق تجلیل بنام « حافظ » می‌خوانند ✿ رجوع بتعلیقات شود .

(٥)علی‌الظاهرمقصودمصنف کتاب گلستان‌وبوستان‌یعنی‌سعدی‌نامه‌است

(٦) درمتن اصلی : ٦٢٦—١٢٢٢ رجوع بتعلیقات‌شود .



شیخ سعدی شیرازی (متوفی ۶۹۳ هجری)
(مصنف مقدمهٔ بوستان و قسمت اعظم غزلیات حضرت شیخ را بفرانسه ترجمه کرده است)

DATE LABEL

دویست وپنجاه‌وهشت میلادی تصنیف شده است. وانگهی جای تأسف است که زنان ایرانی‌برای سرودن اشعار پرورش نمی‌یابند، چون بانوان خیلی بیشتراز مردان درعرصهٔ عشق متأثرمی گردند وبالنتیجه ازطبع ایشان چیزهای بکلی‌تازه‌وفوق‌العاده‌زنده‌وجاندار بمنصهٔ ظهورمیرسد(۱). ولی مردان ایرانی ازافکار زنان وآموزش ایشان سخت بیمناك می‌باشند بخصوص در رشتهٔ شعر وشاعری (۲)؛ در میان ایرانیان ضرب‌المثل وحشتناکی در اینمورد وجود دارد: اگرمرغی بخواهد مانند خروس بخواند باید گردنش را زد.

چون‌دراین مجلد ودرجلد سابق، درموارد مختلف مقدارزیادی از اشعار فارسی را بزبان خودمان (فرانسه) ترجمه کرده‌ام، لذانمی‌توانم آنقدر که می‌خواستم دراینجا ازادبیات منظوم ایران‌نقل‌نمایم؛ باوجود این می‌خواهم بازشمه‌ای ازاشعارایرانیان رابیاورم، تا بااین قطعات نوین روح شعرفارسی وبدایع ولطایف آن نمودار گردد.

(۱) رجوع بتعلیقات فرمایند

(۲)بضمایم رجوع شود.

تعلیقات ادبیات منظوم ایران

«شعر از تاریخ منطقی‌تر و عالی‌تر است ، زیرا بیشتر باموری می‌پردازد که کلی و عمومی است ، درحالیکه تاریخ بیشتر از امور انفرادی سخن بمیان می‌آورد». ارسطو

در زبان یونانی، شعر Poiesis از رشتهٔ Poies می‌آید، که بمعنی «ساختن» است ، ولی درلسان عرب واصطلاح ادبای ایران بعد ازاسلام «شعررا معنی علمست ، یعنی دانش ، یعنی دانشی که ارباب فطنت بدان چیزی فهم کنند ، وادراک این طبقه بدان محیط شود ومعنی شاعر عالم بود ، یعنی دانا که معانی دقیق را ادراک کند ، ومعنی دقیق آنکه فکرت در زیر پردهٔ ضمیر خیال بازیهای لطیف نماید(۱)» .

افلاطون گوید : «شاعری بنظم ووزن کلام نیست ، بلکه مضمون آفریدن شعرست»(۲) همینطور ارسطونیز در تاکید قول استاد گوید : «شاعری آفریدن وساختن است نه وزن ونظم»(۳) . ابوعلی سینانیز نظریهٔ

---

(۱) لباب الالباب .

(۲) «فیدون»

(۳) «بوطیقا»

معلم اول راتأیید کرده چنین می‌نویسد : « .... ولانظر للمنطقی فی شیء من ذلك الا فی کونه کلاماً مخیلا ، فان الوزن ینظر فیه : اما بالتحقیق والکلیة فصاحب علم الموسیقی، واما بالتجزئة وبحسب المستعمل عندامته، فصاحب علم العروض والتقفیه ینظر فیها صاحب علم القوافی ، وانما ینظر المنطقی فی الشعر من حیث هومخیل »(۱)

قدامه‌بن جعفر نیز تصریح دارد، که : « . . . وانما سمی شاعراً لانه یشعر من المعانی القول واصابه الوصف بمالا یشعر به غیره ، واذا کان انما یستحق اسم الشاعر بما ذکرنا ، فکل من کان خارجاً عن هذاالوصف فلیس بشاعر وان آتی بکلام موزون مقفی »(۲) .

خواجه نصیرالدین طوسی نظریهٔ فلاسفه ومحققین باستان رابا عقیدهٔ فضلای ایران بعداز اسلام مقابله کرده ، چنین می‌نویسد :

«صناعت شعری ملکهٔ باشد که باحصول آن برایقاع تخیلاتی که مبادی انفعالاتی مخصوص باشد ، بروجه مطلوب قادرباشد ؛ واطلاق اسم شعردر عرف قدما برمعنی دیگربوده است ، ودر عرف متاخران برمعنی دیگراست ومحققان متأخران شعررا حدی گفته‌اند جامع هردو معنی بروجه اتم ، وآن این است که گویند : شعر کلامیست مخیل ، مؤلف از اقوالی موزون متساوی مقفی و کلام موزون باشتراك اسم بردو معنی افتد : یکی حقیقی ، وآن قولی بود که حروف ملفوظ او را بحسب حرکات وسکنات عددی ایقاعی باشد ودوم مجازی وآن هیأتی بودسخن را ازجهت تساوی اقوال وبحسب ظاهرشبیه بوزن ، چنانك درخسروانیهاء

(۱) شفا

(۲) نقدالنثر

قدیم بوده است ووزن خطابت نزدیك بود بهمین معنی ، ومراداهل این روزگار بموزون ، معنی اول است تنها ، ومرادقدما هردومعنی بهم بوده است ؛ ومعنی متساوی آن بود که ارکان قول که آنرا عروضیان افاعیل خوانند ، درهمه اقوال متشابه بود وبعدد متساوی چه اگر متشابه نبود بحرمختلف شود واگر بعدد متساوی نبود ضرب مختلف شود ، ومثمن مثلا بامسدس در یك شعرجمع شده باشد ، ومعنی مقفی آنست که خواتیم اقول متشابه باشد ، بروجهی که مصطلح بود وشرط تقفیه درقدیم نبوده است وخاص است بعرب ودیگرامم ازایشان گرفته اند ، ونظردرآن تعلق بعلم قوافی دارد وآن علمی بود درتحت علم لغت ، ونظردر وزن حقیقی بحسب ماهیت تعلق بعلم موسیقی دارد وبحسب اصطلاح وتجربه تعلق بعلم عروض دارد ، ونظرمنطقی خاص است بتخییل ، ووزن را ازآن جهت اعتبار کند که بوجهی اقتضاء تخییل کند . پس شعر در عرف منطقی : کلام مخیل است ، ودرعرف متأخران : کلام موزون مقفی ، چه بحسب این عرف هرسخن راکه وزنی وقافیتی باشد ، خواه آن سخن برهانی باشد ، وخواه خطابی ، خواه صادق وخواه کاذب ، وگرهمه بمثل توحید خالص یاهذیانات محض باشد ، آنرا شعر خوانند واگر از وزن وقافیه خالی بود ، واگرچه مخیل بود آنرا شعرنخوانند ؛ واما قدماء شعر کلام مخیل راگفته اند واگرچه موزون حقیقی نبوده است واشعار یونانیان بعضی چنان بوده است ودر دیگرلغات قدیم مانند عبری وسریانی وفرس هم وزن حقیقی اعتبار نکرده اند ، و اعتبار وزن حقیقی بآن می ماند که اول هم عرب رابوده است ، مانند قافیه ودیگرامم متابعت ایشان کرده اند واگرچه بعضی برایشان بیفزوده اند مانند فرس ، وبرجمله رسوم وعادات

را در کار شعر مدخلی عظیم است ، وباین سبب هرچه در روز گاری یا نزد قومی‌مقبول است ، درروز گاری دیگروبنزدیک قومی دیگرمردود ومنسوخ است، واصل تخییل که منطقی‌را نظربر آنست ، همیشه معتبر باشد واگرچه طرق استعمال بگردد واین صناعت‌بالذات باحث‌از آنست وبالعرض‌ازدیگراحوال شعر، پس‌مادهٔ شعرسخن است وصورتش‌بنزدیک متأخران وزن وقافیه ، و بنزدیک منطقیان تخییل ، وچون این معانی مقرر شد ، گوییم : مخیل کلامی بود که اقتضاء انفعـالی کند در نفس ببسط یاقبض یاغیرآن‌بی‌ارادت ورویت ، خواه‌آن کلام مقتضی تصدیقی باشد ، وخواه نباشد چه‌اقتضاء تصدیق غیراقتضاء تخییل بود ...»(۱)

بدینطریق علی‌الظاهرخواجه نصیر طوسی نخستین وبزرگترین دانشمندایرانی بعداز اسلامست که واردتحلیل فنی وفلسفی دربحث‌شعر دراعصار مختلف شده وبخصوص تصریح بوجود شعر وادبیات منظوم در ایران باستان بسبک یونانیان ودیگر ملل باستان کرده است . پس ادای حق مطلب را بایدنخست ازشعردرایران‌پیش ازظهوراسلام سخن گوییم.

اوستا(گاتها)

اوستا بزرگترین وباشکوهترین یادگارادبی ایران باستانست که بخامهٔ زرتشت پیشوای روحانی و زعیم زندگـانی اجتماعی ایرانیـان قدیم(۲) درحدود سه‌هزارسال‌پیش(۳) نگارش یافته است .

---

(۱) اسـاس الاقتباس مقالت نهم فصل اول (صفحات ۵۸۷ ـ ۵۸۶ چاپ جناب آقای مدرس رضوی ۱۳۲۶ شمسی)

(۲) فلاسفهٔ مغرب زمین‌ازجمله سرجان شاردن که نوشته‌های اومورد استفادهٔ بزرگان عصر جدید یعنی ولتر ومونتسکیو و روسو و دیدرو قرار

بقیه حاشیه درصفحه بعد

گاتها که کهنترین بخش نامهٔ آسمانی اوستاست ، منظوم می‌باشد ودر حقیقت اشعاری است که بمانند ودا نامهٔ دینی برهمنان، پس از گفتارهای نثر آمده است و کاملا هویداست که این سرودها دنبالهٔ اندرزها و آموزشهای منثور بوده که از سوء حظ ازبین رفته‌است(۱) .

استاد پور داود در مقدمهٔ محققانهٔ گاتها خصوصیات شعری این بخش اوستا را چنین تحلیل کرده :

« گات که درخوداوستا« گاتها gatha » نامیده‌شده یعنی سرود در سانسکریت نیز « گاتها gatha » بهمین معنی است ، در پهلوی « گاس gas » وجمع آن « گاسان» (ودرفارسی جدید« گاه» فی‌المثل در«سه گاه» و«چهار گاه» ازمقامات موسیقی . م)

« بنای شعر در سرودهای گاتها ، مانند سرودهای «ودا Veda» نامهٔ دینی برهمنان برهجاست (Syllabes) .

« نخستین گات ، اهونود ، که گفتیم دارای هفت هات می‌باشد (=یسنا ۲۸-۳۴) رویهمرفته صدبند است ، وهربند آن دارای سه شعر

بقیهٔ حاشیه ازصفحه قبل

گرفته (رجوع بدائرة‌المعارف بریتانیا، وبمقدمهٔ مترجم برجلداول سیاحتنامه شود) هنگام مقایسهٔ اوضاع اقتصادی واجتماعی وسیاسی ایران بعدازاسلام باعهود باستان اظهارداشته‌اند که ترک آیین زردشت موجب انحطاط ایرانیان شده‌است (سیاحتنامهٔ شاردن جلدچهارم ص... طبع طهران ۱۳۳۵ شمسی)

(۳) برای تعیین تاریخ دقیق دوران زردشت رجوع فرمایند بمقدمهٔ ترجمهٔ یسنا بقلم استاد پورداود (صفحات ۱۱۰-۷۵)

(۱) Awestalitteratur im Grundriss der Iranischen Philologie, von Geldner, s. 27, II Band, Strassbourg

است ، وهربیت شعرش دارای شانزده هجاست ، درنگ (Cesure) پس از هفتمین هجاست ، ۸+۹ ، اینچنین :

اهیا یاسانمنگها I اوستان زستو رفذرهیا

«دومین گات ، اشتود دارای چهارهات میباشد (=یسنا۴۳-۴۲) رویهمرفته شصت وشش بند است ، وهربندآن دارای پنج شعر است ، و هریك شعرش دارای یازده هجاست ، درنگ پس ازچهارمین هجاست : ۴+۷ ، اینچنین :

اوشتا اهمای I یهمای اوشتا کهمای چیت

«سومین گات ، سپنتمد دارای چهار هات (=یسنا ۴۷-۵۰) و رویهمرفته چهل ویك بند است ، وهربندآن دارای چهار شعراست ، و هریك شعرش دارای یازده هجاست ؛ درنگ پس از چهارمین هجاست : ۴+۷ ، اینچنین :

سپنتامینو I وهیشتا چامننگها

«چهارمین گات ، وهوخشتردارای یك هات(=یسنا۵۱)بیست و دوبند است ، وهربند آن دارای سه شعر است ، وهریك شعرش دارای چهارده هجاست ؛ درنگ درست درمیان افتاده : ۷+۷ اینچنین :

وهوخشتهرم ویریم I باگم ایبی بیریشتیم

« پنجمین گات ، وهیشتوایشت دارای یك هات (=یسنا۵۳) نه بنداست ، وهربند دارای چهارشعر است : دوشعر کوتاه ودو شعر بلند . شعرهای کوتاه هریك دارای دوازده هجاست ، ودرنگ پس از هفتمین ۷+۵ اینچنین :

وهیشتا ایشتیش سراوی I زرتهوشترهه

« شعرهای بلند هریك دارای نوزده هجاست ، و درنگ یکبار پس از هفتمین هجاست ، وباردیگرپس ازچهادهمین هجا : ۷+۷+۵ : اینچنین :

اشات هچا اهوروامزداویوی ویسپای آا هونگهویم

« هریك از بندهـای گاتها در خود اوستـا « وچس تشتی » (Vacastasti) نامیده شده ودرپهلوی « وچست » وهرشعرش « افسمن » (afsman) ودر پهلوی « پتمان » (پیمان ، اندازه) وگاهی هم « گاس ». گاس درپهلوی بمعنی « گات » بکار رفته وهم بمعنی یك شعراز گاتها. واژۀ پد (pada) که دربند ۸ ازهات ۵۰ بمعنی سرود بکار رفته ، بـاید بمعنی نیم شعر (مصراع . م) بـاشد ، یعنی یکدسته از هجاهـا (Syllabes) که بواسطۀیك درنگ (سکته ، وقف) ازهجاهای دیگر آن شعرجدا شده است .

« دویست وسی وهشت بند گاتها از روی وزن شعرواز روی شمارۀ شعرهای هربند به‌پنج گات (= سرود) دسته بندی شده ، نـه از روی گفتارهای آنها ، چنانکه بزودی یاد خواهیم کرد ، بسیاری از بندهای یك گات باگفتارهای بندهای دیگرهمان گات پیوستگی‌ندارد .

« گاتها دراوستا دارای نخستین پایه واز سرودهای خود پیغمبر دانسته شده‌است ، بسا هریك ازهات (هایتی) وبند (وچس تشتی) وشعر (افسمن)وواژه(وچنگه) و گزارش(آزئینتی=زند)آن ستوده شده‌است .

« گاتهادرودانامۀدینی برهمنان، شعرهایی‌است که‌پس‌از گفتارهای نثر آمده‌باشد، همچنین‌است درنامه‌های دینی بودائیان ؛ از خود گاتهای زرتشت‌بخوبی پیداست که‌این‌سرودها دنبالۀ اندرزها و آموزشهای منثور

بوده که بدبختانه ازمیانه رفته‌است(۱) .

«ازپی‌اندرزها و آموزشهای پیغمبرایران ، چند شعری می آمده که خلاصهٔ سخنان منثور بوده وآسانتر بیاد پیروان دین سپرده میشده درست مانند گلستان سعدی که نثرونظم‌بهم آمیخته وهر گفتارواندرزی بچند شعرآراسته شده‌آنچنان که درسود خاموشی پس‌از سخنانی بنثر گوید :

سخن راسرستایخداوند وبن ‌ ‌ ‌ ‌ میاور سخن در میان سخن
خداوندتدبیروفرهنگ وهوش ‌ ‌ ‌ ‌ نگوید سخن تا نبیند خموش

«ازمیان سرودهای گاتها برخی بی‌آغاز می‌نماید ، وبرخی دیگر انجامش پیدا نیست،بسا بندهای یك سرود ازهم بریده ورشتهٔپیوستگی آنها ازهم گسسته‌است،این‌پریشانی وپاشیدگی‌برای‌اینست که گفتارهای منثور ازمیان رفته ، آنچه درپارینه سرودها را بهم می‌پیوسته ، ومعنی آنها را روشن می‌ساخته ، امروزه دردست نیست. گاتها چنانکه سراسر اوستا ، نامه‌ایست‌پراکنده وپریشان و گویای ستم اسکندر وبیدادتازی وخونریزی مغول وتتار است. در روزگار اشکانیان ، پس از تاخت وتاز اسکندر وجانشینان یونانی وی‌آنچه از سرودهای پیغمبر ایران بیادها مانده بود گردآوری شده . . .»(۲)

(۱) نگاه‌به : ادبیات اوستایی ازك . ف .گلدنر. دراساس‌فقه‌اللغة ایرانی ، جلد دوم ص ۲۹

گاتهای اوستا ، مواعظ زردشت از کریستیان بارتلمه ، اشتراسبورگ ، ۱۹۰۵ ص‌پنج .

سه سخنرانی دربارهٔ گاتهای‌اوستا ازآ.میه، پاریس،۱۹۲۵ ص۴۳-۳۹

(۲) گاتها، گزارش پورداود ، بخش نخست ، صفحات یه‌ـیح،۱۹۵۲

سرودهای زرتشت

اهونودگات (یسنا ها بیست وهشت)

خواستارم درنماز بادستهای! بلند شده، نخست،
ای مزدارامش از برای همهٔ آفرینش سپند مینو،
ای اردیبهشت (و) اینکه خرد بهمن را خوشنود
توانم ساخت و گوشورون را (۱)



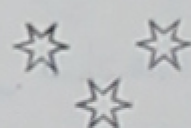
من بیاد سپرده‌ام که روان را باهمراهی منش نیک
نگهبانی کنم، چه‌ازپاداش مزدا اهورا ازبرای کردار
آگاهم تا هرچند که توان وتوش دارم، خواهم
آموخت، که دین راستین (اشا) جویند.



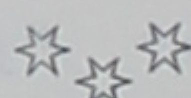
ای راستی، کی‌چون دانایی ترا خواهم‌دید، ومنش‌نیک
را؟ وتواناترین بارگاه اهورا (و) پیروان مزدارا؟
از این مهین‌تر گفتار بگروانم زیانکاران
با زبان مان.

---

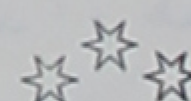
(۱) برای‌تفسیر لغوی وفلسفی‌این‌سرودهای آسمانی، رجوع بیادداشتهای گاتها، تصنیف استادپورداود تهران۱۳۳۶ خورشیدی.



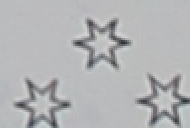
بیا بامنش نیک، بده بخشایش پایدار راستی از گفتار درست خویش بزرتشت، ای مزدا، وبما پناه نیرومند (بخش) ای اهورا تاکه مابستیزهٔ دشمن چیر شویم.



بهتری خواستارم از تو ای بهتر، توای اهورای بابهتر راستی همکام، خواهانم از برای فرشوشتر دلیر واز برایم واز برای کسی که تو آن را به بخشایی منش نیک، هماره جاودان.



آن دانایانی که تو در راستی ومنش نیک[؟] سزاوار شناختی، ای مزدا اهورا، آنان را برسیدن آرزو، کام روا کن، چه‌میدانم‌ازبرای‌رستگاری‌سخنان خواهش نزد شما کار ساز است.



چون من راستی ومنش‌نیک را جاودان نگاه خواهم داشت، تو ای مزدا بخرد خویش بیاموزان (و) از دهان خود بیاگاهان نخستین جهان چگونه بود.

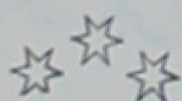


اینک سخن‌میدارم ازبرای آنانی که خواستار شنیدن اندآنچه راکه مردانایی باید بیاد بسپرد: ازستایش

اهورا ودرود بهمن واز شادمانی کسی که آن راخوب بیادبسپرد، آن کسی که راستی وهمچنان روشنایی خواهد نگریست ،



در آغاز آن دو گوهر همزاد در پندار و گفتار و کردار بهتر وبتر ، در اندیشه هویدا شدند در میان این دو ، نیک اندیشان درست بر گزیدند نه بداندیشان .



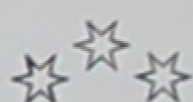
وآنگاه که این دو گوهر بهم رسیدند ، نخست هستی ونیستی بنیان نهادند ، و همچنان در انجام بدتر زندگی که پیروان دروغ راخواهد بود، وپیروان راستی را بهتر جایگاه .



از این دو گوهر دوستار دروغ بدتر رفتار بر گزید ، راستی (بر گزید) پاکتر روان ، آنکه از آسمان استوارتر جامه دربر کرده ، و کسانی که شادمانه با کردارهای آشکار اهورامزدا را خشنود کنند .



از آن تو بود سپندارمذ نیز از آن بود سازندهٔ جانداران، (آن) خردمینوی آنگاه که تو، ای مزدا اهورا بدو راه آزاد دادی از اینکه بکشاورز گراید یابکسی که کشاورز نیست .



پس او از این دو کشاورز گله پرور را داور درستکردار خویش برگزید آن پاسبان منش نیک را نا کشاورز، ای مزدا، هرچند که کوشد از پیام نیک بهره نیابد.



آنگاه که از برای ما تو، ای مزدا، در آغاز جهان دین آفریدی و از منش خویش خرد بخشیدی، آنگاه که بجان تن دادی، آنگاه که کردار و آموزش (نمودی)، تا هر کس آزاد کیش پذیرد.



مباد کسی از شما بگفتار و آموزش دروغپرست گوش دهد، چه او بخان ومان وده وروستا و کشور ویرانی و تباهی دهد، پس باساز جنگ آنان را برانید(۱)



(۱) گاتها، بخش نخست، گزارش پورداود، بمبئی ۱۹۵۲

یشتهای(۱) اوستا

استاد کریستنسن دانمارکی عقیده دارد(۲) :

«یشتها در ازمنهٔ مختلف سروده شده، چنانکه تاریخ انشاد آنها از دورهٔ ماقبل هخامنشی شروع و با واسط عهد اشکانی امتداد می‌یابد» .

استاد پورداود می‌نویسد(۳) :

«... اگرهم عهد انشاء یشتها را پیش ازسلطنت مادها هم، یعنی پیش ازقرن هشتم پیش ازمیلاد قراربدهیم شاید بخطا نرفته باشیم. نظر بمندرجات یشتها، از آنجمله ذکر داستان ملی در آنها، بناچار باید بیک زمان بسیار بعیدی متوجه شویم وتا بیک عهد رسیم، که هنوز ایرانیان وهندوان دریکجا بسر می‌برده‌اند، چه‌نظایراین داستان درریگ ویدای برهمنان نیزموجود است، نظربزبان یشتها باید عهد انشاء آنها را پس ازعهد گاتها قرار دهیم ویك فاصلهٔ چند قرنی میان گاتها ویشتها

(۱) کلمهٔ یشت دراوستا یشتی آمده، وازمادهٔ کلمهٔ یسناست ودرمعنی هم با آن یکی است، یعنی ستایش ونیایش وپرستش وفدیه، در پهلوی بمعنی ستودن وعبادت کردن وفدیه آوردن است (یشتها. تفسیرداود، ص۱۵)، جلد اول، ۱۹۲۸ بمبئی.

(۲) A.Christensen : مطالعاتی درآیین زردشت درعهدباستان (صفحات ۵-۴۵)

(۳) یشتها، جلدنخست، صفحات ۲۶-۲۷

قائل شویم، یعنی همان‌تفاوتی که میان‌اشعار رودکی وحافظ دیده‌میشود درمیان سرودهای گاتها ویشتها هم مشاهده می گردد. عجالة بهمین‌قدر اکتفاء نموده صحت وسقم‌احتمال وحدس را بزمان آینده واستکشافات بعد محول می کنیم.

«یشتها نیزمانند گاتها منظوم‌است‌ولی اوزان‌آنها باهمدیگرفرق دارد، در گاتها اشعار ۱۱ و۱۲ و۱۶ و۱۹ آهنگی (سیلاب **Syllabes**) میباشد ولی وزن شعری در اغلب یشتها ۸ آهنگی است، ودر میان آنها شعرهای ۱۰ و۱۲ آهنگی نیز دیده میشود وهریك از این اوزان منقسم بچندین قسم است. در شعرهای ۸ آهنگی گهی سکته (وقفه **Cesure**. م) (درنگ)، دروسط واقع‌است (٤ + ٤) و گهی پس‌از آهنك پنجم، ندرة هم پس‌ازآهنك دوم. درشعرهای ۱۰ آهنگی سکته گهی در وسط واقع است ٥+٥، و گهی‌پس ازآهنگ ششم. در شعرهای ۱۲ آهنگی دوسکته موجود است، جای سکتهٔ‌اولی مثل شعر ۸ آهنگی است، یعنی ٤ + ٤، یا ۳+ ٥، یا ٥ + ۳، وجای سکتهٔ دومی پس از آهنگ هشتم‌است، این‌است بطورعموم اوزان شعری یشتها، ازتفصیل آن باید صرف‌نظر کنیم، چه درصورت تشریح، باید هریك از قطعات یشتها راجداگانه مورد بحث قرار دهیم، مثلا در مهریشت، هرسه قسم وزن شعرموجود است، امابواسطهٔ دخول‌بعضی کلمات که اصلا از برای توضیح وتفسیر بوده و بمرور جزو متن پنداشته شده، ترکیب شعری بسیاری ازمنظومات یشتها را برهم زده‌آنها را بصورت نثرساخته است، ولی‌این منظومات رادوباره می‌توان‌بصورت‌اصلی‌درآورد و کلمات‌زیادتی را که اوزان‌آنها را خراب کرده است تشخیص داد، چنانکه بارتولمه و

گلدنر از برای برخی از یشتها این کار را کرده‌اند .

« منظومات اوستا منحصر بگاتها و یشتها نیست ، در سایر قطعات کتاب مقدس نیز باین منظومات برمیخوریم ؛ گلدنر در پنجاه ودوسال (اینک هشتاد ودوسال .م) پیش‌ازاین اوزان شعری ، اوستای نو را ، یعنی آن قسمت‌ازاوستا راکه پس‌از گاتها انشاء شده ، مورد بحث قرار داده ، کتاب‌بسیارنفیسی دراین موضوع نگاشته‌است(۱) درسال گذشته‌دانشمند دیگر آلمانی ، هرتل نواقص راتکمیل‌نموده ، اوزان شعری اوستا وریك ویدا را معاً ، دریك کتاب مدققانه جمع کرده‌است(۲) .

« بی‌شك ادخال کلمات‌درمیان منظومات‌اوستا دروقتی روی داده که زبان متروك گشته، کسی میان نظم ونثرامتیازنمی‌داده است،هرودت درتاریخ خود ، درجایی که ازطرز ستایش ایرانیان قدیم صحبت میدارد نوشته است، که مغهاوقت ستایش آواز می‌خوانند وتغنی می کنند(۳) . لابد تغنی درنظم ممکن‌است ، نه‌درنثر، درآخرهریك از یشتهای بزرك ترجیع‌های مخصوصی تکرارمی‌شود ، مثل ترجیعات حالیه درمنظومات فارسی(٤) .

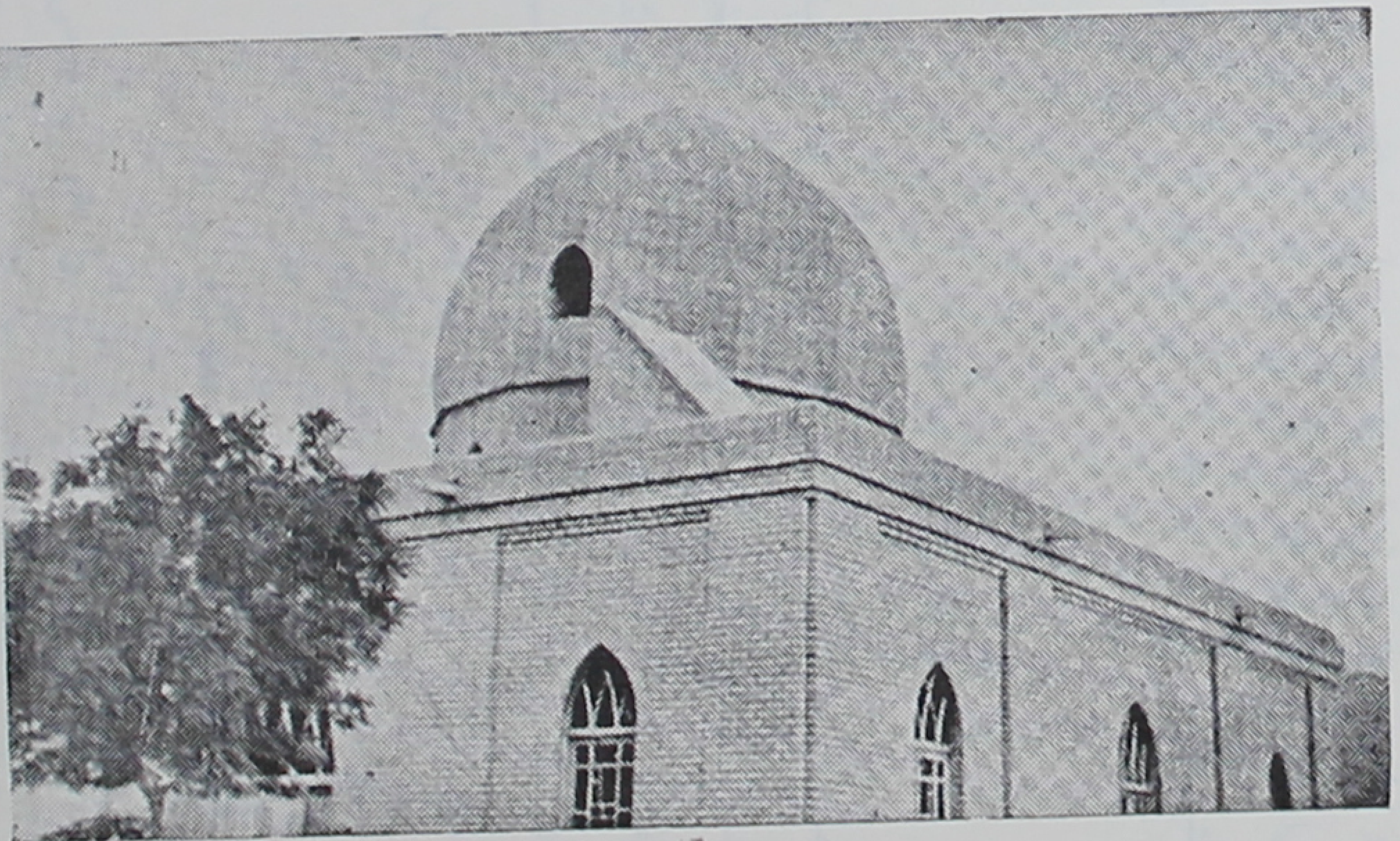
---

(۱) K. Geldner : اوزان شعری‌اوستای‌نو ، ۱۸۷۷

(۲) J.Hertel : مطالعاتی دربارهٔاوزان شعری‌اوستا وریگ ویدا ، ۱۹۲۷ .

(۳) Herodote: یك، ۱۳۲. (بعلاوه اسنادتاریخی‌دیگرراجع بدورهٔ ساسانیان دردست داریم که دال‌بروجودتغنی‌وموسیقی درمیان موبدان‌ایرانی هنگام نیایش وستایش‌است ، م)

(٤) برای اطلاع از وجود شعر در اوستا ، نیز رجوع کنید بـه : C.de Harlez : اوستا ، صفحات ۷۸-۷۱ . م



بقعهٔ باباطاهر در همدان

از خرداد یشت

اهورامزدا باسپنتمان زردشت گفت : من از برای مردمان پاك امداد و رستگاری و رامش و سعادت خرداد را بیافریدم . . . . کسی که‌درمیان‌امشاسپندان اورابستاید،بآن می‌ماند که‌اوامشاسپند وهومن اردیبهشت شهریور سپندارمذ خرداد وامرداد را ستایش کرده باشد(۱) .

از آبان یشت

اهورامزدا باسپنتمان زرتشت گفت : از برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردویسور ناهید را بستای، کسی که بهمه‌جا گسترده،درمان بخشنده دشمن دیوها (و) مطیع کیش اهورایی‌است،سزاواراست که ستودهٔجهان مادی گردد ، سزاوار است که درعالم مادی وی‌رانیایش کنند،مقدسی که جان افزاست ، مقدسی که فزایندهٔ گله و رمه است ، مقدسی که فزایندهٔ ثروت‌است ، مقدسی که فزایندهٔ مملکت‌است .

از خورشید یشت

خورشید جاودانی باشکوه (رایومند) تیز اسب را خوشنود می‌سازم «مانند بهترین سرور» زوت آن را بمن‌بگوید (زرتشت)«برطبق قانون مقدس بهترین داوراست» باید مردپاکدین داناآنرا بگوید .

(۱) برای تفسیر لغوی وفلسفی این‌سرودهای آسمانی رجوع‌به:یشتها تفسیروترجمهٔپورداود ، جلد۱ ، ۱۹۲۸ بمبئی .



خورشید جاودانی باشکوه تیزاسب را می‌ستاییم
درهنگامی کـه خور بـا فروغ (خویش) بتابد

درهنگامی که‌خور روشنایی‌بتابد ، صد(و)هزار ازایزدان‌مینوی‌برخاسته این فر را جمع کنند ، این فر رابسوی نشیب فرودآورند،این‌فررا آنان در روی زمین اهوراآفریده بخش کنند ، برای افزودن بجهان راستی برای افزودن بهستی راستی .



هنگامی که خور برآید زمین اهوراآفریده پاك شود

آب روان پاك شود ، آب چشمه‌پاك شود،آب دریاپاك شود ، آب ایستاده پاك شود ، آفرینش راستی که از آن خرد مقدس است (سپنتا مینو) پاك شود(۱).



اگرخور برنیاید،دیوهاآنچه در روی هفت کشوراست‌نابودسازند،ایزدان مینوی در این جهان مادی اقامتگاهی نیابند (و) آرامگاه (نجویند)،



کسی که خور جاودانی‌باشکوه تیزاسب‌را بستاید ، برای مقاومت کردن بضد ظلمت ، برای‌مقاومت کردن بضدتیرگی‌دیوآفریده ، برای مقاومت کردن بضد دزدان وراهزنان ، برای مقاومت کردن‌بضدجادوان‌وپریها، برای مقاومت کردن بضد گزند «مرشئون» ، چنین کسی اهورامزدا را

(۱) «مقصود این‌است، آنچه در ظلمت بواسطهٔ جنود اهریمن آلوده گردیده ، در روز بواسطهٔ اشعهٔ خورشید پاك می‌شود . »

می‌ستاید ، امشاسپندان را می‌ستاید ، روان خودرا می‌ستاید،همهٔ ایزدان مینوی و جهانی را خوشنود می‌سازد (آری همان کسی) که او خور جاودانی باشکوه تیز اسب را می‌ستاید .

از مهریشت

مهر دارندهٔ دشتهای فراخ ورام کشت زار خوب بخشنده را خوشنود می‌سازیم ؛ «مانند بهترین سرور »زوت بایدآن رابمن بگوید (زرتشت) « برطبق قانون مقدس بهترین داور است » ، باید مرد پاکدین دانا آن را بگوید .



بشود که او برای یاری ما آید

بشود که او برای گشایش (کار)ما آید

بشود که او برای دستگیری ما آید

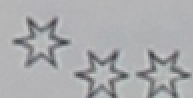
بشود که او برای دلسوزی ما آید

بشود که او برای چارهٔ ما آید

بشود که او برای پیروزی ما آید

بشود که او برای سعادت ما آید

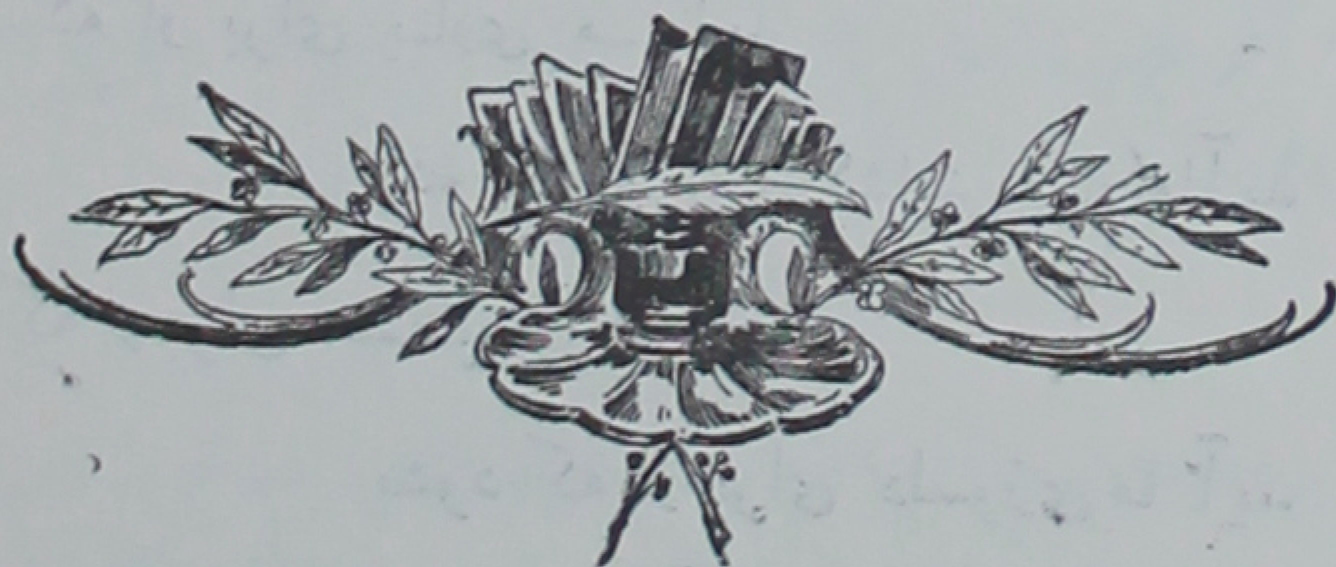
بشود که او برای دادگری ما آید



مهر را می‌ستاییم،(کسی) که دارای دشتهای پهن است،(کسی) که از کلام راستین آگاه است ، زبان آوری که دارای هزار گوش است . . .



نخستین ایزد مینوی، که پیش از خورشید فنا ناپذیر تیز اسب در بالای کوه هرا بر آید، نخستین کسی که با زینت‌های زرین آراسته از فراز (کوه) زیبا سر بدر آورد، از آن جا (آن مهر) بسیار توانا تمام منزلگاهان آریایی را بنگرد(۱)



(۱) نقل از یشتها، تفسیر و ترجمهٔ پورداود، بمبئی ۱۹۲۸ .

یادگار زریر (ایاتکار زریران)

« ... پس از یشتها و سایر قطعات داستانی اوستا، نخستین کتابی که برای گردآوردن قسمتی از روایات ایرانی نگاشته شده «ایاتکار زریران» است .... این کتاب با صورت فعلی خود متعلق باوایل قرن ششم میلادی (سال ۵۰۰ میلادی یااندکی بعد از آن-۱) وتقریباً دارای سه‌هزار کلمه است(۲)،ولی بنونیست(۳) خاورشناس معروف فرانسوی ثابت کرده است که نسخ موجود یادگار زریران صورت مغشوش و دست خورده‌یی از یك منظومهٔ متعلق به‌پیش از قرن سوم میلادی (عهد اشکانیان) است ، وخود ازمنظومهٔ کهن‌تر دیگری که «خارس می‌تیلنی»(٤) از آن نام برده است تقلید شده(۵) . این کتاب دربعضی نسخ «شاهنامهٔ گشتاسپ» نامیده شده است ، نخستین ومهمترین ترجمهٔ آن بدست گایگر بزبان آلمانی بسال ۱۸۹۰ صورت گرفت(٦) واین دانشمند سعی کرد روابط

---

(۱) Noeldeke ، حماسهٔ ملی‌ایران، ص ۵.

(۲) E.W.West : ادبیات‌پهلوی دراساس فقه‌اللغهٔ ایران ، صفحات ۱۱۷-۱۱۸ ، اشتراسبورگ ۱۹۰٤-۱۸۹٦ .

(۳) Benveniste

(٤) Xarès de Mitylène

(۵) رجوع کنید بمقالهٔ «بنونیست» بعنوان «یادگارزریر» درمجلد دویست وبیست «ژورنال آزیاتیك» سال ۱۹۳۲ .

(٦) Geiger : «یاتکار زریران وروابط آن باشاهنامه»

میان یادگار زریر و شاهنامهٔ (فردوسی . م) را در داستان جنگ ارجاسپ و گشتاسپ آشکار کند، و علاوه بر او تئودور نلدکه نیز در باب آن تحقیقاتی کرده است(۱). ☆

«... در سال ۱۹۳۲ بنونیست نخستین بار ثابت کرد که کتاب حماسی «ایاتکار زریران» (یادگار زریر) منظوم است نه منثور(۲).

«کتاب یادگار زریر موسوم است بنام «زریر» برادر گشتاسپ ... این کتاب درحدود قرن ششم میلادی از روی یك متن قدیم نگاشته و مدون گردید، واصل این کتاب لاشك یکی از پشتهای مفقود، یا روایات شرقی بوده است.

«ایرانشناسانی که پیش از بنونیست دراین کتاب کار کرده و رنج برده‌اند، مانند پاگلیارو(۳) و گایگر(٤) متوجه منظوم بودن آن نگشتند اما بنونیست پس از تحقیقات دقیق بدین نتیجه رسید که ایاتکار زریران با صورت کنونی خود یك منظومهٔ دورهٔ اشکانیست که در عهد ساسانی تغییراتی در آن راه یافته و بوضع فعلی خود درآمده واصل آن ظاهراً از روایتی که متعلق براویان شمال شرق ایران بود گرفته شده است.

«ازظواهر امر چنین برمی آید که منظومهٔ یادگار زریر، مانند

---

(۱) Noeldeke ، مطالعات ایرانی، صدوبیست، وین ۱۸۹۲ .

✿ حماسه سرایی در ایران ، دکتر ذبیح‌الله صفا ، ص ٤۲ .

(۲) رجوع کنید بمقالهٔ بنونیست تحت عنوان «یادگار زریر» در مجلهٔ آسیایی ج CCXX ، ص ۲۹۳-۲٤۵ .

(۳) A.Pagliaro

(٤) W.Geiger

پشتها، براثروارد کردن کلماتی برای توضیح وتفسیر درمتن کتاب تغییرات مختصری یافته وازسیاق نظم دورشده است. بنابراین اگر باتوجه باین امر کسی می‌توانست کلمات وعبارات زائد دورهٔ ساسانی را در این کتاب بیابد وازمیان سایر کلمات وعبارات بیرون کشد، منظومه‌یی کامل بدست می‌آورد. بنونیست بچنین کاری دست زد، ودر کار خود توفیق یافت، وپس از چندی مطالعه و تحقیق توانست زوائد دورهٔ ساسانی را از متن کتاب بیرون کشد واشعار شش هجایی اصل را بیابد. اشعار شش‌هجایی اصل کتاب، چنانکه قبلا نیز گفته‌ایم، متعلق بعهد اشکانی پیش ازقرن سوم میلادیست.

«این منظومهٔ دورهٔ اشکانی ظاهراً ازمنظومهٔ دیگری که در عهد هخامنشی سروده شده وخارس می‌تیلنی(۱) از آن نام‌برده‌تقلید شده‌بود، آتنه(۲) نویسنده ومورخ یونانی‌قرن سوم میلادی مؤلف کتاب‌معروف ضیافت سوفسطاییان(۳) ازقول خارس می‌تیلنی که درقرن چهارم‌پیش‌از میلاد می‌زیسته، ورئیس تشریفات سلطنتی درباراسکندر درایران بوده است، ازداستان عاشقانه‌یی درایران‌یاد کرد، که قهرمانان آن‌زریادرس(٤) واوداتیس(۵) نام داشتند. این دوتن یکدیگررا بخواب دیدندودلباختهٔ یکدیگرشدند، چنانکه هریك ازآندوبجست وجوی دیگری پرداخت

(۱) Charés de Mityline

(۲) Athénée

(۳) Banquet des Sophistes

(٤) Zariadrès

(۵) هودات — Odatis

وسرانجام اوداتیس، دختر پادشاه قوم ساس(۱) آنرا که بخواب دیده بود دریکی ازجشنها مشاهده کرد.

«خارس گفته است که داستان این عشق در آسیا مشهور است و مردم بدان میل فراوان دارند چنانکه درمعابد وقصور وحتی درخانهای خود تصاویری از آن بردیوارها نقش می کنند(۲).

«نام زریادرس دراین داستان بی شباهت به زریر در داستان «یاد گار زریر» نیست، چنان که کلمهٔ اوداتیس صورت یونانی شدهٔ «هودات» باید باشد، ولی این داستان حکایت مهرورزی گشتاسب را با کتایون دختر قیصر روم (که در داستانهای متأخر جانشین وبدل ازهوتوس زن کی گشتاسب شده است) بیاد ما می آورد، و بهرحال بنونیست چنین می پندارد که منظومهٔ یاد گاد زریر بتقلید ازاین منظومهٔ عاشقانه ساخته شده است...

بسیج و حرکت:

«(ویشتاسب بزریر فرمان داد): بکوه بغان - آتش بفرمای کردن - به شهر (کشور) و پهلوانان - بگوی که جز مغ مردان - که آتش بهرام - ستایند ونگاه دارند - از ده تاهشتاد سال - هیچ مرد بمپاید - چنان کنید که دوماه دیگر - بدرگاه وشتاسپ آیید - اگر نیایید وبدرگاه نباشید - آنگاه شما رابدار - برفرماییم کرد - پس همهٔ مردم - بدرگاه وشتاسپ شاه - بسپاهی آمدند -

(۱) Sases یکی ازملل آسیای مرکزی که در عهد داریوش مطیع حکومت هخامنشی شد.

(۲) Athénée XIII 575

تومبک(۱)وشیپوربزدند - ودرستخمک(۲)بانگ کردند- کاروانی پدیدآوردند - پیلبانان برپیل رفتند- شتربانان باشتر- وورتین-دار به‌ورتین(۳) - تبرکها بسیاربود - کیشها پرازتیر- وبس زره روشن - بس زره چهار کرد(٤) - کاروان ایران - چندان بود - که بانگشان برآسمان - وپای به دوزخ می‌شد - گذرگاهها ببریدند- آبها(٥) بیاشفتند - ایدون که تا یك ماه - آب خوردن نمی‌شایست - بروز روشنی نبود - مرغ‌نشیم(٦) نمی‌دید - وچنان بود که برسراسبان - وبرتیغ نیزکان - وبرستیغ کوه - شب از روز پیدا نبود.

« وشتاسب شاه بزریر - فرمان داد که خان کن(۷) - تاایرانیان خان کنند - تابدانیم - که شب است یاروز - پس‌زریر ازورتین(گردونه) - بیرون آمد وخان کرد - و ایرانیان خان کردند- گرد ودود بنشست- ستاره وماه پیداشد - پس سیصد میخ بزدند - وسیصد اورویس(۸) ببستند - وسیصد دراگ(۹)- برآنها بسته‌آمد.

(۱) تومبک=طبل=تنبک=تمبک
(۲) شیپور
(۳) گردونه
(٤) نوعی‌زره
(٥) رودها
(٦) لانه
(۷) اردوبزن!اوتراق کن !
(۸) ارویس=چرخ ؟ سراپرده؟
(۹) دراك نوعی از زنگ‌بود ، وگویا «درای» ازاین اصل باشد .

پیشگویی جاماسپ :

« پس وشتاسپ بنشاند - ژاماسپ را پیش خود - گفت من دانم - که تو ژاماسپ دانا - نیك و شناسایی - وتو می‌دانی - که کی باران آید - و چند بزمین آید - و چند سرشك(۱) برسرشك - کی گیاه بشکفد - و کدام گل در روز - و کدام گل درشب - دانی که ابرها- کدامیك آب دارد - و کدامیك آن‌ندارد- فردا روز چه بود - از پسروبرادر- که زید و که میرد ؟

« ژاماسپ بیتخش(۲) گفت- که کاش‌نمی‌زادم(۳)- وچون زاده‌ام - ببخت خویش - بدور جای بمیرم - و یامرغی شوم - که بدریاافتم - ویاخدایگان این پرسش- ازمن‌نمی کرد - وا کنون که کرده شد - مراکامی دگرنیست - جزآنکه راستی گویم - اگر خدایگان خواهد - دست بردل نهد - به خورهٔ اهرمزد - بدین مزدیسنان - وبجان زریر (سوگند یاد کند) ...

« گوید ژاماسپ - که اگرشما خواهید - این‌بزرگ سپاه‌ایران را - ازخرگاه پادشاه - بیك تیر پرتاب فراتر-فرمایید نشاندن - پس وشتاسب شاه - آن‌بزرگ سپاه ایران - ازخرگاه میانین - بیك‌تیرپرتاب فراتر - فرمود نشاندن - (ژاماسپ) گفت آن به - که از مادر نزاد - ویا اگر زادمرد - ویا از کود کی -

(۱) سرشك=قطره

(۲) بیتخش (bitaxsh) وزیر

(۳) زاده نمی‌شدم

ببرنایی نرسید - آنروز که پیکار آغازند - بس مام بی‌پسر - بس پور بی‌پدر - بس برادر بی‌برادر - بس زن بی‌شوی (شوند) - بس بارگی آیند - که‌اروند(۱) روند - واندر آن خیونان خدای نبینند(۲) - آن به که نبینند - آن ویدرفش جادورا - که آید و رزم بتابد(۳) - بگناه (بخیانت) بکشد - تهم سپهبد زریر را - که بارگی اوببرند(٤) ...

«وشتاسپ چون آن سخن شنود - از فرازگاه برزمین افتاد - آنگاه کارد بدست چپ - وبدست راست شمشیر گرفت - وبرسر ژاماسپ افگند - و گفت بدا برتو - ای بندهٔ جادوگر - که مادرت جادو - وپدرت در وژان(۵) بود - اگر بخورهٔ اهرمزد - وبدین مزدیسنان - وبجان زریر (سوگندیادنمی کردم) - باین دوتیغ سرت می‌بریدم - و برزمین می‌افگندم — (جاماسپ گفت) ازاین خاك برخیز - برتخت کیی نشین - هرچه باید بود - همان شاید بود — بهمان گونه که من گفتم.

جنگ زریر

«سپهبد تهم زریر - بکارزار آید - همچون ایزد آذر - که به‌نیستان افتد - وباد بااو یاربود - چون شمشیر فراز آرد - وآنگاه که باز برد - ده خیون بکشد - چون بگرسنگی و تشنگی -

(۱) اروند = تند
(۲) یعنی درمیان آن ترکان صاحب خود نمی‌بینند.
(۳) بتابد = روشن کند
(٤) درنسخهٔ اصل، «آن بارگی سیاه وآهنین سم زریررا»
(۵) برکیش اهریمنی

خون خیون بیند - بدان خرسند وسیر شود - (ارجاسپ چون چنان دید بترسید وبانگ بر آورد) :

« کیست که‌شود- بازریر کوشد - وآن سپهبدرا کشد- ئادخت خود زرستان را - بزنی بدودهم - که اندر همهٔ کشور - ازو هژیرتر نیست — واو را وزیر خویش کنم — چه اگر زریر زنده ماند — دیری برنمی آید — که از ماخیونان — هیچیک‌زنده نماند— پس ویدرفش جادو — برپای ایستاد — و فرمان داد که اسب زین کنند — وویدرفش جادو — براسب نشست — آن‌ژوبین جادوی — بخشم وزهرساخته را — برسردست گرفت — واندر زرم دوید — وچون دید که زریر — آنگونه کار زاری کند — پیش‌او فراز نشد — واز پس او برجست — وژوبین زهر آبدار را — زریر شمشیربند — بالای کستی — بپشت‌اوبزد-بدل‌بگذشت — وبرزمین افکند — آنگاه فرو نشست — پرشن(۱) کمانها — و بانگ تك مردان(۲) .

« (گشتاسپ شاه که از فراز کوه برمیدان جنگ می‌نگریست ، دریافت که زریر کشته شد ، پس بانك‌برآورد) :

گمان می‌برم — که‌ازمازریر کشته‌شد — چه‌پرشن کمانها-وبانك تك مردان — اکنون برنمی آید — اکنون کیست که شود — و کین زریرمن خواهد — تاهماك دخت‌خود رابزنی‌بدودهم — که

(۱) پرش .
(۲) پهلوانان ، گردان ، مفردان سپاه .

اندر همهٔ کشور — ازو هژیرتر نیست — و کاخ زریر — و سپهبدی بدو دهم.

جنگ بستور:

«(از پهلوانان ایران تنها بستور (نستور) پسر خردسال زریر بکین جویی برخاست و چنین گفت):

«رزم ایران بینم — واینکه آن سپهبد دلیر — پدر من زریر — زنده است یا مرده — پیش خدایگان باز گویم. — پس وشتاسپ شاه — گفت مشو — چه توا پورنا کی(۱) — و پرهیز رزم ندانی — و تیر ندانی افکند — و خیونان ترا کشند — و آنگاه خیونان دو از من برند — که از من زریر را کشته‌اند — واز من بستور را کشته‌اند — اما بستور پنهانی — به آخور سردار(۲) گفت — وشتاسپ فرمان داد — آن اسب که زریر را بود — به بستور دهید — آخور سردار — اسب زین فرمود کردن — و بستور برنشست — و اسب فراز هلید(۳) — و دشمن بکشت — تا بدانجایگه رسید — که پدر مرده را بدید — و گفت: ای پدر نامور — خون تو که ریخت — آن زین پرنده — بارهٔ تو که برگرفت — کام تو همه آن بود — که کارزار کنی — اما اینك کشته افتاده‌ای — چون مردم بی‌تخت — و این موی وریش تو — از باد بیاشفته است — تن پاکت خسته —

(۱) نابرنا، نابالغ

(۲) یعنی آخور سالار = میر آخور

(۳) اسب پیش راند

وخاك بر گردنت نشسته است - من اکنون چه می‌توانم کرد - اگرفرودآیم - وسر توبر کنار گیرم - وخاك از سرت بسترم - ازآن پس براسب - نشستن نمی‌توانم - آنگاه بستور اسب فراز هلید ودشمن بکشت - وپیش وشتاسپ شاه رسید - وگفت که من شدم - رزم ایران درست دیدم - و سپهبد را مرده دیدم - زریر پدر خود را - اما اگر شما خواهید - مرا هلید تا بشوم - و کین پدر بازخواهم . . .

« ... اکنون ای تیر که از من شوی - اپروپژ(۱) باش برهر کس - بهررزم وپات رزم(۲) - باید بپیروزی نام آورشوی - ودشمنان رابکشی - واکنون ای بارگی ودرفش - ازاین سپاه ایران - پیشاپیش باشید - ونام‌آور بوید - تاروز جاودان(۳) - ... بستوراسب فراز هلید - ودشمن بکشت - وکار زار بکرد - مانند زریر سپهبد - (ارجاسپ چون چنان دید گفت) : از این چنین پندارم - که ازتخم وشتاسپ - کسی کین زریرخواهد - اما ازشما خیونان - کیست که شود - باآن کودك - کوشد واو را کشد - تاآن وهستان دخت خودرا - بزنی بدو دهم - که‌اندرهمهٔ کشور - ازو هژیرترنیست - واو را شهربیتخش(٤) کنم - اگر این کودك زنده ماند - چندی نپاید - که از ماخیونان - هیچ زنده نماند -

(۱) پیروز

(۲) حملهٔ متقابله

(۳) تاابد ، تاروز قیامت

(٤) وزیرهمهٔ مملکت

پس ویدرفش جادو-براسب نشست-آن ژوبین جادوی-بخشم و زهرساخته را-برسردست گرفت-واندر رزم دوید- بستور نگاه کرد و گفت : - ای دروند جادو-پیش‌ترآی چه من - بارگی بزیران دارم-اما تاختن ندانم وتیراندر ترکش دارم اما گشادن ندانم . پیش‌ترآی تاآن جان خوش از تو دور کنم ، چنانکه از سپهبدتهم زریرپدر من کردی . پس روان زریربانگ کرد ، که این ژوبین ازدست بیفگن ، از کیش تیری برآر ، وبدین دروند پاسخ کن! بستورچنان کرد ، که روان زریر گفت وآنگاه : - از تن‌او آن موزه برآورد-باآن جامۀزرین زریر-وخودبربارگی - زریر نشست - وبارگی خویش - بدست فراز گرفت واسب فراز هلید - ودشمن‌بکشت - تابجایی رسید - که گرامیك کرت(۱) آنجا بود-ودرفش بدندان داشت - وبدودست کارزار همی کرد.... (بستور بدو گفت) :

« به پیروزی دار- ای گرامیك کرت جاماسپان - این درفش پیروزان را - واگر من زنده رسم - به‌پیش وشتاسپ شاه - گویم که توکار زار - چسان بپهلوانی کردی - بستوراسب فراز هلید-ودشمن بکشت -تابجایی رسید- که‌سواریل سپنددات آنجا بود-وچون اوبستور را دید - آن بزرگ سپاه ایران - به‌بستور بهشت - خود برسر کوه شد - تا ارجاسپ را بابیور - سپاه از سر کوه بزند-وبدشت‌افگند - سپنددات جنگید - وسوی گرامیك

(۱) Cramik – Kart پسرجاماسپ ، ودرشاهنامه « گرامی» ...

کرت براند ـ و گرامیك کرت جنگید ـ وسوی بستوربراند .

« وسرانجام اسفندیار بارجاسپ گفت :

«شو و گوی‌چه‌دیدی‌ـ ازدست یل سپندداتـ که‌دانند چه‌بودـ اندر روز فروردین ـ اندر اژدهایی رزم‌برزم وشتاسپ(۱)



(۱) حماسهٔدرادبیات پهلوی (اشکانی)ـ صفحات ۱۳۱-۱۲۱ (باختصار)، طهران ۱۳۳۳ .

درخت آسوریك(۱)

« رساله‌ایست بپهلوی در مناظرهٔ نخل وبز بشعر دوازده هجایی مخلوط به‌نثر، که گویا در آغاز منظوم بوده‌است ، وبعد ابیات آن کتاب مغشوش ودست کاری شده است ، وفعلا نثر ونظمی است مختلط ، واین برحسب عقیدهٔ هرتسفلد(۲) بلهجهٔ پهلوی شمالی است ، ونامش «درخت آسوریك» است .

«درین کتاب قوافی رعایت شده‌است ، بعضی ابیات با(الف ونون) و بعضی ابیات با (نون ودال) ختم می‌شود ، وماچند مثال ازین کتاب بزبان اصلی ذکرمی کنیم (وسپس ترجمهٔ آنرا بفارسی کنونی‌می آوریم):

«درختی رست است‌تر اوشتروا سوریك ،

بنش خوشك است ، سرش هست‌تر ،

ورگش کنیا (نی) ماند . برش ماند انگور ،

شیرین باآورد ...

مرتومان وینای آن ام درختی بلند ،

---

(۱) این کتاب دربمبئی درضمن متون پهلوی بطبع رسیده است ، و بسیار مورد اعتنای خاورشناسان وعالمان بزبان پهلوی قرار دارد، ومجموع آن پنجاه‌وچهار فقره درشش صفحه از۱۰۹ تا۱۱٤ است .

(۲) Herzfeld (مستشرق معروف آلمانی)

بوژ اوام نپردت کو ازهچ تواورترام پتوس گونگ هیر.
ایم پت خونیرس دمیك درختم نیست همتن .
چی ، شه‌هچ ازخورت کند نوك آورم بار .
مکو کان تخت اوم فرسپ ام وات پانان .
گیواگ روپ هچ از کرند کی وراژند میهن ومان .
گوازم هچ از کرند کی کوپند شی وبرنج ؛
دمینك هچ از کرند آتوران وزنای .
موك ام ورچیگران نالین ام ورهنك پایان.
رسن هچ از کرند گی تو پای بندند .
چوپ هچ از کرند کی توپایها ماچند .
میگ (می) هچ از کرندکی تو سر کونگ وچند .
هیزم ام آتوران کی توسیچ بریژند .
تاپستان اسایك ام پت سری شترویاران ؛
شکر ام ورچیکران دوشاب آژات مرتان .
تپنگوك هچ از کرند . . . دارو کدان وینای شتروان -
- شتروی برند بچشکان بچشك ...
آشیان ام مرویچکان سایك کاریاکان (ظ : کاروانان)
خستك بی‌او کنم پت نوك بوم رست .
کذ ارژند مرتومك کوم بی‌نی وناسند .
بغانم اوت زرین ویت او این داند :
آنك ژمرتومك کیش نیست می‌ونان ،
هچ ازباری خورند . . .

دت هم برت آویختند کذش آن گفته بوت درخت آسوریك...(۱)»

ترجمهٔ اشعار

«درختی رسته‌است ورای شهرستان اسوریك ، بنش خشك‌است ، وسر او تراست ، برگش به‌نی ماند ، وبرش بانگور ، شیرین بارآورد . مردمان بینی من آندرخت بلندم ، بز برمن بیرون می آید ، ورقابت می کنند، که من از تو برترم به بس گونه چیز . مرا به زمین خونیرث (اقلیم چهارم) درختی نیست همتن ، چه شاه از من تناول کند چون نو آورم بار ، تختهٔ کشتی‌ها هستم ودگل‌بادبانها . جاروب از من کنند، که ورازند ومیهن ومان (خانمان). گواز (برنج کوپ ودنگ)از من کنند، که کوبند جو وبرنج، دمینك(دم کوره)ازمن‌سازند آذران وزن(بادبزن)، موزه‌ام برزگران را ، وپای افزارم برهنه پایان‌را - ریسمان ازمن‌سازند، که پای ترابندند ، چوب ازمن کنند، که پایهای ترا ماچند(؟) میخ از من کنند کت سرنگون آویزند ، هیزمم آتشهایی راکه ترا مهیا وبسته سازند ، تابستان سایه بانم برسر شهریاران - شکرم‌برزگران را-دوشابم برای آزادمردان .

« تبنگوی (طبق) از من سازند . . . وداروان بینی شهر بشهر برند پزشك برپزشك . . . آشیان (قفص) مرغکانم وسایهٔ کاروانها . هسته برافکنم به‌نوبوم‌رست، برای اینکه مردم فقیربسبب من منتفع گردند . سرشاخهای من باشد زرین - علاوه براین داند نیز آنمردی که شراب

(۱) نقل‌ازمتون پهلوی ، طبع انکلساریا ، ازصفحهٔ۱۰۹ تا۱۱۰ فقرهٔ یك تا بیست .

ونان ندارد ، که در آنهنگام از میوهٔ من بخورند (یعنی وقتی که فصل پائیز رسد ، وسر شاخهای من طلایی شود،علاوه برهمهٔ منافعی که کردم، مردم فقیر نیزاز میوهٔ من خواهند خورد) .

«دورقیب ودو هم‌نبرد بایکدیگر درآویختند ، وقتی که درخت آسوریك این سخنان را گفته بود(۱)»



(۱) نقل از کتاب سبك شناسی، تصنیف شادروان بهشت آشیان ملك الشعرا بهار ، جلداول ، صفحات ۴۰،۱۰۸-۱۱۰

آثار منظوم مانویان

«مؤسس سلسلهٔ ساسانی درسال دویست وچهل ویك میلادی بدرود زندگی گفت . حجاری نقش رجب، که حاکی ازجلوس پسر او شاهپور اول است ، پادشاه رادرحالی نشان میدهد، که حلقهٔ سلطنتی را ازدست خدای بزرگ اوهرمزد می گیرد ...

«تاجگذاری رسمی شاهپور در سال دویست وچهل ودو صورت گرفت . بنابروایت ابن‌الندیم نخستین خطبهٔ مانی در روزجلوس شاهپور، یعنی یکشنبه اول نیسان، که آفتاب دربرج حمل قرارداشت ایرادشد...

« مانی از نجبای ایران بوده ، بنابرروایات موجوده ، مادرش از خاندان شاهان اشکانی بود ، که هنگام تولد مانی سلطنت ایران داشتند، وممکن است «فاتك» پدرمانی نیزازهمین دودمان باشد . این فاتك از مردم همدان بود ، ببابل مهاجرت کرد ، در قریه‌ای در مرکز ولایت « میشان » مسکن گزید ، و باطایفهٔ « مغتسله » که یکی از فرق « گنوستیك » است ، ودرآن تاریخ در نواحی بین فرات ودجله ساکن بود، آمیزش نمود . دراینجا مانی ، درسال دویست وپانزده یادویست و شانزده میلادی متولد شد ...

«مانی چند بار مکاشفاتی یافت ، وملکی بنام « صاحب وقرین » اسرار عالم وحقایق الهی راباو عرضه کرد ، پس آنگاه سفری بهند کرد ،

ودرطی آن بدعوت پرداخت ، وپس ازمراجعت بایران، دراینجانیز بدعوت خویش ادامه داد ، وخود را « فارقلیط »، که مسیح ظهور او را خبرداده بود ، معرفی کرد .

«مانی گوید : « درهرزمانی انبیاء ، حکمت وحقیقت را ازجانب خدابمردم عرضه کرده‌اند، گاهی در هندوستان بوسیلهٔ پیغمبری « بودا » نام، و گاهی درایران بواسطهٔ « زردشت »، وزمانی درمغرب زمین بوسیلهٔ « عیسی » ، عاقبت من، که مانی « پیغمبرخدای حق » هستم ، مأمورنشر حقایق درسرزمین بابل گشتم . »، ونیز درسرودی، که بزبان پهلوی اشکانی سروده، گوید :

« من ازبابل زمین آمده‌ام،

تا ندای دعوت را ،

درهمهٔ جهان پراکنده کنم »

«مانی درباب مبدأ آفرینش می گفت : در آغاز دو اصل اصیل وجود داشته ، یکی نیک ودیگری بد، « خدا » و« هیولا »، یا « روشنایی » و « تاریکی » . نخستین « پدرعظمت » یا « سروشاو » بود ، که غالباً بنام « زروان » خوانده شده‌است . اودر « ارض نور » قرار دارد ، که « اثیرنور » برآن محیط است ، و « روح اعظم » در آن نافذ ، وپنج مقام این خدای نخستین ، یابعبارت دیگر پنج « ائون » ، ودر عین حال پنج تجلی پدر ، عبارتند از : « ادراك ، عقل، فکر، تأمل ، اراده » . خدای ظلمت هم پنج عنصرظلمانی دارد ، که بنابریکی ازعقایدباستانی رایجه دربین‌النهرین، برروی یکدیگرقرار داشته‌اند ، وپنج عالم « سلطان ظلمات »راتشکیل می‌داده‌اند ، از اینقرار : دخان سامه ، آتش مخرب ، باد مهلك ، آب

گل‌آلود ، ظلمات . مانی به‌تبعیت زردشتیان گوید : قلمرو این دو خالق از یك جهت بهم پیوسته ، واز سه طرف دیگر بیکرانه است ...

«دستگاه آفرینش، که‌از ایزدان روشنایی در آیین مانی ترتیب داده شده‌است ، چنین می‌باشد .

کشور روشنایی :

پدر عظمت

اثیر نور و پنج تجلی پدر عظمت (پنج ائون)

ارض نور و پنج عنصر نورانی (=روان زنده)

نخستین دورهٔ آفرینش:

مادر زندگان (تبدیل روح‌اعظم)

انسان نخستین (باپنج عنصر نورانی ، که‌چون پسران یا جامه‌های او یند)

دومین دورهٔ آفرینش :

دوست انوار

باب اعظم یاسازندهٔ بزرگ

روح‌الحیاة باپنج ایزدان یاورش

اندیشهٔ زندگی (که‌از «فریاد» روح‌الحیاة و «پاسخ» انسان نخستین پدیدآمده)

سومین دورهٔ آفرینش :

الف ـ یاوران آفتاب

رسول (سوم)

۱۲ بتول نورانی

ستون شکوه

ب - یاوران ماه

عیسی نورانی و(عیسی کودك)

دوشیزهٔ روشنایی (بتول نورانی اخص)

نفس نورانی(۱)

بطوریکه ملاحظه می‌شود، نور و روشنایی و مظاهر گوناگون آن اس اساس آیین مانی بشمار می‌رود، وبهمین جهت‌است، که‌بهترین قطعات منظوم‌مانویان درستایش ونیایش عنصرروشنایی‌سروده شده‌است.

«اینك ازمنظومات مانویان یك نمونه» که درشعردوازده هجایی وبدون قافیه گفته شده، واز کشفیات «طورفان»استخراج گردیده‌است، ذکرمی کنیم (وسپس ترجمهٔ آنرا بفارسی جدید نقل می‌نماییم):

درستایش درخت نور

«خورخشیت‌ی روشن ادپورماهی برازاگ،

روژنداد برازند ازتنواری اوی درخت،

مروانی بامیوان اوی وازند شادیها،

وازند کبوتر(اد) فرشه مروی وسپ (گونگ)،

سراویند اد آواژند... ی کنیکان،

بستایند (هماگ) تنواری اوی (درخت)،

ترجمهٔ اشعار:

خورشید روشن وبدر برازنده،

روشنی دهند وبرازندگی کنند ازتنهٔ آن درخت،

(۱) کریستنسن: ایران در زمان ساسانیان، صفحات ۲۰۳-۲۱۴، طهران۱۳۳۲، (باختصار).

مرغان روشندل سحری سخن گویند از روی شادی ،
سخن سر کنند کبوتران وطاوسان وهمه گونه مرغان ،
سرود گویند و آواز بر کشند . . . دختران ،
بستایند همگی پیکر آندرخت را(۱) .

بهترین کتابی که دربارهٔ آیین‌مانی و آثار وادبیات وعقایدمانویان باستناد آثار مکتشفه در«طورفان»نگاشته شده ، همانا تحقیقات‌عالمانهٔ پرفسور ویلیامز جاکسن می‌باشد، که یکربع قرن پیش در نیویورك انتشار یافته‌است(۲) ونگارنده مشغول ترجمه وتحریرآن بزبان فارسی است ، ودرصورتیکه توفیق رفیق‌باشد ، درآیندهٔ نزدیك انتشار خواهد یافت .



(۱) سبك شناسی ، جلدنخست ، صفحات۱۰۶ـ۱۰۷ .

(۲) Researches in Manichaeism with special reference to lhe Turfan Fragments by A.V. Williams jackson;1932.

اخبار ادبیات منظوم ایران در دورهٔ ساسانی

در آثار نویسندگان صدر اسلام

در کتاب المحاسن والاضداد(۱) تألیف ابی عثمان عمرو بن بحر الجاحظ البصری (متوفی سنهٔ دویست وپنجاه وپنج هجری) در فصل محاسن النیروز والمهرجان، بنقل از تاریخ ساسانیان تألیف موسی بن عیسی الکسروی (تاریخ تألیف در حدود دویست وپنجاه وسه هجری) از وجود شعر و شاعری در دربار ساسانی شرح مشبعی آورده است، که عیناً نقل می‌شود:

«... فکان فیما یغنی بین یدی الملک، غناء المخاطبة، واغانی الربیع، واغانی یذکر فیها ابناء الجبابره وتوصف الانواء، واغانی افرین والخسروانی، والماذراستانی، والفهلبد، وکان اکثر مایغنی العجم الفهلبد مع ایام کسری ابرویز، وکان من اهل مرو، وکان من اغانیه مدیح الملک وذکر ایامه ومجالسه وفتوحه، وذلک بمنزلة الشعر فی کلام العرب یصوغ له الالحان، ولا یمضی یوم الا وله فیه شعر جدید وضرب بدیع، و کان یذکر الاغانی التی یستعطف بها الملک ویستمیحه لمرازبته وقواده ویستشفع المذنب. وان حدثت حادثة او ورد خبر کرهوا انهائه الیه؛ قال فیه شعراً وصاغ له لحناً، کما کان فعل حین نفق مرکوبه شبدیز،

(۱) المحاسن والاضداد للجاحظ، مکتبة العرفان، مطبعة الساحل الجنوبی، صفحات ۲۷۶-۲۸۰.

ولم یجسروا علی انهاء ذلك ، فغنی بها ، وذ كرانه ممدود فی آریه ، ماد قوائمه لایعتلف ولایتحرك ، فقال الملك : هذا قدنفق ، اذاً قال : انت قلت ذلك ، ایها الملك ، وكان یضطر باشعاره ان یتكلم بالذی یكره عماله ان یستقبلوه به(۱) .

البته قارئین متوجه هستند، كه مقصود از «اغانی» در كلام جاحظ، همانطور كه خود وی تصریح كرده ، «اشعار ایرانیان» است، همچنانكه ادبیات منظوم تازیان در «كتاب الاغانی» لابی الفرج الاصفهانی جمع آمده است ، بطوریكه این كتاب را فضلای متقدم «دیوان العرب» خوانده‌اند .



«در وجود شعر بمعنی اعم در عهد ساسانیان، كه در نغمات موسیقی سروده میشد ، شكی نیست ، وقرائن متعددی ازوجود آن در دست است واصلا دراین فقره شكی هم نمی‌تواند باشد ، زیرا كه در تمام ملل آنچه را كه با آهنگ مخصوص در نغمات موسیقی خودشان می‌خوانند ، درواقع شعراست ، در «خزانة الادب» عبدالقادربن عمر بغدادی ، متوفی ۱۰۹۳ (طبع بولاق ، جلد ٤ ، صفحهٔ ۱۵٦و۱۵۷) در ضمن شرح شعر جاهلی مشهور اعشی ازبنی قیس : «مابكاء الكبیر بالاطلال وسؤالی مایردسؤالی» حكایتی از كتاب شرح ادب الكاتب ابن قتیبه ، تألیف عبدالله بن محمدبن السیدالبطلیوسی (٤٤۱ـ۵۲۱) نقل می كند ؛ كه خیلی مهم است بدینقرار: «ابن السید آورده، كه ناقلان اخبار روایت كرده‌اند، كه طلیحهٔ اسدی ،

(۱) المحاسن والاضداد ، چاپ بیروت صفحات ۲۷۸-۲۷۹ .

از اشراف عرب بود، و گاهی بدربار کسری ورود می کرد. کسری (که در اینجا مقصود خسرو پرویز است) ویرا همیشه اکرام و اعزاز می کرد، وی گفت: که یکبار پیش کسری رفتم، وورود من تصادف کرد بیك عیدی ازاعیاد ایرانیان. پس من نیز باسایر حاضرین ازحاشیهٔ پادشاه حضور بهمرسانیدم. وقتی که طعام خوردیم، شراب گسترده شد، وشروع کردیم بنوشیدن، آنگاه مغنی این شعرعربی را تُغنی کرد:

«لایتاری لما فی القدر یطلبه. . . .، که از اعشی باهله، غیر از اعشی بنی قیس سابق الذکر» است؛ کسری بترجمان خود گفت: چه میگوید؟ پس اوترجمه کرد، کسری گفت: این زشت است! بعد مغنی این شعررا سرود:

«اتتك العیس تنفخ فی براها»، کسری بازازترجمان خودپرسید، که چه می گوید؟ ترجمان گفت نمی‌دانم، یکی از حاضرین گفت: «شاهانشاه اشتراف اف»، ومعنی آن این است، که ای ملك الملوك: «این شتری است، که دم می‌زند (یا پف می کند)».

«طلیحه گوید، که ترجمهٔ او عربی رابفارسی، مرا بخنده آورد، بعد مغنی یك شعرفارسی خواند، که من آنرا نفهمیدم، و کسری طرب کرد، وجامی برای او پر کردند، وبرپای شد وآنرانوشید، وجام بجمیع حاضرین بگردید. پس من ازترجمان که درپهلوی من نشسته بود، پرسیدم این شعرچیست که پادشاه را چنین بطرب آورد؟ گفت: پادشاه روزی بتفرج بیرون رفته بود؛ یك پسر خوش صورت دید که در دست او گل سرخی است، واو راپسندید وحکم کرد، که در باب وی برای اوشعری بسازند، وچون مغنی این شعررا خواند، شاه بنشاط آمد، و کردآنچه

را که دیدی. گفتم در این مطلب چیزی نیست که آدم را تا باینندرجه بطرب ووجد بیاورد. پس کسری از ترجمان پرسید که بامن چه مذاکره کرد واو تفصیل رانقل کرد. کسری بترجمان گفت: باو بگو اگراین حکایت وشعرا ترا بنشاط در نمی‌آورد، پس چه چیز ترا طربناك کند؟ ترجمان حرف شاه رابمن ابلاغ کرد. من درجواب گفتم: شعر اعشی که گفته مابکاءالکبیر بالاطلال.... الخ. ترجمان آنرا بشاه گفت،و کسری از معنی آن پرسید. گفتم این حکایت پیری است که بمنزلگاه محبوبهٔ خود گذر کرده، وآنجا راخالی و کهنه ودگرگون یافته، اینست که گریه آغاز کرده. کسری خندید و گفت: چه چیز طرب انگیز در این هست که پیری درخرابه‌ای ایستاده و گریه می کند، مگر نه آنچه مارا بطرب آورد، بیشتر سزاوار طرب بود؟ طلیحه گوید: که بعد از این واقعه، دیگر کسری بمن بی‌میل شد».

«ازاین حکایت، علاوه بروجود شعر فارسی در آنزمان (دوران ساسانیان.م)، چنان مستفاد می‌شود که در دربار ساسانیان (ظاهراً بواسطهٔ مجاورت پایتخت (تیسفون ــ م) ببلاد حیره، و مراودهٔ اشراف و شعرای عرب، مانند اعشی وغیره) مغنیان شعرعربی نیز می‌خواندند، وعرب و فارس اختلاط و معاشرت پیدا کرده بودند، چنانکه یك حکایت دیگر نیزدرخزانةالادب (جلد اول، صفحهٔ ۵۵۱ـ۵۵۲) بنقل از کتاب‌الشعراء ابن قتیبه نقل شده، مؤید آنست، وآن چنانست که: «کسری روزی شنید که اعشی بااین‌بیت تغنی می کند: ارقت وماهذا السهارالمورق وما بی من سقم ومابی‌معشق یعنی‌بیداری کشیدم (یابیداری می کشم)وخوابم نمی‌برد، وچیست‌این بیخوابی که بیدار نگاه می‌دارد، درصورتیکه در

من نه‌بیماری‌است ونه‌عشقی . نوشیروان‌پرسید : این عرب‌چه‌می گوید؟ گفتند بعربی تغنی و آوازه می کند . گفت حرفش را ترجمه کنید . گفتندمقصودش اینست که‌بدون آنکه‌بیمارباشد، یاعاشق بیداری کشیده. نوشیروان گفت : پس او دراینصورت دزد است ! »(۱)



(۱) هزارهٔ فردوسی ، حواشی صفحات۴۴-۴۵ ، ازقسمت فارسی .

تحول عظیم در ادبیات منظوم ایران

بعد از اسلام

ادبیات منظوم ایران در عهد باستان (عهد اوستایی - هخامنشی - اشکانی و ساسانی) چنانکه از نمونه‌های مختصر و منتخب آن در صفحات پیش معلوم شد، باسلوب اشعار مغرب زمین (یونان و روم باستان، و آثار منظوم اروپاییان) بوده‌است. اما بعداز پیدایش آیین اسلام و نفوذ تازیان دراعماق تمدن ایرانیان، روش نوینی در شعروشاعری ایرانیان پدید آمد که منجر بتحول عظیمی درادبیات منظوم ایران شد.

نویسندگان و گویندگان و مترجمین و مصنفین ایرانی در صدر اسلام، پس‌ازشیوع لسان عرب درمیان ایرانیان، شروع بگفتن ونوشتن بزبان تازی کردند ودر زمینهٔ شعر وادب ولغت چنان پیش رفتند، که استاد لغت وفصاحت وبلاغت درعربیت گشتند: ابن المقفع سیبویه، سیرافی ونظایر وامثال ایشان بهترین گواه این مقال هستند«۱»؛ وچون شعر

(۱) رجوع فرمایند به:

تاریخ ادبیات عرب بروکلمان (Brockelmann)

مطالعات اسلامی گلدتسیهر (Goldzieher)

تاریخ تمدن اسلامی فن کرمر (A.von Kromer)

تاریخ ادبیات ایران ادوارد براون (F G. Browne)

ودر مآخذ شرقی مراجعه شود به: مقدمهٔ ابن خلدون؛ وتاریخ ادبیات عرب تألیف جرجی زیدان، ومنابع بیشمار مذکور در آن.

وشاعری در زبان عرب بسبك دیگری بود، که مختص بآن قومست، لذا گویندگان ایرانی نیزشروع بنظم اشعار در بحور واوزان تازی کردند وآثار منظوم درخشانی ازخود بعربی باقی گذاشتند که کتابهای مفصلة-الاسامی ذیل مشحون ازاشعار شیوا وفصیح وجزیل ایشانست :

۱ـ یتیمة‌الدهر فی محاسن اهل‌العصر للثعالبی «۱»

۲ـ تتمة‌الیتیمه لابی منصورعبدالملك الثعالبی النیسابوری

۳ـ دمیة‌القصروعصرة اهل‌العصر للباخرزی «۲»

٤ـ خریدة‌القصروجریدة‌العصر عماد کاتب اصفهانی «۳»

۵ـ معجم‌الادبای یاقوت حموی

مشاهیر شعرای ذواللسانین و تازیگوی ایرانی در آغاز ادبیات منظوم ایران بعدازاسلام (دورهٔ سلطنت طاهریان ، صفاریان ، سامانیان ، ودیلمیان وغزنویان) بشرح زیراست، مطابق ترتیبی که در کتاب اصبهان حمزهٔ اصفهانی (بنقل ثعالبی) ویتیمة‌الدهر و تتمة‌الیتیمه ودمیة القصر و معجم‌الادبا آمده :

۱ـ الحسین‌بن منصورالحلاج «٤»

(۱) ابومنصور عبدالملك الثعالبی‌النیسابوری (۳۵۰-٤۲۹)

(۲) ابوالحسن‌علی‌بن‌الحسن‌بن‌علی‌بن‌ابی‌الطیب‌الباخرزی(مقتول ٤٦۷)

(۳) العماد محمدبن محمدالکاتب الاصفهانی (۵۹۷)

(٤) حسین‌بن منصورحلاج ازاعاظم صوفیه وحکمای نامدار ایران بعد اسلامست ، برای شرح حال‌وی رجوع فرمائید به : طبقات الصوفیه لابی-عبدالرحمن‌السلمی النیسابوری صفحات ۳۱۱-۳۰۷،صلهٔ‌تاریخ طبری‌لعریب طبع مصر ، صفحات ... ، کشف‌المحجوب هجویری غزنوی ، ص۱۸۹-۱۹۱

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد



حافظیهٔ شیراز

(مصنف ازغزلیات شورانگیزحافظ نمونه های بسیار بفرانسه ترجمه کرده است)

DATE LABEL

۲- ابواحمد عبدالرحمن بن الفضل الشیرازی «۱»

۳- ابوالقاسم علی بن القاسم القاشانی «۲»

۴- الشیخ ابومحمد عبدالله بن محمد النامی الخوارزمی «۳»

۵- ابن العمید (ابوالفضل محمد بن الحسین-۴)

۶- ابن ابن العمید (ابوالفتح ذوالکفایتین-۵)

۷- الصاحب ابوالقاسم اسمعیل بن عباد «۶»

۸- الشریف ابوالحسن عباد بن علی الحسنی «۷»

بقیه حاشیه ازصفحه قبل:
کشف المحجوب هجویری غزنوی، ص ۱۸۹-۱۹۱ وفیات لاعیان ج ا ص ۱۸۳ - ۱۹۰ ،تاریخ بغداد ج ۸ص ۱۱۲-۱۴۱، الانساب ۱۸۱ ،اللباب: ج۱ ص ۳۳۰ ، شذرات الذهب ، ج۲ ص ۲۵۳-۲۵۷ ، طبقات الشعرانی ج۱ص ۱۲۶-۲۸،المختصر فی تاریخ البشر ج۲ص ۷۰ ، سیراعلام النبلاء ج ۹ق۲ ورق ۲۱۸ -۲۳۲ ،البدایه والنهایه ج ۱۱ ص ۱۳۲-۱۴۴ مرآة الجنان ج۲ ص ۲۵۳-۲۶۱،المنتظم ج۶ ص۱۶۰-۱۶۴ و کتاب گرانبهای پرفسور لویی ماسینیون تحت عنوان:

La passion dal-Husajn-ibn Mansour Al,Hallaa-j,en 2 vols, Paris 1922

وکتاب **اخبارالاحلاج** پاریس ۱۹۲۶.دراینجا بایدمتذ کرشویم که دیوان فارسی مطبوع حلاج مطلقا مجعول است.

---

(۱) یتیمة الدهر ،الجزء الثانی ص ۳۲۹-۳۲۵ بتحقیق محمد محیی- الدین عبدالحمید ،مصر ۱۳۶۶ = ۱۹۴۷

(۲) یتیمة الدهر ،الجزء الثانی ،ص ۳۲۹ -۳۴۴

(۳) یتیمة الدهر الجزء الثالث صفحات (۱۲۳ - ۱۲۲)

(۴) یتیمة الدهر ،الجزء الثالث ،صفحات ۱۵۵ - ۱۸۱

(۵) یتیمة الدهر ، « ،صفحات ۱۸۱ - ۱۸۸

(۶) یتیمة الدهر « « ۱۸۹ - ۲۸۶

(۷) یتیمة الدهر « « «۲۳۶ - ۲۳۹

۹- ابوالعباس احمدبن ابراهیم الضبی «۱»

شاعران ذواللسانین و تازیگوی اصفهان

۱۰- منصور بن باذان «۲»

۱۱- ابودلف العجلی «۳»

۱۲- معقل بن عیسی «٤»

۱۳- بکر بن عبدالعزیز «٥»

١٤- احمدبن علویه «٦»

۱۵- النضر بن مالك «۷»

١٦- علی بن المهلب «۸»

۱۷- ابونجدة «۹»

۱۸- احمدبن القاسم الدیمرتی «۱۰»

۱۹- ابوعبدالله تاج الکاتب «۱۱»

۲۰- سهلان بن کوفی «۱۲»

۲۱- صالح بن ابی صالح «۱۳»

۲۲- احمدبن واضح «١٤»

۲۳- محمدبن عبدالله بن کثیر «۱۵»

---

(۱) یتیمة الدهر الجزء الثالث صفحات ۲۸۷ - ۲۹٤

(۲ و۳ و٤ و٥ و٦ و۷ و۸و۹و۱۰ و۱۱و۱۲و۱۳) نام این گویندگان در **کتاب اصبهان لابی عبدالله حمزة بن ابی الحسین الاصبهانی** آمده است (بنقل ثعالبی، یتیمة الدهر، الجزء الثالث، الباب الباب الخامس فی محاسن اشعار اهل العصر من اصبهان، ص ۲۹۵).

١٤ و۱۵- ایضاً از جمله شعرای اصفهان که در کتاب اخبار اصبهان حمزهٔ اصفهانی آمده بوده است، بنقل ثعالبی در یتیمة الدهر، ص ۳۷۵

۲۴- عبدالرحمن بن مندویه «۱»

۲۵- ابوبکر بن بشرویه «۲»

۲۶- ابن زرویه «۳»

۲۷- ابوالهدهد «۴»

۲۸- ابوقتیبه «۵»

۲۹- محمد بن غالب «۶»

۳۰- الحسن بن اسحاق بن محارب «۷»

۳۱- ابوبکر الزبیری «۸»

۳۲- ابوعلی بن رستم «۹»

۳۳- ابومسلم بن بحر «۱۰»

۳۴- ابوالحسین بن طباطبا «۱۱»

۳۵- ابن کره «۱۲»

۳۶- نوشجان بن عبدالمسیح «۱۳»

۳۷- علی بن حمزة بن عماره «۱۴»

۳۸- ابراهیم بن سیارة الکادوسی «۱۵»

۳۹- ابوجعفر بن ابی الاسود «۱۶»

۴۰- ابوسعد بن نوفه «۱۷»

۴۱- ابوالعباس بن احمد بن معمر «۱۸»

۴۲- ابوعمر وهمام «۱۹»

(۱و۲و۳و۴و۵و۶و۷و۸و۹و۱۰و۱۱و۱۲و۱۳و۱۴و۱۵و۱۶و۱۷و۱۸و۱۹) ایضاً ازجملهٔ شعرای اصفهان که در کتاب اخبار اصبهان حمزهٔ اصفهانی آمده بوده است، بنقل ثعالبی در یتیمة الدهر، ص ۳۹۵.

۴۳- ابوسوادة«۱»

۴۴- ابوالقاسم بن ابی سعد«۲»

۴۵- عبدان الاصبهانی - المعروف بالخوزی«۳»

۴۶ - ابوسعید الرستمی (محمدبن محمدبن الحسن بن محمدبن الحسن بن علی بن رستم -۴)

۴۷- ابوالقاسم غانم بن ابی العلاء الاصبهانی (۵)

۴۸- ابومحمد عبدالله بن احمد الخازن(۶)

۴۹- ابوالعلاء الاسدی(۷)

۵۰- ابوالحسین الغویری(۸)

شاعران ذواللسانین و تازیگوی حضرت صاحب در اصفهان✲

۵۱- ابوالحسن علی بن محمد البدیهی شهرزوری(۹)

۵۲- ابوالقاسم الزعفرانی (عمربن ابراهیم، گویندهٔ چکامهٔ نیروزیهٔ

(۱ و ۲ ایضاً از کتاب اخبار اصبهان حمزهٔ اصبهانی بنقل ثعالبی ، صاحب یتیمة الدهر پس از ذکر اسامی این گویندگان باقید «وغیر هم» نقل خودرا خاتمه می‌دهد (ص۲۹۵) .

۳- یتیمة الدهر ، الجزء الثالث ، صفحات ۲۹۶ - ۳۰۰

۴- ایضاً ، الجزء الثالث ، صفحات ۳۰۰- ۳۱۹

(۵) ایضاً صفحات ۳۲۰ - ۳۲۱

(۶) ایضاصفحات ۳۲۱ - ۲۳۵

(۷) ایضاً صفحات ۳۳۵ -۳۳۶

(۸) ایضاً صفحات ۴۳۶ -۳۳۸

(۹) ایضاً صفحات ۳۳۹ - ۳۴۱

✲ یتیمة الدهر ، الجزء الثالث ، ، الباب السادس ، فی ذکر الشعر الطارئین علی حضرة الصاحب ص۳۳۹-۳۹۶

معروف - ۱)

۵۳- ابوالقاسم عبدالصمدبن بابك(۲)

۵۴- ابوابراهیم اسماعیل‌بن احمدالشاشی العامری(۳)

۵۵- ابوحفص الشهرزوری(٤)

۵٦- بنومنجم : هبةاللّه‌بن المنجم(۵)

۵۷- ابوعیسی‌بن‌المنجم(٦)

۵۸- ابوالفتح‌بن المنجم(۷)

۵۹- ابومحمدبن المنجم(۸)

٦۰- ابوالحسن‌بن‌المنجم(۹)

٦۱- ابوطاهربن ابی‌الربیع(عمروبن ثابت‌بن سعدبن علی-۱۰)

٦۲- ابوالفرج‌الساوی(۱۱)

٦۳- ابوالفرج‌بن هندو(الحسین‌بن محمدبن هندو-۱۲)

شعرای ذواللسانین وتازیگوی جبل ودیگر گویندگان مقیم همدان✿

٦٤- ابوالحسین‌احمدبن فارس(۱۳)

---

(۱) یتیمةالدهر، الجزء الثالث صفحات ۳٤۲ - ۳۵۲

(۲) ایضاً صفحات ۳۷۲ - ۳۸۱

(۳) ایضاًصفحات ۳۸۲ -۳۸۸

(٤) ایضاً صفحات۳۸۸- ۳۸۹

(۵و٦و۷و۸و۹) یتیمةالدهر ،الجزءالثالث ،صفحات ۳۸۹-۳۹۲

(۱۰) ایضاً صفحات۳۹۲-۳۹۳

(۱۱) ایضاًصفحات ۳۹۳-۳۹٤

(۱۲)ایضاً صفحات ۳۹٤-۳۹٦

✿یتیمةالدهر الباب السابع فی‌ذکر شعراءالجبل ....

(۱۳) ایضاً صفحات ۳۹۷-٤۰٤

۶۵- ابومحمدالقزوینی(۱)

۶۶- ابن الریاشی(۲)

۶۷- الهمدانی المقیم بشیراز(۳)

۶۸- ابن المناوی(٤)

۶۹- ابوعبدالله المغلسی المراغی(۵)

۷۰- براکویه الزنجانی(المعروف بالثلول -۶)

۷۱- ابوالحسن علی بن محمدبن مأمون الابهری(۷)

۷۲- ابوعلی الحسن بن محمدالضبیعی(۸)

۷۳- ابوالحسین علی بن الحسین الحسنی الهمدانی(۹)

۷٤- ابوسعد علی بن محمدبن خلف الهمدانی(۱۰)

۷۵- ابوعلی الحسین بن ابی القاسم القاشانی(۱۱)

۷۶- ابوالقاسم عمربن عبدالله الهرندی(۱۲)

۷۷- القاضی ابوبکر الأسی (من اهل الری -۱۳)

(۱و۲و۳و٤) یتیمة الدهر، الباب السابع صفحات ۳۹۷-٤۰٤

(۵) یتیمة الدهر ،الجزء الثالث ،صفحه ۳۹۷ و ٤۱۳

(۶) ایضاً صفحه ٤۰٤ - ٤۰۵

(۷) ایضاً « ٤۰۵- ٤۰۶

(۸) ایضاً « ٤۰۶ - ٤۰۷

(۹) ایضاً « ٤۰۷ - ٤۰۹

(۱۰) ایضاً « ٤۰۹ - ٤۱۰

(۱۱) ایضاً « ٤۱۰-٤۱۱

(۱۲) ایضاً « ٤۱۱- ٤۱۳

(۱۳) ایضاً « ٤۱۳- ٤۱٤

۷۸- احمدبن بندار(۱)

۷۹- ابوعبدالله الروذباری(۲)

شاعران فارس واهواز ✿

۸۰- عبدالعزیزبن یوسف الشیرازی(۳)

۸۱- ابواحمد الشیرازی(٤)

۸۲- ابواسحاق المتصفح (مقیم بخارا-۵)

۸۳- ابوالحسن محمدبن الحسین النحوی (٦)

۸٤ - ابوالحسین الاهوازی (صاحب کتاب القلائد والفرائد مقیم چغانیان -۷)

۸۵- ابوبکر هبةالله بن الحسین الشیرازی المعروف بابن العلاف(۸)

۸٦- ابوبکربن شوذبه الفارسی(۹)

۸۷- احمدبن الفضل الشیرازی(۱۰)

۸۸- المعروف المنبسط الشیرازی(۱۱)

۸۹-ابورجاء احمدبن عفوالله الکاتب الشیرازی(۱۲)

---

(۱) یتیمة الدهر، الجزء الثالث ٤۱۵

(۲) ایضاً « « ٤۱٦

✿یتیمة الدهر ،الباب الثامن صفحات ٤۱۷ - ٤۱۷

(۳و٤و۵و٦) ایضاً صفحه ٤۱۷

(۷) یتیمة الدهر ،الجزء الثالث ص٤۱۷

(۸) ایضاً یتیمة الدهر الجزء الثالث ٤۱۷ - ٤۱۹

(۹) ایضاً « « ٤۱۹-٤۲۰

(۱۰) ایضاً « « ٤۲۰

(۱۱) ایضاً « « ٤۲۰

(۱۲) ایضاً « « ٤۲۰

۹۰- ابوعبدالله الخوزی(۱)

۹۱- ابوالحسن بن ابی سهل الارجانی(۲)

۹۲- ابوعلی بن غیلان السیرافی(۳)

۹۳- ابن خلاد القاضی الرامهرمزی (٤)

۹٤- محمد بن عبدالعزیز السوسی(٥)

۹۵- ابومحمد السوسی(٦)

شاعران ذواللسانین و تازیگوی گرگان(۷) و طبرستان ✿

۹٦- القاضی ابوالحسن علی بن عبدالعزیز الجرجانی(۸)

۹۷- ابوالحسن علی بن احمد الجوهری(۹)

۹۸- ابومعمر بن ابی سعید بن ابی بکر الاسماعیلی(۱۰)

۹۹- القاضی ابوبشر الفضل بن محمد الجرجانی(۱۱)

---

(۱) یتیمة الدهر، الجزء الثالث ٤۲۱

(۲) ایضاً « « ٤۲۱

(۳) ایضاً « « ٤۲۱

(٤) ایضاً « « ٤۲۱-٤۲٥

(٥) ایضاً « « ٤۲٦

(٦) ایضاً « « ٤۲٦

(۷) برای اطلاع از اعلام رجال گرگان در صدر اسلام رجوع فرمایند بتاریخ جرجان تألیف سهمی جرجانی ،طبع هندوستان ،

✿ یتیمة الدهر ،الجزء الرابع ،الباب التاسع صفحات ۳-٥۹ .

(۸) یتیمة الدهر صفحات ۳ ـ ۲٦

(۹) یتیمة الدهر الجزء الرابع ، صفحات ۲۷ - ٤۳

(۱۰) ایضاً « « « ٤۳ - ٤۷

(۱۱) ایضاً « « « ٤۷ - ٤۸

۱۰۰- ابونصر عبدالله بن محمد البجلی الاسترابادی(۱)

۱۰۱- ابوالعلاء السروی(۲)

۱۰۲- ابوالفیاض سعدبن احمدالطبری(۳)

۱۰۳- ابوهاشم العلوی الطبری(٤)

۱۰٤- شمس المعالی قابوس بن وشمگیر(۵)



شاعران ذواللسانین وتازیگوی خراسان وماوراءالنهر ✿

۱۰۵- ابواحمدبن ابی بکر الکاتب✿✿(٦)

۱۰٦- ابوالطیب الطاهری(۷)

۱۰۷- ابومنصور الطاهری(۸)

۱۰۸- ابوالحسین محمدبن محمدالمرادی(۹)

---

(۱) یتیمة الدهر ، الجزء الرابع صفحه ۵۰

(۲) ایضاً « « « ۵۰ - ۵۲

(۳) ایضاً « « « ۵۲ - ۵۷

(٤) ایضاً « « « ۵۷ - ۵۸

(۵) ایضاً « « « ۵۹ - ٦۱

✿ یتیمة الدهر، القسم الرابع فی محاسن اشعار اهل خراسان وماوراءالنهر من انشاء الدولة السامانیه والغزنیه.

✿✿ باب الاول فی ایراد محاسن وظرف من اخبار واشعار قوم سبقوا اهل عصرناهذا . . .

(٦) یتیمة الدهر الجزء الرابع صفحات ٦٤ - ٦۹

(۷) ایضاً« « « ٦۹ - ۷۳

(۸) ایضاً« « « ۷٤

(۹) ایضاً« « « ۷٤ - ۷٦

۱۰۹- ابومنصورالعبدونی (احمدبن عبدون - ۱)

۱۱۰- ابوالطیب المصعبی محمدبن حاتم(۲)

۱۱۱- ابوعلی الساجی(۳)

۱۱۲- ابومنصورالخزرجی(٤)

۱۱۳- ابواحمد محمدبن عبدالعزیزالنسفی(٥)

۱۱٤- ابوالقاسم الکسروی(٦)

۱۱٥- ابوبکرمحمدبن عثمان النیسابوری الخازن(۷)

۱۱٦- الحسین بن علی المرورودی(۸)

۱۱۷- محمدبن موسی الحدادی البلخی(۹)

۱۱۸- ابوالفضل السکری المروزی (احمدبن محمدبن زید-۱۰)

۱۱۹- ابوعبدالله الضریرالابیوردی(۱۱)

۱۲۰- ابومحمدالسلمی(۱۲)

---

(۱) یتیمة الدهر ، الجزءالرابع ، صفحات ۷٦ ـ ۷۸

(۲) ایضاً الجزءالرابع ، صفحات ۷۹-۸۰

(۳) ایضاً « « « ۸۰

(٤) ایضاً « « « ۸۱

(٥) ایضاً « « « ۸۲

(٦) ایضاً « « « ۸۲ - ۸٤

(۷) ایضاً « « « ۸٤ ـ۸٥

(۸) ایضاً « « « ۸٥

(۹) ایضاً « « « ۸٥ - ۸۷

(۱۰) ایضاً« « « ۸۷- ۹۰

(۱۱) ایضاً« « « ۹۰ - ۹۱

(۱۲) ایضاً« « « ۹۱ - ۹۳

۱۲۱- ابوذر البلخی الحاکم(۱)

۱۲۲- ابواحمد الیمامی البوشنجی(۲)

۱۲۳- ابوعلی السلامی(۳)

۱۲۴- ابوالقاسم علی بن محمد الاسکافی النیسابوری(٤)

۱۲۵ - ابوالحسن علی بن الحسن اللحام الحرانی(٥)

۱۲۶ - ابومحمد المطرانی ، الحسن بن علی بن مطران(٦)

۱۲۷ - ابوجعفر محمد بن العباس بن الحسن(۷)

۱۲۸ - ابن ابی الشیاب ابومحمد(۸)

۱۲۹ - ابوالحسن علی بن هرون الشیبانی(۹)

۱۳۰- ابوالنصر الهزیمی المعافی بن هزیم(۱۰)

۱۳۱- ابونصر الظریفی الابیوردی(۱۱)

---

(۱) یتیمة الدهر، الجزء الرابع ۹۳

(۲) ایضاً « « ۹۳ - ٦٥

(۳) ایضاً « « ۹٥ - ۱۰۰

(٤) ایضاً « « ۱۰۰

(٥) یتیمة الدهر ، الجزء الرابع ، الباب الثانی فی ذکر العصریین المقیمین بالحضرة البخاریه و الطارئین علیها و المتصرفین فی اعمالها ، صفحات ۱۰۲-۱۱٥

(٦) ایضاً « « ۱۱٥-۱۲۲

(۷) ایضاً « « ۱۲۳-۱۲٦

(۸) ایضاً « « ۱۲٦-۱۲۷

(۹) ایضاً « « ۱۲۸-۱۲۹

(۱۰) ایضاً « « ۱۲۹-۱۳۳

(۱۱) ایضاً « « ۱۳٤-۱۳٥

۱۳۲ - رجاء بن الولید الاصبهانی ، ابوسعد(۱)

۱۳۳ - ابوالقاسم الدینوری ، عبدالله بن عبدالرحمن(۲)

۱۳۴ - ابومنصور احمد بن عبدالله(۳)

۱۳۵ - ابومنصور احمد بن محمد البغوی(٤)

۱۳۶ - ابوعلی محمد بن عیسی الدامغانی(٥)

۱۳۷ - ابوعلی الزوزنی الکاتب(٦)

۱۳۸ - ابوعبدالله الشبلی(۷)

۱۳۹ - ابوعلی المسبحی(۸)

۱٤۰ - ابوالحسن احمد بن المؤمل(۹)

۱٤۱ - ابواسحاق ابراهیم بن علی الفارسی(۱۰)

۱٤۲ - ابوجعفر الرامی محمد بن موسی بن عمران (۱۱)

۱٤۳ - ابوعبدالله محمد بن ابی بکر الجرجانی الملقب طرمطراق(۱۲)

---

(۱) یتیمة الدهر، الجزء الرابع ۱۳۵-۱۳٦

(۲) ایضاً « « ۱۳٦-۱٤۲

(۳) ایضاً « « ۱٤۲

(٤) ایضاً « « ۱٤۲-۱٤۳

(٥) ایضاً « « ۱٤۳-۱٤٤

(٦) ایضاً « « ۱٤٤-۱٤٥

(۷) ایضاً « « ۱٤٦

(۸) ایضاً « « ۱٤٦-۱٤۷

(۹) ایضاً « « ۱٤۸-۱٥۰

(۱۰) یتیمة الدهر الجزء الرابع ، الباب الثانی ، صفحات ۱٥۰

(۱۱) ایضاً « « ۱٥۱-۱٥۳

(۱۲) ایضاً « « ۱٥۳-۱٥٤

۱۴۴ - ابومحمدعدی بن محمدالجرجانی (۱)

۱۴۵ - عبدالرحیم بن محمدالزهری (۲)

۱۴۶ - ابوالقاسم اسماعیل بن احمدالشجری (۳)

۱۴۷ - ابوالحسن محمدبن احمدالافریقی المتیم (٤)

۱۴۸ - ابوالحسین احمدبن محمدبن ثابت البغدادی (٥)

۱۴۹ - ابومنصور البوشنجی الملقب بمضراب الشعر (٦)

۱۵۰ - ابوطالب عبدالسلام بن الحسین المأمونی (۷)

۱۵۱ - ابومحمدعبدالله بن عثمان الواثقی (۸)

۱۵۲ - ابوبکرمحمدبن العباس الخوارزمی (۹)

۱۵۳ - ابوسعیداحمدبن شبیب الشبیبی (۱۰)

۱۵۴ - ابوالحسن مأمون بن محمدبن مأمون (۱۱)

۱۵۵ - ابومحمدعبدالله بن ابراهیم الرقاشی (۱۲)

---

(۱) یتیمة‌الدهر، الجزء الرابع ۱۵٤

(۲) ایضاً « « ۱۵٤-۱۵۵

(۳) ایضاً « « ۱۵۵-۱۵٦

(٤) ایضاً « « ۱۵٦-۱۵۸

(٥) ایضاً « « ۱۵۸-۱۵۹

(٦) ایضاً « « ۱۵۹-۱٦۰

(۷) ایضاً « « ۱٦۱-۱۹۱

(۸) ایضاً « « ۱۹۲-۱۹۳

(۹) یتیمة‌الدهر ، الجزءالرابع ، الباب الرابع ، فی غرر فضلاء خوارزم ، صفحات ۱۹٤-۲٤۱

(۱۰) ایضاً « « ۲٤۲-۲٤۳

(۱۱) ایضاً « « ۲٤۳-۲٤٥

(۱۲) ایضاً « « ۲٤٥-۲٤۸

۱۵۶ - ابوعبدالله محمدبن حامدالخوارزمی (۱)

۱۵۷ - ابوالقاسم احمدبن ابی ضرغام(۲)

۱۵۸ - ابوالفضل الهمدانی (احمدبن الحسین بدیع الزمان -۳)

۱۵۹ - ابوالفتح علی بن محمد الکاتب البستی (٤)

۱۶۰ - ابوسلیمان الخطابی احمدبن محمدبن ابراهیم(٥)

۱۶۱- ابومحمد شعبةبن عبدالملک الستی (٦)

۱۶۲- ابوبکر النحوی البستی (۷)

۱۶۳- الخلیل بن احمدالسجزی (۸)

۱٦٤- ابوزهیربن ابی قابوس السجزی القاضی(۹)

۱٦٥- ابوالقاسم محمدبن محمدبن جبیرالسجزی (۱۰)

۱٦٦- ابوالعباس احمدبن اسحاق الجرمقی (۱۱)

۱٦۷- ابوالحسن عمربن ابی عمرالسجزی النوقانی(۱۲)

---

(۱) یتیمة الدهر، الجزء الرابع ۲٤۸-۲٥٤

(۲) ایضاً « « ۲٥٤-۲٥٥

(۳) یتیمة الدهر، الجزء الرابع، الباب الخامس صفحات ۲٥٦-۳۰۱

(٤) ایضاً « « الباب السادس فی ذکر اهل بست و سجبستان صفحات ۳۰۲-۳۲٤

(٥) ایضاً « « ۳۳٤-۳۳٦

(٦) یتیمة الدهر الجزء الرابع ،الباب السادس، ص ۳۳۷

(۷) « « ۳۳۸

(۸) « « ۳۳۸-۳۳۹

(۹) « « ۳٤۰

(۱۰) « « ۳٤۰-۳٤۱

(۱۱) « « ۳٤۱-۳٤۲

(۱۲) « « ۳٤۲-۳٤٤

۱۶۸- ابوالقاسم الداودی(۱)

۱۶۹-ابومحمدعبدالله‌بن محمدبن یحیی الداودی الهروی الفقیه(۲)

۱۷۰- ابوالحسن المزنی(۳)

۱۷۱- ابوسعد احمدبن محمدبن ملة الهروی(٤)

۱۷۲- ابوروح ظفربن عبدالله الهروی(٥)

۱۷۳- منصوربن الحاکم ابی منصور الهروی(٦)

۱۷٤- ابواحمد الساوی الهروی(۷)

۱۷٥- ابوالربیع البلخی(۸)

۱۷٦- ابوالمظفر البلخی(۹)

۱۷۷- ابوبکربن الولید البلخی(۱۰)

۱۷۸-الحسن الضریر المروروذی(۱۱)

۱۷۹- ابوالحسن محمدبن ابراهیم‌بن اسماعیل الفقیه الطوسی(۱۲)

---

(۱) یتیمة‌الدهر ،الجزء الرابع ،الباب السابع ،فی‌تفاریق من‌ملح اهل خراسان ،سوی نیسابور ص۳٤٥

(۲) « « ۳٤٥-۳٤٦

(۳) « « ۳٤٦-۳٤۷

(٤) « « ۳٤٦-۳٤۷

(٥) « « ۳٤۷-۳٤۸

(٦) « « ۳٤۸-۳٥۰

(۷) « « ۳٥۰

(۸) « « ۳٥۰-۳٥۱

(۹) « « ۳٥۱

(۱۰) « « ۳٥۲

(۱۱) « « ۳٥۲

(۱۲) « « ۳٥۲-۳٥۳

۱۸۰- ابو محمد الطوسی(۱)

۱۸۱- ابو سهل المعقلی الطوسی(۲)

۱۸۲- ابو نصر الروذباری الفقیه الطوسی(۳)

۱۸۳- ابو الفضل عبیدالله بن احمد المیکالی(٤)

۱۸٤- ابو عبدالله الوضاحی البشری محمد بن الحسین(٥)

۱۸٥- ابو طاهر بن الخبزارزی(٦)

۱۸٦- ابو الحسن احمد بن ایوب البصری المعروف بالناهی(۷)

۱۸۷- ابو علی الحسن بن احمد الفارسی النحوی(۸)

۱۸۸- ابو الحسین محمد بن الحسین الفارسی النحوی(۹)

۱۸۹-ابو سعد نصر بن یعقوب(۱۰)

۱۹۰- ابو نصر سهل بن المرزبان(۱۱)

۱۹۱- ابو محمد الحسن بن احمد البروجردی(۱۲)

---

(۱) یتیمة الدهر ، الجزء الرابع ۳٥۳

(۲) » » » ۳٥۳

(۳) » » » ۳٥۳

(٤) یتیمة الدهر الجزء الرابع ،الباب الثامن ،صفحات ۳٥٤—۱۸۳

(٥) » » الباب التاسع فی ذکر الطارئین علی نیسابور ،ص۳۸۲

(٦) » » » ۳۸۳

(۷) » » » ۳۸٤-۳۸۳

(۸) » » » ۳۸٤

(۹) » » » ۳۸۸-۳۸٤

(۱۰) » » » ۳۹۱-۳۸۹

(۱۱) » » » ۳۹٤-۳۹۱

(۱۲) » » » ۳۹٦-۳۹٤

۱۹۲-ابو نصر العتبی (خال محمد العتبی (۱)

۱۹۳-ابو النصر محمد بن عبد الجبار العتبی (۲)

۱۹۴- ابو نصر اسماعیل بن حماد الجوهری الفارابی (۳)

۱۹۵- ابو منصور احمد بن محمد اللجیمی (۴)

۱۹۶- ابو جعفر محمد بن الحسین القمی (۵)

۱۹۷- ابو الغطاریف عملاق بن غیداق العثمانی (۶)

۱۹۸- ابو المعلی ماجد بن الصلت المعروف بناقد الکلام الیمانی (۷)

۱۹۹- عبد القادر بن طاهر التمیمی ابو منصور (۸)

۲۰۰- ابو علی محمد بن عمر البلخی الزاهر (۹)

۲۰۱- ابو القاسم یحیی بن علی البخاری الفقیه (۱۰)

۲۰۲- ابو الحسین الرخجی (۱۱)

۲۰۳- ابو الحسن الممتاخی صاحب کتاب من غاب عنه الندیم (۱۲)

---

(۱) یتیمة الدهر، الجزء الرابع، باب التاسع صفحه ۳۹۷

(۲) « « « ۳۹۷-۴۰۶

(۳) « « « ۴۰۶-۴۰۷

(۴) « « « ۴۰۸-۴۱۰

(۵) « « « ۴۱۰-۴۱۱

(۶) « « « ۴۱۱-۴۱۲

(۷) « « « ۴۱۲-۴۱۳

(۸) « « « ۴۱۴

(۹) « « « ۴۱۵

(۱۰) « « « ۴۱۵

(۱۱) « « « ۴۱۶

(۱۲) « « « ۴۱۶

۲۰۴ـ ابو الحسن الحنظلی السهروردی (۱)

۲۰۵ـ ابو سعید البلدی (۲)

۲۰۶ - ابو القاسم علی بن محمد الکرخی (۳)

۲۰۷ - ابو الحسن محمد بن عیسی الکرخی (٤)

۲۰۸ - ابو المظفر الکمال بن آدم الهروی (٥)

۲۰۹ - ابو الحسن علی بن محمد الحمیری (٦)

۲۱۰ - ابو محمد عبدالله بن اسماعیل المیکالی (۷)

۲۱۱ - ابو جعفر محمد بن عبدالله بن اسماعیل المیکالی (۸)

۲۱۲ - الاستاذ ابو سهل محمد بن سلیمان الصعلوکی (۹)

۲۱۳ - علی بن ابی علی العلوی (۱۰)

۲۱٤ - ابو البرکات علی بن الحسین العلوی (۱۱)

۲۱٥ - ابو الحسن محمد بن ظفر العلوی (۱۲)

---

(۱) یتیمة الدهر الجزء الرابع، الباب التاسع، ص ٤۱٦

(۲) » » » ٤۱٦

(۳) » » » ٤۱٦

(٤) » » » ٤۱٦

(٥) » » » ٤۱٦

(٦) » » » ٤۱٦

(۷) یتیمة الدهر، الجزء الرابع، الباب العاشر فی ذکر النیسابوریین، صفحات ٤۱۷-٤۱۸

(۸) » » » ٤۱۸

(۹) » » » ٤۱۹

(۱۰) » » » ٤۱۹-٤۲۰

(۱۱) » » » ٤۲۰-٤۲۱

(۱۲) » » » ٤۲۱-٤۲۲

۲۱۶ - ابوالعباس محمدبن یحیی العنبری(۱)

۲۱۷ - ابوسلمةبن احمدالمعاذی(۲)

۲۱۸ - ابوسهل سعیدبن عبدالله التکلی(۳)

۲۱۹ - القاضی ابوبکر عبدالله بن محمدالبستی(٤)

۲۲۰ - ابوسعدعبدالرحمن بن محمدبن دوست(۵)

۲۲۱ - ابوعبدالرحمن محمدبن عبدالعزیز النیلی(٦)

۲۲۲ - ابوسهل بکربن عبدالعزیز النیلی(۷)

۲۲۳ - ابومحمداسماعیل بن محمدالدهان(۸)

۲۲٤ - ابوحفص عمربن علی المطوعی(۹)

۲۲۵ - ابوالعباس الفضل بن علی الاسفرائینی(۱۰)

۲۲٦ - ابوالفتح احمدبن محمدبن یوسف الکاتب الجوینی(۱۱)

۲۲۷ - ابوالقاسم الحسین بن اسدالعامری(۱۲)

---

(۱) یتیمة الدهر، الجزء الرابع ، الباب العاشر ص ٤۲۲-٤۲۳
(۲) » » » ٤۲۳
(۳) » » » ٤۲٤-٤۲۳
(٤) » » » ٤۲۵-٤۲٤
(۵) » » » ٤۲۸-٤۲۵
(٦) » » » ٤۳۰-٤۲۸
(۷) » » » ٤۳۱-٤۳۰
(۸) » » » ٤۳۳-٤۳۲
(۹) » » » ٤۳۷-٤۳۳
(۱۰) » » » ٤۳۹-٤۳۷
(۱۱) » » » ٤٤۱-٤۳۹
(۱۲) » » » ٤٤۱

۲۲۸ - ابوالنصر طاهر بن الحسین العامری (۱)

۲۲۹ - ابوعبدالله الغواص الجنیدی (۲)

۲۳۰ - ابوحاتم الوراق الکشمی (۳)

☆ ابوجعفر البحاث ، محمد بن الحسین بن سلیمان ☆

۲۳۱ - ابومنصور محمد بن علی الاسماعیلی الجوینی (٤)

۲۳۲ - ابونصر احمد بن علی بن ابی بکر الزوزنی (٥)

۲۳۳ - ابوالعباس محمد بن احمد المأمونی (٦)

۲۳٤ - ابومحمد عبدالله بن محمد العبدلکانی (۷)

☆☆ ابوالقاسم علی بن احمد بن مبروک الزوزنی ☆☆

۲۳٥ - ابوسلمة المؤدب (۸)

۲۳٦ - ابوحامد الخارزنجی (۹)

۲۳۷ - ابوسهل البستی (۱۰)

۲۳۸ - ابوالحسن العبدونی الفقیة (۱۱)

---

(۱) یتیمة الدهر، الجزء الرابع، الباب العاشر، صفحه ٤٤۱-٤۲۲

(۲) « « « ٤٤۲

(۳) « « « ٤٤۳-٤٤۲

☆ « « « ٤٤٥-٤۳۳ ☆

(٤) یتیمة الدهر، الجزء الرابع، الباب العاشر، صفحات ٤٤٥-٤٤٦

(٥) « « « ٤٤۷-٤٤٦

(٦) « « « ٤٥۸-٤٤۷

☆☆ « « « ٤٤۹ ☆☆

(۷) « « « ٤٥۰-٤٤۹

(۸) « « « ٤٥۰

(۹) « « « ٤٥۰

(۱۰) « « « ٤٥۰

(۱۱) « « « ٤٥۰

۲۳۹ـ ابو بکر الجلاباذی (☆)

۲۴۰ ـ ابو القاسم العلوی (۱)

۲۴۱ـ ابو سعید الخیز رودی (۲)

۲۴۲ ـ ابو سعید مسعود بن محمد الجرجانی (۳)

۲۴۳ ـ الفقیه ابو القاسم بن حبیب المذکر (٤)

۲۴٤ ـ ابو القاسم الحسن بن عبدالله المستوفی الوزیر (۵)

۲٤۵ ـ الشیخ ابو الحسن الکرخی (٦)

۲٤٦ ـ الشیخ ابو نصر بن مشکان (۷)

۲٤۷ ـ ابو العلاء بن حسولة (۸)

۲٤۸ ـ ابو الحسن علی بن محمد الغزنوی الاصبهانی (۹)



۲٤۹ ـ ابو علی مسکویه الخازن (۱۰)

(☆) یتیمة الدهر، الجزء الرابع، الباب العاشر ص ٤۵۰

(۱) » » » ٤۵۰

(۲) » » » ٤۵۰

(۳) » » » ٤۵۰

(٤) » » » ٤۵۰

(۵) » » » ٤۵۰

(٦) » » » ٤۵۰

(۷) » » » ٤۵۰

(۸) » » » ٤۵۰

(۹) یتیمة الدهر، الجزء الرابع، ما الحقها ابو الفضل المیکالی، صفحات ٤۵۱-٤۵۳

(۱۰) تتمة الیتیمة للثعالبی، تتمة القسم الثالث فی محاسن اهل الری و همدان و اصبهان و جرجان و طبرستان، عنی بنشره عباس اقبال، طهران ۱۳۵۳، صفحات ۱٦-۱۰۰

۲۵۰ - الاستاذ ابوسعد منصور بن الحسین الآبی (۱)

۲۵۱ - الاستاذ ابوالعلاء محمد بن علی بن الحسین صفی الحضرتین (۲)

۲۵۲ - الاستاذ ابوالقاسم عبدالواحد بن محمد بن علی بن الحریش الاصبهانی (۳)

۲۵۳ - ابوالقاسم غانم بن محمد بن ابی العلاء الاصبهانی (٤)

۲۵٤ - ابومحمد النظام الخزرجی (٥)

۲۵٥ - ابوسعد علی بن محمد بن خلف الهمدانی (٦)

۲۵٦ - ابوغانم معروف بن محمد القصری (۷)

۲۵۷ - ابوالقاسم ابراهیم بن عبدالله الکاتب الطاءی (۸)

۲۵۸ - ابوالحسن علی بن محمد بن احمد الکاتب (۹)

۲۵۹ - ابوالنجم مسافر بن محمد القزوینی (۱۰)

۲٦۰ - ابوالفتح محمد بن احمد الدباوندی (۱۱)

---

(۱) تتمة الیتیمه للثعالبی ، صفحات ۱۰۰-۱۰۷

(۲) « « ۱۰۷-۱۱۲

(۳) « « ۱۱۲-۱۱۸

(٤) « « ۱۱۹-۱۲٦

(٥) « « ۱۲٦

(٦) « « ۱۳۰-۱۳۱

(۷) « « ۱۳۰-۱۳۱

(۸) « « ۱۳۱

(۹) « « ۱۳۲

(۱۰) « « ۱۳۲-۱۳۳

(۱۱) « « ۱۳۳-۱۳٤

۲۶۱ ـ الشیخ ابوالمحاسن سعد بن محمد بـن منصور رئیس جرجان(۱)

۲۶۲- ابوالمظفربن القاضی ابی‌بشر الفضل‌بن‌محمدالجرجانی (۲)

۲۶۳ ـ صاعدبن‌محمدالجرجانی(۳)

۲۶٤ - ابوبکرعبدالقاهربن‌محمدبن‌الحسن(٤)

۲۶۵ ـ ابوالحسن عالی‌بن جبلة‌الغسانی(۵)

۲۶۶ ـ ابوعلی‌الحسن‌بن‌محمدالدامغانی(۶)

۲۶۷ - ابوالفرج‌احمدبن‌محمدبن‌یحیی‌بن جسنیل‌الهمدانی(۷)

۲۶۸ - الامیرابوابراهیم نصربن‌احمدالمیکالی(۸)

۲۶۹ - الشیخ الامام الموفق‌ابومحمدهبةالله‌بن‌محمدبن‌الحسین(۹)

۲۷۰ - ابوسعدالکنجروذی(۱۰)

۲۷۱ - ابوالقاسم عبدالصمدبن‌علی‌الطبری(۱۱)

---

(۱) تتمةالیتیمه‌للثعالبی، صفحات ۱٤٤-۱٤۹

(۲) » » ۱۵۰

(۳) » » ۱۵۰-۱۵۱

(٤) » » ۱۵۱

(۵) » » ۱۵۱

(۶) » » ۱۵۱-۱۵۵

(۷) » » ۱۵۶

(۸)تتمةالیتیمه للثعالبی ،تتمةالقسم الرابع فی‌محاسن‌اهل‌خراسان ، صفحات۶ـ۷

(۹) » » ۷ـ۸

(۱۰) » » ۸ـ۹

(۱۱) » » ۹ـ۱۱

۲۷۲ـ ابومنصور یحیی بن یحیی الکاتب(۱)

۲۷۳ - ابوالوفاء محمدبن یحیی بن یحیی الکاتب(۲)

۲۷۴ - ابوسلمةبن یحیی بن یحیی الکاتب(۳)

۲۷۵ - ابوالفضل اسمعیل بن محمدبن الحسن الکرابیسی(٤) .

۲۷۶ - ابومسعود احمدبن عثمان الخشنامی(٥)

۲۷۷ - ابوالحسن محمدبن الشیخ ابی علی الحسین بن محمدبن طلحه(٦)

۲۷۸ - ابویوسف یعقوب بن احمدبن محمد(۷)

۲۷۹ - ابومحمدالحسن بن المومل الحربی(۸)

۲۸۰ - ابوالفضل احمدبن محمدالعروضی المعروف بالصفار(۹)

۲۸۱ - ابوبکراحمدبن علی الصبغی(۱۰)

۲۸۲ - ابومنصوربن ابی علی الکاتب(۱۱)

---

(۱) تتمة الیتیمه للثعالبی، صفحات ۱٤

(۲) « « ۱٤-۱٦

(۳) « « ۱٦

(٤) « « ۱۷

(٥) « « ۱۷-۱۸

(٦) « « ۱۸-۲۰

(۷) « « ۲۰-۲۲

(۸) « « ۲۲-۲۳

(۹) « « ۲۳-۲٤

(۱۰) « « ۲٤

(۱۱) « « ۲٥

۲۸۳ - عبدالرحمن الدوغی الفقیه(۱)

۲۸۴ - ابوبکر محمدبن احمدالیوسفی(۲)

۲۸۵☆ - ابوجعفر محمدبن اسحق بن علی البحائی(۳)

۲۸۶ - ابوبکراحمدبن محمدالقوهی(٤)

۲۸۷ - ابویعلی الزوزنی(۵)

۲۸۸ - ابوالحسن العبدالکانی(٦)

۲۸۹ - ابوعلی بن ابی بکر بن خشبویة الزوزنی(۷)

۲۹۰ - ابوالحسن علی بن ابی علی بن جعفر المعروف بابن سیسنبر الزوزنی(۸)

۲۹۱ - ابوعلی الحسین بن احمدرزغیل(۹)

۲۹۲ - طاهربن عبدالله البیهقی(۱۰)

۲۹۳ - ابوالهیجاء علی بن حمدان الخوافی (۱۱)

۲۹۴ - ابوالعباس محمدبن ابراهیم الباخرزی(۱۲)

---

(۱) تتمة الیتیمه للثعالبی ۲۵-۲٦

(۲) « « ۲٦-۲۹

(۳) تتمة الیتیمه للثعالبی ، الجزء الثانی ، صفحات ۳۰-۳۱

(٤) « « ۳۲

(۵) « « ۳۲-۳۳

(٦) « « ۳۳

(۷) « « ۳۳-۳٤

(۸) « « ۳٤

(۹) « « ۳٤

(۱۰) « « ۳٤-۳۵

(۱۱) « « ۳۵

(۱۲) « « ۳۵-۳۷

۲۹۵ - ابوعلی الحسن بن ابی الطیب الباخرزی (۱)

۲۹۶ - ابوجعفر احمد بن الحسن بن الامیر الباخرزی الخطیب (۲)

۲۹۷ - ابونصر احمد بن علی بن حفص العمروی (۳)

۲۹۸ - ابوعلی الفضل بن محمد بن الحسین الطبرستی (٤)

۲۹۹ - ابوالقاسم عمر بن عبدالعزیز السرخسی الملقب بالجکرزی (٥)

۳۰۰ - العمرکی المیهنی (٦)

۳۰۱ - ابوبکر النسوی الفقیه (۷)

۳۰۲ - ابومنصور قسیم بن ابراهیم القائنی الملقب ببزرجمهر (۸)

۲۰۳ - ابوجعفر محمد بن عبدالله الاسکافی (۹)

۳۰٤ - ابوالقاسم طاهر بن احمد الهروی (۱۰)

۳۰٥ - ابومسعود عصم بن یحیی الهروی (۱۱)

۳۰٦ - المعروف بن ابی الفضل الدباغ الهروی (۱۲)

---

(۱) تتمة الیتیمه للثعالبی ، الجزء الثانی ، صفحات ۳۷-٤۰

(۲) » » ٤۰

(۳) » ٤۰-٤۲

(٤) » » ٤۲-٤۳

(٥) » » ٤۳-٤٤

(٦) » ٤٤-٤٥

(۷) تتمة الیتیمه للثعالبی الجزء الثانی، ص ٤٥

(۸) » » ٤٥

(۹) » » ٤٥-٤٦

(۱۰) » » ٥۳-٥٤

(۱۱) » » ٥٤-٥٥

(۱۲) » » ٥٥

۳۰۷ - الاستاذ ابوذکریا یحیی بن عماد السجزی (۱)

۳۰۸ - ابوعلی البوشنجی الفلجردی (۲)

۳۰۹ - احمدبن محمدبن الاشعث البوشنجی (۳)

۳۱۰ - ابوعبدالله الحسین بن علی البغوی (٤)

۳۱۱ - ابوسعد احمدبن محمدبن جمل العمیدی (۵)

۳۱۲ - ابوبکر العنبری السحری (٦)

۳۱۳ - الشیخ العمید ابوسهل احمدبن الحسین الحمدوی (۷)

۳۱٤ - الشیخ العمید ابومنصور بن مشکان (۸)☆

۳۱۵ - الشیخ العمید ابوسهل محمدبن الحسن (۹)

۳۱٦ - الشیخ العمید ابوالطیب طاهر بن عبدالله (۱۰)

۳۱۷ - الشیخ ابوالحسن محمدبن عیسی الکرجی (۱۱)

۳۱۸ - الشیخ العارض ابوالحسن مسافر بن الحسن (۱۲)

---

(۱) تتمة الیتیمه للثعالبی الجزء الثانی ۵۵-۵٦

(۲) » » ۵٦

(۳) » » ۵٦

(٤) » » ۵۷-۵۸

(۵) » » ۵۸-۵۹

(٦) » » ۵۹-٦۰

(۷) » » ٦۰-٦۲

(۸) » » ٦۲-٦۵

(۹) » » ٦۵-٦٦

(۱۰) » » ٦٦-٦۷

(۱۱) » » ٦۸-٦۸

(۱۲) » » ٦۸-۷۱

۳۱۹ - الشیخ ابوالفتح مسعود بن اللیث(۱)

۳۲۰ - الشیخ ابوبکر علی بن الحسن لقهستانی(۲)

۳۲۱ - القاضی ابوالحسن المؤمل بن الخلیل بن احمد البستی(۳)

۳۲۲ - القاضی ابوالقاسم عالی بن علی بن عبدالله الشیرازی(٤)

۳۲۳ - القاضی ابوالفضل احمد بن محمد الرشیدی اللوکری(٥)

۳۲٤ - الشیخ ابوالحسن علی بن محمد الارباعی(٦)

۳۲٥ - ابوبکر عبدالمجید بن افلح الغزنوی(۷)

۳۲٦ - ابومحمد عبدالله بن محمد الدوغابادی(۸)

۳۲۷ - ابوالحسن محمد بن الحسن البرمکی(۹)

۳۲۸ - ابوالفتح المظفر بن الحسن الدلیغانی(۱۰)

۳۲۹ - ابونصر احمد بن محمد الخالدی(۱۱)

۳۳۰ - ابوالفتح المظفر بن صالح الرازی المدیر(۱۲)

---

(۱) تتمة الیتیمه للثعالبی، الجزء الثانی، صفحات ۷۱–۷۳

(۲) » » » ۷۳–۷٥

(۳) » » » ۷٥-۷٦

(٤) » » » ۷٦-۷۷

(٥) » » » ۷۷-۷۸

(٦) » » » ۷۸-۸۰

(۷) » » ۸۰-۸۱

(۸) » » » ۸۱-۸۲

(۹) » » » ۸٤–۸٥

(۱۰) » » » ۸٥-۸۷

(۱۱) » » » ۸۷

(۱۲) » » ۸۷–۸۸

۳۳۱ ـ محمدبن احمد الشیرجی (۱)

۳۳۲ ـ ابو المظفر عبدالجبار بن الحسن البیهقی الجمحی (۲)

۳۳۳ ـ ابومنصور علی بن احمد الحلاب (۳)

۳۳۴ ـ ابوسهل الجنبذی الکاتب (۴)

۳۳۵ ـ ابوطالب محمد بن علی بن عبدالله المعروف بالبغدادی المستوفی (۵)

۳۳۶ ـ ابوعدی الشهرزوری (۶)

۳۳۷ ـ ابومنصور محمود بن علی المهلبی العمانی (۷)

۳۳۸ ـ ابوالفرج احمد بن علی بن خلف الهمدانی (۸)

۳۳۹ ـ ابوالحسین الحسنی الهمدانی (۹)

۳۴۰ ـ ابوالحسین التغلبی (۱۰)

۳۴۱ ـ الخلیل بن احمد القاضی السجزی (۱۱)

---

(۱) تتمة الیتیمه للثعالبی الجزء الثانی ص ۸۹-۹۰
(۲) « « « ۹۰-۹۱
(۳) « « « ۹۱-۹۲
(۴) « « « ۹۲
(۵) « « « ۹۲-۹۳
(۶) « « « ۹۳
(۷) « ۹۳-۹۵
(۸) « « « ۹۵-۹۹
(۹) « « « ۹۹-۱۰۰
(۱۰) « « « ۱۰۰-۱۰۱
(۱۱) « « « ۱۰۱

۳۴۲ - ابودرهم البندنیجی(۱)

۳۴۳ - اوحدالملک ابوطاهر الحسن بن احمدبن حسول(۲)

۳۴۴ - القاضی ابوعلی عبدالوهاب بن محمد(۳)

۳۴۵ - الحاکم ابوعلی الحسن بن منصور بن العلاء الدارا بجردی النیسابوری(٤)

۳۴۶ - ابوالحسن علی بن محمدالحمیری(۵)

۳۴۷ - ابوالقاسم علی بن الحسین الالیمانی (٦)

۳۴۸ - الامیرابوالقاسم علی بن عبدالله المیکالی(۷)

۳۴۹ - الامیرابوالعباس اسمعیل بن عبدالله(۸)

۳۵۰ - ابوالحسن علی بن عبدالله الدلشاذی (۹)

۳۵۱ - ابومنصور عبدالرحمن بن سعیدالقائنی(۱۰)

۳۵۲ - السلامی المقیم ببخارا(۱۱)

---

(۱) تتمة الیتیمه للثعالبی الجزء الثانی ص۱۰۱-۱۰۲

(۲) » » » ۱۰۲-۱۰۳

(۳) » » » ۱۰٤

(٤) » » » ۱۰٤-۱۰۵

(۵) » » » ۱۰۵-۱۰٦

(٦) » » » ۱۰٦

(۷) » » » ۱۰٦-۱۰۷

(۸) » » » ۱۰۷

(۹) » » » ۱۷۷

(۱۰) » » » ۱۰۷

(۱۱) » » » ۱۰۷-۱۰۸

۳۵۳ — الاصمعی المقیم بها (ببخارا - ۱)

۳۵۴ — ابو علی الحسین بن احمد الاسفراینی (۲)

۳۵۵ — ابو نصر المهلبی القائد ، شاعر اسفرائنی (۳)

۳۵۶ — ابو القاسم هبة الله بن محمد الاسفرائنی (٤)

۳۵۷ — ابو صالح سهل بن احمد النیسابوری المستوفی (٥)

۳۵۸ — حیدر الخجندی (٦)

۳۵۹ — ابو الحسن الآغاجی (۷)

۳٦۰ — ابو بکر محمد بن علی بن احمد العبدانی (۸)

۳٦۱ — الاستاذ الاوحد ابو عثمان اسماعیل بن عبد الرحمن الصابونی (۹)

۳٦۲ — الوزیر الصفی (ابو العلا محمد بن حسوك - ۱۰)

---

(۱) تتمة الیتیمه للثعالبی ، الجزء الثانی ، ص ۱۰۸

(۲) » » ۱۰۸—۱۰۹

(۳) » » ۱۰۹

(٤) » » ۱۰۹

(٥) » » ۱۱۰—۱۱۳

(٦) » » ۱۱۳

(۷) » » ۱۱٤

(۸) » » ۱۱٤—۱۱٥

(۹) » » ۱۱٥-۱۱٦

(۱۰) دمیة القصر وعصرة اهل العصر ، للادیب الکبیر ابی الحسن علی بن الحسن الباخرزی ، المتوفی ٤٦۷ القسم الرابع فی شعراء الری والجبال واصفهان و فارس و کرمان طبع حلب ، ۱۳٤۸ هجریه (باید متذکر شویم ، که این چاپ بسیار ناقص است) صفحات ۹۰—۹۱

۳۶۳ – حمد بن فورجه (۱)

۳۶٤ – ابو المحاسن اسماعیل بن حیدر العلوی (۲)

۳٦٥ – ابو الفوائد (۳)

۳٦٦ – ابو القاسم بن ابی العلاء الاصبهانی (٤)

۳٦۷ – الاستاذ الرئیس ابو نصر محمد بن عمر بن محمد – الاصفهانی (٥)

۳٦۸ – الوزیر ابو سعد الآبی (٦)

۳٦۹ – ابو طاهر الاردستانی (؟)

۳۷۰ – الاستاذ ابو غالب القمی (۷)

۳۷۱ – ابو الفرج المعروف بفروجه (فورجه؟-۸)

۳۷۲ – ابو علی هلال بن المظفر الریحانی (۹)

۳۷۳ – الاستاذ المهذب ابو الفضل اسمعیل بن علی العبدیلی السهروردی (۱۰)

(۱) دمیة القصرة للباخرزی، ص ۹۱-۹۲
(۲) « « ۹۲-۹۳
(۳) « ۹۳
(٤) « « ۹۳
(٥) « « ۹٤-۹٥
(٦) « « ۹٥
(۷) « « ۹٥
(۸) « « ۹٦
(۹) « « ۹٦-۹۷
(۱۰) « « ۹۷

۳۷۴ــ السید الاجل المرتضی ذو الفخرین ابو الحسن بن المطهر بن علی (۱)

۳۷۵ــ ابو الفرج علی بن الحسن بن علی الموفقی (۲)

۳۷۶ــ ابو طاهر الشیرازی (۳)

۳۷۷ــ محمد الخیری (۴)

۳۷۸ــ ابو الفرج محمد بن علی بن محمد الخضر (۵)

۳۷۹ــ ابو هلال العسکری (۶)

۳۸۰ــ ابو الفرج بن ابی سعید بن خلف (۷)

۳۸۱ــ ابو الفرج حمد بن محمد بن حسیل الهمدانی (۸)

۳۷۲ــ محمد بن علی النیربانی (۹)

۳۸۳ــ ابو القاسم الهمدانی (۱۰)

۳۸۴ــ ☆قاضی القضاة الرئیس ابو بشر الفضل بن محمد (۱۱)

---

(۱) دمیة القصر للباخرزی، ۹۸ــ۹۹
(۲) » » ۹۹
(۳) » » ۹۹ــ۱۰۰
(۴) » » ۱۰۰
(۵) » » ۱۰۰
(۶) » » ۱۰۱ــ۱۰۲
(۷) » » ۱۰۲
(۸) » » ۱۰۲ــ۱۰۳
(۹) » » ۱۰۴ــ۱۰۵
(۱۰) » » ۱۰۵
(۱۱) دمیة القصر، القسم الخامس فی فضلا وجرجان واستر آباد وقومس ودهستان وخوارزم وماوراء النهر، صفحات ۱۰۵ــ۱۰۶

۳۸۵ــ الشیخ الرئیس ابو المحاسن(۱)

۳۸۶ــ الامام ابو بکر عبدالقاهر بن عبدالرحمن(۲)

۳۸۷ــ الشیخ الامام ابو عامر الفضل بن اسمعیل التمیمی(۳)

۳۸۸ــ البارع الجرجانی(٤)

۳۸۹ــ الرئیس ابو الحسن کریم(٥)

۳۹۰ــ ابو العلا المهروقانی(٦)

۳۹۱ــ ☆الاستاذ ابو الفرج بن هندو(۷)

۳۹۲ــ ابو الشرف بن ابی الفرج بن هندو(۸)

۳۹۳ــ ابو حنیفه محمد بن محمد الرامینی(۹)

۳۹٤ــ ابو الفرج رشید بن عبدالله الخطیب(۱۰)

۳۹٥ــ ابو نصر بن علی الفارزی، یوسف(۱۱)

۳۹٦ــ ابو محمد معصوم بن احمد الدهستانی(۱۲)

---

(۱) دمیة القصر للباخرزی صفحات ۱۰٦ـ۱۰۸

(۲) » » » ۱۰۸ـ۱۰۹

(۳) » » » ۱۰۹ـ۱۱۲

(٤) دمیة القصر وعصرة اهل العصر للباخرزی، ص ۱۱۳

(٥) » » » ۱۱۳

(٦) » » » ۱۱۳

(۷) » » » ۱۱۳ـ۱۱٥

(۸) » » » ۱۱٥

(۹) » » » ۱۱٦

(۱۰) » » » ۱۱٦

(۱۱) » » » ۱۱٦ـ۱۱۷

(۱۲) » » » ۱۱۷ـ۱۱۸

۳۹۷ – ابو البدر المظفر بن محمد(۱)

۳۹۸ – الشیخ الامام ابو عامر النسوی(۲)

۳۹۹ – الامام ابو الحسن نصر بن الحسین المرغینانی(۳)

۴۰۰ – الامام عبدالرزاق ، امام نسف(۴)

۴۰۱ – الفضل بن محمد الصغانی(۵)

۴۰۲ – ☆محمد بن المومل الیشکری(۶)

۴۰۳ – ☆الامیر العالم ابو الفضل عبیدالله بن احمد المیکالی(۷)

۴۰۴ – القاضی ابو احمد منصور محمد الازدی المروی(۸)

۴۰۵ – السید الرئیس ذو المجدین ابو القاسم علی بن موسی(۹)

۴۰۶ – السید العالم شرف السادة ابو الحسن محمد بن عبیدالله البلخی(۱۰)

۴۰۷ – ☆العمید ابو بکر علی بن الرسن القهستانی(۱۱)

---

(۱) دمیة القصر وعصرة اهل العصر للباخرزی ۱۱۸–۱۱۹

(۲) » » » ۱۱۹

(۳) » » » ۱۱۹-۱۲۰

(۴) » » » ۱۲۰-۱۲۱

(۵) » » » ۱۲۱

(۶) » » » ۱۲۱

(۷) دمیة القصر ، القسم السادس، فی شعرا وخراسان وقهستان وبست وسجستان وغزنه ومایضاف الیه . صفحات ۱۲۲-۱۲۳

(۸) » » » ۱۲۴-۱۲۵

(۹) » » » ۱۲۵–۱۲۷

(۱۰) دمیة القصر وعصرة اهل العصر للباخرزی صفحات ۱۲۸-۱۳۴

(۱۱) » » » ۱۳۴-۱۳۸

۴۰۸ — شیخ الدوله ثقة الحضرتین ابو الحسن علی بن محمد بن عیسی البرکردری(۱)

۴۰۹ — عمید الملک ابو نصر منصور بن محمد الکندری(۲)

۴۱۰ - السید ابو الحسن علی بن ابی طالب البلخی(۳)

۴۱۱ - الشیخ ابو جعفر الموفق بن علی الکاتب(۴)

۴۱۲ - الادیب ابو عبد الرحمن بن ابی بکر البلخی(۵)

۴۱۳ - ابو المظفر عبد الجبار بن عبد الجلیل(۶)

۴۱۴ - ابو حنیفة البنجدیقی «البندنیجی. م» -(۷)

۴۱۵ - الحکیم ابو بکر الخسروی السرخسی(۸)

۴۱۶ - الشیخ ابو علی الحسن بن عبد الله القلندوشی(۹)

۴۱۷ - القاضی ابو منصور محمد بن عبد الجبار السمعانی(۱۰)

۴۱۸ - القاضی ابو الفتح نصر بن سیار الهروی(۱۱)

---

(۱) دمیة القصر وعصرة اهل العصر للباخرزی ۱۳۸–۱۳۹

(۲) » » » ۱۴۰-۱۴۷

(۳) » » » ۱۴۷–۱۴۸

(۴) » » » ۱۴۸-۱۴۹

(۵) » » » ۱۴۹

(۶) » » » ۱۴۹–۱۵۰

(۷) » » » ۱۵۰

(۸) » » » ۱۵۰–۱۵۱

(۹) » » » ۱۵۱–۱۵۲

(۱۰) » » » ۱۵۲–۱۵۴

(۱۱) » » » ۱۵۵-۱۵۶

۴۱۹ ـ الامیرالامین ابوالفتح الحاتمی(۱)

۴۲۰ ـ ابوالغنائم رحمةاللّهبن اسماعیل الهروی(۲)

۴۲۱ ـ الشیخ ابوالقاسم الفیاض بن علی السجزی(۳)

۴۲۲ ـ ابومنصورنصربن منصورالشاکی ، المصباح(۴)

۴۲۳ ـ ابوعاصم الفضل بن محمدالفضیلی(۵)

۴۲۴ ـ الادیب الازدی(۶)

۴۲۵ ـ الموفق التمارالهروی(۷)

۲۲۶ ـ ابوالفضل محمدبن عبداللّه المنذری(۸)

۴۲۷ ـ ابوبکرعبداللّهبن محمدالحنفی(۹)

۴۲۸ ـ ابوالفضل القطان الهروی(۱۰)

۴۲۹ ـ الامام یحیی بن عمارالقاص الهروی(۱۱)

---

(۱) دمیةالقصر وعصرة اهل العصر للباخرزی ۱۵۷-۱۵۸

(۲) » » » ۱۵۸

(۳) » » » ۱۵۸-۱۶۱

(۴) » » » ۱۶۱

(۵) » » » ۱۶۲

(۶) » » » ۱۶۳

(۷) دمیةالقصروعصرة اهل العصرللباخرزی ص۱۶۳

(۸) » » » ۱۶۳-۱۶۴

(۹) » » » ۱۶۴

(۱۰) » » » ۱۶۵

(۱۱) » » » ۱۶۵

۴۳۰- الامام ابوعبدالله محمدبن الهیضم(۱)

۴۳۱- ابوعمرو یحیی بن صاعدبن سیارالهروی(۲)

۴۳۲- الغانمی الهروی(۳)

۴۳۳- ابوبکر الاسفزاری(۴)

۴۳۴- الخطیب ابویعلی القرشی(۵)

۴۳۵- الشیخ ابونصر احمدبن محمدالبادغیسی(۶)

۴۳۶- ابوالحسن عفیف بن محمدالبوشنجی(۷)

۴۳۷- الشیخ ابوعلی الشبلی(۸)

۴۳۸- ابومنصور عبدالرزاق بن الحسین البوشنجی(۹)

۴۳۹- الشیخ ابوعبدالله ناصربن جعفرالبوشنجی(۱۰)

۴۴۰- ابوالقاسم المظفربن علی(۱۱)

۴۴۱- احمدبن الحسین الخطیب(۱۲)

---

(۱) دمیة القصر وعصرة اهل العصر للباخرزی ۱۶۵-۱۶۶

(۲) » » » ۱۶۶-۱۶۷

(۳) » » » ۱۶۷-۱۶۸

(۴) » » » ۱۶۸-۱۶۹

(۵) » » » ۱۶۹

(۶) » » » ۱۷۰

(۷) » » » ۱۷۰

(۸) » » » ۱۷۱

(۹) » » » ۱۷۱-۱۷۳

(۱۰) » » » ۱۷۳-۱۷۴

(۱۱) » » » ۱۷۴

(۱۲) » » » ۱۷۴-۱۷۵

۴۴۲- الامیرابواحمد خلف‌بن احمدالسجزی «۱»

۴۴۳- ابوعمرو والصابونی السجزی «۲»

۴۴۴- ابوالحسن احمدبن محمدالسجزی «۳»

۴۴۵- ابوحفص السجزی «۴»

۴۴۶- ابوالنجم البستی «۵»

۴۴۷- الفقیه ابوالمظفر ناصربن منصورالمعروف بالغزال «۶»

۴۴۸- ابونصر تمیم‌بن احمدالغزنوی «۷»

۴۴۹- ابوالعلا عطاءبن یعقوب الغزنوی «۸»

۴۵۰- ابوعلی‌بن عیسی الحمار «۹»

۴۵۱- ☆الامیرابواحمد عبدالله‌بن اسماعیل المیکالی «۱۰»

۴۵۲- ☆الامیرابونصراحمدبن علی المیکالی «۱۱»

۴۵۳-☆الامیرابوابراهیم نصربن احمدالمیکالی «۱۲»

---

(۱) دمیة القصروعصرة اهل العصر للباخرزی صفحات ۱۷۵

(۲)	»	»	»	۱۷۶-۱۷۵
(۳)	»	»	»	۱۷۷-۱۷۶
(۴)	»	»	»	۱۷۷
(۵)	»	»	»	۱۷۷
(۶)	»	»	»	۱۷۸-۱۷۷
(۷)	»	»	»	۱۷۸
(۸)	»	»	»	۱۷۹-۱۶۸
(۹)	»	»	»	۱۸۰-۱۷۹
(۱۰)	»	»	»	۱۸۰
(۱۱)	»	»	»	۱۸۱
(۱۲)	»	»	»	۱۸۲-۱۸۱

۴۵۴-☆الاستاذابوعبدالرحمن محمدبن عبدالعزیزالنیسلی (النیلی م - ۱)

۴۵۵- الشیخ ابومنصور عبدالملک بن محمدبن اسماعیل الثعالبی «۲»

۴۵۶-☆الحاکم ابوسعد عبدالرحمن بن محمدبن دوست «۳»

۴۵۷-☆الحاکم ابونصر عمربن علی المطوعی «۴»

۴۵۸- الادیب ابویوسف یعقوب بن احمد «۵»

۴۵۹ - الاستاذالامام زین الاسلام ابوالقاسم عبدالکریم بن هوازن القشیری «۶»

۴۶۰-الشیخ الامام رکن الدین ابومحمد عبدالله بن یوسف الجوینی «۷»

۴۶۱- امام الحرمین ابوالمعالی بن عبدالله الجوینی «۸»

۴۶۲-☆الشیخ لحسوابن علی بن عبدالله الدلشادی «۹»

۴۶۳-☆الفقیه ابومحمد عبدالرحمن بن محمدالدوغی «۱۰»

---

(۱) دمیة القصر وعصرة اهل العصر للباخرزی ۱۸۲
(۲) » » » ۱۸۵-۱۸۳
(۳) » » » ۱۸۸-۱۸۶
(۴) » » » ۱۸۹-۱۸۸
(۵) » » » ۱۹۴-۱۹۰
(۶) » » » ۱۹۶-۱۹۴
(۷) » » » ۱۹۶
(۸) » » » ۱۹۷-۱۹۶
(۹) دمیة القصروعصرة اهل العصر للباخرزی، صفحات ۱۹۷-۱۹۸
(۱۰) » » » ۱۹۹-۱۹۸

۴۶۴- ☆الشیخ ابوالحسن علی بن عبدالله العثمانی «۱»

۴۶۵- الشیخ ابوالحسن علی بن احمد الواحدی «۲»

۴۶۶- الشیخ ابونصر سعید بن الشاه «۳»

۴۶۷- الشیخ ابوبکر العبدانی «۴»

۴۶۸- الفقیه ابوعبدالرحمن المعروف بالحاکم الاشقر «۵»

۴۶۹- الشیخ ابوالحسن علی بن یحیی الکاتب «۶»

۴۷۰- الشیخ امیرک الکاتب «۷»

۴۷۱- ابواحمد الحسن بن امیرک الکاتب «۸»

۴۷۲- الحسن بن الادیب یعقوب «۹»

۴۷۳- الشیخ ابوابراهیم اسعد بن مسعود «۱۰»

۴۷۴- السید ابوالحسن علی الحسین «۱۱»

۴۷۵- ابومحمد عبدالله بن الفقیه ابی صالح «۱۲»

---

(۱) دمیة القصر وعصرة اهل العر للباخرزی ۱۹۹-۲۰۳

(۲) « « ۲۰۳-۲۰۴

(۳) « « ۲۰۴-۲۰۵

(۴) « « ۲۰۵

(۵) « « ۲۰۵-۲۰۶

(۶) « « ۲۰۶-۲۰۷

(۷) « « ۲۰۷

(۸) « « ۲۰۷-۲۰۸

(۹) « « ۲۰۷

(۱۰) « « ۲۰۹

(۱۱) « « ۲۰۹-۲۱۰

(۱۲) « « ۲۱۰

۴۷۶- ☆ابوالحسن الموملی «۱»

۴۷۷- ابونصر محمدبن احمد الخواری «۲»

۴۷۸- ابوالقاسم علی بن عطاء الثعلبی «۳»

۴۷۹- الفقیه ابومنصور سعدبن سهل الجوینی «۴»

۴۸۰- عبدالصمدبن علی الطبری «۵»

۴۸۱- الشیخ الفقیه ابوالحسن علی بن احمد الزاوی «۶»

۴۸۲- ☆احمدبن عثمان الخشنامی «۷»

۴۸۳- الاستاذ ابراهیم بن عبدالله الکاتب «۸»

۴۸۴- الشیخ ابوالقاسم بکر بن المستعین «۹»

۴۸۵- ابونصر الجمیلی الکاتب «۱۰»

۴۸۶- ابوالحسن علی بن العلا الفقیه «۱۱»

۴۸۷- الامام ابوالفضل عبدالله بن محمد الخیری «۱۲»

---

(۱) دمیة القصر وعصرة العصر للباخرزی ۲۱۰

(۲) » » » ۲۱۱-۲۱۰

(۳) » » » ۲۱۱

(۴) » » » ۲۱۳-۲۱۱

(۵) » » » ۲۱۵-۲۱۳

(۶) دمیة القصر وعصرة اهل العصر للباخرزی صفحات ۲۱۵-۲۱۷

(۷) » » ۲۱۸-۲۱۷

(۸) » » ۲۱۸

(۹) » » ۲۲۰-۲۱۹

(۱۰) » » ۲۲۰

(۱۱) » » ۲۲۰

(۱۲) » » ۲۲۱

۴۸۸- العمید ابوسهل الحسن بن علی الجنیدی «۱»

۴۸۹- ☆الشیخ ابوالقاسم منصور بن طاهر الزورابادی «۲»

۴۹۰- ابوعلی الحسن البستی الفقیه «۳»

۴۹۱- ابوالمظفر عبدالجبار بن الحسین الجمحی «۴»

۴۹۲- ابوالعباس احمد بن علی بن مخلد البیاری «۵»

۴۹۳- الشیخ ابوعلی النازوی «۶»

۴۹۴- الادیب ابوجعفر القاسم بن احمد الساروادی «۷»

۴۹۵- السید العالم ابوالحسن الظفری «۸»

۴۹۶- احمد بن محمد بن عمیرة الجشمی «۹»

۴۹۷- الشیخ محمد بن ابی‌سعد «۱۰»

۴۹۸- الحسن البیهقی الادیب «۱۱»

۴۹۹- ابوالفضل البیهقی زعیم بیهق «۱۲»

---

(۱) دمیة القصر وعصرة اهل العصر للباخرزی ۲۲۱-۲۲۲

(۲) « « ۲۲۲-۲۲۳

(۳) « « ۲۲۴

(۴) « « ۲۲۴-۲۲۵

(۵) « « ۲۲۵-۲۲۶

(۶) « « ۲۲۶

(۷) « « ۲۲۶

(۸) « « ۲۲۶

(۹) « « ۲۲۷

(۱۰) « « ۲۲۷

(۱۱) « « ۲۲۷-۲۲۸

(۱۲) « « ۲۲۸

۵۰۰- یعقوب بن احمد بن سلیمان الاسفراینی «۱»

۵۰۱- ابونصر العائذ المهلبی «۲»

۵۰۲- السالار ابوالمعالی العقیلی «۳»

۵۰۳- الشیخ ابوالحسن محمد بن الحسین بن طلحه «۴»

۵۰۴- القاضی ابوبکر احمد بن منصور السرمقانی «۵»

۵۰۵- الدهخدا(ا) ابوالعباس الاشقانی «۶»

۵۰۶- ابوالقاسم علی بن عبدالله «۷»

۵۰۷- علی بن احمد الباسغری «۸»

۵۰۸- الحاکم ابوسعد الحکم بن احمد «۹»

۵۰۹- الشیخ ابونصر احمد بن ینفع «۱۰»

۵۱۰- الشیخ ابومحمد الحمدانی «۱۱»

۵۱۱- ابومنصور عبدالله بن سعید الخوافی «۱۲»

---

(۱) دمیة القصر وعصرة اهل العصر للباخرزی ص ۲۲۹
(۲) « « ۲۲۹
(۳) « « ۲۳۱-۲۲۹
(۴) « « ۱۳۳-۲۳۱
(۵) « « ۲۳۳
(۶) « « ۲۳۴-۲۳۳
(۷) « « ۲۳۶-۲۳۴
(۸) « « ۲۳۷
(۹) « « ۲۳۷
(۱۰) « « ۲۳۹-۲۳۷
(۱۱) « « ۲۳۹
(۱۲) « « ۲۴۳-۲۴۰

۵۱۲- ابوالمظفر ناصر بن محمد «۱»
۵۱۳- ابوخداش محمدبن سعد «۲»
۵۱۴- ابونصر العمیری «۳»
۵۱۵- عبدالملک بن محمدبن محمود «۴»
۴۱۶- ابومنصور سعیدبن محمد السعیدی «۵»
۵۱۷- ابوالحسن علی بن محمد السعیدی «۶»
۵۱۸- ابومنصور الکاتب «۷»
۵۱۹- ابوالنصر الکاتب «۸»
۵۲۰- الشیخ ابوعلی الحسن بن ابی الطیب «۹»
۵۲۱- الشیخ ابونصر احمدبن الحسن «۱۰»
۵۲۲- الشیخ ابوالحسن العقیلی «۱۱»
۵۲۳- ابوالمظفر محمدبن تمام «۱۲»

(۱) دمیة القصر وعصرة اهل العصر للباخرزی صفحات ۲۴۳
(۲) » » » ۲۴۳-۲۴۴
(۳) » » » ۲۴۴
(۴) » » » ۲۴۴-۲۴۵
(۵) » » » ۲۴۵
(۶) » » » ۲۴۵-۲۴۶
(۷) » » » ۲۴۶-۲۴۷
(۸) » » » ۲۴۷
(۹) » » » ۲۴۸-۲۵۶
(۱۰) » » » ۲۵۶-۲۵۷
(۱۱) » » » ۲۲۷-۲۵۹
(۱۲) » » » ۲۵۹

۵۲۴- ابوسعدمحمدبن تمام«۱»

۵۲۵- ابوعلی الحسن بن احمد«۲»

۵۲۶- الحاکم الخطیب ، حاکم باخرز«۳»

۵۲۷- ابونصر البکارعی«۴»

۵۲۸- ابونصر احمدبن ابراهیم الکاتب«۵»

۵۲۹- محمدبن سعیدالبردیشیری«۶»

۵۳۰- الحاکم ابویعلی«۷»

۵۳۱- الحاکم محمدبن کلی یحیی«۸»

۵۳۲- محمدبن ابی نصر«۹»

۵۳۳- ☆ابوجعفرالامدادی«۱۰»

۵۳۴- الفقیه عبدالملک بن محمد«۱۱»

۵۳۵- ابوسعیدالحسن بن ابراهیم«۱۲»

---

(۱) دمیة القصر وعصرة اهل العصر للباخرزی ۲۵۹-۲۶۰

(۲) « « ۲۶۰

(۳) « « ۲۶۰-۲۶۱

(۴) « « ۲۶۱-۲۶۲

(۵) « « ۲۶۲

(۶) « « ۲۶۲-۲۶۳

(۷) « « ۲۶۳

(۸) « « ۲۶۳-۲۶۴

(۹) « « ۲۶۴-۲۶۶

(۱۰) « ۲۶۶-۲۶۷

(۱۱) « « ۲۶۷

(۱۲) « « ۲۶۸-۲۶۹

۵۳۶- ابوالقاسم عبدالله بن یحیی «۱»

۵۳۷- ابوحامدبن الولید «۲»

۵۳۸- محمدبن ابی العباس المشکانی «۳»

۵۳۹- ابوعلی الزرعیلی «۴»

۵۴۰- ابوبکر الیوسفی «۵»

۵۴۱- الاستاذ ابومحمد العبدلکانی «۶»

۵۴۲- القاضی ابوجعفر البحائی «۷»

۵۴۳- الشیخ ابوالازهر «۸»

۵۴۴- الخطیب ابوجعفر محمدبن عبدالله «۹»

۵۴۵- العمید ابوسهل محمدبن الحسن «۱۰»

۵۴۶- القاضی ابوعلی «۱۱»

۵۴۷- ابوالقاسم البارع «۱۲»

---

(۱) دمیة القصر وعصرة اهل العصر للباخرزی صفحات ۲۶۹

(۲) « « ۲۶۹

(۳) « « ۲۷۱-۳۶۹

(۴) « « ۲۷۱

(۵) « « ۲۷۳-۳۷۱

(۶) « « ۲۷۴-۲۷۳

(۷) « « ۲۷۴

(۸) « « ۲۷۷-۲۷۶

(۹) « « ۲۷۷

(۱۰) « « ۲۷۷

(۱۱) « « ۲۷۸

(۱۲) « « ۲۸۱-۲۷۹

۵۴۸- الشیخ الرئیس الادیب ابوجعفر بن احمد المختار «۱»

۵۴۹- ابوسهل احمد بن الحسن المعروف بالکرمانی «۲»

۵۵۰- الفقیه ابوعلی الشجاعی الاعلم «۳»

۵۵۱- الربیع بن البارع «۴»

۵۵۲- ابوالحسن علی بن عبدالعزیز «۵»

۵۵۳- ابوالحسن بن علی نجمشاد «۶»

۵۵۴- ابوسهل بن ابی معاذ الماثیر نابادی «۷»

۵۵۵- الفقیه الامام ابوعمر محمد «۸»

۵۵۶- الشیخ الرئیس ابونصر المناح القاینی «۹»

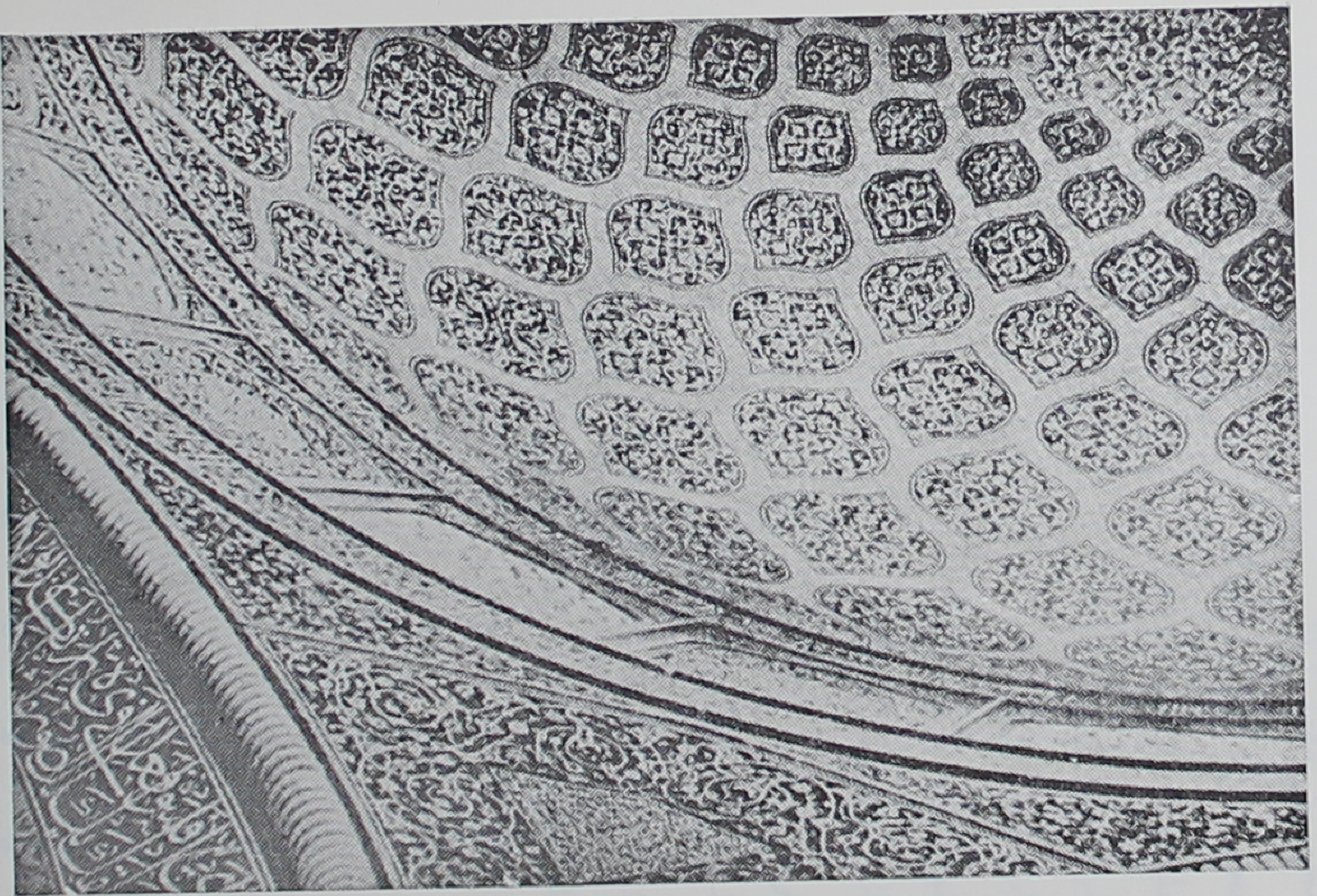
۵۵۷- الرئیس ابوالمحاسن محمد بن کمال الدوله «۱۰»

۵۵۸- ابوالقاسم الفرا «۱۱»

۵۵۹- ابوالقاسم العامری «۱۲»

---

(۱) دمیة القصر وعصره اهل العصر للباخرزی ۲۸۱-۲۸۴
(۲) » » ۲۸۴
(۳) » » ۲۸۵-۲۸۴
(۴) » » ۲۸۶-۲۸۵
(۵) » » ۲۸۶
(۶) » » ۲۸۷
(۷) » » ۲۸۸-۲۸۷
(۸) » » ۲۹۰-۲۸۸
(۹) » » ۲۹۱-۲۹۰
(۱۰) » » ۲۹۲-۲۹۱
(۱۱) » » ۲۹۳-۲۹۲
(۱۲) » » ۲۹۴-۲۹۳



از تزیینات کاشیکاری

(مسجد شیخ‌لطف‌اله در اصفهان)

۵۶۰- السید ابوطالب محمدبن احمدالعلوی «۱»

۵۶۱- یعقوب بن احمدالنیسابوری «۲»

۵۶۲- محمدبن یعقوب «۳»

۵۶۳- محمودبن سالم السنجانی «۴»

۵۶۴- علی بن حرب البیاری «۵»

۵۶۵- ابن الکمال الهروی «۶»

۵۶۶- ابوصالح الوراق «۷»

۵۶۷- ابوالفتح بن الاشرس «۸»

۵۶۸- الموفق بن سیار «۹»

۵۶۹- شریح بن علیم «۱۰»

۵۷۰- الشیخ ابوصالح الوراق «۱۱»

۵۷۱- ابوالقاسم عبدالواحدبن حسین بن برهان «۱۲»

---

(۱) دمیة القصرة وعصرة اهل العصر للباخرزی، ص ۲۹۴-۲۹۶

(۲) » » » ۲۹۹

(۳) » » » ۳۰۰-۳۰۱

(۴) » » » ۳۰۱-۳۰۲

(۵) » » » ۹۱-۹۲

(۶) » » » ۳۰۲-۳۰۴

(۷) » » » ۳۰۴

(۸) » » » ۳۰۴-۳۰۵

(۹) » » » ۳۰۵-۳۰۷

(۱۰) » » » ۳۰۸

(۱۱) » » » ۳۰۸-۳۰۹

(۱۲) » » » ۳۰۹

۵۷۲- الادیب الحطابی (۱)

۵۷۳- ابوجعفر ظفر بن اسمعیل الفارسی (۲)

۵۷٤- ابومسلم عبدالعزیز بن محمد الفارسی (۳)

۵۷۵- ابومحمد المروانی النسفی (٤)

۵۷٦- ابوزکریا یحی بن الحسین بن خلف بن شاهد النسفی (۵)

۵۷۷- ابوالاستاذ ابوالشریف احمد بن محمد بن جهنی ابن علویه (٦)

۵۷۸- الشیخ الامام ابوعامر بن الفضل التمیمی الجرجانی (۷)

۵۸۹- ابن بابا (ازمداحان خواجه نظام الملک-۸)

۵۹۰- الخطاط النظامی (مقیم نیشاپور-۹)

۵۹۱- ابونصر منصور بن ممکان التبریزی (۱۰)

۵۹۲- ابوزکریا یحی بن علی الخطیب التبریزی (۱۱)

---

(۱) دمیة القصر و عصرة اهل العصر صفحات ۳۰۹-۳۱۰

(۲) » » » ضمیمه ص ۵۳

(۳) » » » » » ۵۳

(٤) » » » » » ۵٤

(۵) » » » » » ۵٤

(٦) » » » » » ۵٤

(۷) » » » متن ص ۱۳

(۸) » » » » » ٦٤

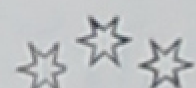
(۹) » » » » » ٦٤-٦۵

(۱۰) » » » » » ٦٦-٦۷

(۱۱) » » » » » ٦۸-۷۱

۵۹۳ - ابوالحسن مهیاربن مرزویه الکاتب (۱)

۵۹۴ - الحسن بن مهیاربن مرزویه الکاتب (۲)



این ششصد شاعر نامدار ذواللسانین وتازیگوی ایرانی در دوران طاهریان وصفاریان وغزنویان واوایل سلطنت سلجوقیان زیسته‌اند (۳)، واغلبشان ازحیث فصاحت وجزالت اشعار عربی بتصدیق سخن سنجان بزرگ(٤) همطراز بحتری وابوفراس و ابوالعلاء معری بوده اند (۵)، وبهمین جهت، نگارنده برای نمودن گوشه‌ای ازنبوغ نژادایرانی، بتهیه و تنظیم فهرست مفصل مزبور مبادرت ورزید چون درتواریخ ادبیات ایران که تا کنون دراروپایادرایران وهندوستان تألیف شده ، این قسمت مهم، چنانکه بایدوشاید مطمح نظر قرارنگرفته، درصورتیکه ازنثرنویسان و مترجمین ولغویون ایرانی (درزبان عرب) داد سخن داده اند .

اینك بایدازپیدایش شعرفارسی درادبیات ایران بعدازاسلام باجمال

(۱) دمیة القصر وعصرة اهل العصر للباخرزی صفحات ۷۶-۷۷

(۲) « « « ۷۷

(۳) طالبین اطلاع ازشاعران ذواللسانین وتازیگوی ایرانی در دورهٔ سلجوقیان وخوارزمشاهیان بکتاب **خریدة القصر و جریدة العصر عماد اصفهانی ، ومعجم الادبای یاقوت حموی** رجوع فرمایند

(٤) **تتمة الیتیمه للثعالبی**، الجزء الثانی ،ص۱۸ طهران، بایددرنظر داشت که ثعالبی کسی است، که لقب **جاحظ خراسان** داشته(دمیة القصر، ص۱۳۸)

(۵) دمیة القصر وعصرة اهل العصر ، للادیب الکبیر ابی الحسن علی بن الحسن الباخرزی ،ص۹۱، حلب .

سخن گوییم، ولی چون چنانکه گفته ایم، پس ازنفوذ تازیان در ایران، قالب شعرقدیم Syllabique بکلی تغییر یافت،واوزان وبحورعروض عرب Metrique متداول گشت، واین اسلوب نوین بسیارمطبوع طبع ایرانیان واقع شدبطوریکه شاهکارهای جاویدانی درقالب شعری جدیدبوجود آوردند، ونبوغ خارق العادهٔ خویش را بمانند اسلوب باستان، در اوزان وبحور نوین عروض عرب نیزهویدا ساختند، لذا بطور مقدمه درنهایت ایجاز ازفن شعر بعدازاسلام درایران، که شاردن اشارات مجمل ومبهمی درصفحات (۹۴۰-۹۳۹) بدان کرده، سخن می گوییم (۱) :

عروض «بدانك عروض میزان کلام منظومست، همچنانك نحو میزان کلام منثورست، وآنرا ازبهر آن عروض خوانند، که معروض-

(۱) مآخذ این بحث عبارتند از :

الف Aristotle's Theory of Poetry (**فن الشعر ارسطو** «بوطیقا» ،وترجمهٔ فارسی فتح الله مجتبایی London, 1932

ب - فن الشعر الترجمه وشروح **الفارابی وابن سینا وابن رشد**، عبدالرحمن بدوی، ۱۹۵۳.

ج - **الصناعتین لابی هلال العسکری** ،مصر .

د - کتاب **البدیع لعبدالله بن المعتز** .اغناطیوس کراتشقوفسکی ، لندن ،۱۹۳۵.

ه - **ترجمان البلاغه** تصنیف محمدبن عمرالرادویانی ،احمدآتش استانبول ۱۹۴۹

و - **حدایق السحر فی دقایق الشعر** تصنیف رشید وطواط ، عباس اقبال ،طهران .

ز- **کتاب المعجم فی معاییر اشعار العجم** تألیف شمس الدین محمدبن قیس الرازی بتحقیق علامهٔ فقید محمدقزوینی وتصحیح مدرس رضوی ، طهران ،دانشگاه .

علیه شعرست، یعنی شعررا بر آن عرض کند، تا موزون آن ازنا موزون بدید آید، ومستقیم ازنا مستقیم ممتاز گردد، وآن فعولی است بمعنی مفعول، چنانك رکوب بمعنی مرکوب، وحلوب بمعنی محلوب، وبناء اوزان عروض برفا وعین ولام نهاذند، همچنانك بناء اوزان لغت عرب، تاتصریف اوزان لغوی وشعری بریك نسق باشد، وچنانك لغویان گویند ضرب بروزن فعل است، وضارب بروزن فاعل ومضروب بروزن مفعول، عروضیان گویند: نگارینا بروزن مفاعیلن است، ونازنینا بروزن فاعلاتن، ودلدارمن بروزن مستفعلن، ونون تنوین درافاعیل عروض بنویسند، تا مکتوب وملفوظ اوزان درحروف یکسان باشد ودرفك اجزاء بحور از یکدیگر اشتباه نیفتد .... (۱).

«وبدانك اقل شعر، مقداری باشد از کلام منظوم، کی چون شاعر ازنظم آن فارغ شد، وبر آخر آن وقف کرد، ازسر گیرد ودیگری مثل آن آغاز کند، وحرف آخرین هریك بجنس خویش در هربیت مکرر گرداند، یعنی هریك را برهمان حرف ختم کند، کی دیگری را، واین مقداررا بیت خوانند...

«وهربیت را دونیمه باشد، کی درمتحرکات وسواکن بهم نزدیك باشند، وهرنیمه را مصراعی خوانند...

«بناء کلام منظوم برمقادیری منفصل متکرر مسجع الاواخر نهاذند، وهرمقداررا بیتی خواندند، وسجع آخر آنرا قافیت نام کردند، و سکون حرف اخیر آن لازم داشت، وبر آن وقف کرد، تاوجوه کلام منظوم ازمنثور ممتاز باشد، وازغایت حرصی کی برین امتیاز داشتند، بیت را

---

(۱) المعجم فی معاییر اشعار العجم، صفحات ۲۳-۲۴.

دو نیمه کردند، تا بیش از آنک بیت تمام شود، بواسطهٔ وقفی که بر آخر مصراع اول افتد، این امتیاز حاصل آید، و مستمع را هرچه زودتر نظم آن محقق گردد، و نیز نتواند بود، که یک نفس بانشاد بیتی تمام وفا نکند، و بیش از اتمام آن بتجدید نفس احتیاج افتد، و بدان سبب سلک نظم منقطع گردد، و مستمع را شعر مختل شود، پس نیمهٔ بیت را محل وقف گردانیدند.

« وبباید دانست، که عروضیان جزو اول را از مصراع اول صدر خوانند، وجزو آخرین آنرا عروض گویند، وجزو اول مصراع دوم را ابتدا خوانند، وجزو آخرین آنرا ضرب گویند، واجزاء میان صدر و عروض و ابتدا و ضرب را حشو خوانند، یعنی آکین میانی اول و آخر مصاریع(۱).

«وجون بیت شعر را بخانه تشبیه کرده‌اند، وخانهٔ عرب غالباً خیمه وخبا وخرگاه ومانند آن بوده است، کی از پشم وموی سازند، یا از شاخ درخت بردارند، وبیشتر آنرا بعد از ستونی که بدان قیام یابد، از طنابی که بدان کشیده شود، ومیخی که بدان استوار ماند، وشرجی که فاصله میان دامنها باشد جاره نبود، پس مدار اوزان عروض برین سه رکن نهادند: سبب و وتد وفاصله. وسبب را دو نوع نهادند: خفیف و ثقیل، وتد نیز دو نوعست مقرون ومفروق.. وفاصله نیز دو نوعست: صغری و کبری.

... اینست علت آنک ارکان عروض منحصرست در دو سبب و دو وتد ودو فاصله، وجملهٔ آن درین کلمات جمع است:

(۱) المعجم فی معاییر العجم، صفحات ۲۷-۲۸ .

کر	دل	مرا
(سبب خفیف)	(سبب ثقیل)	(وتد مقرون)
خسته	نکنی	بنروم
(وتد مفروق)	(فاصلهٔ صغری)	(فاصلهٔ کبری)

... « وبحلم آنك کلام منظوم برهیچ یك ازین ارکان سه گانه علی سبیل الانفراد خوش آینده نبوذ، ومقبول طباع نمی آمذ... آنرا بایکدیگر ترکیب کردند، تا از آن ترکیب اوزانی حاصل شد، کی کلام منظوم بدان اوزان مقبول طباع ومستعذب نفوس آمذ، واقسام عقلی درین ترکیب بیش ازسه نبوذ: ترکیب سبب و وتد، وترکیب وتد وفاصله، وترکیب سبب وفاصله، وچون فاصله بروزن دوسبب است، یکی ثقیل ویکی خفیف، ترکیب سبب و فاصله مستحسن نداشتند؛ از بهر آنك ازین ترکیب جزوی حاصل می شذ مرکب از اسباب مفرده و قاعدهٔ رکنی بار کنی مختل می شذ، پس بجای آن دو سبب و وتدی ترکیب کردند، تا همان سه ترکیب حاصل آمذ؛ وافاعیل عروضی سه نوع شد: سببی و وتدی، ودوسبب و وتدی، و وتدی و فاصله‌ای؛ وازتقدیم تأخیرارکان درترکیب، ده جزو برهشت وزن بیرون آمذ کی بناء جملهٔ اشعارعرب وعجم برآنست، وعروضیان آن اجزا را افاعیل عروض خوانند، وخلیل رحمه‌الله، که واضع این فن ومستخرج این میزان است(۱) آنرا فواصل

(۱) در اینجا نکتهٔ بسیار شایان توجهی را که **جاحظ (ابوعثمان عمرو بن بحر الجاحظ «۱۵۰-۲۵۵»** دربارهٔ واضع علم عروض **خلیل بن احمد** گفته، برای تشحیذ ذهن خوانندگان نقل میکنیم :

« . . . یدل علی ان الرجل حین احسن فی اشیاء وهمه العجب بنفسه

بقیهٔ حاشیه درصفحهٔ بعد

سالمه خوانده‌است ، یعنی اجزای سالم از تغییراتی که در اوزان عروض افتد . . .

« وازین افاعیل دوجزو از ترکیب سببی و وتدی خیزد ، اگر وتد را برسبب مقدم‌داری فعولن آید بروزن مخور غم ، واگر سبب را بروتد تقدیم کنی فاعلن آید بروزن غم مخور . وهریك ازین دو وزن مرکب است از بنج حرف ، سه متحرك ودو ساکن ، ودر اصول افاعیل عروض هیچ جزو کمتراز خماسی نیست .

« و از ترکیب دو سبب ووتدی شش جزو حاصل آید : سه از ترکیب دو سبب و وتدی مقرون ، و سه از ترکیب دو سبب و وتدی مفروق ...

«وخلیل رحمه‌الله بحکم آنك درتعدید فواصل سالمه بیان‌اوزان کرده است ، افاعیل راهشت آورده است، ومن جون افاعیل ترکیبی بر-می‌شمارم فواصل سالمه را ده می آورم ، ازبهر آنك اگرجه اوزان‌هشت است ، افاعیل مختلف ده ترکیب است ....

«وترتیب افاعیل ده گانه کی دراشعار عرب باشد ، اینست:فعولن فاعلن ، مفاعیلن ، مستفعلن ، فاعلاتن ، مفاعلتن ، متفاعلن ، مفعولات ،

بقیهٔ حاشیهٔ ازصفحهٔ قبل

انه‌لایروم شیئاً فیمتنع علیه، وغره من‌نفسه الذی عزالخلیل‌بن احمد، حین احسن فی‌النحووالعروض ،فظن‌انه‌یحسن‌الکلام وتألیف‌اللحون ،فکتب‌فیهما کتابین لایشیر بهماولایدل علیهما الاالمرة‌المحترقه ،ولایودی الی‌مثل‌ذلك الاخذلان من‌الله تعالی ،فان‌الله عزوجل لایعجزه شیء .»

(کتاب‌الحیوان‌لابی‌عثمان‌عمروبن‌بحرالجاحظ، الجزءالاول،ص ۱۵۰ ، مصربتحقیق وشرح‌محمد هارون، ۱۹۳۷.)

فاع‌لاتن ، مس‌تفع‌لن ؛ واز این ده فعل آنچ دراصول پارسی معدودست هفت‌بیش نیست ، برین ترتیب :

مفاعیلن ، فاعلاتن ، مستفعلن ، مفعولات ، فاع‌لاتن ، مس‌تفع‌لن ، فعولن ، وازین اصول بیست وشش جزو دیگر متفرع شوذ ، بتغییراتی کی بدان لاحق گردد ، وتفصیل‌فروع اینست :

مفاعیل (بضم لام) ، مفاعیل (بسکون‌لام) ، فعولن ، فاعلن،مفعولن مفعول (بضم لام) مفعول (بسکون لام) ، مفاعلن ، فاع ، فع ، فاعلات ، فعلاتن ، فعلات ، فعلن ، فع‌لن ، فاعلان ، فعلان ، مفتعلن ، فعولان ، مفعولان ، فعول (بضم لام) ، فعول (بسکون لام)، فعل ، فع‌لان،مفاعیلان فاعلیان ، وفعولن ازین جمله هم دراصول معدودست ، وهم در فروع ، ازبهر آنك این جزو درمتقارب اصلست ، ودربحور دیگر فرع ، وجملهٔ افاعیل عروضی کی بناء اشعار عذب پارسی بر آنست سی‌وسه بیش‌نیست: هفت اصول ، وبیست وشش فروع ، وآنچ شعراء متقدم دراشعارمستثقل خویش آورده‌اند ، چون : فعلتن و مفاعل ، ومستفعل ، و مستفعلاتن و متفاعلن ، و مانند آن ، درآن بـاب تقیل شعراء عرب کرده‌اند ، و برای اظهار مهارت خویش درعلم عروض ، آن‌ازاحیف کران باشعارخویش‌در آورده ، آنرا ازجملهٔ ازاحیف اشعار پارسی نباید شمرد(۱)

«بدانك هرتغییر کی باصول افاعیل عروضی در آید آنرا زحاف خوانند ، و معنی زحف دوری‌است ازاصل و تأخیراز مقصد و مقصود ، وعروضیان اصطلاح کرده‌اند، که تغییرات‌جایزرا کی دراصول بحور از لوازم تنوع اشعارست‌زحاف خوانند ، وحقیقت زحاف اسکان متحرکی

(۱) المعجم ،ص ۳۸-۳۹ .

است ، یانقصان حرفی یا دو یاسه ، ودر ازاحیف اشعار عجم تابنج حرف ممکن است، که‌ازجزوی‌ساقط شوند ، وباشد کی حرفی یادوحرف‌بآخر فعلی درافزایند ، ودراشعار عذب بارسی بیش‌ازیك حرف زاید در آخر ضروب مستعمل نیست ...

« جملۀ ازاحیف اشعار عجم سی‌وبنج است، بیست ودواز ازاحیف اشعارعرب وسیزده ازموضوعات‌عروضیان عجم ، وجنانك خلیل رحمه‌الله هریك را از ازاحیف اشعار عرب لقبی‌ازاسماء مصادر ونعوتی کی از آن مشتق‌باشد ، مناسب تصرف آن در افاعیل نهاده است ، عجم نیز ازاحیف خویش را اسامی نهاده‌اند ، و زحاف بیست ودو گانۀ اشعار عرب کی در اشعار عجم مستعمل است ، اینست :

قبض ، وقصر ، وحذف ، وخبن ، و کف ، وشکل ، وخرم، وخرب وشتر ، وقطع ، وتشعیث ، وطی ، ووقف ، و کشف ، وصلم ، ومعاقبت ، وصدر ، وعجز ، وطرفان ، ومراقبت ، واسباغ ، واذاله ؛ وازاحیف‌سیزده‌گانه کی از موضوعات عروضیان عجم‌است ، اینست :

جدع ، وهتم ، وجحف، وتخنیق ، وسلخ ، وطمس ، وجب،وزلل ونحر، ورفع ، وربع ، وبتر ، وحذذ ؛ وبعضی متکلفان سه‌زحاف دیگر درافزوده‌اند ، جنانك فساد آن بجای خویش گفته شود ، وآن اینست : توسیع ، وتضفیت ، وتطویل... (۱)

«... صناعت شعردربدو امرمخترع طبع عرب(۲) ومبتدع خاطر

---

(۱) المعجم ص۴۳ .

(۲) البته مقصودشمس‌قیس رازی«شعر عروضی (Metrique) است وگرنه‌فساد کلام‌وی‌اظهرمن‌الشمس‌می‌باشد،زیرا شعروشاعری‌درایران‌تاریخ

بقیۀ حاشیه درصفحۀبعد

ایشان بوده‌است ، وعجم در کل ابواب آن تابع‌اند نه‌واضع ؛ . . . بدانك جملهٔ اشعار عرب آنچ در دواوین ایشان یافته شدست بانزده جنسست ، که عروضیان هرجنس را ازآن بحری خوانند ، وهربحررا لایق اجزا وارکان ، یاموافق احوال عرب درانشا وانشاد آن در غنا وحدا ومدح و هجا واصناف مذاکرات ومفاخرات نامی نهاده‌اند وجملهٔ آنرا ببنج قسم مختلف کرده وهرقسم دردایرهٔ مرتب کردانیده ، وترتیب بحوراینست :

طویل ومدید وبسیط☆ وافروکامل☆هزج ورجز ورمل☆سریع ومنسرح وخفیف ومضارع ومقتضب ومجتث☆متقارب☆.

«واما سبب آنك هرجنس را ازاجناس شعربحرمی‌خوانند، آنست کی هریك در اشتمال براوزان مختلف وانواع متفاوت سعتی و کثرتی دارد ، جی تحت هریك بواسطهٔ ازاحیفی کی باجزاء آن لاحق می گردد انواع شعرست ، ... بس هرجنس ازاجناس شعرطرفیست از کلام منظوم مشتمل برانواع اوزان،...

بقیه حاشیه صفحهٔ قبل

سه‌هزارساله دارد ،درصورتیکه درادبیات عرب تاریخ‌شعراز نصف‌این مدت، یعنی ازپانزده قرن بیشتر تجاوز نمی کند ، چنانکه **جاحظ** (ابو عثمان عمروبن بحرالجاحظ «۱۵۰-۲۵۵ هجری) راجع بتاریخ**شعرعربی** چنین می‌نویسد :

«واما الشعر فحدیث‌المیلاد ،صغیرالسن ،اول من‌نهج سبیله ،وسهل الطریق الیه، امرؤالقیس‌بن حجر، و مهلهل‌بن ربیعه؛ .... فانظر کم‌کان عمر زرارة، وکم کان بین‌موت زرارة ومولد**النبی**علیه‌الصلاة والسلام!؛فاذا استظهرنا الشعر وجدناله - الی ان‌جاءالله‌بالاسلام ،**خمسین‌ومائةعام** ،واذااستظهر-نابغایه الاستظهار **فمائتی عام** . . .»(کتاب الحیوان لابی‌عثمان‌عمروبن بحرالجاحظ ،جلداول ،ص۷۴، بتحقیق محمدهارون .مصر۱۹۳۷) .

« وبدانك عجم را بر بنج بحر ازین بحور بانزده گانه شعر عذب نیست ، وآن : طویل است ومدید وبسیط و وافر وکامل . . . وجون این معلوم شد ، بدان درآن ده بحر کی مدار اشعار عجم بر آنست ، مدعیان علم عروض از جنس تسمیات بارد و تقسیمات باطل و استخراج بحور مستبدع مستثقل واوزان مستقبح مستهجن جندان خلط وخبط کرده‌اند، کی شرح توان داد ... جملهٔ بحوراشعار عجم را در جهار دایره نهیم ... وترتیب بحور برین نسق است :

هزج ، ورجز ، ورمل .

منسرح ، ومضارع ، ومقتضب ، ومجتث .

سریع ، وغریب ، وقریب ، خفیف ومشاکل .

متقارب ، ومتدارك (۱)



« بدانك تقطیع شعر آنست کی بیت را ازهم فرو کشایند، وبر اسباب واوتاد وفواصل قسمت کنند ، تاهرجزوی در وزن برابر جزوی شوذ از افاعیل بحری کی این بیت از آن منبعث باشد ، جنانك اسباب این درمقابل اسباب آن افتد ، واوتاد درمقابل اوتاد ، وفواصل درمقابل فواصل؛ ودرین باب اعتبار ملفوظ شعر را باشد ، نه مکتوب آنرا ، اعنی هرحرف کی در لفظ نیایذ اکرجه در کتابت باشد درتقطیع آنرا اعتباری ننهذ و هرجه درلفظ آیذ ، اکرجه در کتابت نباشد درتقطیع بحرفی منسوب بوذ، جون الف آهن وآهو وآتش وآسمان ومانند آن، کی درین کلمات اکرجه یك الف بیش ننویسند ، جون بحکم اشباع همزه الفی در لفظ ظاهر میشود

(۱) برای صورت دوایر، رجوع به المعجم ص۸۹ .

آنرا بحرفی ساکن محسوب دارند و همچنین تشدید بحرفی محسوب باشد، چنانك:

ای بهمت برشده تا آسمان هفتمین (۱)

واما آنچ در کتابت باشد، ودرلفظ نیاید، هفت حرفست: واو وهاء وياء ونون وتاء وباء ودال؛..



بحرهزج: اجزاء آن چهاربار، مفاعیلن مفاعیلن است، وازاحیفی کی دراین بحرافتدبازده است: قبض وکف وخرم وتخنیق وخرب وحذف وقصروشتروهتم وجب وزلل وبترواسباغ ومعاقبت ومراقبت ...»

«ویکی ازمتقدمان شعراء عجم، و بندارم رودکی (۲) والله اعلم، ازنوع اخرم واخرب این بحر، وزنی تخریج کرده است، کی آنرا وزن رباعی خوانند، والحق وزنی مقبول وشعری مستلذ ومطبوعست، و ازاین جهت اغلب نفوس نفیس رابدان رغبتست، وبیشتر طباع سلیم را بذان میل، و کویند سبب استخراج این وزن آن بوده است، کی روزی از ایام اعیاد

(۱) بر وزن فاعلاتن فاعلاتن فاعلات.

(۲) در کتاب **غایت الرسائل الی معرفة الاوائل** تألیف **اسمعیل هبةالله بن ابی الرضا الموصلی** (آغاز سیزده میلادی) راجع به رودکی چنین آمده است:

«اول من قال الشعر الجید بالفارسیه **ابوعبدالله جعفر بن محمد بن حکیم بن عبدالرحمن بن آدم الرودکی**، الشاعر الملیح القول السائر الشعر المشهور دیوانه فی العجم وکان مقدماً فی الشعر فی زمانه بالفارسیه علی اقرانه، وکان ابوالفضل البلعمی الوزیر یقول: لیس للرودکی فی العرب والعجم نظیر»

بر سبیل تماشا در بعضی متنزهات غزنین بر می گشت، و بهر نوع از اجناس مردم بر می گذشت، و طایفهٔ اهل طبع را دیذ، گرد ملعبهٔ جمعی کودکان ایستاده، و دیده بنظارهٔ گوزبازی کودکی نهاده، از آنجا کی شطارت جوان شاعر و بطالت شاعران شاطر باشد، قدم در نهاذ و سر بمیان ایشان بر آورد، کودکی دیذ ده یانزده ساله، با زلف و عارضی چون سنبل بیرامن لاله

بقد چو سرو بلند و برخ چو بدر منیر   بخلق روح مجسم بخلق مشک و عبیر

منظری دلکشای و مخبری جان‌فزای، گفتاری ملیح و زبانی فصیح، طبعی موزون و حرکاتی مطبوع، مرام در جمال و کمالش حیران مانده، و او بلطف طبع آن نقش باز خوانده، بهر کرشمه صد دل می خست، و بهر نکته ده بذله در می نشاند، بشیوه گری جان شکری می کرد، و در گوزبازی اسجاع متوازن و متوازی می گفت، در آمد و شذ تمایلی می کرد، و در گفت و شنود شمایلی می نموذ، گردکانی چند از کف بگوی می انداخت، و در حفض و رفع خودرا از اشارات مردم غافل می ساخت، شاعر در آن لباقت خلق و ذلاقت نطق حیران مانده، و انگشت تعجب در دندان گرفته، بر آن تناسب اعضاء آفرین و تحسین می کرد، و بر آن صورت زیبا معوذتین و یسین می خواند، تا یکباری در انداختن گردکانی از گو گوز بیرون افتاده و بقهقری بجایگاه باز غلطید، کودک از ذکای طبع و صفای قریحت گفت :

غلتان غلتان همی روذ تا بن گو(۱)

(۱) در تذکرة الشعراء دولتشاه سمرقندی (طبع **محمد عباسی**

بقیه حاشیه در صفحهٔ بعد

شاعر را این کلمات وزنی مقبول و نظمی مطبوع آمد، بقوانین عروض مراجعت کرد، و آنرا از متفرعات بحر هزج بیرون آورد، و بواسطهٔ آن کودک برین شعر شعور یافت، واز عظم محل ولطف موقع آن بنزدیك او در نظم هر قطعه بر دو بیت اقتصار کرد، بیتی مصرع و بیتی مقفی، و بحکم آنك منشد و منشی و بادی و بانی آن وزن کودکی بود نیك موزون و دلبر وجوانی سخت تازه و تر، آنرا ترانه نام نهاد، و مایه فتنه‌ی بزرگ را سر بجهان در- داد، وهمانا طالع ابداع این وزن برج میزان بوده‌است، ماه وزهره وعطارد

بقیه حاشیه ازصفحه قبل

صفحه ۳۷، طهران، ۱۳۳۷ شمسی): «حکایت کنند، که **یعقوب بن لیث صفار**، که در دیار عجم اول کسی که بر خلفای بنی‌عباس خروج کرد، اوبود پسری داشت کوچك، واورا بغایت دوست می‌داشت، روز عید آن کودك با کودکان دیگر جوز می‌انداخت، امیر بسر کوی رسید، وبتماشای فرزند ساعتی بایستاد فرزندش جوز بینداخت وهفت جوز بگو افتاد، ویکی بیرون جست، امیرزاده ناامید شد، پس از لمحه‌ای آن جوز نیز برسبیل رجع القهقهری بجانب گو غلطان شد، امیرزاده مسرور گشت، واز غایت ابتهاج برزبانش گذشت:

غلطان غلطان همی‌رود تا لب گو.

امیر یعقوب‌را این کلام بمذاق خوش آمد، ندما ووزرا را حاضر گردانید وگفت: که این شعر خوب هست، واین از جنس شعرست، **وابودلف عجلی و ابن الکعب** باتفاق بتحقیق وتقطیع مشغول شدند، این مصراع را نوعی از **هزج** یافتند، مصراعی دیگر بتقطیع موافق آن بدین مصراع افزودند ویك بیت دیگر موافق آن ضم کردند و**دو بیتی** نام کردند، وچند گاهی دو بیتی میگفتند تا آنکه فضلا لفظ دو بیتی نیکو ندیدند گفتند که این چهار مصراعی است **رباعی** نیز می‌شاید گفتن، هرچند گاه اهالی فضایل برباعی مشغول بودند...»

(تذکرهٔ دولتشاه سمرقندی، چاپ محمد عباسی، صفحهٔ ۳۶)

دروسط السماء ، آفتاب ومشتری از تثلیث ناظر، زحل ومریخ از تسدیس
متصل کی خاص و عام مفتون این نوع شده اند، عالم وعامی مشعوف این
شعر گشته، زاهد وفاسق رادر آن نصیب، صالح وطالح را بدان رغبت، کژ-
طبعانی کی نظم از نثر نشناسند، واز وزن وضرب خبر ندارند، ببهانهٔ ترانه‌ای
در رقص آیند، مرده دلانی که میان لحن موسیقار ونهیق حمار فرق نکنند
واز لذت بانك چنگ بهزار فرسنگ دور باشند ، بر دوبیتی جان بدهند،
بسا دختر خانه کی برهوس ترانه ، درو دیوار خانهٔ عصمت خود درهم
شکست، بسا ستی کی بر عشق دوبیتی تارو بود پیراهن عفت خویش ب-رهم
گسست، بحقیقت هیچ وزن ازاوزان مبتدع واشعار مخترع کی بعد از خلیل
احداث کرده اند، بدل نزدیکتر ودر طبع آویزنده تر ازین نیست، وبحکم
آنك ارباب صناعت موسیقی برین وزن الحان شریف ساخته اند، و طرق
لطیف تألیف کرده، و عادت چنان رفته است، کی هرچه از آن جنس بر
ابیات تازی سازند ، آنرا قول خوانند، وهرچه بر مقطعات پارسی باشد ، آنرا
غزل خوانند، اهل دانش ملحونات این وزن را ترانه نام کردند، وشعر مجرد
آنرا دوبیتی خواندند، برای آنك بناء آن بر دوبیت بیش نیست، ومستعربه
آنرا رباعی خ-وانند، ازبهر آنك ، بحر هزج دراشعار عرب م-ربع الاجزا
آمده است، پس هر بیت ازاین وزن دوبیت عربی باشد، لکن بحکم آنك
زحافی کی درین وزن مستعمل است، دراشعار عرب نبوده است، درق-دیم
برین وزن شعر تازه نگفته‌اند واکنون محدثان ارباب طبع بر آن اقبالی
تمام کرده‌اند، ورباعیات تازی درهمه بلاد عرب شایع ومتداول گشته است
وچون این مقدمات معلوم شد بدانك ابتداء مصاریع دوبیتی یامفعول (بضم لام)
باشد، کی آنرا اخرب خوانند، یا مفعولن باشد کی آنرا اخرم گویند ، و

چون جزو صدر مفعول (بضم لام) بود، جزو دوم مفاعلین سالم آید، یا مفاعلن مقبوض، یا مفاعیل مکفوف، وچون جزو صدر مفعولن باشد، جزو دوم مفعولن آید یا مفعول (بضم لام)، یا فاعلن، کی آنرا اشتر خوانند، وچون جزو دوم مفاعیلن آید مفعولن باشد، جزو سوم مفعولن آید، یا مفعول (بضم لام)، وچون جزو دوم مفاعلن یا فاعلن یا مفعول (بضم لام) آیـد، جزو سوم مفاعیلن آید، یـا مفاعیل (بضم لام) وقافیت مفاعیلن ومفعولن فع آید، کی آنرا ابتر خوانند یا فاع آید، کی آنرا ازل گویند، وقافیت مفاعیل ومفعول (بضم لام) ومفعول فعول (بسکون لام) آید، کی آنرا اهتم خوانند، یا فعل کی آنرا مجبوب گویند، پس ازاحیفی کی خاص بدین وزن تعلق دارد چهاراست : هتم و زلل وجب وبتر وبرین دوصدروچهارقـاقیت اوزان دوبیتی بیست وچهار نوع شود، دوازده برصدر اخرب، ودوازده برصدر اخرم (۱)».

۲ - بحر رجز : اجزای آن چهار مستفعلن است، وازاحیفی که درین بحر افتد . بنج است : خبن، وطی، وقطع، واذالت، وترفیل . »

۳ - بحر رمل : اجزاء آن جهار فاعلاتن فاعلاتن است، وزحـافی کی دربحر افتد چهارده است : کف، و خبن ، وشکل ، وقصر، وحذف، و صلم، وتشعیث، وجحف، واسباغ ، وربع ، و معاقبت، و صدر، و عجز، و طرفان ،»

٤ - بحر منسرح : اجزاء آن ازاصل مستفعلن مفعولات جهار بار مفتعلن فاعلات آید، وازاحیفی کی درین بحر افتد یازده است : طی، وخبن و کف، ووقف، و قطع، و کشف ، وحـذذ ، و رفع ، و جـدع، و نحر، واسباغ .» .

(۱) المعجم ص ۱۰۸ - ۱۰۷.

۵ ـ بحر مضارع : اجزاء آن اصل مفاعیل فاع لاتن، چهار بار مفاعیل فاعلات آید، وزحاف این بحر یازده است: کف وخرم وخرب وقصر وحذف وسلخ وطمس وقبض وبتر واسباغ ومراقبت.»

۶ـ بحر مقتضب : اجزاء آن از اصل مفعولات مستفعلن دو بار فاعلات مفتعلن آید، و ازاحیفی کی درین بحر افتد چهارست : طی وخبن و قطع و رفع.»

۷ ـ بحر مجتث: اجزاء آن اصل مستفع لن فاعلاتن چهار بار مفاعلن فعلاتن آید، وزحاف این بحر نـه است : خبن وشکل و قصر و حذف و رفع وجحف واسباغ وتشعیث وصلم.»

۸ـ بحر سریع. اجزاء آن از اصل مستفعلن مستفعلن مفعولات دو بار مفتعلن مفتعلن فاعلات آید، وزحاف این بحر هفت است : خبن و طی وقطع وخبل ووقف و کشف، وحذذ.»

۹ـ بحر غریب : از جملهٔ بحور مستحدثست، وآنرا بحر جدید نیز خوانند و اجزاء آن برعکس اجزاء مجتث است، و این دایره از اصل فاعلاتن فاعلاتن مستفع لن دو بار فعلاتن فعلاتن مفاعلن آید.»

۱۰ بحر قریب : هم از بحور مستحدثست، واجزاء آن از اصل مفاعیلن مفاعیلن فاع لاتن دو بار مفاعیل مفاعیل فاعلاتن آید، و زحاف این بحر هفت است: قبض و کف وقصر وحذف وخرم وخراب وسلخ.»

۱۱ـ بحر خفیف : از بحور قدیمست و اجزاء آن از اصل فاعلاتن مستفع لن فاعلاتن دو بار فعلاتن مفاع لن فعلاتن آید، وزحاف این بحر هفت است : خبن وقصر صلم وحذف وتشعیث وجحف واسباغ)»

۱۲ـ بحر مشاکل: از بحور مستحدثست، و آنرا بحر اخیر نیز گویند، وبعضی متکلفان برین وزن بیتی چند تازی گفته‌اند، واشعار فهلوی (۱) درین بحر بیش از اشعار پارسی است، واجزاء آن اصل فاع لاتن مفاعیلن مفاعیلن دوبار فاعلات مفاعیل مفاعیل آید.»

۱۳ - بحر متقارب (۲) بناء آن بر خماسی مجرد است، واجزاء آن چهار بار فعولن فعولن، وازاحیف آن شش است: قبض وقصر وثلم وحذف وبتر.

۱٤ـ بحر متدارك: اجزاء آن چهار بار فاعلن فاعلن آید.

بحور مستحدث عروضیان عجم چون بهرامی سرخسی وبزرجمهر قسیمی بیست و یك است: ۱ـ صریم ۲ـ کبیر ۳ـ بدیل ٤ـ قلیب ٥ـ حمید ٦ - صغیر ۷ - اصم ۸ـ سلیم ۹ - حمیم ۱۰ ـ مصنوع ۱۱ ـ مستعمل ۱۲ـ اخرس ۱۳ـ مبهم ۱٤ـ معکوس ۱٥ـ مهمل ۱٦ـ قاطع ۱۷ـ مشترك ۱۸ـ معمم ۱۹ - مستر ۲۰ـ معین ۲۱ - باعث (۳).



بحر متقارب وفهلویات، ووزن شاهنامهٔ فردوسی

چنانکه در بحر مشاکل اشارت رفت (٤) پرفسور مار Pr. Marr

(۱) پرفسور مار «Pr. Marr» مستشرق شهیر روسی را در این مقوله بحث بسیار جاذب وجالب وتحقیقات دلکشی است که شمه‌ای از آن را در خطابهٔ معزی الیه در انجمن هزارهٔ فردوسی می‌توان دید (وزن شعری شاهنامه، خطابهٔ آقای پروفسور مار، هزارهٔ فردوسی، قسمت فارسی، صفحات ۸۸ ـ ۱۳۷)

(۲) هم اینك راجع باین بحر بحث خواهیم کرد، و اثبات خواهیم نمود، که آنرا عربها از ایرانیان اقتباس کرده‌اند.

(۳) المعجم فی معاییر اشعار العجم ص ۱۷٤.

(٤) در همین صفحه حاشیهٔ ۱.

مستشرق شهیر روسی را راجع به‌فهلویات مورد بحث در بحر مشاکل، و وزن شعری شاهنامه تحقیقات فنی و تاریخی گرانبهایی است، که طی خطابه‌ای در انجمن هزارهٔ فردوسی باجمال ایراد شده است، واستاد معزی الیه را عقیده بر آنست که بحر متقارب متعلق بایرانیان می‌باشد، و گویندگان عرب آنرا ازشاعران پارسی اقتباس کرده‌اند؛ چون این موضوع ازلحاظ حماسهٔ ملی ایران دارای نهایت اهمیت واعتبارست، لذا بنقل قسمتی از تحقیقات پرفسور مزبور دراینجا مبادرت می‌شود:

«... حالا ببینیم راجع‌به‌وزن شاهنامه یعنی راجع به‌بحر تقارب عروض شناسان عرب وعجم قرون وسطی چه می گویند. در علم عروض عرب لازمست ازخلیل نحوی آغاز نماییم، او بحر متقارب را از بحور قدیم محسوب وداخل دائره‌های خودنموده است. قدیمترین تألیفات در فن عروض، که بزبان فارسی نوشته شده، کتاب المعجم فی معاییر اشعار العجم است، مؤلف آن شمس الدین محمدبن قیس الرازی وخود تألیف راجع به‌اوایل قرن هفتم هجری می‌باشد.

«طرح اساسی این استاد فن شاعری، اینست که مشارالیه منبع شعر فارسی را درادبیات عرب می‌پندارد، ولی با اینهمه منکر اصول مختلف آن درایران، بقول وی «عوامانه» نمی‌باشد، وبارها در کتاب‌خود از قدروقیمت آنها بحث می کند.

«شمس قیس وقتیکه ازمتقارب سخن می‌راند، هرگز انکارنمی کند، که طرح آن منسوب و متعلق به خلیل نحوی است، اما در گنجینهٔ نامتناهی اطلاعات، هیچ گونه تذکری درخصوص اشکال مختلف عوامانهٔ بحر متقارب درایران دیده‌نمی‌شود. درصورتیکه درهمین کتاب (المعجم.م)

موقعیکه از بحور هزج و مشاکل حرف می‌زند، در اطراف فهلویات هم بحث می‌نماید، چون بحث دراطراف فهلویات بماامساعده می‌دهد، که مابدانیم تاتتبعات وتجسسات خودرا در بارهٔ اقسام ابتدائیهٔ‌بحر تقارب بکدام سمت سوق بدهیم...

«یکی‌ازفصول کتاب شمس حاکی ازبحر مشاکل است. شمس عقیده دارد، که این وزن جدید وثقیل است، وآنرا برشتهٔ سایر بحور قدیم داخل می کند، فقط بمناسبت آنکه بنا برمشاهدات خودش تمام ساکنین عراق اعم ازعارف وعامی به سرودن واستماع فهلویات، که در ترکیب آنها همین بحر استعمال می‌شود، مشتاق می‌باشند، اما این‌بحر درآنجا بشکل خالص دیده نمی‌شود، شمس قیس ناراضی است ازآنکه دراین اشعار عوامانه دو بحر مختلف‌الترکیب هزج محذوف ومشاکل محذوف وجود دارد.

«محیطی که شمس قیس این تضاد را، که از نقطهٔ نظر عروض معمولی غیر ممکن است، درآن مشاهده نموده، بهیچوجه محیط عوام محض نبود. چنانکه خود شمس وقتیکه ازآن‌محیط حرف می‌زند، ازطایفهٔ شعراء وجماعت فضلاء یاد آوری می کند. شمس قیس که در تحت تأثیرقواعدعروض تعلیم‌وتربیت‌یافته بود، مصمم شد، که باصحاب فهلویات فوق این دو وزن را تصریح ومدلل سازد. او خیال می کرد، که این اختلاف بحوربهمان اندازه طبیعی است، که ما بخواهیم مطلع خسرو وشیرین را اینطور بخوانیم:

خداوندا در توفیق بگشای   بندگان را ره تحقیق‌بنمای

«او ازنظرانداخت، که باعیار عروض معمولی نمی‌توان‌فهلویات

را سنجید ، ولی می‌خواست بشعرای عراق بفهماند ، که ایشان دراشتباه هستند ، و عملا بآنها ثابت بکند ، وقتی که بخواهند اشعاری را که در بحر هزج محذوف انشاء شده بخوانند، وضرب آنها را بادست بگیرند ، آنوقت اگر بمصراعی بروزن مشاکل محذوف برخورند ، رشتهٔ وزن عمومی‌اشعارازهم گسیخته می‌شود . درنتیجهٔ‌این‌عمل‌،معزی‌الیه بشعرای مذکور اشتباه‌آنانرا ، بلکه وجود فرق مابین شعرادبی وشعر ادوار بی-کتابت را نشانداد . این نوع نظم برای محیطی که در آن ایجاد شده نه غیر قانونی بود ، ونه غیرصحیح. این قسم شعربا همان محیط موجود، وتا دورهٔ ما دوام‌دارد. شمس‌قیس شخصاً دچار همان اشتباه بود، که‌مستر فیلات انگلیسی گاهگاهی دچار آنست . درجزو تألیفات متعدد و مفید خود مستر فیلات ، که هنوز کسی ازمستشرقین چنانکه شاید وبایدبه اهمیت تألیفات اوپی‌نبرده ، و قدر اورا نشناخته ، یك جلد قطور کتاب دستورزبان فارسی‌منتشر نمود . ترکیبات جملات وعبارات فارسی ، که ازنقطهٔ نظر دستورزبان انگلیسی بعید بنظرمی‌آید ، بعقیدهٔ او ناصحیح است ، و مشارالیه عقیده دارد ، که در فارسی هم مثل انگلیسی بایستی جمله بندی نمایند ، ویا اینکه درچنین مواردی اوقید می کند ، که جریان فکر ایرانیها روشن نیست ، ولی فراموش می کند ، که همان جریان فکر که برای یکنفر انگلیسی روشن نیست ، برای یك نفر ایرانی بکلی واضح وروشن‌است .

«درجای دیگر شمس قیس می گوید ، که فهلویات حاوی یك اشتباه دیگر نیز می‌باشد ، وآن عبارت است ، از تبدیل جزء فاعلاتن ، بواسطهٔ فاعیلاتن، یعنی مفعولاتن. توضیح تمام اینها ازنقطهٔ نظرعروض

خیلی دشوار است . اما اگر ما فرض کنیم، که محیط ایجاد کنندهٔ این نوع شعر دارای مفکورهٔ لسانی مختص بخود بوده ، کـه غیر از آن هم ممکن نبود، آنوقت ماهم حق داریم جویای قوانین دیگری هم بشویم، که اشعار صحیح وغیر صحیح را ازهم تشخیص دهند. ما با آقای سید احمد کسروی که در کتاب خود « آذری یا زبان باستان آذربایگان » فهلویات را با عیار عروض رسمی می‌سنجد ، وهم چنین باپروفسور میللر، که برخلاف آقای کسروی درفهلویات فقط اصول هجائی می‌بینند ، همعقیده‌نیستیم. نه قوانین عروض را و نه اصول هجارا بصورت خالص برای فهلویات نمی توان قائل شد . ممکن است تعداد هجا اهمیتی داشته باشد ، در صورتیکه به تغییر وتبدیل اینگونه اجزاء ؛ مانند مفاعیلن وفاعلاتن و مفعولاتن راه داده شود .

«از نقطهٔ نظر عروض این اجزاء هم از حیث کیفیت و هم از حیث کمیت مختلف است ، اما مقدار هجا در آنها درواقع یکی است . نتیجهٔ قطعی که می‌توانیم از مطالب فوق اخذ کنیم ، عبارت از اینست : وزن فهلویات نسبت بوزن هزج محذوف کمتر تکمیل یافته ، وبدین مناسبت خیلی قدیمتر از آنست . ماهیچ دلیلی نداریم ، خیال کنیم که در اینجا اوزان ادبی غلط ، ویا آنکه تغییر داده شده است ، درصورتیکه اصناف قدیمی همین هزج درمحیط زنده مانده است .

«شاید سایر اوزان هم‌دارای چنین اقسامی بوده‌باشند . شاید اقسام قدیمی ابتدائی بحر تقارب هم باقی وبردوام باشد . من گمان می‌برم ، که شاهنامه شایستهٔ آنست ، که پیدایش وزن این شاهکار ادبی ، کشف و تصریح گردد ، ماشبهه نداریم که ایران امروزه می‌خواهد ، این یادگار

تاریخی خود را از هرحیث و هرجهت تحقیق و تدقیق نماید، و وسائل این تحقیقات هم کاملا در دسترس دانشمندان ایران موجود و فراهم است.

«برای آنکه به پیدایش و مبدأ وزن شاهنامه بطور صحیح و دقیق پی ببریم، پیش از همه واجب است، تمام اقسام اشعار و سرود محلی و بین العوام را کاملا در تحت تدقیق و تحقیق بیاوریم. حالا ببینیم راجع به این وزن مستشرقین اروپا چه عقیده دارند. نخست از ایران شناسان، از آن جمله تئودر نولدکه، که مؤلف عمده ترین اثر راجع بشاهنامه است، شروع می کنیم. در یکی از فصول تألیف معروف خود (حماسهٔ ملی ایران. م) او می نویسد: «ما می توانیم با کمال اعتقاد بگوییم، که شاهنامه نیز مثل منظومهٔ مشهورهٔ رومی «انه ئید» کمتر جهت خواندن بصوت و آهنگ منظور بوده است» (۱).

«گمان می کنم، که بر علیه این ادعا محتاج باقامهٔ دلیل نیستیم (۱) همه می دانند شاهنامه را ممکن است ساده و بدون آهنگ خواند، ولی خواندن با آهنگ، حتی با آواز مستمع را بیشتر تهییج و وادار می کند، بر اینکه تا ابد آنرا از خاطر فراموش ننماید. این هم یکی از محسنات زبان فارسی است، که عبارت «خواندن شعر» همان خواندن با آواز را می رساند، و این خود دلیل بر صحت ادعای ماست. خیلی جای تأسف است، که تا کنون مقامات موسیقی که شاهنامه بدان خوانده می شود تحت تحقیقات دقیق قرار نگرفته. ساده تر بگوییم، مستشرقین با آنمقامات

---

(۱) چنانکه در صفحات پیش آوردیم (ص۹۴۲) شاردن بخصوص تصریح می کند، که اشعار شاهنامه را ایرانیان با صوت و آهنگ می خوانند وتغنی می کنند علوم (ایرانیان، ادبیات منظوم ایران ص۹۴۲). م

هیچ توجه ننموده‌اند. فقط اگر در سابق عللی برای چنین عدم توجه موجود بود، اکنون آن علل مرتفع، ودر ردیف فضلا وعرفای ایران اشخاص حساس وجدی پیدا می‌شود، که شاهنامه را ازحیث موسیقی نیز مفصلا تحقیق وتجزیه نمایند.

«بعد از آن، دانشمند مرحوم نولد که می نویسد: » وزنیکه دقیقی وفردوسی درشاهنامه از آن استفاده کرده اند، احتمال دارد، که قبل از آن هم برای منظومه‌های قصصی ویاحماسه معمول بوده است. گمان نمی‌رود که این وزن بهیچیك ازاوزانی که در ادوار قدیم‌تردربین ایرانیان متداول بود، نسبت وبستگی داشته است. تمام اوزان جدید فارسی از ادبیات عرب اخذ گردیده است. راستست که بعضی از آنها به تبدیلات وتغییرات سخت دچار آمده‌اند.»

«عوض تجزیه وتنقید این کلمات، ما عقیدهٔ مستشرق دیگری را بیان می کنیم، ولی پیش از آن خود را مجاز می دانیم، که یك موضوعی را مطرح کنیم، آیاممکن است، قبول کرد، که همچواستاد سخنی مانند فردوسی، که بمنتها درجهٔ تمیزی زبان خویش را ازالفاظ اجنبی مخصوصاً عربی رعایت می کرد، برای اشعارخود اوزان عرب را انتخاب نموده باشد؟ بلکه سهل‌است فرض کنیم، برای‌تألیفی که آنزمان جایز اهمیت ملی بود، فردوسی یك وزن بومی وخودی، که از ایام قدیم‌دارای جنبهٔ ملی بوده، اتخاذ کرده‌است. عالم منتقد دیگر، عضو آکادمی؛ مرحوم زالمان، که تمام ایران شناسان شوروی از معظم‌الیه سرمشق گرفته‌اند، درتألیف موسوم به «تحقیقات راجع بمذهب مانی» که باستاد معظم نولد که تقدیم نموده، برخلاف نظریات مشارالیه‌اظهار

عقیده می‌نماید. در نتیجهٔ کشفیات علمی که در اوایل قرن بیستم در ترکستان چین بعمل آمده، برمتن هایی که تا آنزمان موجود بود، متن‌های پهلوی دیگری هم که حاوی مطالب راجع بمذهب مانی وعیسویت بود بدست آمد. آن نسخ بهتر از متن‌های زردشتی سالم مانده، ودر آنها تمام رموز سامی با کلمات فارسی عوض شده.

زالمان اشاره می کند، که درضمن آن متن‌ها، قطعات موزون‌هم، که تجربهٔ اولیهٔ نظم پهلوی‌است، دیده می‌شود. زالمان خودش می‌نویسد: «درحین استنساخ متن‌ها مشاهده کردم، که بعضی ازسطور آنها سرتا-سر موزون‌است وسعی کردم‌عددهجاها را درابیات وسطور منفرده تعیین نمایم، اگرچه‌تمام سطرها کاملا نظیر همدیگرنیستند، وممکن است که بعضی‌ازارقام‌حاصل جمع من‌صحیح‌نباشداماشبهه ندارم که‌انتشارات اسنادی که هنوز بطور لازم از آنها استفاده نشده، در آتیه بما امکان‌خواهند داد، که برای‌ابیات وقطعات طرح وزن معینی وضع‌نماییم. اگر باین مقصد نایل آییم آنوقت ما حلقهٔ رابط مطلوبی که ما را از قدیمترین اوزان اوستا به سوی وزنهایی که حالا هم در بین عوام زنده و داخل شعبات عروض فارسی می‌باشد سوق میدهد، بدست خواهیم‌آورد.

چنانکه لازم است، بطور قطع بگوییم که اقلا رباعی جدید فارسی(لابدآقای زالمان فهلویات‌را درنظردارد) و بحرمتقارب که‌هردو ازابتدادارای‌پانزده هجابوده‌اند، میراث عهدقدیم ایران است. راستست که این میراث درتحت تأثیر نظام عروض عربی تعلیم یافته، وپس از آن مورد پسند دربار ادبیات ایران واقع‌شده.»

« حالا می پردازیم به عقیدهٔ مسیو بنونیست دانشمند فرانسوی

مشارالیه درسنهٔ ۱۳۱۱ در مجلهٔ (Journal Asiatique) مقاله‌ای در تحت عنوان Mémorial de Zarer (ایاتکار زریران.م) درج نموده بود.

آنمقاله حاوی کشف مؤلف است، راجع بر اینکه اثر مشهور زمان ساسانی موسوم به ایاتکار زریران نثر محض نیست، بلکه با کلام موزون نگاشته‌شده است است. معظم‌له بطور واضح بما نشان می‌دهد، که این داستان در آن قسمتها که متن آنها کاملا قابل کشف وتعیین است، به‌قطعات شش هجائی منقسم، واغلب این قطعات دارای قافیه نیز می‌باشند. اما تاریخ این اثر: نسخهٔ زمان‌ساسانی آن ممکنست متعلق به اوایل قرن ششم میلادی، یعنی یك قرن پیش از هجرت باشد ولیکن اصل آن بمراتب قدیمتر است، یعنی متعلق است بدورهٔ ترقی سلطنت اشکانیان، باوایل تاریخ مسیحی.

درخاتمهٔ مقاله، بنونیست می‌نویسد: «ایاتکار» اگر در تاریخ ادبیات وازحیث مضمون مابین آوستا از یکطرف، وفردوسی ودقیقی ازطرف دیگر دارای مقامی است، آنوقت ازحیث ترقی وتکمیل شعربندی بمنزلهٔ تحویل است از اسلوب شعر آوستا بطرز اشعار عوامانهٔ ایران امروزه. کیفیت اساسی همهٔ سه شعر، یعنی آوستا، پهلوی، وشعر امروزه دارای یك خاصیت عمده هستند، که عبارت است ازهجایی بودن آنها و عدم مطابقت باقواعد عروض. «بانظریهٔ اخیر مابهیچوجه نمی‌توانیم همعقیده شویم. البته نمی‌توان مباحثه کرد، دراطراف آنکه اشعار آوستا و پهلوی، باآن همه تقدم بچه ترتیب ولحن خوانده میشد. بدلیل آنکه تا حالا کسی خواندن آنها را نشنیده (۱)، وهرچه که از مختصات آنها

(۱) مورخین باستان ازتغنی مغان درعهد هخامنشی وساسانی سخنی رانده‌اند، ولی کیفیت آهنك واصول نغمات یعنی «نت» آنها ضبط نشده. م

می‌دانیم، فقط بواسطهٔ تحقیقات ومطالعهٔ متن آنها تحصیل شده است.

«اماشعر عوامانهٔ امروزه ایران جای خود دارد. خواندن آنرا می‌توان شنید. بنده خود مکرر شنیده ودرخصوص هجایی محض‌بودن آن جداً مردد می‌باشم. حالا به بینیم این اشعار بچه شکل ضبط شده است. هرقدر آن اشعار را باکمال دقت ضبط کرده باشند، بازهم‌اغلب برای السنه‌ای که دارای کتابت نیستند، ویا درسابق نبوده‌اند، تهیه شده است. پس این اشعار راکی ضبط کرده است؟ البته مستشرقین ومستشرقین صحیح العمل، که بعضی اوقات خودشان شخصاً الف بای لازمه را برای آنها ایجاد، ولی خود قادر بتکلم بآن زبان نبودند. آنها کلمات را ازلحن وتلفظ زنده مجزا و کلمات بی‌صوت ودور از آهنگ گفتار عادی ضبط میکردند. جهت خواندن نمونه‌هایی که ضبط شده، اغلب‌لازم‌بوده خواننده با خود زبان کاملا آشنایی‌داشته باشد. درتألیفات بهترین ومعروفترین‌مستشرقین ما می‌بینیم که‌بحرطویل‌معمولی،بشکل نثر انتشار یافته، ویا درمنظومه‌ای که دربحرمنسرح سروده شده است، اسلوب هجایی یافت می‌شود.

«تا زمانیکه‌اشعارملی ومحلی‌ایران ازآهنگ سرودوگفتگوی عادی جداگانه تحقیق و تدقیق می گردد، وتاموقعیکه بتدقیق آن، محققین زاییدهٔ همان محیط جلب نشوند، دراطراف این مسأله بطور قطعی ماهیچ چیز نمی توانیم گفت. اهمیت این مطلب بمراتب بیشتر است ازآنکه در مرحلهٔ اول بنظرمی‌آید. حلاجی کامل آن افق جدیدی برای آموختن ادوار گذشتهٔ ملت ایران باز می کند. دراینجا بتالیف مسیو بنونیست برگشته، ونتیجهٔ کل آنرا متذکر می‌شویم: «ایران

دورهٔ ساسانی چیز تازه‌ای (درادبیات منظوم. م) بمنصهٔ ظهورنیاورد، چه ازحیث منظوم ساختن موضوع های افسانه، و یافقط حماسی، وچه از حیث‌تعمیم‌اقسام معین شعر. این دوره از ایران زمان اشکانیان‌نمونه‌های شعربندی و تلفیقات ادبی میراث گرفت. استقلال‌ایرانیان دربارهٔ صنعت شعری عبارت ازآن بود، که شعر هجایی خود را مطیع قواعد عروض عربی ساخته، وازاین ترکیب که قدیمترین و کامل‌ترین نمونهٔ آن بحر متقارب است، ادبیات نجیب ایران امروزه حاصل می‌شود.» البته این اقدام شایان تقدیری‌است. اقدامیست که‌درعلم ایران شناسی دورهٔ‌جدید ایجاد می کند. ما می‌توانیم دراینخصوص فقط یك اعتراض‌داشته باشیم.

«کسی‌منکر نیست که دورهٔ اشکانیان پیش ازساسانیان بود، و ادبیات دورهٔ ساسانی برزمان فردوسی‌سبقت داشت، ولی همهٔ این‌ادبیات منحصر بطبقات خاص بوده. اگر چه سایر طبقات هم دارای ادبیات مخصوص بخود بودند، اما در اطراف تحقیقات و تدقیقات آن چه اقداماتی شده بود؟ ما چه مدارك در دست داریم تا بفهمیم که مراحل متعاقب رشد ونمو نظم فارسی فقط با همین طبقات زمامدار بوده‌است؟ چرا نمی‌شود فرض کرد، که صنعت شعر بندی مختص باین خاندانهاء اصیل نبوده، بلکه یکی ازفروع آن درخت بلند است، که عاقبت با گلهای‌ادبیات‌ایران که بامهارت وآبیاری‌استاد سخن طوسی شکفته‌شده تزئین یافته است. درخت این نظم بمراتب عمیق‌تر ریشه دوانده، و هیچ‌گونه‌اسناد کتبی‌برای کشف‌آنها کمك نمی کنند. اینجا مامحتاج باصول دیگری هستیم، لازمست آن آثار نظمی را که بر خلاف اسناد کتبی، حالا نیز موجود، ودارای‌آهنگ می‌باشد، درتحت تحقیق و

تجزیه در آوریم.

«حالا به بینیم که مستعربین اروپائی راجع به (بحر) متقارب و اقسام آن چه می گویند. برای احتراز از طول کلام بنده قناعت می کنم، به یك قسمت از تحقیقات اساسی عضوِ آکادمی شوروی کراچکوفسکی راجع بشاعر عربی ابوالفرج الوأوا الدمشقی. پس از اقامهٔ مدارك ارقامی راجع به بحور علیحدهٔ شعرای مختلف اموی، دانشمند معظم‌له می نویسد: «معلوم می‌شود، که نمایندگان سبك قدیم علاقمند بحور قدیمی نیز بوده‌اند. اربابان جریانات جدید در جستجوی طرز و اشکال جدید برای خود بوده، و آنها را در بحوریکه دیرتر بعرصهٔ وجود آمده، ولابد در زمینهٔ غیر عربی تولید، بلکه از خارج اقتباس و برای زبان عربی ترکیب و ترتیب یافته است، پیدا کرده‌اند. مسلم است که بحر خفیف و متقارب و شاید رمل نیز از جملهٔ چنین بحور می باشند. البته این اقتباس ممکن بود بدورهٔ قبل از اسلام منسوب باشد»، حالا ملاحظه می فرمایید که مسأله اقتباس اوزان فارسی از عربی، از آنجمله اقتباس بحر متقارب تا آندرجه سهل و ساده نیست. چنانکه خود مستعربین عقیده دارند که بحر متقارب را عربها از ایرانیها اقتباس نموده‌اند...

«در همان کتاب مسأله دیگری هم طرح شده است، که از تحقیق و تجزیهٔ آن برای تعیین مقام صنعت شعری فارسی [illegible] صنایع بدیع [illegible] دنیا اهمیت بزرگی حائز است، مؤلف مذکور اشاره می کند، که به اسلوب خلیل بهیچوجه دارای ترتیب تاریخی نیست، بعضی بحور آن [illegible] و تا آخر ظهور دوره رواج بحور هیچ آنها کهنه نشده است، و بعد استناد کراچکوفسکی می نویسد: «حالا دانشمندان اروپائی ملتفت یك نکتهٔ

برجسته وواضحی نشده‌اند ، یعنی تاریخ مبدأ آن ۱۵ ویا ۱۶ بحر که خلیل آنها را داخل دائره‌های خود نموده ، ومستشرقین بـه تناسب و ارتباط بین آنها پی نبرده‌انـد ، بعضی از این بحور فقط در دورهٔ خلیل تازه پیدا می‌شوند ، ولی چون بـه برخی دیگر دقت کنیم ، دچار شبهه می شویم ، که آیا منشعبات آنها در حقیقت فرع است ، و یا بحور مستقل . مثلا بحر بسیط مسدس موسوم به مخلع مقطوع ، که تقطیع افاعیلش عبارتست ازمستفعلن فاعلن فعولن خیلی مظنون است.فریتاغ دانشمند آلمـانی درتعقیب استـادان بی آلایش خود یعنی ارباب عروض عربی ، که نظریـات آنها را محترم وغیر قابل انتقاد می‌شمرد ؛ واجب می‌داند که این بحررا بسیط بنامد . اما گینسبورك دانشمندفقید روسی بموجب ادله وبراهین عروضی اینگونه تسمیه‌را غیر مطلوب می‌دانست. علل تاریخی دراینجا ما را به تفکر می‌اندازد ، زیـرا این بحر در دورهٔ بعد از بنی عباس خیلی متداول گردیده ؛ ظهور آن مربوط بدورهٔبنی- امیه ، ولیکن حتی آنوقت هم نادر بوده است ، مثلا در اشعار عمربن ابی ربیعه‌این بحرهیچ دیده‌نمی‌شود ، درصورتیکه شاعر مذکورعشق مخصوصی به بحورمقطوع ومقصورداشت ، من‌باب نمونه‌ازین قسم بسیط می‌توانیم چند بیت از ابوالفرج دمشقی بیان کنیم :

کم زفرات و کم دموع ‌‌ ‌ هذا لعمری هو القطوع

لو اعشب الخد من دموع ‌ ‌ لکان فی خدی الربیع

یا قمراً غالب عن عیانی ‌ ‌ بالله قل لی متی الطلوع

بنت فما بنت عن فؤادی

« اگر مستفعلن را در این بحر مکفوف پنداریم ، یعنی مستفعل بخوانیم ، آنوقت تمام بحر را می‌شود به‌ترتیب ذیل تقطیع نمود : مفعول مفاعلن فعولن، که بحر هزج مقبوض ، ودراشعار متقدمین مثلا در این شعر رودکی بنظر می‌رسد ، که می گوید :

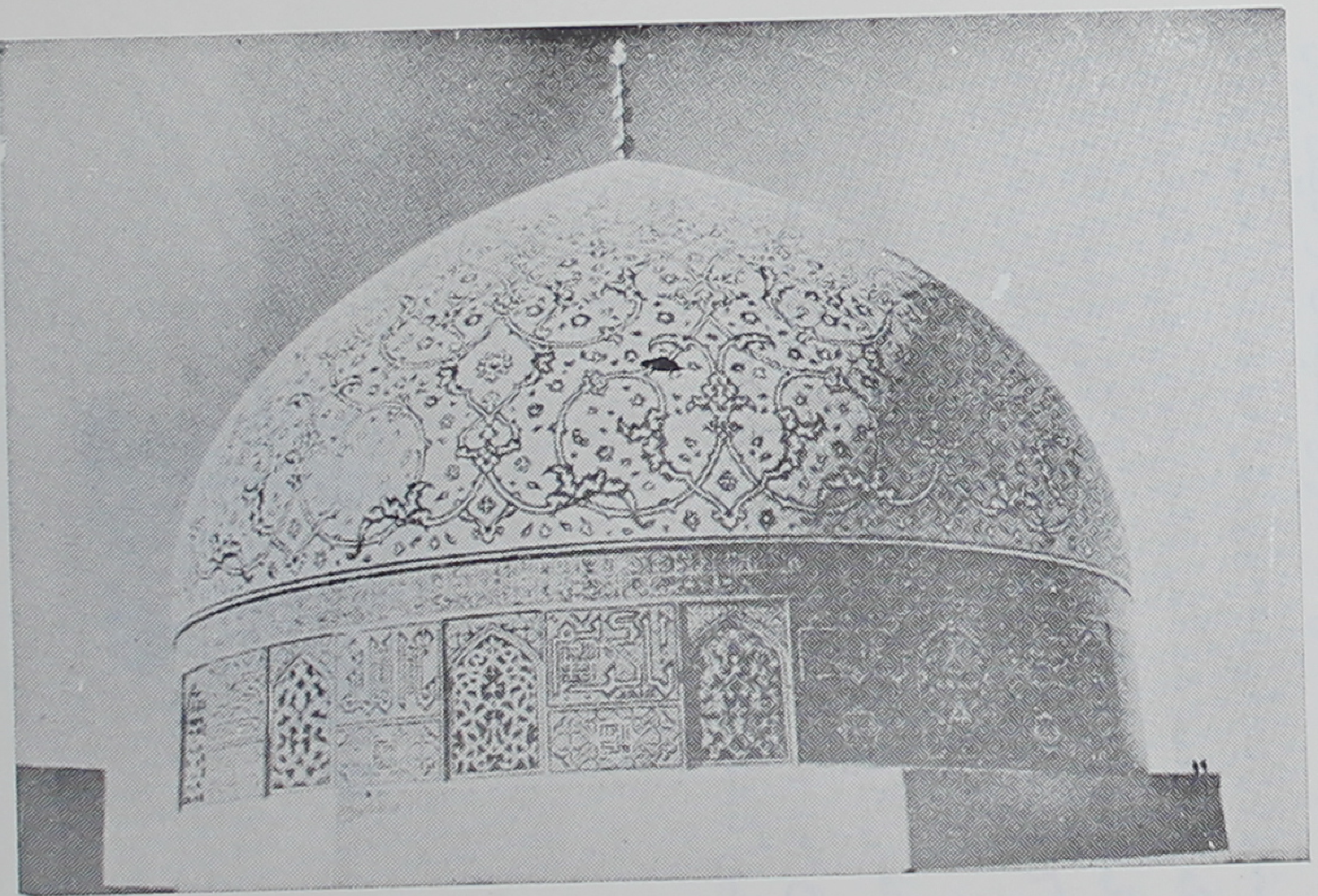
بگرفت بچنگ چنگ و بنشست

بنواخت به شست چنگ را شست

« مسلم است که این وزن یکی ازقدیمترین اوزان فارسی است وارتباطی باوزن رباعی دارد ، که در عمل بهیچوجه ازهزج مثمن سالم خارج نشده ، بلکه بمراتب پیش ازاو وجود داشت ، وفقط پس ازمدتهای متمادی بااین بحر آزاد ومتنوع بزور لباس عروض عربی پوشانیده‌اند . صحیح‌است، که در آثار کتبی متقدمین این بحر بندرت دیده می‌شود ، ولی از حیث ترکیب نمی توان آنرا جدید شمرد . ما نباید بنقصان و حتی بعدم اطلاعات کتبی راجع بادوار پیش ازقرن سوم هجری اهمیتی بدهیم ، زیرا نمی‌شود باور کرد ، که چنین شاهکارها مانند اشعار شهید ورودکی بدون تکامل ادبی درطی چندین قرنها ، صورت گرفته باشند. درادبیات عربی‌این نوع‌بسیط نادراست. ترویج‌وتوسعهٔ موسیقی‌وآهنگ ایران را در میان عربها از زمان بنی‌امیه وحتی پیشتر از آن بااینطرف در نظر گرفته ، می‌توان گفت : که این بحر قسم‌معرب هزج مقبوض می‌باشد (۱) .

«نتیجهٔ آنچه که درفوق گفته شد ، عبارت ازآنست که وزن

(۱) «وشکل اولیهٔ آن برمامجهول است»، درمتن‌مطبوع :«ویاازشکل اولیهٔ آن که برما مجهول است»؟



گنبد مسجد شیخ لطف‌الله در اصفهان

(از آثار دورهٔ صفوی)

DATE LABEL

شاهنامه یك وزن کاملاملی، وریشه‌های آن راباید همین جا، درایران جستجو کرد. تازمان اخیر رأی قطعی در خصوص تحقیقات از ادبیات ایران متعلق به مستشرقین اروپائی بود، بیناکثر آنها عقیده‌ای حکمفرمابود شامل براینکه ادبیات فقط باید کتبی باشد، بنابراین بطرف ادبیات شفاهی، که درعمل اقسام وانواع مختلف قدیمی‌تر از کتبی داراست، تقریباًهیچ توجهی نمی کردند. ولی حالا بمصداق شعر مرحوم ادیب پیشاوری که می گوید:

زمانه هر نفسی بازیی نماید نو مکن بروز گذشته قیاس آنیاه

اوضاع تغییر یافته، وملت ایران با کمال هنرمندی وجدیت خود بتحقیق وتدقیق گذشتهٔ خود می پردازد (۱).»



(۱) هزارهٔ فردوسی، قسمت فارسی، صفحات ۱۹۲-۱۹۷



انواع واقسام شعر پارسی ص۹۴۰ :

در این مورد شمس قیس رازی چنین می‌نویسد : «بدانك چون ابیات متکرر شد و از پانزده و شانزده در گذشت آنرا قصیده خوانند ، وهرچه از آن کمتر بود آنرا قطعه گویند ، و درقصاید پارسی لازمست که کی بیت مطلع مصرع باشد، یعنی قافیت هر دو مصراع در حروف وحرکات یکی باشند ، و الا آنرا قطعه خوانند ، هر چند از بیست بیت در گذرد ؛ وهرشعر کی مقصور باشد برفنون عشقیات از وصف زلف و وخال و حکایت وصل و هجر وتشوق بذکر ریاحین و ازهار و ریاح و امطار ووصف دمن واطلال آنرا غزل خوانند، وغزل در اصل لغت سمر دختران وحدیث ایشان است، ومغازلت عشق بازی بازنان است، و گویند رجل غزل، یعنی مردی عشق باز وسماع دوست، وازین جهت شرح احوال عاشق وصفت جمال معشوق را غزل خوانند ، واشتقاق قصیده از قصدست، وآن توجه و روی نهادن است بچیزی وجایی و مقصود محل قصد مردم است بطلب و تحصیل گفتن و کردن آن، بس قصیده فعیلی است بمعنی مفعول یعنی مقصود شاعرست بایراد معانی مختلف واوصاف متفرق ازمدح وهجا وشکر وشکایت و غیر آن، وهاء درآخر قصیده از

برای آنست تا دلالت کند، بر وحدت آن جنانك شعیر و شعیره وذبیح و ذبیحه (۱).



قافیه ص ۹۴۱

شمس قیس رازی چنین می‌نویسد: « واما قافیت، بعضی از کلمهٔ آخرین بیت باشد، بشرط آنکه آن کلمه بعینها ومعناها در آخرابیات دیگر متکرر نشوذ، بس اکر متکرر شود آنرا ردیف خوانند، و قافیت درما قبل آن باشذ جنانك ، شعر:

رخ تو رونق قمردارذ　　　لب تو لذت شکر دارذ

«جون کلمه دارذ درین شعرمتکرر آمذ، آنرا ردیف خوانند، وقافیت در کلمهٔ قمر وشکرست، وجون ما قبل راء قمروشکر متحرك است، قافیت این شعرحرفی وحرکتی بیش نباشذ، اعنی حرف راء وحرکت ما قبل آن، واکر ما قبل حرف آخرین از کلمهٔ قافیت ساکن باشد ، جنانك، شعر :

ای نرکس برخمارتو مست　　　دلها زغم تورفت ازدست

قافیت آن از آخر کلمه باشد تا بنخستین حرکتی که ازسواکن آن بوذ، بس قافیت این شعر دوحرف وحرکتی بیش نباشد، وآن سین و تاء است، وحرکت ماقبل آن، اما اکرحرف آخرین از کلمهٔ قافیت، نه از نفس کلمهٔ قافیت بوذ، بل کی بعلتی بران ملحق شذه باشد جنانك، شعر:

برخی جشم مستشان　　　وان زلف همجون شستشان

«کی کلمهٔ اصلی در آخراین شعر مست وشست است، وشان از

(۱) المعجم صفحات ۱۹۴-۱۹۵ .

بهر اضافت جماعت بذان ملحق شده است، قافیت آن از آخر کلمه باشد تا بنخستین حرکتی که بیش از سواکن حروف نفس کلمه باشد، بس قافیت این شعر بنج حرف وحرکتی باشد، یعنی ازنون تابحرکت ماقبل سین مست وشست، واین جمله را قافیت خوانند، وهر کدام ازحروف و حرکات قافیت را نامی است، کی بعدازاین نموده شود، وهیچ یك ازحروف قافیت در کل قصیده نشایذ کی متغیرومتبدل شود الادخیل، جنانك بعد ازین بکوییم، وقافیت را ازبهر آن قافیت خوانند کی ازبس اجزاء شعر درمی آیذ وبیت بذو تمام می‌شود، واصل آن از قفوت فلاناً است یعنی، ازبس فلانی فرا رفتم، وقفیت فلاناً یعنی کسی را ازبس فلانی روان کردم(۱) بس این کلمه را کی بناء بیت بر آن است ، و در کل قصیده رعایت آن لازم، قافیت می‌خوانند، یعنی بس رواجزاء بیت است، وبیت رامقفی خوانند که یعنی آنرا قافیت بدیذ کرده (۲) .

«حروف قافیت واسامی آن، وآن نه است: روی، وردف، وقید، و تاسیس، ودخیل، ووصل، وخروج، ومزید، ونایر .

«حرکات حروف قافیت... شش است: رس، واشباع، وحذو، وتوجیه، ومجری، ونفاذ .

«حدود قوافی، عدد قوافی دراشعار عرب سی و بنج است، وهمه بنج قسمست کی آنراحدود قوافی خوانند: متکاوس، متراکب، متدارك، متواتر، مترادف.

اصناف قوافی : بدانك حرف روی دونوعست مقید ومطلق ؛ روی مقید سه نوعست مقید مجرد، و مقید بردف، و مقید بحرف قید . روی

(۱) «می‌روم وسر به قفا می‌نگرم» سعدی ، م .

(۲) المعجم ، صفحات ۱۹۵-۱۹۷

مطلق دوازده نوعست: مطلق مجرد، ومطلق بقید، ومطلق بردف، ومطلق بخروج ، ومطلق بخروج ومزید، ومطلق بخروج ومزید ونایر، ومطلق بقید وخروج، ومطلق بقید وخروج ومزید، ومطلق بقید وخروج ومزید ونایر، و مطلق بردف و خروج، و مطلق بردف وخروج ومزید، ومطلق بردف وخروج ومزید ونایر.

درعیوب قوافی ص۹٤۱: اقواء اکفاء سناد، ایطاء(۱)، تضمین، تخلیع.

عدول از جادهٔ صواب درشعر، ص۹٤۱، حاشیه: «... شاعر برای صحت وزن یا درستی قافیت لحنی بشعر خویش درآرد، و خطای لفظی یامعنوی جایزدارد، واگرچه شعرا را درین باب رخصت یجوز للشاعر مالایجوزلغیره (۲) متمسکی قوی است ، وبهانهٔ ضرورت شعر مستندی وطی لکن معظم آن باشعار عرب مخصوص تواند بود . . . صاحب سخن حاذق آنست کی بهیچوجه درتغییرحروف و کلمات وتاسیس شعر براوزان ثقیل وازاحیف گران تقلید قدما نکند ، کی بیشترین آن نزدیك ارباب براعت ازمعایب شعرست، وبیش اصحاب بلاغت ازمردودات کلام(۳)»

محاسن شعر و صنایع شعری در کتاب ترجمان البلاغه (٤) که قدیمترین تصنیف پارسی دراین مقوله است چنین آمده :

---

(۱) شاردن مدعی است که ایطاد جلی را شاعران ایران جایز می‌شمارند (حاشیه ص۹٤۱) درصورتیکه این نظریه مطلقا ناصوابست .

(۲) شاردن این عبارت را بفرانسه Licences Poetiques ترجمه کرده است.

✿ چنانکه **شمس قیس** تصریح می کند که : **ایطاد جلی از عیوب فاحش است** (ص ۲۸۰)

(۳) المعجم صفحات ۲۹۰-۲۹۱ .

(٤) ترجمان البلاغه تصنیف محمدبن عمر الرادویانی «سدهٔ پنجم هجری» صفحات ٤-٦ چاپ احمد آتش، استانبول ۱۹٤۹ .

۱ - الترصیع ۲ - الترصیع والتجنیس
۳ - التجنیس المطلق ۴ - التجنیس المرکب
۵ - التجنیس المردد ۶ - التجنیس الزاید
۷ - المقلوب ۸ - المقلوب المستوی
۹ - المقلوب المجنح ۱۰ - المقتضب
۱۱ - المضارعه ۱۲ - المطابقه
۱۳ - المتضاد ۱۴ - الاعنات
۱۵ - اعنات القرینه ۱۶ - الاستعاره
۱۷ - التشبیه ۱۸ - التشبیه المکنی
۱۹ - التشبیه المرجوع عنه ۲۰ - التشبیه الشرطی
۲۱ - التشبیه المعکوس ۲۲ - التشبیه المزدوج
۲۳ - حسن المطالع ۲۴ - حسن المخالص
۲۵ - حسن المقاطع ۲۶ - سیاقة الاعداد
۲۷ - الاغراق فی الصفه ۲۸ - الجمع وحده
۲۹ - التفریق وحده ۳۰ - التقسیم وحده
۳۱ - الجمع والتفریق ۳۲ - الجمع والتقسیم
۳۳ - التفریق والتقسیم ۳۴ - تنسیق الصفات
۲۵ - مراعات النظیر ۳۶ - المدح الموجه
۲۷ - تجاهل العارف ۳۸ - الالتفات
۳۹ - تاکید المدح بمایشبه بالذم
۴۰ - ارسال المثل فی البیت ۴۱ - ارسال المثلین فی الیت
۴۲ - التفسیر الخفی ۴۳ - التفسیر الظاهر

۴۴ ـ اعتراض الکلام فی الکلام قبل التمام

۴۵ ـ الکلام المحتمل بالمعنیین الضدین

۴۶ ـ التعجب ۴۷ ـ حسن التعلیل

۴۸ ـ الاستدراك ۴۹ ـ العکس

۵۰ ـ السؤال والجواب ۵۱ ـ الکنایات والتعریض

۵۲ ـ الالغاز والمحاجاة ۵۳ ـ التضمین

۵۴ ـ المسمط ۵۵ ـ الموشح

۵۶ ـ الملمع ۵۷ ـ المجرد

۵۸ ـ المقطع ۵۹ ـ الموصل

۶۰ ـ المصحف ۶۱ ـ المکرر

۶۲ ـ المدور ۶۳ ـ المربع

۶۴ ـ الترجمه ۶۵ ـ ترجمة الاخبار والامثال والحکمة

۶۶ ـ تقریب الامثال بالاخبار ۶۷ ـ معنی الآیات بالابیات

۶۸ ـ حسن الجواب وطلب المحاوره

۶۹ ـ الکلام الجامع الموعظه والحکمه والشکوی

۷۰ ـ الابداع فی المعانی ۷۱ ـ التلاوم

۷۲ ـ المتنافر ۷۳ ـ الاسجاع(۱)

شمس قیس رازی تفویف وایغال واغراق واستطراد و ذوقافتین و ترجیع رانیز درمحاسن شعربصنایع مذکور افزوده است (۲)

---

(۱) ترجمان البلاغه صفحات ۵ـ۷چاپ احمد آتش استانبول ۱۹۴۹

(۲) المعجم فی معاییر اشعار العجم بتصحیح علامه فقید محمد قزوینی واهتمام مدرس رضوی، طهران، دانشکاه ص ۳۲۱.

اجناس شعر ص ۹۴۰-۹۴۱ :

نسیب - غزل باشد کی شاعر علی الرسم آنرا مقدمهٔ مقصود خویش سازد، تا بسبب میلی کی بیشتر نفوس را باستماع احوال محب ومحبوب و اوصاف مغازلت عاشق ومعشوق باشد، طبع ممدوح بشنودن آن رغبت نماید، وحواس را ازدیگر شواغل بازستاند وبدین واسطه آنچ مقصود قصیده است بخاطری مجتمع و نفسی مطمئن ادراك کند و موقع آن بنزدیك او مستحسن تر افتد ...

تشبیب- غزلی باشد کی صورت واقعه وحسب حال شاعر بود، چنانك اشعار شعراء عرب چون کثیر و قیس ذریح و مجنون بنی عامر و امثال ایشان کی هریك را بازنی تعلقی قلبی بوده است و آنچ گفته‌اند عین واقعه وصورت حال ایشانست ...

« و غزل دراصل لغت حدیث زنان و صفت عشق بازی با ایشان وتهالك دردوستی ایشان است ، ومغازلت عشق بازی وملاعبت است با زنان، و رجل غزل یعنی مردی کی متشکل باشد بصورتی کی موافق طبع زنان باشد. و میل ایشان بدو بیشتر بود، بسبب شمایل شیرین و حرکات ظریفانه وسخنان مستعذب، وبعضی اهل معنی فرق نهاده‌اند میان نسیب وغزل و گفته‌اند معنی نسیب ذکر شاعرست خلق وخلق معشوق را وتصرف احوال عشق ایشان دروی، وغزل دوستی زنانست ومیل وهوای دل بریشان وبافعال واقوال ایشان، وازاینجاست کی گویند چون سك در صید باهو رسد، و آهوك بیچاره گردد، بانککی ضعیف بکند از ترس جان. سك را رقتی بیدا شود وازوی باز ایستد وبچیزی دیگر مشغول شود گویند غزل الکلب وهمانا آهورا غزال ازاینجا نام نهاده‌اند، کی این

مغازلت راشایسته است، وبیشتر شعراء مغلق ذکر جمال معشوق ووصف احوال عشق وتصابی‌را غزل خوانند، واغزالی کی مقدمهٔ مدحی یا شرح حالی دیگر باشد، آنرا نسیب گویند ...

« همچنین رباعی ... بحکم آنك بناء آن بر دو بیت بیش نیست بایذ کی ترکیب اجزاء آن درست وقوافی متمکن والفاظ عذب ومعانی لطیف باشد ...

«مزدوج - شعریست کی بناء آن بر ابیات مستقل مصرع باشد وشعراء عجم آنرا مثنوی خوانند، از بهر آنك هریك را دوقافیت لازم است واین نوع درقصص مطول وحکایات دراز کی نظم آن بر قافیتی متعذر باشد، استعمال کنند.

«مصرع بیتی باشد، کی عروض وضرب آن دروزن وحروف قافیت متفق‌اند، ودر قصاید پارسی تصریع مطالع لازمست، هرقصیده کی مطلع آن مصرع نباشد، اگرچه دراز بوذ آنرا قطعه خوانند، واسم قصیده بر آن اطلاق نکنند وهمچنین در رباعیات تصریع بیت اول لازم داشته‌اند، تافرق باشد میان آن ومقطعات دیگر، و درمثنویات چنانکه گفته‌ایم ، بحکم آنك بناء آن برابیات مفرده است، درجملهٔ قصه تصریع لازمست.

«وباشذ که یك قصیده را چند مطلع کنند، چون ازصفتی بصفتی دیگر نقل کنند، واز جملهٔ شعرا خاقانی بذین شیوه مولع تربوده است، وچند قصیده بسیار مطالع گفته. . وباشذ کی درنقل ازنسیب بمدح مطلع نو کند، وباشذ کی ابتدای قصیده بمدح کند وبرغزل ختم کند، وآنرا مطلع تازه آرد.

« مقفی ـ آنست که ضرب و عروض آن در حروف مختلف باشند(۱)



موضوع قصاید مدح وستایش رجال و بزرگان است ص ۹۴۰،

نظریهٔ شاردن دراین قسمت تا اندازه‌ای درست ومطابق واقع است ولی هیچگاه موضوع تمام چکامه‌های پارسی مدح وستایش سلاطین ورجال و بزرگان نبوده، و این شیوهٔ ناپسند ابتدا از ادبیات عرب بزبان فارسی سرایت کرده، و بعد از آن وسیلهٔ ارتزاق چاپلوسان و درباریان شده است . چکامه های شیوای استادان سخن پارسی همیشه مشحون از حکم و امثال واندرز بوده است و سخنگویان بزرگ مخالف طریقت منحوس مدیحه سرایی بوده‌اند ، چنانکه حکیم ناصر خسرو قبادیانی فرماید(۲) :

صفت چند گویی زشمشاد ولاله	رخ چون مه و زلفك عنبری را
بعلم و بگوهر کنی مدحت آنرا	که‌مایه‌است‌مر جهل‌وبد گوهری‌را
بنظم اندر آری دروغ وطمع را	دروغست سرمایه مر کافری را
پسنده است با زهد وعمار وبوذر	کند مدح محمود مرعنصری را

(۱) المعجم فی‌معاییر اشعارالعجم صفحات ۴۰۸-۴۱۴ .

(۲) تاریخ مطبوعات ایران ،ترجمه ونگارش محمدعباسی ،جلداول، مقدمهٔ مترجم .طبع طهران ،۱۳۳۶ شمسی .

صفحات ۶۷-۸۹ خط وکتابت ایرانیان:

دبیری=خط

«خطهائی که اززمان کهن درایران رواج داشته، ازخط میخی وآرامی وپهلوی گرفته تا خط اوستایی(=دین دبیری) هیچیک بومی این دیار نبوده، همه ازمرز وبوم بیگانه و از کشورهای همسایه باین سرزمین رسیده‌است. خود واژهٔ دبیری که بمعنی نوشته وخط است از لغتهای عاریتی زبانهای ایران‌باستان است: اززبان بابلی بفرس هخامنشی درآمده وازآن زبان بپهلوی رسیده وازپهلوی درفارسی بیادگار مانده است.

« باید بیاد داشت پیش از آنکه ایرانیان در این سرزمین سر و سامانی گیرند و پادشاهی بزرگی بسر کار آورند، با دو دولت بزرگ و توانای همسایه از سوی مغرب در تماس بودند: یکی از آنها بابل بوده که نخستین پادشاهی آن(۱۹۲۶-۲۲۲۵)درحدود بیست وسه سده پیش ازمیلاد بوجود آمده ودیگر پادشاهی آشور که درحدود سال هزار و هشتصد (۱۸۰۰) درشمال عراق کنونی بدوران رسید (۱)

---

(۱) برای اسناد ومدارك علمی وتاریخی این مقاله رجوع فرمایند، به‌فرهنگ ایران باستان، بخش نخست، نگارش پورداود، تهران ۱۳۳۶ خورشیدی، صفحات ۱۰۳-۱۷۷

بگفته هرودت ، درسدهٔ پنجم پیش ازمیلاد «آشوریها درهنگام پانصد و بیست سال فرمانروایان آسیای علیا بودند ، نخستین قومی که از آنان سرپیچید مادهابودند که خودرا ازیوغ آشوریها آزاد ساختند؛ اقوام دیگر ازمادها پیروی کرده از بند بردگی آشوریها رهاشدند».

«چنانکه‌می‌دانیم‌پیش ازپادشاهی‌مادها درمغرب‌ایران، درسال ۷۱۳ پیش از میلاد مسیح همواره سر زمینهای ایران دستخوش تاخت و تاز پادشاهان آشور بوده واز کتیبه‌هائی که از این پادشاهان بجای مانده و لشکر کشی هریك از آنان یاد گردیده بخوبی پیداست که تیگلات‌پیلسر Tiglath-Pileser اول پادشاه کشور گشای آشور در حدود یك‌ هزار ویکصد سال پیش از میلاد از کوه زاگرس Zagros (پشتکوه) گذشته بسرزمین ماد تاخت وقبایل آنجا راپراکنده وپریشان ساخت؛ درسال ۸٤٤ شلمانسردوم Shlamansar بکردستان لشکر کشید ؛ هفت سال پس‌از آن دیگر باره بآنجاروی آوردو گروهی‌ازفرمانفرمایان آنجا را غارت کرد . در کتیبهٔ همین پادشاه آشوری است که نخستین بارازمادای Mada=Madai نام‌برده شده‌است، درهنگام‌پادشاهی‌شمسی- اداد چهارم Shamsi-Aded جانشین شلمانسردر کتیبهٔ وی نیز مادها یاد شده‌اند که،از آشوریها شکست دیده باژو خراج پرداختند . درسال ۸۱۰ اداد نیراری Adad-Nirari سوم بماد تاخت وبخش بزرگی از ایران‌را بجنگ آورد؛ تیگلات پیلسرچهارم که‌از جنگجویان بزرگ آشور است درسال ٧٤٤ بماد روی آورد، وبیش ازپادشاهان دیگرآشور غنیمت بدستش افتاد، بگفتهٔ خودش در کتیبه‌ای شصت هزاروپانصداسیر گرفت ومقداری زیادی گاو و گوسفند واسب وشتر واستر بغنیمت‌برد

آخرین تاخت وتاز آشور درایران بدستیاری سارگون Sargon درسال ۱۷۲۲ انجام گرفت .

« مقدار غنائمی که پادشاهان آشور از ایران می‌بردند و گروه انبوهی اسیر که گرفتار آنان میشدند بخوبی میرساند که مغرب ایران در آن‌روزگاران آبادان بودوشهریاران کم وبیش بزرگ در آن سرزمینها بودند که باهمسایگان سامی‌نژاد درزد وخورد بودند . هرچند مناسبت ایرانیان ازیکهزار و یکصد سال پیش ازمیلاد مسیح تا دورهٔ تشکیل پادشاهی‌درماد، درپایان سدهٔ هشتم‌پیش‌ازمیلاد، همسایگان‌خودآشوریها زد وخورد بود بوده ، اما میتوان گفت که باهمین ستیزه ولشکرکشی آثاری ازتمدن دیرین آن دیار که سومریها بوجودآورده بودند بایران رسیده.بسادر دوران پیکاروجنگ‌تمدن‌از کشوری بکشوردیگرمیرسد چنانکه درتاخت وتاز اسکندر بسیاری ازآداب ورسوم ایرانیان باروپا راه یافت ودراستیلای عرب بسوریه ومصر وعراق وایران ، در تمدنی‌از این کشور کهنسال بروی تازیان بازشد، و درجنگهای صلیبی در قرون وسطی بسا آثار تمدن شرقی باروپا راه یافت وبالعکس .

« گفتیم‌درپایان سدهٔ‌هشتم پیش‌ازمیلاد نخستین‌سلسلهٔ پادشاهان ایران‌بوجودآمدوهگمتان Hagmatana (همدان) پایتخت‌این‌خاندان گردید . مؤسس این خاندان نامزد است به دیوکو Dyau-kku که یونانیها Deiokes نامیده‌اند . سومین پادشاه این خاندان هووخشتر Huvakhshatra (دریونانی Cyaxares) از کشور گشایان بزرگ ایران است .

بسیاری از کشورهای همسایه ایران‌بدست وی افتاد ؛ ازآنهاست

کشور باستانی آشور و گشوده شدن پایتخت نامور آن نینوا در سال ششصد ودوازده (۶۱۲ پیش ازمسیح) این پیروزی یکی از بزرگترین پیش آمدهای تاریخ باستانی است. ایرانیان بابرچیدن دستگاه پادشاهی آشور خود را بجهانیان شناسانیدند واین در گیتی نخستین باراست که نام و انشانی ازآریائیها بگوش رسید.

«هووخشتره کسی که زمینهٔ کشورگشائی را ازبرای هخامنشیان آماده کرده بود در سال ۵۸٤ درگذشت. جای نشین وی ایشتوویگو Ishtuvigu که یونانیان Astyager خوانده‌اندبدست کورش، سرسلسلهٔ پادشاهان هخامنشی شکست یافته ودورهٔ پادشاهی مادها بپایان رسید.

«بابرچیده شدن دستگاه خاندان مادتغییری بایران روی نداد، چه فقط پادشاهی ازایرانیان مغربی بایرانیان جنوبی رسید. هفتاد وسه سال پس از افتادن نینوا بدست ایرانیان، یعنی در ۱۲ اکتوبر ۵۳۹ بابل بدست کورش افتاد آخرین پادشاه بابل نبونئید Nabunaid (درفرس هخامنشی نبونئیت Nadunaitd) شکست یافته و دورهٔ فرمانروائی سامیان پایان یافت.

«پس از یادآوری پیش آمدهای تاریخی که گویا پیوستگی دیرین ایران با سرزمینهای بابل وآشور است، باید بگوییم که خط، خواه باشکال میخی وخواه حروف الفبائی از بزرگترین اختراع بشراست. از پرتو خط است که امروزه میتوانیم بدانیم درشش هزار سال پیش ازخودمان چه گذشت وبچگونگی زندگی وطرزافکار اقوام قدیم پی بریم وبانقوش و علامات گوناگون که از آنان روی سنگ وخشت وسفال و پاپیروس Papyrus وپوست وفلز کنده گری ونگاشته شده، سرچشمهٔ خطوط کنونی روی زمین راپیدا کنیم. بویژه حروف الفبائی یکی ازشگفت ترین

زاده‌های فکر آدمی است ، اما بسبب انسی که بااین حروف داریم آنچنان که بایدببزرگی این اختراع برنمیخوریم، که چگونه بابیست وشش حرف یا اندکی کمتر وبیشتر باتفاوتی که دراصوات زبانهای مختلف موجود است، میتوانیم آنچه را که میاندیشیم بروی صفحه نقش بندیم ، آنچه دیگران نوشتند بخوانیم وازافکار آنان آگاه گردیم ؛ آسانترین افسانه و دشوارترین مطلب علمی و فلسفی باهمین چند حرف محدود نوشته میشود ؛ زمان ومکان تأثیری درآن ندارد، نوشته‌ای ازهرهنگام واز هرجا که باشد گویای اندیشه نویسندهٔ آن میباشد . اهمیت اختراع الفباء هنگامی آشکار میشود که وسیلهٔ نوشتن برخی ازاقوام رابیادآوریم مانند چینیان که از بالا بپائین مینویسند ونزدیك پنجاه هزار علامت دارند ، هریك از نشانها نمودار یك چیز دیدنی ویا مفهوم بچشم نیامدنی است هرچند بخش بزرگی از این علامات کهنه شده ومورد استعمال ندارد ؛ یعنی لغت خاص آن متروك گردیده ، اما باز دانشمندان آن سرزمین از برای تألیف خودنزدیك به نه هزار ازاین نشانهانیازمنداند، تألیف هرچند ساده‌باشد باز درآن چندین هزارعلامت بکارمیرود وهمهٔ آنها رابیادداشتن وبجای خود بروی اوراق نقش بستن ، بی‌اندازه دشواربلکه محال است، آنچنانکه یك دانشمند چینی باید همیشه قاموسی زبردست داشته‌باشد، همچنین بوده خط قدیم مصری معروف به هیروگلیف Hiéroglyhe که شامپولیون Champolion (۱۸۳۲-۱۷۹۰ میلادی) براز خواندن آن کامیاب گردید .

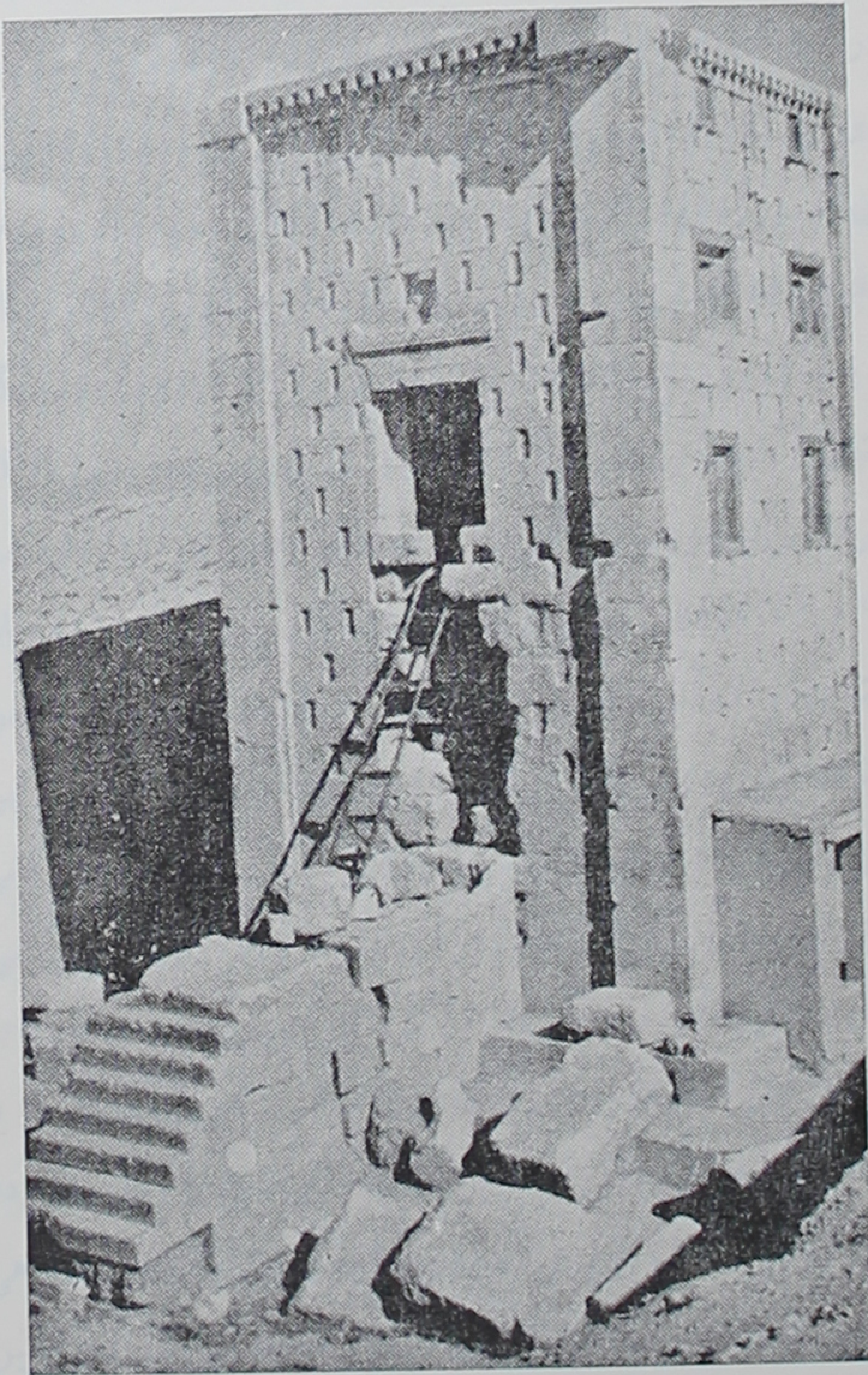
«هرچند این خط مانند خط چینی نیست ولی بازدارای چندین صد علامت است . نویسندگان این خط می‌بایستی نقاشی دانسته‌باشند

تابتوانند از برای هرچیز وهراندیشه و معنی، شکل تصویری بکشند مثلا تصویرچشم بمعنی دیدن‌است؛ نقش دوبازو یکی باسپرودیگری باتبرزین مفهوم جنگیدن را می‌رساند، دادگری باتصویر پر شترمرغ ترسیم‌میشود، برای اینکه پراین مرغ از دوسوی یك سان‌روئیده است، سال بانشان یك شاخه نخل معین می گردد، زیرا می پنداشتند در هنگام یکسال دوازده شاخه، بشمار ماههای سال، از نخل سرمیزند تصویر مرغ کرکس نمودار مادر بود. چه‌میپنداشتند این پرنده فقط ماده‌است، بجای پادشاه شکل‌یك زنبورعسل‌میکشیدند، برای‌اینکه‌در کندوی عسل‌پادشاهی برقراراست وجزاینها.

«الفباءهائی که امروزه درسراسر روی زمین بکار میرود (غیراز خط چینی-۱) وباشکال‌مختلف دیده میشود، دراصل‌یکی‌بوده وازیك‌قوم معین ویك جای معین برخاسته است.

«برخلاف خطوط چینی ومصری قدیم، الفباء رایج کنونی چه نزد ما وچه‌تقریباً نزد همهٔ اقوام متمدن روی زمین، هریك از حروف آن بجای صوتی‌است که ازدهان بیرون می آید، یعنی‌ازبرای هرصوت که ممکن‌است باعمل وتصرف گلو وکام وسرزبان و دندان ولب تولید صدای مخصوصی گشته ازدهان بیرون آید وبگوش رسیده و تشخیص داده شود، یك حرف یا یك علامت ونشانهٔ مخصوص وضع کردند.چون این صوتها خودبالطبیعه محدوداست ناگزیرعلاماتی که نمودارآنهاست نیزمحدود گردید وبا۲۶حرف یااند کی کمترو بیشترهمهٔ لهجات‌مختلف را از هر مرزوبومی که‌باشد میتوانیم‌بنویسیم وآنچه دیگران مینویسند

(۱) الفبای چینی پس ازتشکیل دولت کمونیستی، لاتین شده. م



کعبهٔ زرتشت

(نقش رستم نزدیك تخت جمشید)

بخوانیم ودریابیم.

«درآغاز گفتیم واژهٔ دبیر بمعنی خط ازلغات عاریه است. میتوان گفت از روزی که خط میخی ازسرزمین بابل بایران رسیده واژهٔ دبیری نیزدر زبان همان زمان درآمده، چه باین کلمه ازشش سده پیش ازمیلاد مسیح در فرس هخامنشی برمیخوریم، ودر سنگ نبشتهای هخامنشیان چندین بار بهیئت دیپی dipi دیده میشود، داریوش (۵۲۲-۴۸۶) درسنگ نبشتهٔ بهستان (کتیبهٔ بیستون) گوید: «تو که زین پس این دیپی dipi بخوانی، کردهٔ من تراباور شود، آنرا دروغ مپندار» باز گوید: «باخواست اهورامزدا، مرا کرده‌های دیگری است که دراین دیپی نوشته نشده، از اینرو نوشته نشده، که آنکه این دیپی پس از این بخواند او را کردهٔ من گزاف ننماید، این باورش نیاید (و) دروغ پندارد» باز گوید: «اگر این دیپی را واین پیکرهارا نباهشان نکنی وتاتوان داری نگاهداریشان کنی اهورامزدا ترا دوست باد وتراتخمهٔ (نسل) بسیارباد ودیرزیی وآنچه کنی اهورامزدا بزرگ کناد» وباز گوید: «اگر این دیپی واین پیکرها را ببینی وتباهشان کنی، تاتوان داری نگهداری نکنی، اهورامزدا بزناد و تخمه‌ات مباد وآنچه کنی اهورامزدا براندازد» این است جملاتی که در آنها داریوش درطی یاد کردن پیش آمدهای سالهای چهارم وپنجم پادشاهی خود واژهٔ دیپی (خط ونوشته) رابکار برده‌است. همچنین پسر وجانشین وی خشایارشا (۴۸۶-۴۶۵) درسنگ نبشتهٔ وان Van درارمنستان گوید: «او (داریوش) فرمان داد این سنگ خارا رابتراشند، برآن دیپی نوشته نشده بود. فرمان دادم که برآن دیپی نویسند».

«همین واژهٔ دیپی ازفرس هخامنشی بزبان پهلوی درآمده، دیپیریه

dipîria گفتند و چندین بار در نوشتهای پهلوی بکار رفته‌است، از آنهاست در کارنامهٔ اردشیر پاپکان. نا گزیر دپیپیر dipîr مخفف دیپیور dipvar پهلوی است چنانك درنقش یك نگین که از زمان ساسانیان است دپیپور خوانده شده‌است، وبایستی فرس هخامنشی آن دیپی بر dipi-bara باشد درزبان ارمنی دپیر dpir ازپهلوی بعاریت گرفته شده‌است، درسانسکریت هم کلمهٔ دیپی dipi یالیپی lipi بمعنی خط ازلغات عاریتی است.

« ازدین دپیریه که خط مخصوص اوستائی باشد واز دیویری divîri که هیئت پازند آن است سخن خواهیم داشت.

« بهترین هیئت این واژه که بخوبی یادآور دیپی فرس است، در کلمهٔ مرکب دبستان بجای مانده است، دبستان که درشاهنامه نیز بکار رفته، درست بمعنی مکتب عربی است، آنجائی که هنر کتابت وخط آموزند ودر این معنی با کلمهٔ مرکب دبیرستان فرقی ندارد:

دبیرستان کنم در هیکل روم کنم آیین مطران را مطرا
(خاقانی)

« درفرهنگ رشیدی که درسال ۱۰٦٤ درهندنوشته چنین آمده: « دبیرستان ودبستان مکتب ودبستان مخفف ادبستان است یعنی جای آموختن علم وادب» (۱). همین اشتباه رشیدی مایهٔ اشتباه «دارمستتر» شده دبستان رامرکب ازلغت عربی وفارسی پنداشته است.

واژهٔ دبیر بااینهمه قدمتی که درزبان فارسی دارد وبیش ازدوهزار و چهارصد وشصت سال است، که درسنگ نبشتهای هخامنشیان بهیئت دیپی بکار رفته، یادگاری است ازقوم سومر Sumer که از چهارهزار

(۱) درفرهنگ رشیدی، چاپ محشی این سطوراشتباه رشیدی تذکر داده شده، طهران ۱۳۳۷ شمسی.

سال پیش ازمیلاددرجنوب عراق کنونی میزیستندودرآنجاتمدن درخشانی بوجودآوردند.ازسومروازآکد akkad قوم‌دیگری که‌پیش‌ازآشوریها درشمال عراق‌میزیستند، بزودی سخن خواهیم داشت .

دوب dub درزبان سومری بمعنی لوحه‌وخط است، ازاین زبان بزبان اکد ، قومی که درحدود سه‌هزارسال پیش‌ازمسیح ازتمدن سومر بهره‌ور گردید،رسیده دوپو duppu وتوپو tuppu گفتند، ازاین‌زبانها داخل زبان آرامی که‌ازآن سخن خواهیم داشت ، شده دوپ گردیدونیز بمعنی‌لوحه نیزبکار رفته‌است .

«بنابرآنچه گذشت‌لغتهای دبیرودبیرستان ودبستان ودیبا یادیباه و دیبه و دیباچه ودیوان که از ایران بزبـان فرانسه رسیده و douane گردیده بمعنی گمرک همه ازیک‌ریشه وبن‌هستند، کلمهٔ دیباج‌معرب دیپاک dêpak پهلوی‌است . دبیریگانه کلمه‌ای نیست که‌اززبان‌سومری درفارسی بجای مانده باشد ، بسیاری ازلغات سومری و اکدی دیرزمانی است که بایران‌راه‌یافته است، ازآنهاست لغت‌سومری‌بوریا ولغت اکدی تنور که دراوستا یکباربکار رفته است .

«چون‌دیده‌شده که‌برخی «دفتر» و «دبیر» راازیک‌بنیادپنداشته‌اند لازم است دراینجا گفته‌آیدکه واژهٔ دفتر از یونانی بفارسی رسیده است دیفتر diphthera در یونانی بمعنی پوست است . بمناسبت اینکه در قدیم روی‌پوست کتابت میشده، کتاب رادفترنامیده‌اند، هرودت‌میگوید : «کتاب رایونها برسم قدیم دیفتر diphthera (پوست) خوانند زیرا درقدیم کاغذ (پاپیروس) کمیاب بوده ، روی‌پوست‌بز ومیش می‌نوشتند و امروزه نیز بسیاری از بیگانگـان barbaros روی چنین پوستهـائی

می‌نویسند» ازهمین بنیاد است نام ناخوشی معروف دیفتری diphtherie که خناق باشد، وزمخشری درمقدمة‌الادب فارسی آنرا « تسبائیدن » یاد کرده‌است . چنانکه خواهیم دید در ایران باستان هم روی پوستها مینوشتند. دفتر نیز یگانه لغتی نیست که از یونانی درزبان ما در آمده‌باشد، دیرزمانی است که کلمات یونانی درهم ودینار و کالبد ودیهیم وجزاینها جزءزبان ماست . چنانکه چند واژهٔ ایرانی بزبان قدیم یونانی در آمده وبجای خود از آنها یادخواهیم کرد .

«اما واژهٔ نپشتن یانوشتن که دیدیم چندین بار درسنگ نپشتهای هخامنشیان بکار رفته‌است ، مرکب است ازدوجزء : نخست نی ni جزئی (پرفیکس prèfixe پیشاوند) است بمعنی فرود وپائین که درسرلغات نهفتن ونهادن ونشستن وبسیاری ازلغات دیگرفارسی هم‌دیده میشود، دوم ازمصدر پیس pais که درفرس هخامنشی پئس paês ودر اوستا بمعنی نگاشتن یا نگاریدن ونقش کردن است . ازهمین بنیاد است پیستک pistak که در پهلوی بمعنی نقش و نگاربسته وزینت شده است ودر فارسی پیسه شده بمعنی ابلق و رنگ : سفید وسیاه پیسی که در تازی ابرص گویند نام‌بیماری‌است، که‌تن ازنشانهای‌سیاه وسپیدورنگ گردد.

جاه تو سایه‌ایست که خورشید را بعمر
امکان پیسه کردن آن نیست در شمار

(فرهنگ سروری)

« گاوپیسه، گاوی است‌بانشانهای‌سپید وسیاه، کلاغ‌پیسه ، کلاغی است دورنگ، کلاپیسه‌از کلاغ پیسه‌آمده وآن زیر وزبرشدن سپیدی وسیاهی چشم‌است .

گفت تاچشمش کلاپیسه شدن   کور گشته‌است‌این‌دوچشم‌شوخ‌من

(مولوی-۱)

«**خط در داستان ایران** درداستان‌ایران، پیدایش‌خط‌رابه‌تهمورث پسر ویونگهان‌برادر جمشید که یکی ازپادشاهان‌پیشدادی داستانی‌است پیوسته‌اند، در تاریخ بلعمی که ترجمه ایست از تاریخ طبری از جملهٔ چیزهائی که اختراع آنها بتهمورث نسبت داده شده خط است: «... وشأن وزینت ملوك واسب نشستن وزین بر نهادن او (تهمورث) آورد واشتربجهان اوآورد وخربراسب او افکند تا استرآمد استر را بار بر نهاد ویوز را شکاراوآموخت وپارسی را او افکند وخط اونوشت» ابن-البلخی در فارسنامه گوید: « وآثار او(طهمورث بن ویونجهان)آنست کی‌اول کسی بود کی خط پارسی نهاد وزینت پادشاهان ساخت ازاسبان برنشستن‌بارها برچهار پایان نهادن واشکرها بهرنخچیربدست آوردن و ازپشم وموی‌جامه وفرش ساختن و کهندزمرواو بنا کردست» درمجمل التواریخ گوید: «پادشاهی طهمورث سی‌سال بود،دیوانرا مسخر کرد و درعمارت بیفزود واول نوشتن وخواندن درعهد او بوده، دیوان تعلیم کردند وبسیاری جانوران وحشی اهلی کرد وشکارآموخت ...»

«درشاهنامه‌میخوانیم که‌دیوان ازتهمورث‌شکست‌دیدندو گرفتار بندوی‌شدندواز اوخواستند که‌آنان‌را نکشدتا هنرنوشتن‌بدوبیاموزند:

کشیدندشان‌خسته وبسته خوار   بجان خواستند آنگهی زینهار

که مارا مکش تا یکی نوهنر   بیاموزی از ما کت آید ببر

کی نامور دادشان زینهار   بدان تا نهانی کنند آشکار

(۱) ونیز سعدی در گلستان فرماید (چاپ آقای قریب):

هر **پیسه** گمان مبر نهالی   شاید که‌پلنگ خفته‌باشد. م

چو آزادشان شد سر از بند اوی بجستند نـا چار پیوند اوی

نبشتن بخسرو بیاموختند دلش را بدانش بر افروختند

نبشتن یکی نه که نزدیک سی چه رومی چه تازی وچه پارسی

چه هندی وچینی و چه پهلوی نگاریدن آن کجا بشنوی

«چنانکه دیده میشود فردوسی میگوید سی گونه خط دیو ها بتهمورث آموختند اما ازشش خط نام می‌برد . این داستان درنوشته‌های پهلوی پازند بهتر یاد شده است . در کتاب پازند « دانای مینوخرد » در فصل ۲۷ فقرات چنین آمده : « و از تهمورث نیك آئین سود این بود کوش گجسته اهریمن دروند (دروغزن=ناپاك) سی سال به بار داشت و هفت گونه دیویری diviri = دبیری‌خط) که آن دروند نگاهداشت باو پیدا آورد» در کتاب دیگر پازند نامزد به «ائو گمدئیجا » — Aogemadaetcha درفقرهٔ۹۱ چنین گوید: «وآن تهمورث زیناوند پسر ویونگهان بود که دیوان دیواهریمن را به بارداشت و هفت گونه دیویری از اوبیاورد». اینست آنچه درداستان مادرباره خط آمده ودر سنت کهنسال ما خط یادگاری است از تهمورث که چندی دیوان این هنر ایزدی را بستیزه و کین پنهان داشته بودند .

«بابلیها ویونانیها نیز از برای پیدایش خطهای خود داستانهائی دارند ، هریك را بجای خود یاد خواهیم کرد .

«**سومر واکد** اینك ببینیم خط میخی نخستین‌خطی که در ایران زمین سراغ داریم ونخستین‌خطی که زبان فرس هخامنشی باآن نوشته شده ، از کجا برخاست، اختراع آن بکدام یك از اقوام تاریخی قدیم پیوسته است . خطوطی که امروزه بمناسبت اشکال آنها میخی خوانند

باتفاق همهٔ دانشمندان وخاورشناسان از قوم سومر (**Sumer**)است که ازچهارهزار سال پیش ازمیلاد مسیح درجنوب عراق کنونی میزیستند سرزمین آنان راهمسایگان، شنعار **Shanar** میخواندند، درتوراة چندین بار مرزوبوم شنعار یاد گردیده، از آنجمله درسفر پیدایش باب یازدهم در فقرات ۳-۲ آمده : «سراسر گیتی را یك زبان ویك گفتار بود . چون آنان بسوی خاور کوچ کردند دشتی درسرزمین شنعار یافته در آنجافرود آمدند و آنان بیکدیگر گفتند ، بیایید خشت بسازیم و بپزیم و آنان خشت بجای سنگ وقیر بجای گچ بکار بردند» سومر یا شومر واکد **akkad** یا اگد **Agad** هم نامهای اقوامی است وهم نامهای سرزمین‌هائی که این دوقوم در آنجاها میزیستند اگدیها درشمال عراق کنونی بودند .

«چندین بـار دریك کتیبهٔ کورش این دو قوم یاد شده‌اند . این کتیبه که بخط میخی بابلی و بزبان بابلی است در روی یك استوانـهٔ سفالین کنده گری شده ودرسال ۱۸۷۹ میلادی در ویرانهٔ بابل پیداشده وامروزه در موزهٔ بریتانیا میباشد . در این کتیبهٔ بسیار گرانبها کورش می گوید که چگونه بابل را گشودم وپرورد گاران آن دیار نبو **Nabu** ومردوك **Marduk** را که پـادشاه بابل نبوئید **Nabunaid** آزرده و خشمگین کرده بود خشنود ساختم ومایهٔ خوشی پرورد گار گردیدم و چگونه‌مردمان بابل‌وشومر واکد مرا باشادمانی پذیرفتندومرا رهاننده و فرستادهٔ خدایان دانستند . اینك چند جمله از آن کتیبه که شومر واکدومردوك بزرگ خدایان یادشده : « مردمان بابل همچنین سراسر شومرواکد بزرگان وفرمانروایان نزد او (کورش) سرفرود آوردند و

پاهای وی بوسیدند، از پادشاهی وی شاد شدند، آنچنانکه چهرهٔ شان میدرخشید ... سپاه انبوه من ببابل درآمد درسراسر شومر واکد روا نداشتم یك دشمن هم برخیزد ... و خداوندان شومر واکد را که نبونئید Nabunaid ببابل آورده خشم مردوك بزرگان خدایان را بر انگیخته بود من بفرمان مردوك، بزرگ خدایان هریك را دیگر باره آرام وخشنود درپرستشگاهان برجاهای خودشان نشاندم»

«مهمترین شهرهای شنعار درجنوب عراق کنونی در دهنهٔ فرات بوده،از آنهاست شهراور ur ویرانهٔ آن امروز ابوشهر نام دارد مرکز ستایش سین Sin الاههٔماه، اوروك Uruk(Erethch ارچ) کهامروزه ویرانهٔ آن «ورکه» خوانده میشود مرکزستایش ننای Nanai الاههٔ توالد و تناسل بوده که بعد ها سامی نژادان او را باسم ایشتار Ishtar پرستیدند اریدو Eridu شهری که از ستایش ائه Ea خداوند آب و دریا برخوردار بود، Laresa شهری‌بودهمرکزستایش اتو Utu خداوند خورشید و بعد سامی نژادان او را بنام شمس Shamsh پرستیدند اکنون آن محل سنکره Senkere نامند؛ دیگر ازشهرهای شنعار لاگش Lagash و کلنون (kalnun) است شهر نیپور Nippur مرکز روحانیت سومریان بود، امروزه ویرانه آن جائی است که شط النیل نامیده میشود دراین شهرپرستشگاه خداوندبزرگ‌سومریهاانلیل Enlil یاالیل Elil برپا بود. انلیل‌پروردگارهواست سرنوشت آدمی بدست اوست که پادشاهی بسرکار میآید و در پیکار کامیاب میگردد در نیمه‌کار زار پیروزی‌وشکست هردو دردست اوست. درطرف غربی نیپور شهر مرد Marad واقع بود و پایگاه خداوندی بوده که او را لوگل

مرده Luagal-Marada میخواندنـد. در جهت شمالی آن کوتـه Kutha بوده و در آنجا بویژه نرگل Nargal خداوندشیر ستوده میشده، این شهر درجائی بوده که اکنون تل ابراهیم خوانند، بورسیبا Borsipa شهری بوده که پروردگار Nebu در آن دارای پرستشگاه بود. بعدها درنزدیکی همین شهر مردوك Mardak خداوند بزرگ بابلیها پرستیدشده وبعد درهمانجا شهرنامورباب ایل Bab-il بابل(در خدا) بوجود آمد . درشمالی‌ترین سر زمین شنعار شهر کیش Kish واقع بود. این چند شهر که از برای نمونه برشمرده شد و بسیاری از شهرهای دیگر شنعارهریك پرستشگاهی بنام یکی‌از خداوندان‌داشته وهریك را شهریاری بوده که‌عنوان پاتیسیPatesi داشت . این‌عنوان گویای یك مفهوم دینی است بااین معنی که پادشاهی حقیقی با پرورد- گاری است که نگهبانان‌شهر و مردمان آن است شهریاری که بشهری گماشته شده نمایندهٔآن پروردگار است یا بعبـارت دیگر خـدمتکار آن پروردگاراست. گذشته از این عنوان پادشاهی نزد سومریها لوگل Lugal بوده، عنوانی که بعدها نزد سامی نژادان به«شرو Sharru یا «بل Bel »تبدیل‌شد. سلسلهٔ پادشاهان‌شهرهابرتری میدادند که‌بخود عنوان‌پاتسی دهند واز اینرو پارسائی وپرهیز کاری وپیوستگی خودرا بخداونـد سرزمینشان بنمایانند. اززمـان سر گون Sargonاول پادشاه توانای اکد akkad درسال ۲۷۷۵ پیش از میلاد مسیح عنوان پاتسی بشهریارانی داده شد که درزیر فرمان‌پادشاه‌بزرگ بودند.

«بنا بآثاری که در دست است شنعار سرزمین سومریهـا عبارت بوده ازشهرهائی که هریك بدست شهریاری وبسر پرستی خدائی اداره

میشد. این شهریاران باهم درزد و خورد بودند. گاهی یکی از آنان بدیگری چیره شده چندین شهر بدست وی میافتاد و فکر فرمانفرمائی وی توسعه مییافت.

«ازسلسلهٔ پادشاهان این شهرها آثار کتبی بجای مانده که کم وبیش گویای چگونگی و مدت پادشاهی آنان است و کهنترین آثار کتبی که از شنعار بمارسیده متعلق است بیك سده پیش ازسومین هزارهٔ پیش ازمیلاد. مثلا مسیلیم mesilim درسه هزار و یکصد سال (۳۱۰۰) پیش ازمیلاد درشهر کیش kish پادشاهی داشت. گورستانی که درشهر اورپیدا شده قدمت آن ازروی زمین شناسی بسه‌هزار وپانصد سال پیش ازمسیح برآورده شده است.

«جای شك نیست که در سرزمین جنوبی عراق کنونی ازچهار هزارسال پیش ازمیلادوبیالاتر، بدستیاری سومریها تمدن درخشانی بوجود آمد. کشف آثار درتلهای شهرهای کهن بخوبی ثابت میکند که بعدها تمدن بابل وآشوراز مصریها آنچنانکه سابقاً گمان میکردند سرچشمه نگرفته، بلکه درهمان سر زمینها ازسومریها بوده وبارث باقوام سامی نژاد متأخر آن دیار رسیده است.

«سراسر آثاری که از روزگاران سومریها دیده میشود بخوبی هویداست که باز ماندهٔ قومی است دارای تمدن دیرین، قومی که باید چندین صد سال بلکه هزار سال براو گذشته باشد، که بتواند چنین آثاری بوجود آورد، بنابراین ازروی آثار سومریها که پیش ازسومین هزارهٔ پیش ازمیلاد قدمت دارند اگر تاریخ این قوم بچهار هزار سال پیش ازمیلاد و ببالاتر کشیده شود حدس بیجائی نیست.

«آنچه تا کنون دربارهٔ نژادسومریها نوشته شده حدسی بیش نیست وآن حدس هم اساسی ندارد که بتوان بآن تکیه‌داد، پایدارتر دلیلی که نژاد یك قوم‌قدیم‌را ثابت می کنند زبان آن قوم است. نظر بزبانشناسی (فیلولژی philologie) زبان سومریها آنچنانکه از آثار کتبی خود آنان بمارسیده، باهیچ یك اززبانهای کهن پیوستگی ندارد، نه بازبان‌سامی اکد که همسایهٔ سومر بوده ونه با زبان غیر سامی ایلام، چنانکه خود زبان ایلام، سرزمینی که امروزه خوزستان گوئیم نه سامی است و نـه آریائی، همچنین پیوستن نژاد سومریها بنژاد مردمان آسیای صغیر و ارمنستان وقفقاز بهیچرو پذیرفتنی‌نیست. باوجود ودا Veda نامهٔ‌دینی برهمنان واوستا نامهٔ آسمانی ایرانیان که هردواز کهنترین آثار کتبی اقوام نـامزد بهند واروپائی بشمارنـد، نمی‌توان سومریها را شعبه‌ای از آریائیها حتی هنـد و اروپـائی‌دانست، زیرا زبان آنان هیچ پیونـدی با سانسکریت و زبان اوستائی وفرس هخامنشی ندارد. نگارنده ندانستم چگونه می‌توان سومریها را آریائی خواند، چنانکه برخی از خاور-شناسان وتاریخ نویسان خوانده‌اند.

«چون‌سومریها ازحیث‌نژادباهیچیك‌ازاقوامی که‌در‌تاریخ‌شناخته شده‌اند پیوندی ندارند و زبانشان باهیچکدام اززبانهای کهن پیوستگی ندارد، می‌توان گفت آنان درسرزمین شنعار منفرد بودند وتمدن‌خاصی داشتند، خط خاصی از برای‌نوشتن زبان خود بکار بردند، همان خطی که بعدها بدستیاری اکدیهای سامی نژاد تغییراتی یافته، اساس خطوط میخی‌اقوام‌دیگر گردید. باین‌می‌ماند که سومریان‌جنگجو ازسوی(۱)

(۱) تمدن‌سومری با آثارمدنیت‌مکشوفه‌در‌ترکستان‌وجه‌مشابهت‌بسیاردارد. م

خلیج فارس به‌شنعار مهاجرت کرده باشند، همچنین می‌توان گفت که در
پنج وچهار هزار سال پیش ازمسیح ساکنین بومی آنجا سامی نژادبودند
وپس از دست اندازی سومریها بآن دیار، از میان رفته جای از برای
نورسیدگان تهی کرده باشند، آنچه مسلم است این است که شنعاردرسه
هزار سال پیش از مسیح دردست سومریها بوده ویگانه قومی بودند
که فرمانفرمای آنجا بودند، مدتها پس‌از بسط تمدن آنان در شنعار
اکدیهادرشمال عراق کنونی سربرآوردندونام ونشانی ازآنان برخاست.
آغاز هزارهٔ سوم پیش ازمسیح تاریخ برخاستن اکدیهاست ، سرزمینی
که بدست آوردند از پیرامون کویر سوریه تا بنزدیکی بغداد کنونی
کشیده میشد؛ سرگون Sargon اول، نخستین پادشاه نامور اکداست
که درسال ۲۷۷۵ پیش از میلاد لوگل زگیسی Lugal Zagisi پادشاه
سومر راشکست‌داد وگرفتار کرد. درعهدلوگل زگیسی شنعار کشور
بزرگی‌بوده، شهریاران کوچك‌وشهرهای مستقل از میان رفته بودنداز
این تاریخ به‌بعد دورهٔ اکدیهاست، اکدیهای سامی نژاد همیشه‌ازاقوام
دیگر هم نژادشان ازسوی سوریه وفلسطین و عربستان تقویت شده و
نیرومندتر می‌شدند، وبرنفوذ خود در خاکهای همسایه می‌افزودند ،اما
سومریها که خویشاوندی‌وپیوندی باهیچیك ازهمسایگان خودنداشتند
رفته رفته از میان رخت بربستند ، اما تمدنی که خود بجای گذاشتند ،
هزاران سال پایدار ماند وسرزمین آنان را تمدن جهان قدیم ساخت و
اثراتش بسراسر گیتی رسید. بسیاری از دانشها ، بویژه ستاره شناسی
که از آنجا سرچشمه گرفته بود، اساس‌علم نجوم گردید، تقسیم ساعت

بشصت دقیقه و تقسیم دقیقه بشصت ثانیه که بعدها بشکل ساعت در

آمده واوقات شبانروز مارا معین میکنند از یادگارهای آنان است.

«اثراتی که ازدین آنان به‌بابل و آشور واز این دوقوم به‌بنی‌اسرائیل رسیده و در توراة منعکس شده، شایان توجه است. از زمان سرگون Sargon اول که زمان استیلای سامی نژادان است، تمدن دیرین سومر نصیب اکدیها گردیده، حتی گروهی ازخداوندان سومری بانام ونشانی ملی خود نزد آنان پرستیده شدند.

«دسته‌دسته لغات قضائی و کشوری ودینی وبازرگانی و کشاورزی سومر بزبان سامی اکدی راه یافت، اثرات تمدن سومری، در تمدن سومری، در تمام شئون ملی اکدی گواهی میدهد، که تمدن این قوم اخیر ازهرحیث مدیون تمدن سومری است.

«ازجمله چیزهائی که اکدیها برده واز سومریها پذیرفتند خط است، که وسیلهٔ کتابت زبان سامی آنان گردید، ناگزیر یك خط، هر قسمی که باشد واز هر نژادی که بوجود آید سازشی بازبان قوم مخترع خود دارد و چون بجای دیگر انتقال یافت و وسیلهٔ نوشتن زبان قوم دیگر گردید، باید کم و بیش در آن تصرفی بشود. برخی از علامات که نمودار اصوات مخصوص زبانی است، درزبان دیگر متروك می‌شود و از برای اصواتی که بآن زبان اختصاص دارد علامات مخصوصی وضع می کنند.

«ناگزیراینگونه تغییر وتبدیل درخطوط میخی سومری پس از انتقال آن باکد روی‌داد، خط سومری که‌اساساً اشکالی بوده مانندهیرو-گلیف hieroglyhe مصری وعلامات خط چینی پس از چندی ساده شده بصورت اشکالی مانند میخ در آمد و آن اشکال وعلامات هریك از

برای سیلاب مخصوص وایدئوگرام ideogramme بکاررفت.

«باوجود تصرفاتی که در نوشتن زبان اکدی باین خط روی داد، بازمقداری زیادی ازایدئوگرامهای سومری درخط اکدی بجای ماند که علامت گویای سیلابهای زبان اکدی بوده وایدئوگرامها که نمودار یك چیز ویا یك مفهوم است نزد اکدیها اشیاء یا معانیی را بیاد می آورده است که بجای آنها لغات اکدی تلفظ می کردند، نظیر آنچه در خط پهلوی داریم که بجای کلمات آرامی (هزوارش) کلمات ایرانی بزبان میرانیم.

« اززمان سرگون Sargon اول خط سومری بدست یاری اکدیها بهمهٔ طوایف سامی نژاد وسامی زبان آن سامان رسید. پس از سپری شدن روزگار اکد وبدوران رسیدن بابلی‌ها وآشوریها که فقط با هم دیگر تفاوت لهجه داشتند، همین خط از برای نوشتن زبانهای سامی آنان بکار رفت. نخستین سلسله پادشاهان بابل که ازسال ۲۲۲۵ درجنوب درسرزمین شنعار بسر کار آمدند وکشور آشور که درمیان سالهای ۱۸۰۰ و ۱۵۰۰ پیش ازمیلاد درسال بدوران رسید یکی جانشین سومر ودیگری جانشین اکد گردید. این دو کشور بنوبهٔ خود ازتمدن سومر برخوردار شدند، ازآنجمله خط که بواسطهٔ اکدیها به آنها رسیده بود. بناچار بازخط نزد این دو قوم تغییری یافته با زبانهای سامی آنان سازش پیدا کرد وبا چندین صد علامت وسیله کتابت زبان آنان گردید. همچنین خط میخی را ایلامیها ازبرای نگاشتن لغات خود بر گزیدند. ایلامی‌ها که پایتخت آنان شوش بود و امروزه سرزمین آنان را خوزستان نامیم، یکی ازاقوام کهنسال این دیار وباسومریها واکدی‌ها درتماس بودند. قدمت آثار کتبی آنان بعهد نرمسین

Naramsin پسر سارگون اول اکدی میرسد . سیلابهای زبان غیر سامی وغیرآریایی ایلامی ها مرکب است ازیك حرف بیصدا(کنسن) ویك حرف باصدا (ویل) .

« در کتیبهٔ بیستون که داریوش پیش آمدهای نخستین سالهای پادشاهی خود را بزبان ملی خود فرس هخامنشی یاد می کند ، ترجمه آن بزبان بابلی وایلامی باخطوط میخی نومخصوص این دوزبان نگاشته شده است . درخطوط میخی ایلامی نو که در کتیبهٔ بیستون و کتیبه‌های دیگر هخامنشیان بکار رفته تا صدو سیزده (۱۱۳) علامت که هریك نمودار سیلاب مخصوصی است بکار رفته است .

« دست کم دردوهزار سال پیش ازمیلاد مسیح زبان وخط بابلی در خاور میانه رواج داشت .

« رواج این خط منحصر بسرزمینهای سامی نژاد وسامی زبان نبود بلکه نزد هتیتها و میتانی‌ها در شمال سوریه و آسیای صغیر نیز رواج یافت وزبانهای غیر سامی خودرا با خط میخی بابلی نوشتند. از سدهٔ نهم پیش از میلاد در کشور کلدانیان در ارمنستان خط میخی آشوری راه یافت ووسیله کتابت زبان آنان گردید .

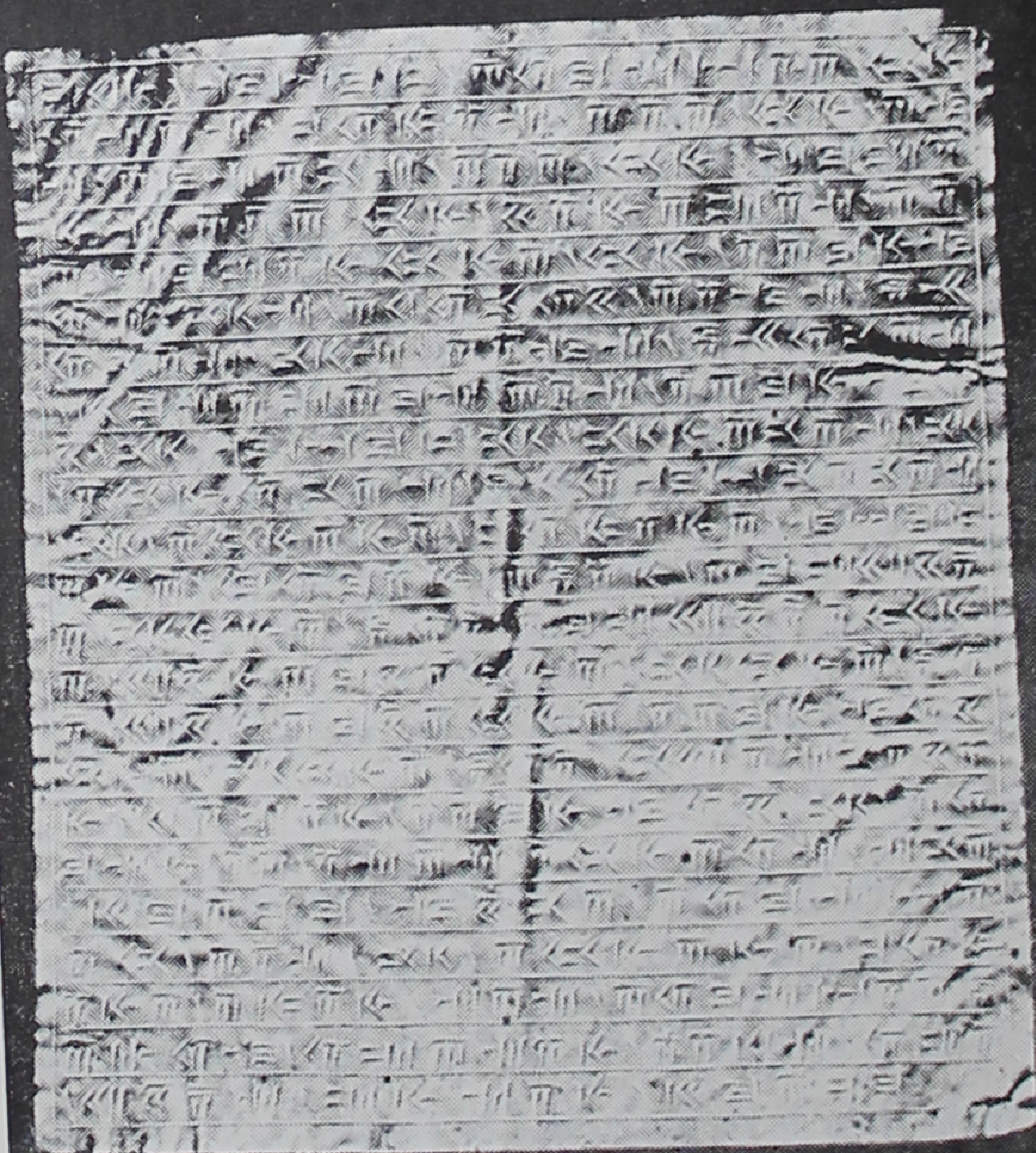
« ناگزیر خط میخی بهر کجا که راه یافت و نزد هر قومی که رواج پیدا کرد تغییری یافته سازشی بازبانهای آریائی وسامی وزبانهای که دانسته نشده از چه ریشه وبن هستند سازشی پیدا کرد . همهٔ این خطوط میخی گوناگون ازخط سومری بر خاستند چنانکه الفبائی که امروزه بهیئتهای مختلف نزدملل جهان وجود دارد همه از الفبای فنیقی بوجود آمده‌اند .

« درهمان هنگام که خطوط میخی درخاور میانه رواج داشت ، الفبای فنیقی بدستیاری بازرگانان آرامی که از آنان سخن خواهیم داشت بسر زمینهای آشور و بابل رسید . ورفته رفته جای خط میخی را گرفت ، اما خط میخی در بابل تا یك سده پیش ازمیلاد پایداری کرد

«ازاینکه گفتیم خط سومری دراصل عبارت بوده از نقوشی مانند هیرو گلیف hieroglyhe وبعدهابصورت اشکالی درآمده خطی گردید دارای ایدئو گرامها Idéogrammes وعلامات وسیلابها Syllabes چنین بذهن میآید که این خطوط ازمصر سرچشمه گرفته و از آنجا بشنعار رسیده باشد ، ولی یقین است که درمیان این دوخطوط ارتباطی نبوده ودلیلی که‌جای شبهه نمی گذارد این‌است که درمیان مصروشنعار خاك سوریه واقع است ، سر زمینی که در آنجا سه هزار سال پیش از مسیح، خطی وجود نداشت وازیك تمدن‌بزرك وقابل ذکری هم بهره‌مند نبود .

« دربارهٔ پیدایش خط درسرزمین بابل داستانی است ، آنچنانکه ایرانیان دربارهٔ پیدایش خط داستانی دارند وآن رایاد کردیم ویونانیان هم از برای خط داستان رافسانه ای دارند که بزودی ازآن یاد خواهیم کرد .

« داستان‌بابلی ازبرسوس Beressos نقل‌شده‌است. برسوس‌تاریخ‌نویس وپیشوای بابل درزمان انتیوخس Antiokhos-soter (۲۶۱ - ۲۸۰ پیش‌ازمیلاد)میزیست. چون برسوس پیشوای‌پرستشگاه بل‌مردوك Bel-Merduk خداوند بزرك بابل‌بوده بکتابخانهٔ پرستشگاه راه‌داشته واسنادبسیار کهن درزیردست‌داشت، بامتنهای‌قدیم وداستانهاوتاریخ بابل



ش-۲۶ لوح زر بنام داریوش دوم - ۱۸٫۵×۲۰٫۵ سانتیمتر
«متعلق بموزهٔ ایران باستان»

از آثار دورهٔ هخامنشی

DATE LABEL

تا زمان خود اسکندر آشنا بود ، و آنها را در کتاب تاریخ بابل یاد کرده بود بدبختانه این نامهٔ گرانبها ازدست رفته، اما پیش از اینکه ازدست برود قطعاتی از آن در کتابهای نویسندگانی مانندالکساندرپولی هیستور Alexander Polyhistor وازیب‌وس Eusebius و سنکلیوس Georgios Synkelos ودیگران نقل شده است .

«داستان پیدایش خط دربابل بنابسنت آن دیاراز مأخذ بروسوس چنین بوده : «مردمان بابل مانند جانوران میزیستند ، ازقانون بهرهٔ نداشتند در آن روزگار غولی نیم تنه ماهی ونیم تنهٔ دیگر آدمی نامزد به اانس Oannes که ازخرد برخوردار بوده ازدریابدرآمد بمردم خط و قانون وهنرودانش آموخت، وهمچنین بیاموخت که چگونه زمین شخم و شیار کنند ودانه افشانند .

«درشب هنگام آن جانور دیگرباره در دریا پنهان گردید زیرا ذوحیاتین بود ...»

«هرچند این داستان افسانه است، اما از آن می‌توان دانست که پیدایش خط درشنعاربدست سومریها در زمانی بوده که درسنت بابلیها آغاز تمدن آن دیارخوانده شده ودیگر اینکه سرزمین شنعار نزدیك دریا بود وناگزیر این دریا باید خلیج فارس باشد .

«**خط میخی هخامنشی** نخستین خطی که درایران زمین، باآنکه یکی اززبانهای ایران باستان نوشته شده ، خط میخی هخامنشی است، آنچه آثار کتبی اززبان روزگار هخامنشیان که فرس خوانند بمارسیده باهمین خط نوشته‌شده است. این خط که ازچپ براست نوشته میشود، باید درهشتصد سال پیش ازمیلاد مسیح بایران راه یافته باشد ، امابدبختانه

ازروزگارپادشاهی ماد که درپایان سدهٔ هشتم تشکیل یافته ، هنوز آثار کتبی بدست نیامده است .

«بویژه شهرهمدان که پایتخت خاندان شاهی مادیها بود، درست بجای هگمتان Hagmtana واقع شده ، برخلاف بسیاری ازشهرهای دیگر که‌نزدیك‌ویرانه‌های‌شهرهای‌باستانی‌بنا گردیده‌است.ازاینرو کاوش درهمدان‌تا کنون‌ممکن‌نگردیده‌است،وخطی ازآن‌دوران بدست‌نیامده. آثار خطوط میخی ایرانی کـه دردست داریم همه از زمان هخـامنشی است وقسمت عمدهٔ آنها ازخود شاهنشاهان‌این دودمـان است. نخستین خط میخی که دردشت مرغاب بجای مانده از کورش (۵۵۹-۵۲۹ پیش ازمیلاد) سرسلسلهٔ هخامنشیان می باشد و آن بیش ازیك جمله نیست: «من هستم کورش شاه هخامنشی» .

« پادشاهان‌دیگر هخامنشی که ازآنان کتیبه بجامانده اینانند : داریوش (۵۲۲-۴۸۶) ؛ خشایارشا (۴۸۶-۴۶۵) ؛ اردشیراول(۴۶۵-۴۲۴) اردشیردوم (۴۰۴-۳۵۹) ؛ اردشیرسوم (۳۵۹-۳۳۸) این‌خطوط بیشترش دربدنه کوه ؛ دیوارهای کوشك (قصر) و ستونهـا نقش‌بسته، مانند کوه بغستان(بیستون) والوندووانVan درارمنستان‌وشوش‌وتخت‌جمشید که سابقاً‌چهل‌منار می گفتند ودرتنگهٔ سوئزدرمصروجزاینها.همچنین‌چند نگین ومهر که‌دارای نامهائی است و چند ظـرف که بچهار خط نقش بسته‌شده: فرس‌وایلامی وبابلی‌وهیروگلیف Hièroglyphe .درچند سال پیش ازاین نیز دولوحهٔ زرین وسیمین درهمدان پیـدا شـده است . این‌سنگ‌نبشته‌هاولوحه‌هائی که برشمردیم بسه‌زبان وخط است : نخست

بزبان فرس هخامنشی وبعد بزبان ایلامی وزبان بابلی که گفتیم بازبان آشوری فقط تفاوت لهجه‌دارد . این دوزبان اخیر که ترجمهٔ فرس‌است هریك‌بخط میخی‌مخصوص خود نوشته شده‌است. هرودت درجائی که‌از ازلشکر کشی داریوش بجنگ‌سا کها Skyths سخن می‌دارد ازیك کتیبهٔ داریوش دربسفوربخط وزبان یونانی یادمی کند: «چون‌داریوش به بسفوررسید دوستون ازسنگ‌سفید درآنجا برپا کرد، دریکی‌ازآنها نامهای کسانی را که باوی همراه بودند بخط آشوری و دیگری بخط یونانی کنده گری کردند . . . »

«ناگزیرخط آشوری که هرودت یاد میکند همان خط میخی هخامنشی‌است که ازسرزمینهای بابل‌وآشوربایران رسیده‌است . بااینکه این خط ازآن سرزمین و یادگاری است ازسومر ، اما نزد ایرانیان باندازهٔ تغییر یافت و از برای نگارش زبان آریائی در آن تصرف شد که بصورت یك خط الفبائی در آمد . خط میخی هخامنشی دارای چهل حروف یاعلامت است : سه علامت آن نمودار حروف باصدا ـ voyelles میباشد . چون آ(â=) واو(û) وای(i) علامات دیگر عبارت است ازترکیب یك حرف بی‌صدا(Consonnes) ویك حرف باصداچون کا(ka=)، کو(ku=)، گا(ga=)، گو(gu=)، خا(xa=)، چا(ca=)، جا(ja=)، جی(ji=)، تا(ta=)، تو(tu=)، دی(di=)، دو(du=)، وجزاینها؛چهارعلامت هم‌ایدئو گرام Idéogrammes می‌باشد ، یعنی علاماتی که مفهوم لغتی رانشان می‌دهد نه تلفظ آن‌را این چهار علامت عبارت است از خشایثیه Xshayatia= شاه ، دهیو dahyu دیه(درفرس هخامنشی‌واستا بمعنی کشور است) بومی bumi

بوم ، زمین ، خاك ، اورمزد Auramazda اهورامزدا ، هرمزد ، یك علامت هم بشکل یك میخ مورب ، کلمات را از هم جدا می کند ، علامتی است مانند یك نقطه که در اوستا پس از هر کلمه گذاشته میشود و در زبانهای کنونی اروپائی جملات را از همدیگر جدا می کند .

« آثار کتبی که از زبان رایج روزگار هخامنشیان بما رسیده همه با همین خط کنده گری شده است .

« پس از از اردشیر سوم (۳۳۸ - ۳۵۹ پیش از میلاد) دیگر کتیبهٔ باین خط بدست نیامده است . چند نگین ومهر که یاد کردیم ودر آنها نامهائی کنده شده همه بالاتر از سه سده پیش ازمیلاد است ، یکی از آن مهرها از آن خود داریوش بزرگ است. رویهمرفته از همه این آثار چهارصد و اندی واژهٔ زبان فرس هخامنشی بجای مانده ، یعنی این مقدار لغاتی که ریشه وبن آنها شناخته شده نه مشتقات آنها . درانجام مقال باید بیفزاییم که خط میخی هخامنشی با تغییریکه در ایران یافته یك قسم الفبای آریائی گردید یعنی فقط علامات این الفبا از اشکال میخی بابلی اقتباس شده است. در روزگار هخامنشیان خط دیگری بایران راه یافت ورفته رفته جای خط میخی را گرفته ، آن را از میان برد واین خط آرامی است چون این خط از فینیقها گرفته شده و بدستیاری آرامیها بسرزمینهای بابل و آشور راه یافته واز آنجا بایران درآمده ، باید نخست از الفبای فینیقی سخن بداریم وپس از آن بآرامیها بپردازیم .

« **الفبای فینیقی** الفبای کـه امـروزه در سراسر روی زمین رواج دارد (باستثنای جاهائی که خط چینی نوشته میشود) وزبانهای گوناگون اقوام متمدن باآن بقلم میآید همه از یکجا سرچشمه گرفته

است . باتفاق همهٔ دانشمندان سرزمینی که‌از آنجا الفبابرخاست، سوریه است، یعنی آن بخش از خاك سوریه که در کرانهٔ دریای سفید (میانه‌دریا = مدیترانه) واقع‌است ویونانیان مردم آنجارا که از کنعانیان بودند Phoinikes (درلاتین - Phoenice معرب آن فنیقی) نامیده‌اند، هومر - Homer شاعرنامور یونانی درسدهٔ نهم پیش‌ازمیلاد فینیقیها رابشهرمعروف آنان نسبت داده، صیدائیان خوانده است. این بخش از خاك سوریه مانند سراسر آن کشور، پیش‌از آنکه خودمستقلادرتاریخ‌دارای نام ونشانی گردد، شمال آن درزیر فرمان شنعار (= سومر) وپس از آن اکدوبعد فرمانبردار بابل‌بود و جنوبش از متصرفات‌مصر بشمارمیرفت.

«پادشاه کشور گشای‌سومری‌لو گل‌زگیسی Lugal-Zaggisi که درمدت ۲۵سال درشنعار پادشاهی‌داشت، اقتدار سومررا تابکرانهٔ دریای سفید (میانه دریا) کشاند، درحدود سال ۲۸۰۰ پیش‌ازمیلادشمال سوریه‌را بچنگ‌درآورده‌وپس از اوسر گون Sargon اول‌پادشاه‌توانای اکد akkad درسال ۲۷۵۰ پیش‌ازمیلادبشمال‌سوریه‌تاخت‌و آن‌سرزمین را بچنگ‌آوردودر کتیبهٔ‌خودازشهرهای کرانهٔ دریانام میبرد. همچنین فرعون مصر پپی Pepi در سال ۲۵۰۰ بجنوب سوریه لشکر کشیده فلسطین‌را ویران کرد.

«ازاین لشکر کشیها ازسوی‌شمال وجنوب خاك سوریه دوبخش شده، نیمی درزیرفرمان سومروپس از آن اکد وپس از آن بابل درآمد ونیم دیگرش از مصرفرمان می‌برد. آنچنانکه درتاریخ این سرزمین پیداست تمدن مصری وبابلی دراینجا بهم رسیده از اختلاط آنها بهم‌دیگر تمدن خاصی بوجودآمد. اگر از آن روز گاران درفینیقیه آثار

کتبی وجود داشت ناگزیر بخط میخی بابلی بود. چنانکه در زمان نسبة متأخر درسدهٔ چهاردهم پیش ازمیلاد، نوشتهای امرای فینیقیه که به پادشاهان مصر فرستاده شده بخط بابلی است.

هتیتها و آشوریها نیز هریك بنوبهٔ خوددرخاك سوریه فرمانروائی داشتند و آثاری که ازاین دوعهد درسوریه بجای مانده بخط میخی مخصوص آنان آراسته است. زمانی که قدرت دولتهای بزرگ روبکاهش گذاشت درسدهٔ یازدهم ودهم پیش ازمیلاد، فینیقیها درسیاست دارای نفوذ گردیدند وشهرهای کرانهٔ دریا مرکز سیاست وبازرگانی وپرستش خداوندان فینیقی شدند.

«اقوامی که درسوریه میزیستند وازبومیان آنجا بشمارمیآمدند همه سامی نژاد بودند وزبانشان نیز همه ازیك ریشه وبن بوده فقط تفاوت لهجه باهمدیگر داشتند. طایفهٔ ازهمین اقوام سامی نژاد وسامی-زبان که بکرانهٔ سوریه دست یافتند وبعدها آن سرزمین را بنام فینیقیه دارای نام ونشان خاصی ساختند، کنعانیان بودند، مرزوبوم آنان عبارت بوده ازیك رشته خاك باریك ازطرف مغرب سوریه تا کوه کرمل در جنوب همین بخش ازخاك سوریه که میان کوه لبنان ودریای سفید (میانه‌دریا) جای‌دارد، نزدیونانیان، بعدها Phoenike (فینیقیه)خوانده شده ودرآن دیار بهمین نام مشهور است.

«برخی ازشهرهای بزرگ ونامور فینیقیه عبارت بوداز گوبل Gubal (گوبله Gubla) درشمال که یونانیان Byblos (بوبلس) نامیده‌اندواکنون شهر کوچکی است بنام جبیل (جبله) ودرجنوب، در کناردریا، شهرهای صیداوصور که یونانیان Sido و Sido و Tyros خوانده‌اند، این شهرها

وبسیاری ازشهرهای دیگرهریك شهریار وپرستشگاه بزرگی داشتند. مانند شهرهای شنعار (= سومر) چون فینیقیه کشورمتحدی نبود، اتفاق می‌افتاد که گاهی یکی ازشهریاران صیدا بشهرهای دیگر چیره گشته وصیدا برتری می‌یافت مرکز وپایگاه سیاست فینیقیه میگردید وگاهی صور باین پایه می‌رسید وشهرهای دیگرفرمانروائی میکرد.

«درمیان شهرهای فینیقیه گوبله (Byblos) ازبرای موضوع ما بسیارشایان توجه است، زیرا دراینجاست که نمونهٔ کهنترین خط فینیقی پیداشده‌است وهمین شهردرقدیم ازبرای کاغذ(پاپروس)نزدیونانیان شهرتی داشت وازاینها گذشته‌مرکز مهم‌بازرگانی میان‌مصرویونان بود وآیین ستایش‌ادنی Adoni از آنجا بادیان کشورهای‌همسایه نفوذی‌پیدا کرد.

«این‌شهر، چنانکه ازنام کهن ونو آن برمیآید، بالای پشته‌ایست در کوه پایهٔ لبنان درمیان بطرون وجونیه کنونی(درشمال بندربیروت). چون گوبله درپایهٔ لبنان بوده اهمیت خاصی ازبرای بازرگانی‌چوبهای جنگل لبنان داشت، بویژه چوب سدر معروف که ازبرای ساختمان مصریهابکارمیرفت.

«پرستشگاهها‌و قصرهای مصرباین‌چوب گرانبها نیازمند بودند. رفت و آمد کشتیها به بندرگاه این شهراهمیت بسزائی بآن داده بود. پاپروسهای (Papyros) مصری‌بهمین‌بندرگاه میرسیدو‌ازآنجابیونان گسیل‌میشد. ون‌امون Wen Amon که یکی‌ازپیشوایان‌مصراست‌در سال ۱۱۰۰ پیش ازمیلاد مسیح ازبرای‌خرید چوب‌سدر، برای ساختمان پرستشگاهی‌باکشتی به گوبله آمده‌بود،‌درسفرنامهٔ‌خود که‌در روی‌پاپیروس نوشته‌شده‌ودرسال ۱۸۹۱ میلادی درالهیبه Elhibeh پیداشده‌مینویسد:

«با آن کشتی که به گوبله آمده بودم پانصد تومار پاپیروس بآن بندرگاه فرود آوردند».

«چون یونانیان لوازم نوشتن خودرا ازاین شهر بدست میآوردند نام بیبلس Byblos (گوبله) نزد آنان بمعنی کتاب گرفته شده است وواژه‌های بیبل Bible که توراة وانجیل باشد بیبلیوتک bibliotheque یعنی کتابخانه در زبانهای کنونی اروپا یادگاری است ازنام شهر گوبله (Byblos) درهمین شهر پرستشگاه الاههٔ فینیقی بعلات baalat ومعشوق جوانش ادنی Adoni برپا بود. ادنی که بمعنی «مولای من» میباشد پروردگار رستنیها بود، درمیان تابستان میمرد واز برای اوماتم میگرفتند، رود ادنی که امروزه نهرابراهیم نامیده میشود بیاد مرگ پروردگار جوان ناکام هرسال سرخگون میگردید ودرسال دوروزپی درپی روزسوگواری وروز سور ادنی بود: روزی که ازجهان درمیگذشت و روزدیگری که زنده گشته بکام بعلات میرسید و بسترگاه آنان را باگل و گیاه میآراستند.

«گوبله بواسطهٔ ستایش این دو پروردگار درتاریخ ادیان اهمیتی بسزا دارد. آیین ازیریس Osiris وزنش ایزیس Isis دو پروردگار مصری، درتحت نفوذ آیین بعلات وادنی فینیقی بود. گوبله ازهرجهت مهم است وبخصوص ازبرای موضوع ما که گفتیم درآنجا کهنترین خط فینیقی اززیرخاك آن دیار آشکار شده است. درسال ۱۹۲۳ میلادی فرانسویان در سوریه کاوشهائی کردند و از این سرزمین تاریخی آثار بسیار گرانبها بدست آوردند، ازآنجمله درشهر گوبله تابوت پادشاه اخیرم Akhirom پیدا شده که دارای نوشته‌ایست بخط فینیقی. این نوشته نمودار کهنترین

خط فینیقی است . دانشمندان فرانسه این تابوت و کتیبه را ازسدهٔ سیزده پیش ازمیلاد میدانند واین تاریخ متکی براین است که از آن گور یك پاره ظرف بدست آمده که بر روی نام رامسس Ramses دوم فرعون مصر (۱۲۹۴-۱۲۲۵) نوشته شده است .

«برخی ازدانشمندان آلمانی آن را ازسدهٔ یازدهم ودوازدهم، پیش ازمیلاد دانسته‌اند. همچنین درسال ۱۹۲۵ میلادی در گوبله نیم تنهٔ پیکری پیداشده که دارای خطی است مانند خط تابوت اخیرم Akhiram و استاد دوسو Dussaud آن را ازسدهٔ سیزدهم پیش از میلاد دانسته‌اند . آثار کتبی که پیش ازاین عهد درسوریه پیدا شده بخط میخی ویا بخط هیروگلیف میباشد، چنانکه در سال ۱۹۲۹ شفر Schaeffer ویرانهٔ قصری دراوگریت (امروزه راس‌شمره Ras shamra) درصدوپنجاه وپنج(۱۵۵) میلی شمال بیروت کشف کرده‌است، که قدمت آن بدوهزار سال پیش ازمسیح میرسدودر آنجا الواحی بخط میخی و کتیبه‌هائی بخط مصری بدست آمده‌است .

«پیش ازپیدایش تابوت اخیرم‌در گوبله، قدیمترین آثاری که از خط میخی در دست بود کتیبهٔ مو آب Moabe از پادشاه میشع Meshà بود که ازسدهٔ نهم پیش‌ازمیلاد است وخود این کتیبه بخوبی میرساند که باید مدتها ازاختراع خط گذشته باشد تابچنین هیئتی در آید. امروزه بادردست داشتن نوشته تابوت اخیرم زمان پیدایش الفبای فینیقی محدود گردیده و میتوان گفت اگر این خط درسدهٔ چهاردهم وجود نداشته ، باید در سدهٔ سیزده اختراع شده باشد و یادرمیان سدهٔ

۱۳و۱۲ پیش ازمیلاد . باید بیاد داشت ، آثار کتبی سدهٔ چهاردهم پیش ازمیلاد که ازشهرهای سوریه وفلسطین و کرانهٔ فینیقیه پیدا شده همه بزبان و خط میخی بابلی است . نه اینکه فقط مراسلات این شهریاران فینیقی بفرعونهای مصر (فرمانفرمایان آنان) بلکه مراسلات آنان بهمدیگر ودرمیان خودشان بهمین زبان وخط نگاشته شده است. بنابراین میتوان گفت درسدهٔ چهاردهم هنوزحروف الفبائی درسوریه وجود نداشته واگروجود داشته، هنوزچندان رواج نگرفته بود که ازبکاربردن خط بیگانه بی نیاز گردیده باشند، اگرنه جهت نداشته که رنج نوشتن خط بیگانه بخود هموارسازندوبزبان وخطی که درآنها تسلط نداشتند نامه نگارند، فرعونهای مصر رانیزبخط وزبانی که متعلق بآنان نبود ، خطاب کنند. نظربقرائن تاریخی الفبای فینیقی باید در سدهٔ سیزده اختراع شده باشد وبسیاری از دانشمندان همین تاریخ راپذیرفته‌اند همچنین بگواهی بسیاری ازآثار میتوان احتمال داد که این خط از گوبله برخاسته باشد .

«ازاینکه آیایکی ازخط مصری وبابلی یاهردوی اینها اساس الفبای فینیقی بوده، وسازندهٔ حروف فینیقی رادراختراعش راهنمائی کرده، پرسشی است که درموضوع این خط اخیر بجانیست. زیرا الفبای فینیقی آنچنانکه از آثارقدیم بمارسیده دارای حروفی نیست که یادآوراشکال مصری وبابلی باشد همچنین حروفی نیست که دلالت بچیزی کندونمودارتصاویریالوازم زندگی باشد. حروف فینیقی که درنوشتهٔ تابوت پادشاه اخیرم نقش بسته شده، ناگزیر بهمان هیئت اصلی خود نگاشته شده وهیچیك ازعلامات آن بهیچیك ازچیزهائی که بچشم میآید همانندنیست یابعبارت دیگرعلاماتی نیست مانندعلامات میخی که گفتیم اصلا نزد سومریها اشکالی بوده ورفته رفته

ساده گشته باشکالی مانند میخها درآمد.

«الفبای فینیقی که از راست بچپ نوشته میشود دارای ۲۲ حروف است وهرحرفی نمودار صوت مخصوصی است یعنی مخترع این الفبا از برای هرصوتی که درزبان سامی خود کنعانی، داشته علامتی وضع کرده است. هریك از این حروف یاعلامات بنام یکی از چیزهائی که در آن زمان و درسر زمین بیشترمورد توجه بوده، خوانده شده است یعنی چیزهائی که درسرنامهای آنها یکی ازاصوات این حروف شنیده‌میشد. معنی نامهای برخی از این حروف بزبان کنعانی معلوم است و معنی نامهای برخی ازآنها را ازروی لغات عربی وآرامی که نزدیك بلهجهٔ کنعانی است می‌توان‌دانست. نامهای برخی دیگر ازاین حروف باهیچ یك ازلغات زبانهای قدیم سامی درست درنمیآید وبمعنی آنها نمیتوان پی‌برد اینچنین: الف Aleph گاو؛ بیت Beth (ب)خانه؛ کیمل gimel = gamal (گ ک)شتر؛ دلت daleth (د)در؛ هه Hê (ه)؛ Vav (و) میخ، میخ چوبی؛ زین zain (ز)؛ خت khêth (خ)؛ طت teth (ط)؛ یود iod (ی) در لهجهٔ عبری یاد yâd دست، کاف kaf (ك) کف دست لمد Lamed (ل)؛، میم mêm (م) آب؛ نون Nun (ن) در زبان آرامی ماهی، سمچ Sametch (س) جداردیوار، عین ain (ع) چشم په Pê (پ) دهان، ساده Sädê (ص)؛، حرف نوزدهم این الفبا در نوشته «اخیرم» ودرهیچیك از نوشتهای قدیم فینیقیه‌دیده نشده است وتلفظ آن قوف koph میباشد، راش Resh (ر) در آرامی یعنی سر، درفینیقی راش Râsh باین معنی‌است، Shin (ش) بمعنی دندان گرفته شده، در عبری شن Shên باین معنی‌است، تو Tau (ت) نشانی است

که ازبرای بازشناختن بروی جانوران گذارند چون داغ بران اسب .

« معانی نامهای برخی از این حروف که در زبان کنعانی فینیقی معلوم است ، درزبان عبری وزبانهای دیگر سامی نیز که نزدیك بلهجهٔ کنعانی هستند روشن است و پیوستگی آنان بزبان عربی کنونی هم پیداست. از برای معانی نامهای برخی دیگر ازاین حروف که در هیچ یك اززبانهای سامی قدیم لغات مشابهی بدست نیامده بحدسهای گوناگون و گاهی شگفت انگیز پرداخته‌اند .

«مثلاحرف زین zain(ز)را درزبان آرامی بمعنی سلاح گرفته‌اند درصورتیکه درایرانی بودن این واژه شکی نداریم .

«غرض ازاین کوشش بیهوده وبزورمعانی ازبرای برخی از این نامها تراشیدن این است که بمناسبت آن معانی اشکال آن حروف رابه اشیائی پیوندند وبگویند علامات حروف فینیقی هم دراصل تصاویر اشیائی بوده است .

«اینك برای اینکه خوانندگان خود اشکال این حروف را با نامهائی که بآنها داده شده ومعانی برخی ازآنها هم معلوم است باتصاویر گاووخانه ودروجزاینها بسنجند، این اشکال راآنچنانکه درنوشتهٔ تابوت اخیرم دیده میشود دراینجا جداگانه مینگاریم(۱) ونامهای آنها بحسب ترتیب همان است که یاد کردیم .

«چنانکه دیده میشود این اشکال نمودار چیزهائیکه از معنای نامهای آنها برمیآید نمیباشند اگراتفاقاً نخستین حرف«الف» که گفتیم نام آن بمعنی گاواست شباهتی بکلهٔ این جانورداشته باشد گاوی است با دوشاخ آراسته وازدو گوش بی‌بهره !

(۱) رجوع بفرهنگ ایران باستان شود.

شیر بی‌دم وسر واشکم که‌دید؟ — این چنین شیری خدا کی آفرید؟
(مثنوی)

«درالفبای فینیقی حروف باآوا یاواویل (voyelles) دیده‌نمیشود بیست و دوحرف آن فقط بی‌آوایا کنسن Consonnes میباشد. این الفبا باهمین نقص درهمهٔ الفباهای مشرقی که ازفینیقیه سرچشمه گرفته بجای مانده، ازآنجمله درالفبای آرامی وپهلوی که در ایران داشتیم و الفبای عربی که‌اکنون داریم. الفبای کنونی ایران که درهنگام تاخت و تاز تازیان بکشور مارسید ورفته‌رفته‌الفبای پهلوی را ازمیان‌برد الفبائی است که عربها ازهمنژادان خود نبطیان واینان ازآرامیان‌واینان بنوبهٔ خود ازفینیقیان آموختند. تاریخ قدمت کهنترین آثـار کتبی نبطیان که درجنوب و مشرق فلسطین در شبه جزیره سینا می‌زیستند تا باآغاز نخستین سدهٔ میلادی میرسد.

«کهنترین کتیبه‌ایکه نمودار خط عربی باشد درسالهای ۱۸۸۰ / ۱۸۷۰ میلادی بدست‌آمده‌است.

«این کتیبه که بسه زبان یونـانی و سریانی و عـربی است ازسال ۵۱۲ میلادی‌است ودیگر اینکه کتیبه‌ایست بزبان‌یونانی وعربی‌وقدمت آن بسال ۵۶۸ میلادی میرسد. این‌دو کتیبه با نوشتهای متأخر نبطی که درسینا پیداشده، شباهت تام دارند. درمیان اقـوام سامی کـه خط فینیقی‌برگزیدند، عربها متأخرترقـومی هستند کـه بدستیاری‌نبطیان هنرنوشتن‌آموختند.

«درزمان متأخرهمهٔ سامی‌زبانها کوشیدند که نقص‌الفبای‌فینیقی را بر کنار کنند ودرردیف حروف بی‌آواعلاماتی ازبرای حروف‌باآوا

بوجود آوردند ، اما این کوشش چاره نبخشید وتغییری دراین الفباداد، فقط علاماتی در بالا وپائین حرف بی آوا گذاشتند مانند زیـر وزبـرو پیش یافتحه‌و کسره‌وضمه‌و گذاشتن این علامات هم اختیاری است آنچنانکه جای «ویل» الفبای یونانی‌را نگرفت. خط حبشی یاامهاری ، خطی کـه سامی زبانان وسامی نژادان حبشه از بـرای کتابت بر گـزیدنـد همان الفبای فینیقی الاصل میباشد . در آنجا درتحت تأثیر نفوذ هندی خواستند نقیصهٔ دیرین‌رابر کنار کرده درالفبای‌خود ویل‌بوجود آورند ،اماطوری کردند که الفبای امهاری‌را بسیار دشوار ویك قسم خط‌سیلابی‌ساختند. علامات ویل‌دراین الفبا مانند ویل‌ها در الفبای اروپاییان متحرك‌نیست بلکه جزء خود کنسن‌میباشد، آنچنانکه ازبرای‌هریك کنسن(بی آوا) هفت‌علامت ویل (باآوا) مختلف دارند .

«**الفبای یونـانی** یـونانیان ازبرای نوشتن زبـان خـود الفبای فینیقی‌رابر گزیدند. درداستان آنان کدمس **Kadmos** شاهزادهٔ فینیقی ازصیدا هنرنوشتن را بیونانیان آموخت : زئوس **Zeus** خداوند بزرگ یونان بهیئت ورزگاو درآمده اروپا **Europa** دختراگنور **Agenor** پادشاه صیدارا ربوده ازدریا گذشته‌بجزیرهٔ کرت **Kreta** آورد، درآنجا ازاو پسری آمد ، نـامیده مینوس **Ninos** کـه نخستین پـادشاه آن جزیره گردید.

«این کدمس درهنگام‌اقامت خوددریونان الفبای‌فینیقی‌رابمردمان آنجاآموخت. هرودت درپنج سده‌پیش ازمسیح مینویسد: این فینیقیها که با کدمس آمده بودند در هنگام اقـامتشان در بئوثی **Béotie** دانستنیها بیونانیان‌آموختند ، بویژه حروف (الفبا) که بعقیدهٔ من پیش

از آنان در یونان نمیشناختند. در آغاز این حروف را یونانیان مانند همهٔ فینیقیها بکار بردند اما بعد بمقتضای زبان تغییری در آنها داده، حرفها هیئت دیگری پیدا کردند، در آن زمان در بسیاری از جاها در پیرامون یونانیان قبیلهٔ یون میزیست که حروف را از فینیقیها برگزیده بکار بردندو اندك تغییری در آنها دادند و آنچنان که سزاوار بود آن حروف را فینیقی نامیدند زیرا فینیقیها آنها را بیونان (Hellas) آورده بودند. یونانیها برسم دیرین کتاب را دفتر (diphthera پوست) مینامند زیرا در زمان پیشین کاغذ (پاپروس) کمیاب بود، روی پوستهای بز و میش مینوشتند... من خود در شهر تبس Thebes در ایالت بئوثی Béotie در پرستشگاه آپولون Appolon این حروف کدمسی را دیدم که در روی چند «سه پایه» کنده گری شده بود و بسیار شبیه بود بخط یونی... »

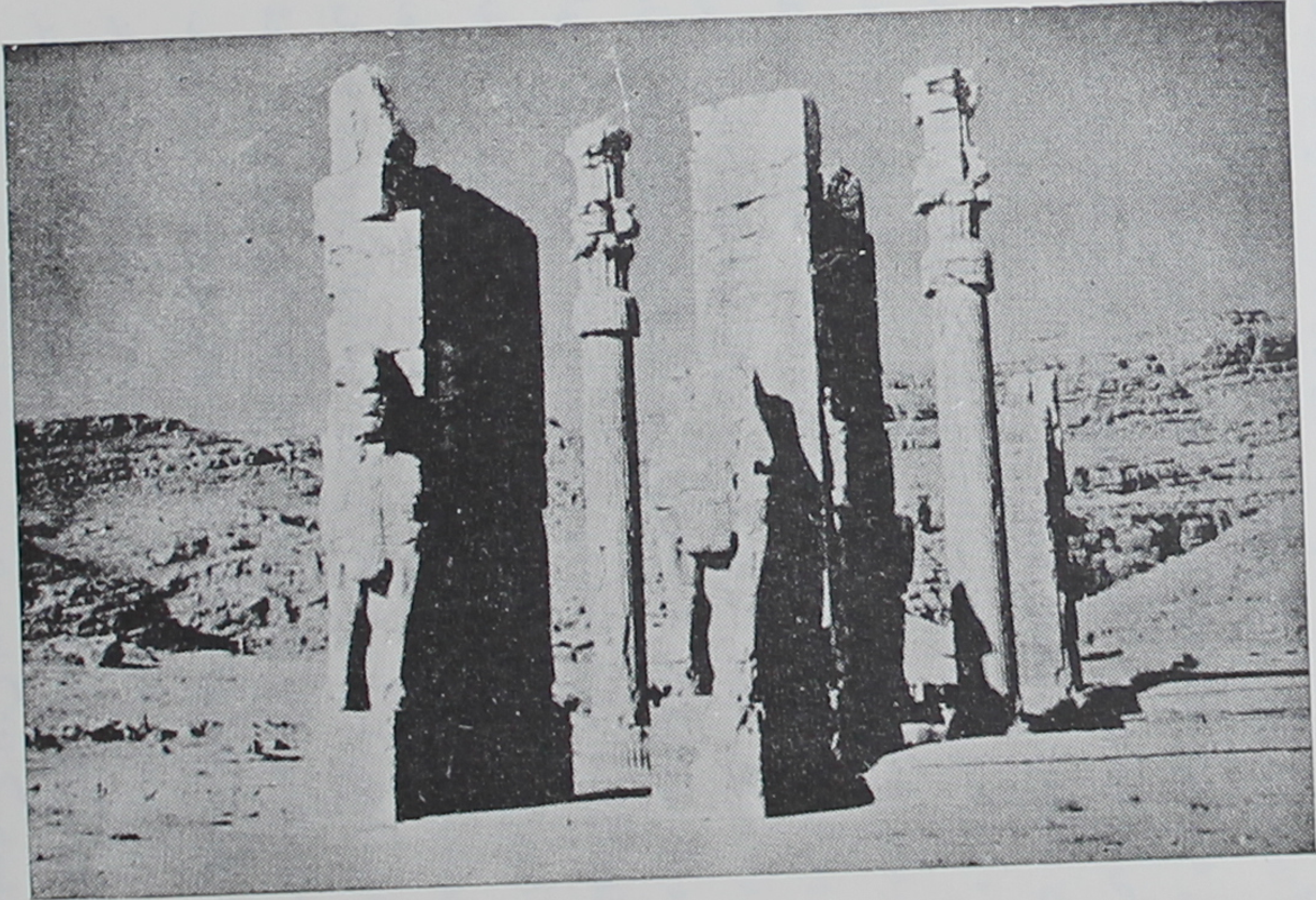
ابن الندیم این داستان را چنین نوشته: «قرأت فی بعض التواریخ القدیمه لم یکن الیونانیون یعرفون الخط فی القدیم حتی ورد رجلان من مصر یسمی احدهما قیمس والاغنور و معهما ستة عشر حرفا. فکتب بها الیونانیون ثم استنبط احدهما اربعة احرف فکتب بها ثم استنبط آخر یسمی سمونیدس اربعة اخر فصارت اربعا وعشرین.»

«ابن الندیم این داستان را درست یاد کرده:

قیمس و اغنور همان کدمس kadmos و اگنور Agenor هستند و سیمونیدس Simonides کسی استکه در داستان پیدایش خط در یونان از او نام برده میشود همچنین پلامدس Palamedes در داستان سازندهٔ برخی از حروف یونانی است چنانکه پلوتارخس Plutarkhus و پلینوس Plinus نوشته‌اند چهار حرف را بالفبای قدیم پلامدس افزوده

وچهارحرف دیگررا بعد سیمونیدس بآن اضافه کرده است و نامهای این هشت حرف نیز در نوشته های آنان معین شده است ولی پیداست که این را نیزباید جزء داستان بشمار آورد. فقط فرقی که میان داستان یونانی ونوشتهٔ ابن‌الندیم موجود است این است که آن دومرداز فینیقیه بودند نه از مصر ودیگر این که الفبای فینیقی دارای ۲۲ نه ۱۶ حرف میباشد. آنچه ازهرودت ودیودروس سیکولوس **Diodorus Sikulus** و دیگران دربارهٔ پیدایش خط در یونان گفته شده ارزش تاریخی ندارد ولی همین داستان هم بخوبی گویاست که الفبا ازسرزمین فینیقیه بیونان درآمده است.

«باید بیادداشت که فینیقیان دریانوردان زبردست بودندوبازرگانان آنان درهمهٔ بندرهای دریای سفید (مدیترانه) آمد وشد داشتند. بویژه میان یونان و کرانهٔ فینیقیه کشتیهای بسیاری در کاربودند. بازرگانان این دو کشور کالاهای خود را باهمدیگر داد وستد میکردند. دراین سوداگری آثار تمدن آنان هم بهمدیگر میرسید. بسیاری از آداب ورسوم وعقاید دینی از فینیقیه بیونان گرایید وبساهنرها و دانستنیها از یونان بفینیقیه راه یافت از آنجمله خط فینیقیه بیونان درآمد. شك نیست که بازرگانان فینیقی حروف دیارخود را بیونان بردند و در آغاز از برای یادداشتهای داد وستد ونوشتهای بازرگانان آنان بکار میرفت. دراینکه این خط ازچه زمانی بیونان رسیده اختلاف کرده‌اند. برخی سدهٔ هشتم پیش ازمیلاد را تاریخ پیدایش خط دریونان دانسته‌اند ورواج آن را در آنجا درسدهٔ هفتم. برخی دیگرسالهای هشتصد وهزار را زمان انتشار آن نوشته‌اند، چند تن هم بسدهٔ یازده ودوازده وبیالاتر پرداخته‌اند اما



از آثار باقیهٔ تخت جمشید (چهل منار)

این زمانهای اخیر پذیرفتنی نیست .

«زیرا پیش از سدهٔ هشتم آثار کتبی از یونان بدست نیست و از سدهٔ هشتم آثار بسیار ناچیزی دیده شده است، از آنهاست نوشته‌ای از الیس Elis (محلی در پلوپونز Pelopones از سال ۷۷۶ پیش از میلاد و پس از آن نوشته‌ای که عبارت است از فهرست نامهای سران و بزرگان (ephores) اسپارت Sparte از سالهای ۷۵٤ .

« آثار قابل ذکر یونان از سدهٔ هفتم ببعد است. گروهی از دانشمندان زمان پیدایش خط فینیقی را در یونان آغاز سدهٔ نهم پیش از میلاد دانسته‌اند. ناگزیر پس از رسیدن خط بآنجا چند سالی لازم بوده تا حروف آن از برای نوشتن زبان یونانی مناسب گردد. قدیمترین هیئت علامات الفبای یونانی بسیار نزدیك است بعلامات الفبای فینیقی در کتیبهٔ میشع Meshà پادشاه موآب Moab که از سال هشتصد و پنجاه پیش از میلاد مسیح است . یونها که ساکنین کرانهٔ آسیای صغیر باشند بیش از همنژادان خود در آن سوی دریای اژه Egée با خط فینیقی آشنا شدند، بنابراین اگر بگوییم یونانی نژادان در سدهٔ نهم پیش از میلاد هنر نوشتن از فینیقیها آموختند چندان دور از زمان واقعی نشده‌ایم، هرچند که آثار کتبی این سرزمین از سدهٔ هشتم باشد، از سدهٔ هشتم رفته رفته در یونان رواج گرفت و در موارد مختلف بکار رفت . چون خط بدستیاری بازرگانان فینیقی بیونان در آمده در آغاز آنچنانکه گفتیم یادداشت های دادوستد را با آن نوشته و پس از آن در فهرست نامهای گماشتگان دولتی نسب نامها و اسناد رسمی و پیمانها بکار بردند .

«از برای ادبیات بسیار دیر بخط نیازمند شدند ، زیرا ادبیات از

دهان بدهان میگردید ، سخنوران گفتارهای خودرابیاد سپرده ازبرای دیگران میسرودند . سدهٔ هفتم هنگام رواج همگانی این خط است، آن‌چنانکه در همه جا دیده میشود ، خواه در روی سنگهای گورستان و پیکرها وظرفها وخواه در روی اوراق. یونانیها ازهمان هنگامی که الفبای فینیقی رابر گزیدند بنقص آن برخوردند . همان نقصی‌را که‌یاد کردیم ومشرقیان ببر کنار کردن آن کامیاب نشدند ، یونانیان بر کنار کرده حروف باآوایا (ویل Voyells)ایجاد کردند .

«در کهنترین آثار کتبی آنان این ویلها دیده میشود وبکار بردن علامات حروف باآوا اجباری است ودر ارزش با علامات حروف بی‌آوا (Consonnes) یکسان هستند . از برای ایجاد ویلها برخی ازحروف فینیقی رابکاربردند: آ=a(Alpha) اِ=e(Epsilon)ای=i(Iota) اُ=o(Omikron) ازالف وهه ویود وعین‌فینیقی‌ساخته‌شده‌اند،ازبرای ویل او=نیز حرف فینیقی واو بکار رفته و در پایان الفبای یونانی جای داده شده و آن را در مقابل اُ=o کوچك (Omikron) باُ= بزرگ (Omega) نامیده‌اند واینچنین از ۲۲ حرف فینیقی ۲۴ حرف الفبای یونانی برخاست . ترتیب حروف‌الفبای یونانی همان‌ترتیب‌حروف الفبای فینیقی است ، هریك ازحروف یونانی باستثنای برخی از ویلها بهمان نام فینیقی خودنامیده شده‌چون آلفا Alpha، بتا Betha ، گاما Gammaدلتا Deltha وجزاینها .

«همچنین در آغاز یونانیان‌مانند فینیقیان این‌الفبارا ازراست‌بچپ نوشتندو کهنترین‌نوشتهای‌یونانی‌همه‌ازراست بچپ‌نگاشته‌شده وچندی هم سیرخط مانند سیرگاوآهنی بوده درهنگام شیار bustrophedon

یعنی از راست بچپ در نخستین سطر و از چپ براست در دومین سطر. در سدهٔ پنجم پیش از میلاد سیر خط یونانی ثابت گشت و همیشه از چپ براست نوشتند، حروف الفبای یونانی از حیث صوت در همه جای آن سرزمین یکسان نبوده، برخی از آنها در جائی صوتی و در جای دیگر صوت دیگری داشت. نظر بمقتضیات لهجه‌های گوناگون یونانی، برخی از حروف فینیقی نزد یونانی زبانها تغییراتی یافت و با اصوات مخصوص آنان سازشی پیدا کرد اما بیشتر آن حروف آنچنان که بود بااصوات بومی خود بجای ماند، الفبای فینیقی باتغییراتی که در یونان یافت باباازرگانان و مهاجرین بایتالیا درآمد. اززمان بسیارقدیم، درمیان سالهای هشتصدوششصد پیش ازمسیح بسرزمینهائی که بعدها، در سدهٔ دوم پیش از مسیح، ایتالیا نامیدند، دست‌اندازی کردند. جزیرهٔ سیسیل Sicile و کرانهٔ جنوبی ایتالیا از ترانت Tarente درمشرق تا کومس Cumes درمغرب، بالای ناپل Naples] اقامتگاه یونانیان بود، مردمان بومی جنوب ایتالیا که بیچاره واز تمدن بی‌بهره بودند ازهرحیث زیرنفوذ یونانیان درآمدند، آنچنانکه زبان و آیین آنان درآنجا رواج یافت. رم که‌بعدها مرکز تمدن اروپا گردید از پرتو یونانیان بآن پایه رسید. ازجملهٔ آثار تمدنی که‌یونانیان باخودبجنوب ایتالیا بردند خط است. کومس، شهری که به‌لاسیوم Latium، مرکز ایتالیا پیوسته، اقامتگاه یونانیانی بود که از شهر خلکیس Khalkis ازجزیره ابه Eubée که درمشرق یونان است، بدانجا آمده‌بودند. پس از آنکه‌لاسیوم درمرکز ایتالیابرتری یافت و ببخشهای دیگرایتالیافرمانروا گردید، الفبائی که بدستیاری یونانیان شهر کومس بآنجا رسیده بود بجاهای دیگر آن سرزمین رفت ورواج گرفت. همین الفباست که بنام

لاسیوم خوانده‌شده ولاتین گویند. الفبای لاتین بااقتدار امپراتوری رم سراسر اروپا را گرفت وتا کنون هم باشکال مختلف وسیلهٔ نوشتن اروپائیان ومردمان امریکاست. چنانکه دیده میشودالفبای فینیقی بهیئت الفبای عربی نیمی از کرهٔ زمین وبهیئت الفبای لاتین نیم دیگر آنرا فرا گرفته است. همچنین الفبای زبان سانسکریت که آنرا دیونا گری **Dévanâgari** نامند با ٤٧ حروف خود از حروف فینیقی بوجود آمده وهیئتهای گونا گون دیانا گری امروزه در آن سرزمین پهناور هندوستان وسیلهٔ بقلم آوردن زبانهای آریائی و غیر آریائی آنجاست، ودا **Veda** نامهٔ دینی برهمنان که قدمت بخشی از آن تا بدو هزار سال پیش از میلاد میرسد در قدیم نوشته نمیشد، از سینه بسینه میگردید، مانند اوستا که یاد خواهیم کرد. پس از شناختن الفبای فینیقی ودانستن اینکه چگونه بیونان ورم راه یافت، اینک میپردازیم بالفبای آرامی که در روزگار هخامنشیان در ایران رواج داشت.

«**الفبای آرامی** - آرامیها از قبایل بدوی نژاد سوریه در جنوب فلسطین در پیرامون کویر ومشرق رود اردن ودریاچه مرده (بحرالمیت) میزیستند. این شبانان چادرنشین وبیابان نورد از خویشاوندان نزدیک اسرائیلیان بودند. آنان را بغلط برخی کلدانیان خوانده‌اند. از سدهٔ چهاردهم پیش از مسیح آرامیها بخاکهای متمدن همسایگان خود روی آورده دست بغارت گشودند، سوریه وشمال بین النهرین میدان تاخت وتاز آنان گردید، در کتیبه‌های آشور، درسال ۱۳۲۰ (ق.م) این قبایل اخلامه **Akhlamê** ودر آثار متأخرتر آرامه **Aramê** خوانده‌شده‌اند، شلمانسر اول **Shalmanser** پادشاه آشور درسال ۱۲۸۰ با آرامیها درزدوخورد بود اینان بهرجای که روی کردند کشاورزان رابفرمان خود در آورده بازرگانی

آنجا رابدست خود گرفتند وبراههای کاروان تسلط یافتند، سرزمینهائی که بچنگ آوردند شهریارانی ازخود بآنجاها گماشتند ودر حدود سال ۱۲۰۰ پیش از مسیح بدمشق وحلب چیره شدند وشهریاران دیگر سوریه را ازمیان بردند. هجوم آرامیها درمرز وبوم بین‌النهرین باندازه‌ای سخت بود که خاندان پادشاهی آن دیاررا برانداختند وخود فرمانفرمایان آنجا گردیدند. آرامیها رفته‌رفته‌بازرگانان زبردست شدند، آنچنانکه پس از فینیقها یگانه قوم سامی نژاد بودند که بانفوذ بازرگانی خود بهمه جا راه یافتند، درنینوا که‌مرکز آشور بود وبازرگانان هرملت در آنجا گرد آمده‌بودند، آرامیهابرتری داشتند، دربابل‌نیز گروهی از آنان‌ازبازرگانان بزرگ بودند ورونق کارآنان رااز پرتوهمین پیشه باید دانست و نفوذ سیاست آنان هم باباز رگانی آنان پیش‌میرفت. درحدود هزارسال پیش ازمسیح آرامیها الفبای فینقی‌را برگزیده بکار بردند وبهرجا که‌رفتند وبهردیار که‌نفوذی‌یافتند‌این‌الفبارارواج‌دادند، آنچنانکه این‌خط‌فینیقی بدستیاری آرامیها رفته‌رفته‌خطوط میخی‌را که تاسده اول‌پیش‌ازمسیح دوام کرد، ازمیان‌برده جای آنهارا گرفت. ناگزیر خط آرامی در آنجااز برای یادداشتهای بازرگانی‌بکاررفت وسپس‌وسیلهٔ نوشتن‌همگان گردید دبیران که الفبای فینیقی راآموختنه بودند درآغاز نوشتهای خودرا بزبان فینیقی نگاشتند، هرچند که بآن زبان‌تسلط نداشتند، اما چون دولهجه بسیار بهمدیگر نزدیك بود، حاجت آنان برآورده‌میشده پس از چندی همان‌الفبای‌فینیقی‌را آنچنان که بود از برای‌نوشتن‌لهجهٔ مادری خودآرامی‌بکاربردند، اینچنین‌زبان آرامی که ازریشه وبن زبانهای‌سامی دیگربوده وآموختنش‌ازبرای مردمان سامی زبان‌دشوار نبوده، با‌خط

آرامی که الفبای ساده‌ای بود سراسر کشورهای اقوام سامی نژاد در افرا گرفت از میانه‌دریا (مدیترانه) گرفته تا پشتکوه زاگرس (Zagros) و خلیج فارس زبان بین‌المللی آنان گردید، چنانکه با ظهور اسلام و لشکرکشیهای عربها زبان عربی که با همهٔ زبانهای سامی بستگی دارد بآسانی در سرزمینهای اقوام سامی رواج یافت و آنها را از میان برد. در آشور و بابل در سرزمینهائی که بعدها ایرانیان راه یافتند و با زبان و خط آرامی آشنا شدند، مانند همهٔ کشورهای سامی نژاد زبان آرامی در سدهٔ نهم پیش از میلاد زبانزد همه مردمان آن سامان بوده، جز اینکه در بابل زبان بومی باز چندی نزد درباریان و پیشوایان دینی پایداری کرد.

«پادشاه آشور تیگلات پیلسر سوم Tiglate-Pilser که در سال ۷۲۶ پیش از میلاد در گذشت در هنگام هیجده سال پادشاهی خود غالباً با آرامیها در زد و خورد بود. از برای اینکه دیگر باره به آشور نیروئی بخشد و دست قبایل مختلف را کوتاه سازد، در میان آنان آرامیها را از دریای سفید (مدیترانه) تا کوه زاگرس Zagros (پشتکوه) از سرزمینی بسرزمین دیگر کوچ داد. بسا شهرها و آبادانیهای آنان را ویران کرد. اینچنین این قبایل بزور بهم آمیخته شدند، و وضع زندگی بومی خود را از دست دادند. بظاهر ملل متحدی مینمودند که همه یکسان از پادشاه آشور فرمان میبردند در واقع یگانه چیزی که این اقوام گوناگون را بهم می پیوست، زبان آرامی بود که زبان بین‌المللی آنان گردید، آنچنانکه در هرجا بیان آنان زبانزد گردید، لهجهٔ محلی را از میان برد. در مصر هم زبان بومی فقط در میان اشخاص معمولی بخط هیروگلیف که آن زمان ساده‌تر شده بود نوشته میشد امادر دیوانهای دولتی و اسناد رسمی و دادستانی و جز اینها خط آرامی بکار

میرفت . هنگامی که ایرانیان بسرزمینهای آشور وبابل و آسیای صغیرو سوریه ومصر دست یافتند باقوامی سر و کار پیدا کردند که زبان وخط آرامی میان آنان رواج داشت ، ناگزیر بایستی همین زبان و خط وسیلهٔ ارتباط دیـوانهای دولتی هخامنشیان و متصرفات غـربی ایـران باشد .
چنانکه میدانیم هووخشتر سومین پادشاه خاندان ماد درسال ۶۱۲ پیش از مسیح نینوا پایتخت آشور را بگشود کـورش سر سلسلهٔ هخامنشینان درسال ۵۳۹ بابل را بدست آورد وهمین پادشاه درسال ۵۴۷ یا ۵۴۶ پادشاهی خود کشور لیدیا را در آسیای صغیر ازمیان برداشت . دستگاه پادشاهی مصر در بهارسال ۵۲۵ بدست کمبوجیه پسر وجانشین کـورش بـرچیده شد ، سوریه ، سرزمین الفبای فینیقی وزادوبوم آرامیها درجزء آن فلسطین که ازمتصرفات آشور بشمارمیرفت ، درهمان آغـاز کشور گشائی هخامنشیان یکی از کشورهای ایران ومرکز فرمانفرمائی یکی از خشترپاون‌ها (ساتراپ) گردید .

« در خود فلسطین مـرکز زبان عبری ومسکن بنی‌اسرائیل در سال ۷۰۵ پیش ازمیلاد ، آرامی ، زبان سیاسی یادیپلوماسی بود .

« در دولوحهٔ زرین وسیمین که درچند سال پیش در همدان پیدا شده ، کشورهائی را که‌در زمان داریوش ازشرق وغرب در تصرف ایران بوده چنین یاد میکنند : « داریوش ، پادشاه بزرگ ، شاهنشاه ، پـادشاه کشورها ، پسر گشتاسب ، هخامنشی ، میگوید داریوش پـادشاه : این پادشاهی که من دارم از (خاك) ساکها (Skyths) آنسوی سغد ، تا کوشا (Kushâ = نوبه) ازهند تاسپردا (Sardes = Spardâ) اهورامزدا که

بزرگترین بغان است بمن بخشید. بکند اهورامزدا مرا وخاندانم راپناه بخشد».

«چنانکه دیده میشود درمتصرفات هخامنشیان ازسوی مغرب از خاك عراق کنونی گرفته تاپایین مصراقوامی میزیستند که بزبان ایرانی آشنا نبودند اما همهٔ آنان کم وبیش از زبان وخط آرامی آگاه بودند. تماس این اقوام گوناگون غیرآریائی با ایرانیان سبب گردید که خط و زبان آرامی درایران رخنه کند وبدینوسیله رشته ارتباطی میان آنان بوجود آید.

«چون درروزگار هخامنشیان بسیاری ازمردمان آسیای صغیر یونانی زبان بودند ناگزیر دردیوانهای دولتی زبان وخط یونانی ازبرای ارتباط مردمان این دیارطرف حاجت بود. خشترپاونها (ساتراپها) مراسلاتی که بدربار میفرستادند اگرمطالب آنها بایستی بآگاهی همهٔ مردم برسد بمتن فرس یك ترجمه آرامی میپیوستند، همچنین فرمانهای شاهی و دستورهای دولتی را که بایستی همه رعایای کشورهای هخامنشی از آنها آگاه باشند بزبان فرس وآرامی بود.

«درتوراة کتاب استر که ازاخشورش (خشایارشا) سخن رفته وداستانی است که درحدود سه سده پیش ازمسیح نوشته شده در چندین جا آمده که فرمان یا نامهٔ پادشاه بهر کشوری که در زیر فرمان وی بود بزبان وخط رایج همان کشور نوشته میشد از آنجمله درباب هشتم فقرهٔ ۹ گوید: «بصدوبیست وهفت کشور، ازهند تاحبشه نامه نوشتند وازبرای هر کشور خط وزبان همان قوم رابکاربردند واز برای یهودیان هم بخط وزبان آنان نوشتند» بازدرتوراة در کتاب عزرا درباب چهارم فقرهٔ ۷ آمده: «روزگار

اردشیر اول (دراز دست) بشلام Bishlam و مهرداد و تبیل Tabeel ویاران دیگر آنان بخط آرامی وبا ترجمهٔ آرامی نامه‌ای باردشیر پادشاه ایران نوشتند» توکیدیدس یونانی که درسال ٤٦٤ پیش از میلاد مسیح تولدیافت و گویا درسال ۳۹۵ در گذشت در تاریخش مینویسد: «مردمان آتن گذاشتند نامه‌ای که ارتخرن (در یونانی Artephernes) فرستادهٔ اردشیر اول از پادشاه خود آورده بود وبزبان آشوری (=آرامی) نوشته شده بود ازبرای اسپارتها ترجمه کنند».

«از گوشه و کنار تاریخ و آثاری که دردست است بخوبی پیداست که خط میخی ازبرای حوائج روزانه بکار نمیرفت. چه این خط از برای کنده گری اختصاص داشت اما الفبای آرامی با ۲۲ حرف از برای کتابت آسانتر بود، برخی گمان کرده‌اند که خط میخی هخامنشی که فقط دارای ۳۶ حرف است ونسبت بهمهٔ خطوط میخی اقوام دیگر علاماتش کمتر است، ازتأثیر نفوذ خط آرامی بوده که این خط میخی ایرانی را بصورت حروف الفبائی درآورده است. چنانکه میدانیم خط میخی درایران چندان دوام نکرد اگر پیکر بالدار کورش را باچهار واژهٔ کتیبهٔ آن از زمان خود کورش بزرگ (۵۲۹-۵۵۹) بدانیم و کتیبهٔ اردشیر سوم (۳۳۸-۳۵۹) آخرین نمونهٔ این خط باشد میتوان گفت که این خط برخلاف خطوط میخی دیگر درایران عمر نسبة کوتاهی داشته‌است، ولی چنانکه درسخن ازخط میخی فرس گفتیم این خط بسا پیشتر ازبسر کار آمدن هخامنشیان درایران زمین شناخته شده بود وهم ممکن است پس از اردشیر سوم باز آثاری بااین خط نوشته باشد که هنوز بدست نیامده است، بهرحال در روزگاران هخامنشی رفته رفته خط آرامی جای خط میخی را گرفت و

آنرا ازمیان برد، شك نیست که درروزگار هخامنشی خط آرامی باندازه‌ای درایران زمین رواج داشت که روزی جانشین خط میخی گردد.

«خط سکه‌های محلی دورهٔ هخامنشی ووزنه‌هائی که روی آنها خط آرامی نوشته شده وخط بسیاری ازمهرهای ایرانیان که مانند مهرهای مردمان آشور وبابل در سدهٔ هشتم وهفتم بخط آرامی کنده گری شده بخوبی رواج این خط رادرایران میرساند، هرتسفلد مینویسد: «من در سال ۱۹۲۳ در روی گور داریوش بخطی برخوردم که‌تاآن روز کسی آن راندیده ودرهیچ جا یادنگردیده‌بود امابدبختانه‌باندازه‌ای آسیب دیده که بجزچند کلمهٔ آن رانمیتوان خواند. این چند کلمه که درست خوانده میشود بزبان فرس هخامنشی وبخط آرامی است، عبارت است از واژهٔ خشتیه‌وزرك Xshatya Vazarka (شاه‌بزرگ)، ماهیا Mâhyâ (ماه). نوشتن زبان فرس بخط آرامی از کارهای داریوش است، آغاز بکاربردن این خط از زمان همین پادشاه‌میباشد، بنابراین بغلط آن راپهلوی میخوانیم و بپارتها (اشکانیان) می‌پیوندیم، بزودی خواهیم دید خطی که پهلوی خوانده میشود ازهمین خط آرامی برخاسته‌است، جای‌شك نیست که‌این خط در روزگار هخامنشیان‌درسراسر ایران‌زمین بزرگ رواج داشت‌ودر همین زمان بدستیاری‌ایرانیان بمغرب هند، بخاك کابل وپنجاب‌رسیده درآنجاها دراثرنفوذ خطی که پیش ازآن مستقیماً از بابل بهند رسیده بود هیئت مخصوصی‌بخود گرفت.

«درسخن‌ازخط فینیقی‌یاد کردیم که‌الفبای‌سانسکریت‌هم‌ازالفبای فینیقی برخاسته است. در اینجا افزوده گوییم: رفت و آمد از راه دریا میان هند وبابل از زمان کهن برقراربوده، شاید درسدهٔ نهم‌یاهشتم‌پیش

ازمسیح باشد، که‌بازرگانان‌هندی حروف فینیقی وبرخی از داستانهای بومی را ازبابل زمین بدیارخود آورده‌باشند. درهند پیشوایان برهمنی دراین حروف دست‌برده، الفبائی ساختند که بخوبی ازادای تلفظ همهٔ اصوات زبان آریائی آنان‌بر آمد. گذشته‌از کشورهای غربی همسایهٔ‌ایران که درهنگام چندین سده‌پیش ازسر کار آمدن هخامنشیان الفبای آرامی در آنجاها رواج داشت، با کشور گشائی هخامنشیان این‌الفبا یك بخش دیگراز آسیارافرا گرفت. آنچنانکه دردورترین مرز وبوم‌امپراطوری پهناور آنـان آثـاری از خط آرامی بدست آمده است. در جیزك Dschizak (درتر کستان) یك سکهٔ سیمین پیداشده که‌نقش آن بخط آرامی‌است، در روی‌این‌سکه‌پیکریك خشترپاون(شهربان) دیده‌میشود نامیده به‌بگوداتو Bagôdatô (=بغداد=خدابخش) این سکه از آغاز پادشاهی سلوکس میباشد.

«یك وزنهٔ ایرانی که بشکل شیرساخته شده درابیدس Abydos (درسرزمین‌ترواس Troas) نزدیك داردانل پیداشده،خط وزبان‌آرامی در آن کنده گری شده است.

«پس‌ازبرچیده‌شدن‌دستگاه هخامنشیان درسال ۳۳۱ پیش‌ازمسیح وبسر کار آمدن اسکندر وجانشینان یونانی وی سلوکسها Seleukos خط آرامی کـه در آن روزگـار بهمه‌جـا رخنه یـافته بود همچنان راه خود راپیمود تابجائی رسید که چندی‌پس از آن بنام پهلوی‌خوانده شده‌است.سکه‌های بسیاریکه‌ازهر گوشه و کنارایران زمین‌ازشهریاران وخشترپاونها (ساتراپها=شهربانها) بدست آمده بخوبی گواه رایج بودن خط آرامی است، بویژه ازخط این سکه‌ها آشکاراست که چگونه رفته

رفته خط آرامی بهیئت خط پهلوی گراییده‌است . در فارس در همان زاد وبوم هخامنشیان، پس از تاخت وتاز اسکندر یك خاندان ایرانی در سالهای ۱۵۰-۳۰۰ پیش از مسیح شهریاری داشتند وفرات‌دار Frâtadâra خوانده میشدند . در شهریاری خرد این خاندان بجای شاهنشاهی بزرگ هخامنشی همهٔ سنتها ورسوم وآیین دینی دیرین آنچنانکه بود نگهداری گردید زبان فرس که‌ازروزگار ادشیردراز دست رفته‌رفته تغییر می‌یافت وبزبانی که‌بعدها فارسی میانه (پهلوی) نامیده شده، گرایید، همچنان درزمان فرمانفرمائی خاندان فرت‌دارا بجامانده سکه‌هائی که‌ازآنان در دست است بخط آرامی است

«سکه‌هائی که از خشترپاونها (شهربانها) از ایالتهای ایران‌اززمان اسکندر وسلوکسها بجای مانده همه‌بهمین خط آراسته است، آنچنانکه تفاوت خط پهلوی مشرقی را ازخط پهلوی مغربی که هردوازخط آرامی برخاسته‌اند بخوبی میتوان دریافت . در روی همهٔ این سکه‌ها خواه از شهربانان وخواه از شهریاران پیکرهای فرمانفرمایان دیده‌میشوند، در پشت هریك از آن سکه‌ها آن فرمانگزار دربرابر آتشکده دست‌بنیایش برداشته وفروهر دربالای آتشکده نمودار است ، همچنین درفش چهار گوشه که ازآن نوارها فروهشته در روی همهٔ آنها دیده میشود .

«درپایان مقال‌برخی ازآثار زبان آرامی‌را که کم وبیش باتاریخ ایران وبویژه دین‌ایران (مزدیسنا) پیوستگی دارد یادآور میشود وپس ازآن میپردازیم بخط پهلوی که ازخط آرامی برخاسته وبهزوارش یعنی واژه‌های آرامی که درنوشتهای پهلوی بجای مانده‌است . توراة که‌یکی ازمآخذ تاریخ ماست ودرچندین‌بخش آن ازهخامنشیان یادشده، دوبخش آن بزبان آرامی است وبخوبی‌نفوذ این زبان را میرساند . یکی ازآنها

کتاب دانیال است که بخشی از آن بزبان آرامی نوشته شده است . این کتاب در زمان انتیوخس اپیفانوس Antiokhos Epiphanus (۱۷۵-۱٦٤ پیش از میلاد) نوشته شده وبپیغمبر دانیال پیوسته‌اند. خود دانیال همزمان کورش وداریوش بوده، در کودکی پس از گشوده شدن اورشلیم بدست نبوکدنزر Nabukadnezar درسال ۵۸٦ پیش ازمسیح درمیان گروهی ازیهودیان باسارت درآمده دربابل میزیست، ودیگر کتاب عزرا که بخشی از آن نیز بزبان آرامی است ودرحدود سه سده پیش ازمسیح نوشته شده است خود عزرا همزمان احمیا واردشیر درازدست بوده وباجازهٔ این شاهنشاه درآغاز سال ٤۵۸ درسر یك کاروان ازمهاجرین یهود که ۱۷٦۰ تن بودند از بابل باورشلیم بر گشت، همچنین تر گوم Targum (ترجوم=ترجمه) تفسیری که بتوراة نوشته شده وازسدهٔ دوم پیش از میلاد آغاز گردیده بزبان آرامی است .

«دیگر از آثار معروفی که بزبان آرامی نگارش یافته تلمود (آموزش) است که دربسیاری ازمندرجات آن نفوذ دین زرتشتی بدین یهود هویداست بخشی ازتلمود که در آغاز سدهٔ چهارم میلادی در فلسطین گردآوری شده تلمود اورشلیمی خوانده میشود وبلهجهٔ آرامی غربی نوشته شده است وبخش دیگر آن که درحدود سالهای ۳٦۷-٤۲۷ میلادی دربابل گردآوری شده وتاسدهٔ پنجم مطالبی بآن افزوده گردیده ، تلمود بابلی نام دارد و زبانش آرامی شرقی است .

«مندرجات تلمود عبارت است ازروایات واحادیث وسنن وتاریخ و جغرافیا وستاره‌شناسی وپزشکی وجز اینها . بویژه درتلمود بابلی بواسطهٔ تماس باایرانیان بیش ازبیش علایم نفوذ آیین ایران دیده میشود وچون

مسائل دینی بیشتر در آن یادشده مهمتر از تلمود اورشلیمی است و از اسناد گرانبهای دین یهود بشمار میرود.

«**سریانی** - باوجود پیوستگی زبان وخط آرامی با ایران خط و زبان سریانی که یکی ازلهجه‌های مهم آرامی شرقی است نزدما معروف‌تر ازخود آرامی است چون آثاراین لهجه‌نسبة متأخراست، آثارپیشین آرامی را رفته‌رفته ازیادها زدوده وجای‌نشین آن گردید.

«خطی که ازبرای‌نوشتن‌سریانی بکار میرفته‌باآندك تغییراتی‌همان خط آرامی است. مرکزاین‌لهجه درشمال‌عراق(میزوپوتامیا-بین‌النهرین) شهر معروف ادسا Edessa بوده، شهری که در سریانی ارهی Orhai خوانده میشده وپس‌ازاسکندر در روزگار سلوکس Seleukos آن‌را بنام یکی‌ازشهرهای مقدونیه که درمغرب سالونیك بوده ادسا Edessa خواندند وعرب زبانان آن راتاسدهٔ پانزدهم هجری رهانامیده‌اند واکنون اورفا نام‌دارد. این شهرهمان شهریست که در کتاب حدودالعالم، درسدهٔ چهارم هجری، چنین‌تعریف شده: «رهاشهریست خرم‌وبیشترمردمان وی ترسایان‌اندواندروی یکی کنیسه‌است که اندرجهان‌کنیسه‌ئی از آن بزرگتروآبادان‌تروعجب‌ترنیست، سوادی‌خرم‌دارد واندروی‌رهبانان‌اند» مقدسی‌ومسعودی‌وابن‌خردادبه‌ودیگران‌نیزاین‌شهررابنام‌رهایادمیکنند.

«درنامهٔ‌پهلوی «شهرستانهای‌ایران» درباره رهاآمده: «شهرستان اورها Urha نرسی اشکانان کرت». درپشت دروازهٔ‌همین شهراست که والریان Valerian ازشاپور اول ساسانی در سال ۲۶۰ میلادی شکست یافت ودستگیر شد. درسدهٔ دوم میلادی رها (=ادسا) یکی ازمراکز مهم عیسویت گردید، ودرچندە سده‌پیش ازآن، از زمان خود اسکندر

و جانشینان وی سلوکس و انتیوخس شمال بین‌النهرین (میزوپوتامیا Mesopotamia)ازمرا کز زبان‌سریانی‌بوده‌وبواسطهٔ مهاجرت گروهی ازمردمان‌مقدونیه ویونان در آن سرزمینها ، سریانی رنگ وروی‌خاصی گرفت ودرمیان لهجه‌های آرامی برتری پیدا کرد . بسیاری از لغتهای یونانی بزبان سریانی در آمیخت وتغییری در انشاء واسلوب آن پدید گشت، آنچنانکه‌درتحریرمسائل دینی‌وفلسفی‌وعلمی‌زبان رساوثروتمند گردید . خطش هم از خط یونانی تأثیری یافته از برای کتابت بهتر و روشنترشد . دیگرازمرا کزمهم سریانی وشهر روحانی عیسویان شرقی نصیبین Nisibis است ، شهری که در حدود العالم درسخن اندر ناحیت جزیره (=بین‌النهرین) چنین‌تعریف شده: « نصیبین خرم‌ترین‌شهریست اندرجزیره ، جای آبادان است وبانعمت ومردم‌بسیار واندروی دیرهاست از آن ترسا آن ... » درنامهٔ پهلوی « شهرستانهای ایران » دربارهٔ آن آمد: وشهرستان نسیبین Nasibin (=نچیبین) ورازك گپکان Gepakan کرت . » نصیبین که درپایهٔ طورعبدین (حالیه عابدین) واقع بوده ، در هنگام پادشاهی ساسانیان جنگهای خونینی در سر آن میان ایرانیان و رومیان در گرفت گاهی جزء قلمرو ایران بشمار میرفت و گاهی جزء امپراتوری روم بود .

« این‌شهر کهنسال که در کتیبه‌های آشوربخط میخی ازنهصدسال پیش‌ازمسیح ببعد نسیبینا Nasibina خوانده شده ، پایگاه شهرستانی است که بعدها بیت عربایه Beth Arabâyâ نامیده شده است . ایـن شهرستان درپهلوی اروستان Arvastân یاد گردیده است و نویسندهٔ ارمنی‌موسی‌خورنچی Mose Xorenaci درسدهٔ پنجم‌میلادی‌شهرستان

نصیبین (=نچیبین)را اروستان نامیده است.

«شك نیست که درروزگارساسانیان شهرستان نصیبین نزدایرانیان اروستان خوانده میشده است یعنی بنام سریانی آن سرزمین که بیت عربایه باشد هیئت ایرانی داده اند. چنانکه سرزمین بابل یعنی جاییکه بعدها سلوکیه و تیسفون بنا گردیده بیت ارمیه Bêth Aramâya خوانده شده نام سورستان داده‌اند، بلاذری ومسعودی وابن رسته نیز همین کلمه را بکار برده‌اند. درزند یعنی تفسیر پهلوی اوستا که درروزگارساسانیان نوشته شده درفرگرد اول وندیداد فقرهٔ ۱۹ در توضیح واژهٔ رنگها Rangha که نام رودی است، ازاروستان روم Arvastani Arom نام برده شده وآن بارود دجله که درفارسی اروند گویند یکی دانسته گردیده است. ازاینکه مفسراوستائی بخصوصه اروستان(= نصیبین) رااز آن دولت روم خوانده یادآور سال ۵۹۱ میلادی است که خسروپرویز اروستان را به موریکیوس Maurikios امپراطور بیزانی (رم سفلی) برگذار کرد. درمیان سرزمینهای بین النهرین حران اهمیت خاصی ازبرای زبان سریانی دارد این شهر که در کتیبه‌های خطوط میخی پادشاهان آشورحرانو Haranu خوانده شده درقرون وسطی از برای اینکه مرکز زبان سریانی فصیح بودشهرتی داشت، همچنین آنرا مرکزصابئین ودین صابئی یاد کرده‌اند حران که امروز ده ناچیزی است درمیان رها ورأس العین، از سدهٔ هفتم میلادی پایتخت دیارمضر یاد گردیده است.

«درتوراة درسفر پیدایش درباب ۱۱ فقرهٔ ۳۱ ودر باب ۱۲ فقرهٔ ٤ گفته شده که ابراهیم پس از آنکه ازشهر اور ur بیرون آمد چندی در حران



خسرو پرویز ساسانی

(اثر محمد باقر طاوس)

زیست و پس از آن بفرمان خداوند در سن هفتاد و دو سالگی از آنجا بسوی کنعان شتافت.

«در پیرامون همین شهر است که لشکر دوم روم در سال ۵۳ پیش از میلاد، بسرداری کراسوس Crassus از اشك پانزدهم اشکانی هورئود Huraudа (در یونانی اردس Orodes) شکست سختی دید و خود کراسوس کشته شد و ده هزار از رومیها اسیر ایرانیان شدند. حران یا آنچنانکه رومیها نامیده‌اند کره Carrhae اینگونه پیش آمدها بسیار دارد. این شهر و بسیاری از شهرهای دیگر شمال بین‌النهرین که برخی از آنها را نام بردیم، در تمام ادوار تاریخی ایران از هفتصد پیش از مسیح تا هفتصد پس از مسیح یعنی در روزگاران مادها و هخامنشیان و اشکانیان و ساسانیان با ایران زمین پیوستگی داشتند، در سراسر تاریخ ایران باستان بنامهای آنها برمیخوریم، چنانك گفتیم از همان آغاز کشور-گشایی اسکندر در سال ۳۳۱ پیش از میلاد گروه انبوهی از یونانی نژادان باین سرزمینها روی آوردند و در همان دیارها جای گزین شدند و خود سلوکیه Seleukeia که پس از اسکندر جانشین وی سلوکس نیکاتر Seleukos Nikator آن را پایتخت خود ساخت شهر یونانی نشین بود. از این تماس، زبان و خط سریانی در میان لهجه و خط آرامی امتیازی یافت و بعدها با نفوذ دین مسیح این امتیاز بیش از بیش هویدا گردید. در پایان پادشاهی اشکانیان عیسویان کم و بیش در ایران وجود داشتند، در لشکر کشیهای شاپور اول ساسانی (۲۴۱ - ۲۷۲ میلادی) بسیاری از عیسویان از ممالك قلمرو روم از سوریه و شمال بین‌النهرین بایرانشهر انتقال داده شدند، چه در بابل و چه در خوزستان و فارس و جزاینها از این

تاریخ ببعد درهمه جای ایرانشهر یاایران‌زمین بزرگ کلیسیاهای بزرگ آنان برپا بود وبساهم رئیس روحانی آنان Katholikos (جاثلیق) سمت میانجی داشته، ازدربار ایران بدربار روم فرستاده میشد، بیشتر عیسویان ایران درزمان ساسانیان ازفرقهٔ نسطوری بودند ودستور دینی خودرا از رها (= ادسا) دریافت میکردند. مؤسس این فرقه نستوریوس Nestorius یکی از کشیشان انطاکیه (در سوریه) بود ، وبعد بطرك قسطنطنیه شد وعقیده داشت که حضرت عیسی دارای دوطبیعت مشخص است . یکی بشری ودیگری ایزدی ، همین عقیده سبب خشم عیسویان منوفزیت Monophysite که بوحدت طبیعت قائل‌اند و قوای بشری ونیروهای آسمانی را دروجود مسیح آمیخته میدانستند ، گردیده ، نسطور را مشرك خوانده بافریقابه بیابان لیبی Liby اخراج کردند تادرسال ۴۳۹ یا ۴۴۰ میلادی درهمانجاجان‌سپرده، (مبارزهٔ) تیرهٔ نسطوریهابافرقهٔ منوفزیت یعقوبی درتاریخ کلیسیای شرقی معروف‌است.

مؤسس‌این‌فرقه یعقوب بارادئو(Yacob Baradaeus)معروف به‌زنولوس Zanzalus اسقف رهابود که درسال ۵۷۸ همانجا در گذشت. درهرجای ازقلمرو امپراتوری روم که عیسویان نسطوری مورد آزار منوفیزیتها بودند بایران زمین پناه میاوردند آنچنانکه ایران سر-زمین مخصوص نسطوریها گردیدامروزه جمعیت‌عیسویان نسطوری که بکلدانی‌معروف هستند کمتر ازصد هزار است وبیشترشان درائر تبلیغ کاتولیك شده‌اند. درحدود صدوپنجاه هزارعیسویان نسطوری درمالابار Malabar وتروانکر Travankors درشهرستان (مدرس Madras هند) زیست‌میکنند .

«دربالای کوهی نزدیک خود شهر مدرس، صلیب بزرگ و باشکوهی در یک اطاق کنده گری شده و اطراف آن بخط پهلوی آراسته است. این یادگار کهنسال بسیار شایان توجه است و از آثاری است که میرساند برپا کنندگان این صلیب از ایرانیان نسطوری کیش بودند. بدبختانه جز از کتاب ذیل تحقیق دیگری که چگونگی آن را روشن سازد بنظر نگارنده نرسیده است (۱).

«آثاری که بزبان و خط سریانی پیش از نفوذ دین عیسی بجای مانده نسبة ناچیز است، اما آثاری از آن عهد که غالباً ترجمه و تفسیر توراة و انجیل و مسائل دینی و سرودهای مذهبی است فراوان است. همچنین در ادبیات و تاریخ علوم یادگارهای گرانبهائی از آنان بجا مانده است که از برای نمونه یک دوفقره از این آثار را که با ما پیوستگی دارد یاد آور میشویم:

«داستان اسکندر در تاریخ وادبیات ما معروف است. این داستان که مایهٔ شگفت هر ایرانی است از زبان سریانی بما رسیده است، اسکندرنامهٔ سریانی که امروزه در دست است از روی اسکندرنامهٔ پهلوی است و اسکندرنامهٔ پهلوی که بد بختانه از دست رفته ترجمه یی بوده از اسکندرنامهٔ یونانی که هنوز موجود است، این اسکندرنامهٔ یونانی نظر بوضعی که امروزه دارد باید در سدهٔ سوم میلادی یازمانی متأخر تر در مصر گردآوری شده باشد مطالب این نامه در زمان بطلمیوس **Ptolemaeos** که پس از مرگ اسکندر درسال ۳۲۳ پیش ازمیلاد در مصر سلطنت تشکیل داد وتا سال سی ام پیش از میلاد پایابود، سرچشمه گرفته است. این مطالب که بیشترش افسانه و داستان است در سدهٔ سوم میلادی

(۱) رجوع بهٔ فرهنگ ایران باستان شود.

بصورت کتابی در آمده و به کالیستنس Kallisthenes نسبت داده شده و اکنون آن کتاب باسم کالیستنس دروغی خوانده‌میشود، Pseudo Kallisthenes کالیستنس نوهٔ ارسطاطالیس از نویسندگان یونانی بوده که درهنگام لشکر کشی اسکندر بایران همراه‌وی بود. دیگر ازنویسندگانی که همراه وی بودند پتولمئوس Ptolemaeos (بطلمیوس) لاگس Lagos بوده ، همان کسی که گفتیم پس از اسکندر درمصر شهریاری برپا کرد، دیگراریستوبولس Aristobulos. این نویسندگان هر یك در تاریخ اسکندر کتابی داشتند که از دست رفته‌است، اماپیش از آنکه ازمیان برود نویسندگان دیگر یونانی آنها را خوانده و مطالبی در باره اسکندر بجا گذاشته‌اند. از آنان اریانوس که در سال ۹۵ میلادی زاییده شده و در سال ۱۷۵ در گذشت . مأخذ عمده و معتبر انبازیس Anabasis (لشکر کشی اسکندر) کتاب اریانوس همان تألیفات بطلمیوس و اریستوبولس بوده، که غالباً در طی کتابش ازآنان واز کالیستنس‌نام میبرد، کالیستنس نیز تاریخی ازبرای اسکندرنوشته که ازدست‌رفته است ونوشتهای همگنانش فقط درآثار نویسندگان‌دیگر مطالبی‌یاد گردیده‌است. مثلاپلوتارخس Plutakhus که در نخستین سدهٔ میلادی میزیسته در سخن از Kimon مطلبی ازکالیستنس نقل‌میکند، نویسندگانی که ملتزم رکاب اسکندر بودند بخوبی یادآور گویندگانی مانند عنصری و فرخی‌و عسجدی میباشند که درلشکر کشیهای‌محمودغزنوی‌بهند همراه اوبودند و غارتگریهای او را در آن‌دیار با آب وتاب میستودند . چنانکه میدانیم‌ستمگریهای اسکندر درایران کمترازبیداد تازیان‌ومغولها نبوده؛ کالیستنس نخواست

اورابستاید ورفتارهای زشت اورا خوب جلوه دهد ودر تعریف وتمجید وی را بپایهٔ یکی از نیم خدایان یونان برساند. بساکردارهای ناهنجار اسکندر مایهٔ ریشخندوی بوده است ازاینرونیزاسکندر براوخشم گرفته و بزندانش افکند تا در آنجاجان سپرد.

«اسکندرنامه ییکه پس از گذشتن چندین سده بکالیستنس پیوسته اند کتابی است ساختگی و رمانی است که داستانهای قرون متفاوت و اقوام گوناگون در آن گرد آمده است.

«همین افسانه های شگفت انگیز است که درشاهنامهٔ فردوسی و خمسهٔ نظامی راه یافته و در آنجا این دشمن دیرین ایران بنیکی یاد گردیده است. از مآخذ خودمان تاریخی از اسکندر بجای نمانده و نام و نشانی از اودردست نیست جز اینکه درچند کتاب پهلوی چه آنهائیکه ازروزگار ساسانیان بجای مانده و چه آنهاییکه پس از تاخت وتاز تازیان نوشته شده، در همه جا گجستك سکندر (اسکندر ملعون) خوانده شده و پیك اهریمنی و آسیب دوزخی ایران یاد گردیده است، بیشك در «ختای نامك» پهلوی که اساس سیرالملوکها وشاهنامه ها بوده بسیار کم از اسکندر سخن رفته بود و هرچه هم دربارهٔ او گفته شده بود ناگزیر خوب نبوده ومانند همان جملاتی بوده که نمونهٔ آنها درنوشتهای پهلوی موجوداست.

« داستان اسکندر آنچنانکه امروزه در ادبیات ما دیده میشود شاید در شاهنامهٔ منثور فارسی که شاهنامهٔ ابو منصوری خوانده شده راه یافته و بفردوسی رسیده باشد. داستان اسکندر از عربی بفارسی گردانیده شده، چنانکه کلیله ودمنه که درروزگارساسانیان ازسانسکریت

بپهلوی در آمده واز پهلوی بعربی گردانیده شده و در همان روزگار
از پهلوی بزبان سریانی در آمده و عربی آن ازروی ترجمهٔ سریانی آن
پرداخته شده‌است، اسکندرنامهٔ سریانی آنچنانکه امروزه دردست‌است
بخوبی میرساند که ازروی ترجمهٔ پهلوی آن صورت گرفته است نه از
متن یونانی آن . از بسیاری اسماء خاصی که در متن سریانی تحریف
شده شکی نمی‌ماند که اساس این ترجمه پهلوی بوده و از این گذشته
دراسکندرنامهٔ سریانی بمطالبی برمیخوریم که درمتن یونانی آن دیده
نمیشود ، باسکندر نامه رفته‌رفته افسانهای دیگری درایران‌افزوده‌شده
،از آن‌جمله اینکه مادرش از خاندان پادشاهان هخامنشی دانسته شده
و نظیر همین افسانه است ، که در مصر او را پسر یکی از فرعونها
پنداشتند .

« از اینکه چگونه ایرانیان چنین کتابی‌را ازیونانی بزبان ملی
خود ، پهلوی درآورده اند مایهٔ شگفت‌است، زیرا درهمه جای این‌نامه
اسکندر ستایش شده و از شکست ایران و دلاوری سپاه دشمن سخن
رفته ، همان‌دشمنی که دورهٔ سرافرازی‌مرزو بوم‌شان را بروز گارسیاهی
مبدل ساخت و بکاخ شاهنشاهی آنان درپارس (پرس‌پلیس) آتش‌افکند
واوستا را بنا بسنت ایرانیان در دژنپشت آن کاخ بسوخت . ولی پس از
آنکه دانستیم در قلمرو ساسانیان گروه‌انبوهی از نسطوریها میزیستند
حل‌مسئله‌چندان دشوارنیست. این‌عیسویان‌سریانی‌زبان که گفتیم‌ازدیر-
زمانی در زیر نفوذ زبان یونانی بودند ناگزیر بزبان رسمی دولت آن
عهد که‌پهلوی باشد نیز آشنا بودند ، این‌مردم تابع ایران‌آن غرورملی
ودینی خود ایرانیان‌رانداشتند وترجمهٔ کتابی‌مانند اسکندرنامهٔ یونانی

بپهلوی برای آنان نه دشوار بود و نه چندان بار گران احساسات آنان. برخی ازدانشمندان مترجم سریانی اسکندرنامه را از مردم سوریه میپنداشتند. در اینجا باید یاد آور شویم که در میان نسطوریان گروهی از خود ایرانیان بودند که باین آئین گرویده بودند.

«دیگراز آثار سریانی که هنوز دردست است ترجمهٔ سریانی قانون مدنی زمان ساسانیان است. مترجم این کتاب یشوع بخت (عیسی رهانید)✡ چنانکه ازنامش پیداست از ایرانیانی بوده که بکیش نسطوری درآمده بود، قوانینی که دراین نامه یادشده دربسیاری ازموارد مطابق است باقوانینی که در نامهٔ پهلوی «ماتیکان هزارداتستان» دیده میشود، ماتیکان هزار داتستان که متن پهلوی آن دردست است کتابی است که درقوانین ایران درعهد ساسانیان نوشته شده است.

«فرقی که این دو کتاب سریانی وپهلوی باهم دارند این است که اولی ازبرای عیسویان ایران مرتب شده است و قوانینیکه در متن پهلوی بادین زردشتی سازش دارد، در متن سریانی تغییر یافته با آیین مسیح سازش پیدا کرده است. ازاین دونامهٔ گرانبها درمقال دیگرسخن خواهیم داشت. دیگراز آثار سریانی که ازبرای مابسیار اهمیت دارد ودر اینجا باختصار یادآور میشویم کتابهای دینی مانی پیغمبر است. مانی در سال ۱۶-۲۱۵ ازپدر ومادر ایرانی که ازبزرگان پارتها بودند در کنار دجله پایتخت سلوکیه (درپایان پادشاهی اشکانیان، زمان اردوان چهارم) متولد گردید ودر زمان هرمزد اول ساسانی درسال ۲۷۳ در گندشاپور (جندی شاپور) بدار آویخته شد.

✡ بختیشوع، م.

«مانی زبان ملی خود پهلوی و زبان زادبوم خود که آرامی بود بخوبی میدانست . درهمان زمان در آن بخش از آسیا چنانکه یاد کردیم زبان سریانی ویونانی زبانهای علمی وادبی بشمارمیرفت ، مانی بزبان سریانی بخوبی آشنا بود و کتابهای دینی عیسوی رابااین زبان خوانده بود .

«ازبرای ترویج دینش درسرزمینهای مغربی شش کتابش بزبان سریانی ویك کتابش که شاپورگان باشد بزبان پهلوی بود .

«ازاینها گذشته آثار بسیار ارجمندی بزبان سریانی دردست داریم که برخی ازآنها درخود روزگار ساسانیان نوشته وازمآخذ تاریخ آن عهد بشماراست، هرچند که دربرخی ازآنها باندازه‌یی دیو تعصب دینی عیسویان آن زمان راه یافته که آنها را دچار اشباح هراس انگیزی ساخته است .

« در کشور گشایی اسلام بالشکرعرب ، هرجا که زبان آرامی یا سریانی رواج داشت رفته رفته متروك گردید و زبان عربی جای آنرا گرفت، اماپیش ازاینکه زبان سریانی ازبین‌النهرین رخت‌بربندد خدمات شایانی بعربها کرد ویادگارهای گرانبهائی از خود بجای گذاشت . در زمان خلفای بنی‌عباس سریانی زبانانیکه بزبان یونانی هم آشنا بودند کتابهای یونانی رابزبان عربی گردانیدند بویژه در این زمینه مردمان حران مانند ایرانیان درایجاد واشاعهٔ فرهنگ وتمدن حق‌بزرگی دارند. قرنها پس ازاستیلای عرب بسرزمینهای سوریه وعراق‌زبان سریانی‌ارزش علمی و ادبی خود را نگاهداشت و نوشتهای فراوان سریانی که از آن دوره مانده‌بخوبی گواهی میدهند.حتی دربرخی‌ازسرزمینهای کوهستانی چنانکه درلبنان، بیشتر پایداری کرد وتاپایان سدهٔ‌هفدهم میلادی زبانزد

آن دیار بود هنوزهم دربسیاری ازسرزمینهای عربی زبان ، لهجهٔ آرامی یا سریانی پایاست ، ازآنهاست ده کوهستانی معلوله درسی وپنج کیلو-متری شمال دمشق. مردمان‌عیسوی کیش آنجا باآنکه بزبان عربی آشنا هستند ، زبان مادری آنان آرامی‌است دوده‌دیگرنزدیك معلوله که‌یکی جبعدین ودیگری بحفا خوانده میشود ومردمان آنها مسلمان‌اند ، نیز بلهجهٔ آرامی گفتگومیکنند. جمعیت این سه ده رویهم رفته بهزار تن میرسد،لهجهٔ آنان‌رابرخی ازدانشمندان آرامی نو وبرخی دیگر سریانی غربی نامیده‌اند. همچنین درطورعبدین (عابدین) در شمال ماردین در بین‌النهرین لهجهٔ آرامی بجای مانده‌است، نمونه‌یی از آرامی شرقی هم در عراق نزد صبیها یامندائیها دیده میشود وزبانشان بزبان تلمود بابلی که یاد کردیم،نزدیك‌است والفبای آنان که ابگ **Abaga** نامیده‌میشود، باتغییراتی همان الفبای آرامی است . اینان که جمعیت‌شان بپنجهزار و چهارصد وسی ودوتن میرسد دربغدادوشهرهای دیگرعراق پرا کنده‌اند ودویست‌تن‌ازآنان هم‌دراهواززیست میکنند، آنان‌پیروان‌دین‌مخصوصی هستند که دربسیاری ازعقاید ومراسم‌آنان نفوذ دین زرتشتی هویداست صابئینی که درقرآن‌یاد شده‌است پیوستگی‌باآنان‌ندارند، ازاینان گذشته عیسویانی که در سوریه و عراق وترکیه وایران : در موصل وپیرامون دریاچهٔ وان و کردستان وآذربایجان(بویژه ارومیه وسلماس) و گروهی در تهران وجز اینها پرا کنده‌اند و آنان را آسوری و کلدانی خوانند بازماندگانی از نسطوریان ویعقوبیان وفرق دیگر از پیروان کلیسیای منوفیزیست میباشند اما بیشترشان در این چند قرن اخیر کاتولیك شده‌اند . لهجهٔ آشوریها و کلدانی‌ها سریانی است .

«لهجهٔ سریانی آشوریها و لهجهٔ سریانی کلدانیها اندک تفاوتی باهم دارد. این لهجه درسرزمینهائی که‌برشمردیم بازبانهای محلی‌چون عربی وفارسی وترکی آمیخته شده وسریانی نو گردیده است، ازسوی دیگر در برخی از سرزمینهای عربی‌زبان صدها لغات آرامی یاسریانی بیادگارمانده‌است بویژه درزبان عربی‌موصل. درزبان روزگاران‌اشکانی وساسانی که‌پهلوی خوانند، نیز صدها لغات آرامی که هزوارش نامیده شده راه‌یافته است(۱)



(۱) نقل‌از **فرهنگ ایران باستان**، صفحات ۱۰۲-۱۷۷، برای اطلاع از اسناد ومآخذ مربوطه بدانجا رجوع فرمایند.

موسیقی و تمدن ساسانی

از کریستنسن دانمارکی

ص۱۰۶-۱۱۷موسیقی ایرانیان

« موسیقی یکی ازعوامل مهم تمدن ایرانی دورهٔ ساسانیان بشمار میرود. صدافسوس که دربارهٔ ملودیهای آن دوره نت ونوشته‌ای برجای نمانده ونمی‌توان دربارهٔ تئوری موسیقی دوران مزبور اطلاعاتی بدست آورد . بااینحال وقتی که بموسیقی ایرانی کنونی مخصوصاً بقطعاتی از آن که هنوزتحت‌نفوذ موسیقی غربی‌قرارنگرفته بدقت گوش فرا دهیم شاید بتوانیم ایدهٔ مبهمی‌ازموسیقی ایرانی‌اوائل قرن‌هفتم‌میلادی‌ودوران پادشاهی‌خسرو دوم(پرویز)بدست آوریم.زیراموسیقی‌شرق‌جنبهٔ‌فوق‌العاده محافظه کارانه‌ای دارد . موسیقی عربی که در دربار خلفای بغداد ترنم میشد نوادهٔ موسیقی ساسانی‌بود. همه‌میدانیم که‌آهنگهای زمان‌خسرو دوم قریب چهارصدسال پس‌ازسقوط ساسانیان هنوزموردپسندشنوندگان بوده‌است . هنرموسیقی عرب‌ازموسیقی‌ایرانی منشعب شده‌است.دراینجا گرچه مقامات موسیقی تغییریافته وملودیهایی ابداع ویا از ملودیهای قدیم اقتباس شده است بااینحال عمق واحساسات وروح موسیقی ایرانی و همچنین تحریر آواز ، وسیستم ضربی آن کاملا محفوظ مانده است

ملودی‌های توده‌ای (اندلس) که در ریشه عربی آن تردیدی نمیتوان داشت دارای روح آهنگهای موسیقی ایرانی است . آوازهای اسپانیائی ازملت دیگری که مذهب ونژاد کاملا متفاوتی بامردم اسپانیا داشته اقتباس شده است . باتوجه باین موضوع عمق تأثیرروح آهنگهای ایرانی آشکارمیشود. دراینجا ذکرنکته شگفت‌آوری ضرورت دارد . در قرن یازده میلادی (منوچهری) ضمن بیان موسیقی‌ایرانی ازدستگاه (راست) نام میبرد .

«این اصطلاح هنوزهم درمقامات موسیقی عربی بکارمیرود . شگفتا که موسیقی ایرانی قرن‌نوزده وبیست فاقد دستگاه (راست) بوده وآنرا بدست فراموشی سپرده است .

«موسیقی شرقی بهیچوجه با (پولی‌فونی) آشنا نیست. بهنگام اجرای هرملودی باسازهای مختلف، سازهای مزبورتوأماً نواخته‌میشوند. البته دراینحال سازها در استعاره و گوشه‌ها هریك تاحدی آزادی عمل دارند . تئوری موسیقی عربی برمبنای سیم‌های پنجگانهٔ عودتنظیم‌شده ولی دردورهٔ ساسانیان چنگ آلت موسیقی اساسی بشمارمیرفته است .

«درموسیقی (عربی‌وایرانی) قطعات‌موسیقی‌ازسلسله‌هائی که‌اعراب سوریه بنام «مقام» وایرانیان بنام «دستگاه» می‌نامند تر کیب وتنظیم شده‌است . هردستگاهی دارای (پیش درآمد) یا ، مقدمه، آهنگ، آواز وسکوت میان پرده‌هااست. ولی همهٔ‌این اجزاء بدوریك موضوع‌واحدی دورمیزند . بعبارت دیگریك سلسله‌سایه روشن آواز واصوات موسیقی برزمینهٔ (تم) واحدی‌بیان میشود .

«ولی بگفتهٔ آقای «ر.لاشمان» این‌بیان بیانی درپردهٔ ابهام ونظیر اشارات افلاطونی‌است .

«اکتاو» دارای هفده نت، ودرهرسیکل فقط نه‌تا «۱۲» نت بکار میرود. منتها درهرسیکلی انتخاب این‌نت‌ها باسیکلهای دیگرمتفاوت است. ازطرف دیگر هرسیکل موسیقی مقامی خاص خود داشته وهر مقام احساس خاصی رابرمیانگیزد.

«برخی‌ازسیکلها قهرمانی وبعضی غم‌انگیز وبالاخره‌شادی‌آور و آرام‌بخش و غیره ... است. نظر باینکه فاصلهٔ میان پرده‌ها در موسیقی شرقی وغربی‌یکسان نیست برخی‌تصورمیکنند که موسیقی شرقی ناقص است. ولی‌برخی از مقامات فقط با «گام»های اروپائی قابل اجراست.

«نکات‌مزبور دربارهٔ موسیقی(عربی-ایرانی) سراسرقرون وسطی تا حال حاضر صادق و ضمناً اصول آن بااصول موسیقی ساسانی قابل تطبیق است.



آلات موسیقی در عصر ساسانیان

«از قرنها پیش شیپور که احتمالاً از برنز یا مس ساخته شده بود مهمترین آلت موسیقی جنگی محسوب می‌شد. «آمین مارچلین» مورخ معروف در شرح جنگهای شدید حوالی شهر «آمیدا»[*] چنین می‌نویسد: ایرانیان شهر را محاصره کرده بودند و صدای شیپور از هرسو بگوش میرسید. «الیزه» در گزارش مربوط به جنگ ایرانیان و ارامنه میگوید که به سربازان ایرانی دستور داده شد که بمحض شنیدن صدای شیپور بحمله پردازند. در شاهنامهٔ فردوسی، برخاستن صدای شیپور (کرنای) از خیمهٔ سلطنتی نشانهٔ شروع نبرد است. در یك دوری نقرهٔ قدیمی که در موزهٔ لنینگراد محفوظ است نقش عده‌ای شیپورچی که از بالای حصار شهر نزدیك شدن دشمن مهاجم را اعلام میکنند دیده می‌شود. ولی شیپور یگانه آلت موسیقی جنگی نبوده است یکی از متون پهلوی بنام (ایاتکار زریران) چنین نوشته است:

«کسانی که بکاخ ویشتاسب
دعوت شده بودند
بصدای طبل و شیپور
بصفوف سپاه پیوستند.»

---

[*] «آمد». م.

«درمتون پهلوی آلات موسیقی مزبور بنام (نای) وتنبک نامیده شده است.

«در کتابهای پهلوی، عربی وفارسی هنگام بحث ازموسیقی معمولا از موسیقی درباری سخن بمیان میآید. موسیقی یکی از عوامل ثابت مجالس بزم شاهنامه درمراسم جشن وشادمانی وضیافت‌های پادشاهان و پهلوانان افسانهٔ باستانی ایرانی است. همه‌جا ساز و آواز توأم است.

«آوازهماره همراه با نوای یکی از آلات موسیقی است. منتها بمانند موسیقی شرقی دوران بعد، قطعات موسیقی و آواز مجزا ازهم ویا بدنبال یکدیگر اجرا نمی‌شود. هنگامی که (بیژن) به‌چادر (منیژه) میرسد رامشگران به مجلس دعوت شده وشراب میآورند. رامشگران سر پا ایستاده وبا آهنگ «بربط» و « چنگک » آواز میخوانند. آنگاه منیژه مرد جوان رابکاخ خویش می‌برد، بازبساط بزم باشکوهی گسترده شده‌و درآن ششصد تن از پرد گیان رباب نواخته، آواز خوانده وجامها را از شراب لبریز می‌سازند هزاران مثال دیگرنیزدراین زمینه میتوان یافت.

«بنابروایتی شراب وچنگک روح آدمی را جلاداده وآنرا آمادهٔ نوشتن نامه‌هائی باموازین هنری میسازد. البته‌نویسند گی کار کوچکی نیست. « پیران » فرمانده نیرو پیامی درباره تقاضای صلح به « گودرز» سپهسالار ایرانی می‌فرستند. « گودرز» بزمی آراسته وپس از یك هفته باده‌پیمائی وشنیدن ساز وآواز پاسخی آماده میسازد.

«ولی فردوسی ضمن تشریح بزم‌پادشاهان فقط ازچند آلت موسیقی معمولی زیرنام می‌برد:

چنگک وعود ورباب وبربط ونی.

«مسعودی ازقول «ابن خردادبه» چنین می‌نویسد: ایرانیان نی لبک را برای همراهی عود، ونی را درمقابل ضرب، وچنگک را در برابر سنج اختراع کرده‌اند» باین ترتیب ظاهراً آلات موسیقی دوبدوبکارمیرفته واز شیوهٔ (پولیفونی) (همراهی چند ساز مختلف بایکدیگر) استفاده نمی‌شده است.

«(ابن خردادبه) ضمناً اظهارمیدارد که ایرانیان آواز درابا عود و چنگک یعنی سازهای مخصوص خود توأم می‌ساختند. خراسانیها ساز مخصوصی باهفت سیم وبنام زنگک بکارمی‌بردند. ولی مردم ری وتبرستان ودیلم ماندولین را برسازهای دیگر ترجیح میدادند.

«دریکی از کتابهای پهلوی بنام کارنامهٔ اردشیربابکان چنین نوشته است، که‌اردشیربهنگام اقامت اجباری در سرطویلهٔ «اردوان» باخواندن آواز ونوای سه تار خود را مشغول میداشته است. بااینحال در موسیقی بزمی پادشاهان و شاهزادگان از سازهای زیادتری استفاده می‌شده‌است. یکی ازمتون دیگرپهلوی بنام (خسروقبادان وندیم وی) فهرست تقریباً کاملی ازادوات موسیقی بدست میدهد. ندیم جوان بعنوان آزمایش در برابر خسرواول شروع بهنرنمائی کرده وقسمتی از معلومات خود واز آنجمله هنرموسیقی را که‌برای درباریان بسیارجالب استبداانان نشان میدهد. آلات موسیقی که درمتن مزبورذکرشده بدینقراراست: «عود معمولی» یا تار، «عودهندی» (وین)، بربط، چنگک، تمیره یا(طنبور «طنبوربزرگ»)، «سه‌تار» (کنار)، «عود سه تار» (ونیکانار)، زنگک، نای، قره‌نی (نار)، نقاره (تاس)، طبل کوچک (دنبالک)، تنبک(چمبر) سنج (زیل)، چنگک بادی (اندروای)؛ بالاخره آلات موسیقی دیگری

ازقبیل زنجیر ، تیر، سپر، شمشیر ، مشتك ، راسن ، و فداهك ، شیشك کاپیك وغیره که تطبیق آنها با ادوات موسیقی امروزی مشکل بنظر میرسد. بنظر ندیم مزبوراز زنان آوازخوان آن صدائی که زیروطنین زیبا دارد بهتراست .

« ثعالبی » متن مزبور را بزبان عربی در آورده است ولی آنچه ثعالبی ذکرمیکند بامتن اصلی تفاوت دارد . در اینجا پاسخ ندیم جوان درچند کلمه خلاصه شده‌است :

خوشایندترین آهنگها ازساز سیمی وصدای آن شبیه صدای آواز مغنی است. بهترین آوازها آوازی است که تغنی آن باصدای آلات موسیقی توافق دارد .

«بعبارت دیگرنوای بربط چهارسیم وچنگی که خوب کوك شده وهم چنین طنبور ونائی که باآنها همراهی کند بسیاردل‌انگیز ومقامات اصفهان و نهاوند (سپاهانیك ونهاوندانیك) و شاهپور بشرط آنکه از حنجرهٔ مرد سبیل گنده‌ای برنخیزد بسیار دل‌نشین است .



موسیقیدان

«برخی‌ازمؤلفین عرب واز آنجمله «جاحظ» ومسعودی مطالب جالبی دربارهٔ موسیقی وابسته‌بدربارایران‌ذکرمیکنند. اردشیراول آواز-خوانان ونوازندگان وموسیقیدانان راجزء طبقهٔ خاصی محسوب داشت.

«بهرام پنجم‌معروف به‌بهرام گور(۴۳۸_۴۲۰) که خود دوستدار موسیقی بود مقام موسیقیدانان رابالاترشمرد واین رسم در میان اخلاف وی برقرارماند.

«خسروانوشیروان(۵۳۱تا۵۷۸میلادی) وضع‌دورهٔاردشیررا دوباره تجدید کرد. البته روایات واخباررانمیتوان دقیق و کامل پنداشت زیرا در زمان خسرو انوشیروان هر عمل را پیروی از اردشیر می دانستند.

«ولی‌قدرمسلم آنست که‌دردورهٔ بهرام گورموسیقیدانان‌مقام‌والاتری یافتند واین رسم درزمان‌جانشینان وی نیزمحترم‌بود، درسیستم تکوین عالم که ازطرف «مزدك» بیان شده به‌این امراشاره شده‌است: «مزدك» نظریهٔ مذهبی اشتراکی خاصی تبلیغ نموده وهم زمان باسلطنت «قباد» (کواذ) وجانشین وی «خسرواول» پیروان بیشماری پیدا کرده بود. بنظر «مزدك» خدا درجهان والا، بمانند پادشاه در دنیای دون برتخت نشسته چهار نیرو یعنی ادراك وذکاوت وحافظه وشادمانی در برابر وی ایستاده‌اند. دربرابرپادشاه ایران‌نیزچهارشخصیت مهم‌یعنی مؤبدان‌مؤبد

(روحانی بزرگ)، هیربذان هیربذ (نگهبان آتش مقدس) اران سپاهباذ (فرمانده قوای ایران) ورامشگر (سردسته موسیقیدانان) قرار داشتند. البته دراین نکته تردید نمیتوان داشت که خسرو اول مقام موسیقیدانان راپائین آورد وما قبلادراین زمینه بحث کرده‌ایم.

«پرده‌داری تخت سلطنتی، باصاحب منصب عالیمقامی بودبنام «خرم باش» (شادباش!) هنگامیکه خویشان وافرادخانواده شاهنشاه موردتفقد قرار گرفته وبحضور وی بارمییافتند «خرم باش» یکی ازخدمتگزاران را به‌پشت‌بام کاخ میفرستادتابصدای بلند فریاد زند:

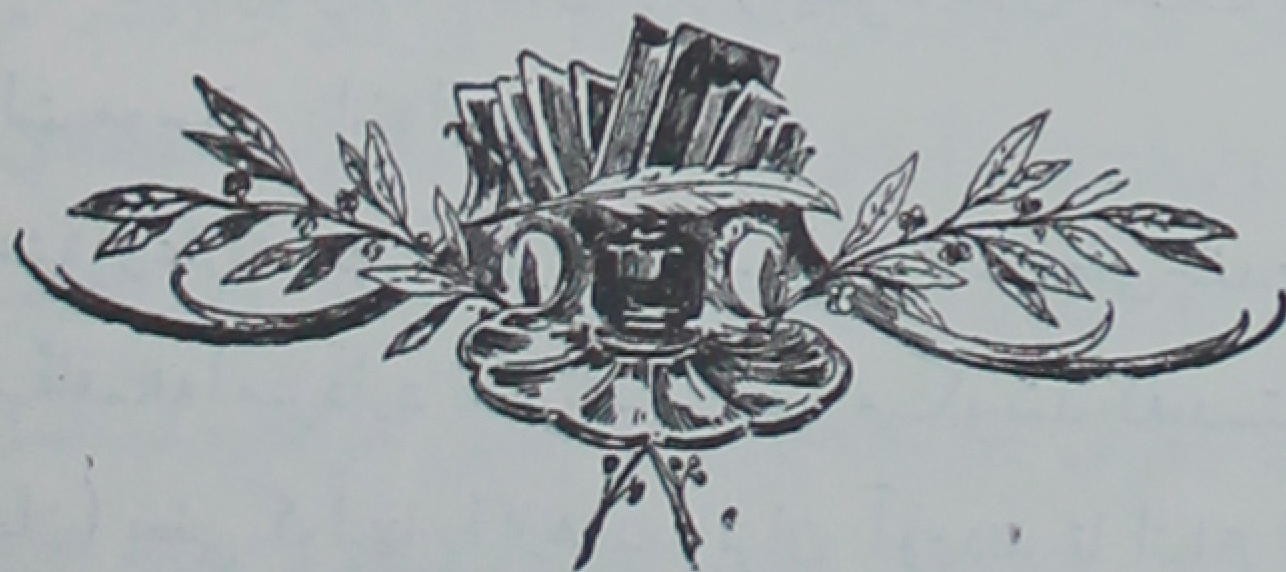
«مواظب سخنان خودباشید زیرا «درحضورشاهنشاهید!» هربار که مراسم جشن یا کنسرتی درحضورشاه برگزارمی‌شداین سخنان بگوش میرسید. موسیقیدانان دربار هریك برحسب حال ومقام خود در جائی ساکت وبیحرکت قرارمیگرفتند دراینحال شخصیت پرده‌دار یکایك آنهارا پیش خوانده ودستورمیداد تافلان آواز رابهمراه فلان آهنگ ایفا کرده ویافلان آلت موسیقی رابنوازند.

«عشق وعلاقهٔ «بهرام گور» بموسیقی درداستانهای چندی که کم وبیش جنبهٔ افسانه آمیز دارد ذکرشده، حتی میگویند که بدستور بهرام گور (لوریان) یعنی کولیها را ازهند بایران آوردند تا اتباع ایرانی از فیض شنیدن موسیقی وآواز محروم نمانند.

«بااینحال عصرطلائی موسیقی ساسانی مصادف بادورهٔ سلطنت خسرو دوم (خسروپرویز) بود.

«نامبرده از (۵۲۸تا۵۹۰) درایران فرمانروائی می کرد. بردیواره‌های غاربزرك (طاق‌بستان) دومجلس ازمجالس بزم خسروپرویز که در آن

رامشگران دورپادشاه حلقه زده‌اند نقش شده است یکی از دو مجلس مزبور مجلس شکار آهوست . نوازندگان در بالای تصویر پشت سرشاه ایستاده‌اند . دوتن از آنان کرنا وسومی نقاره‌ای دردست دارد بر صفحه‌ای که‌پلکانی بدان‌تکیه کرده ، گروهی از زنان مشغول نواختن چنگ یا کف‌زدن‌اند ، درمجلس شکار زورقی پراز زنان آوازخوان وچنگ زن بچشم میخورد ، زن زیبائی نیز در کنار شاه ایستاده ومشغول نواختن عود است .



سرکش و باربذ

«تنها نامی که از صاحبان ذوق و قریحهٔ موسیقی ایران باستان برجای مانده است مربوط بدو تن از موسیقیدانان دورهٔ سلطنت خسرو پرویز است شاعران ایرانی از هنرمندی بنام (نکیسا) نام می‌برند، نظامی سخن‌پرداز بزرگ در کتاب معروف «خسرو شیرین» بوصف نکیسا پرداخته است. ولی دو موسیقیدان بزرک دیگر که باتفاق عموم، سر آمد همهٔ هنرمندان بوده‌اند وهماره چون دو ستاره پرفروغ در آسمان هنر ایران باستان میدرخشند یکی هنرمند بزرگسال بنام «سرکش» یا «سر گاش (سرخوش؟) معروف است. پاره‌ای معتقدند که «سر گاش» همان تحریف فارسی لفظ «سر گیوس» رومی وقرینه‌ای از نفوذ هنر بیزانس در ایران است. ولی این تعبیر چندان قابل قبول نیست زیرا دیگران نام موسیقیدان بزرک را (سرکش) بمعنای مغرور خوانده ومعتقدند که باحتمال زیاد (سرکش) تخلص هنرمند گرانمایه‌ای بوده است. البته مسئله برگزیدن تخلص شاعران، تاریخ بسیار کهن دارد. ازینرو نظریهٔ دستهٔ دوم عقلائی تر بنظر میرسد.

«اما هنرمند دیگر که جوانتر و درشهرت وافتخار از همکار خود برتر است «باربذ» نام داشته، باشتباه در قرائت متون پهلوی عده‌ای آنرا (پهلبذ) خوانده واعراب به‌تحریف کلمهٔ فوق، ازهنرمند مزبور بنام (فهلبد) نام

برده‌اند . این‌نام در عده‌ای ازمتون عربی دیده میشود . در (خدای‌نامه) یعنی قدیم‌ترین‌تاریخ پادشاهان ایران ازنام وزندگی هنرمندان مزبور سخنی‌بمیان نیامده ولی فردوسی و ثعالبی ونویسندگان دیگر ایرانی وعرب به‌تفصیل از آنها یاد کرده‌اند ، گرچه گفته‌های فردوسی و ثعالبی پیچیده درلباس افسانه‌ها است ولی‌بکلی فاقد ریشهٔ حقیقت نیست ، اینك خلاصهٔ ترجمهٔ گفتهٔ ثعالبی :

« درمجالس‌خصوصی(خسروپرویز)«سر کش »سردستهٔنوازندگان ورامشگران بود . روزی بوی خبررسید که جوانی ازمروبپایتخت آمده ودرنواختن‌چنك آرام‌وقراراز کف‌شنوندگان‌ربوده‌است ، باآهنك‌دلپذیری همراه نوای چنك‌آواز میخواند وعزم‌آن داردتاراهی بمجالس‌خصوصی دربار بیابد . «سر کش » کوشید تابهروسیلهٔ شده اورا ازاین کار بازدارد . بابخشیدن بدرهٔ زر بدرباریان ودربانان مانع از ورود وی بکاخ پادشاهی شد . دوستان ومهمانان پادشاه رانیزباخواهش وتمنا ازمعرفی آوازخوان به‌شاهنشاه مانع آمد . در اینحال باربذ به‌خدعهٔ داهیانهٔ دست زد . باغبان باغی را که هرچند یکبارخسروپرویز برای تفریح وباده گساری بدانجا میرفت بابخشش زر همراه خود ساخت واز وی اجازه گرفت در روزی که‌شاه بباغ میآیدبالای درختی مشرف برمحل‌بزم شاهانه برود. درآن روز باربذ لباسی از حریر سبز برتن کرده وچنگی بهمان رنك بردست گرفت ، ازدرخت سروی بالا رفت ودر میان شاخ وبرگها از دیده نهان گشت . وقتیکه شاه جام می‌بردست گرفت باربذ چنك بصدا در آورد و باآهنك روح‌بخش شروع‌بخواندن آواز «یزدان آفرید» پرداخت پرویز واله وحیران نام‌آوازخوان راپرسید ودرباریان همه جا بدنبالش گشتند

ولی ازپیدا کردنش عاجزماندند ، وقتی که پرویزجام دوم شراب برلب برد. « باربذ » بهمراه نوای چنگ نغمهٔ دل‌نشینی که چون دولت پس ازفقر سکر آورولذت بخش بود، باآهنگ «پرتوفرحبخش» خواند، پرویزشگفت- زده فریاد زد : « وه ! چه آواز دلنشینی ! ای کاش انسان سراپا گوش میشد . » یکباردیگرفرمان داد تاصاحب صدارابیابند ولی هرچه بیشتر گشتند کمتریافتند . سرانجام پرویزخواست جام سوم سر کشد.« باربذ» بانوای شکوه‌آمیزچنگ وصدای گیرای خویش آهنگ «سبز اندرسبز» راخواندن گرفت وباین وسیله به‌مخفی گاه خود اشاره کرد . شاه دیگر طاقت نیاورد . ازجای برخاست و گفت:« بی گفتگوخدافرشته‌ای برزمین فرستاده تاشادی مرا دوچندان سازد . » زبان باصرار والتماس گشودواز خوانندهٔ ناپیدا درخواست کرد تاخود را نشان دهد . آنگاه « باربذ» از درخت پائین آمد دربرابرشاه بخاك افتاد ، شاه‌بمهربانی اورا از زمین بلند کرده‌وازداستان‌وی‌بازپرسید، از آن‌پس «باربذ»ازنزدیکان شاه‌وسردستهٔ موسیقدان دربار شد .

«اما درباره پایان زندگی «باربذ» روایات مختلف است . ثعالبی معتقداست که سرکش‌و«باربذ» هردو موجب‌رنگین شدن‌بساط شادی و شادمانی‌وانبساط خاطرخسروبودندولی«سر کش » که‌برمحبوبیت‌وبرتری «باربذ» رشك می‌برد اورا مسموم کرد . مرك « باربذ» مایهٔ اندوه خاطر خسروشد . وقتی‌ازعلت مرك باخبرشد سرکش‌را احضار کردوبوی گفت: «دوست داشتم که‌آواز ترا پس ازآواز باربذ وآواز باربذ را بدنبال‌آواز توبشنوم ، اینك که‌نیمی‌ازمایهٔ‌شادیمرا گرفتی‌مستوجب مرگی »سرکش پاسخ داد : «شهریارا من فقط نیمی‌ازمایهٔ شادی‌ترا تباه ساختم حال خود

میخواهی همهٔ مایهٔ شادی خویش را تباه سازی ؟ »شاه این سخن بشنید واورا بخشید .

« گویا فردوسی از این سرانجام شوم بی‌خبر است چه درشاهنامه «باربذ» حتی پس از آنکه پرویز بدست فرزندش «شیرویه» زندانی میشود زنده‌است وبارنك پریده ودلی آکنده از اندوه بدرون خانه‌ای که خسرو درآن زندانی است وارد شده و «مرثیه»ای که خود ساخته‌است میخواند آنگاه انگشتان دست خویش رابریده بمنزل بازمیگردد. آتش برافروخته وتمام وسائل وآلات موسیقی خودرا درآن میسوزاند(۱)



۱ ــ استاد کریستنسن دانمارکی ، **تاریخ تمدن ایران** ، ترجمهٔ جواد محیی ، صفحات ۲۲۵ــ۲۳۶ .

موسیقی ایرانیان: صفحات ۱۰۶–۱۰۷ :



☆(۱) «بین محققین مغرب و مستشرقین کمتر کسی است که راجع بموسیقی ایران تحقیقی بسزا کرده باشد. نمیدانم موسیقی ما را ناچیز انگاشته درخور مطالعه و تحقیق ندانسته‌اند و یا بسبب اندك بودن مدارك ودشواری پژوهش در آن، زیر بار این بررسی نرفته وشانه تهی کرده‌اند.

اگر هم چند نفری را بتوان نام برد، تنها بذکر نکته‌های تاریخی اکتفا کرده و بتجسس علمی نپرداخته‌اند.

«ادوارد برون» مستشرق انگلیسی از «نکیسا» نام می‌برد واز «باربد» جهرمی نواساز زبردست دربار «خسرو پرویز» و آهنگ معروف او که مرگ «شبدیز» را درنظر شاه جلوه گرساخت سخن میراند. و از ۳۶۰ خسروانی که باربد برای مهمانی‌های روزانهٔ شاه ساخته بود یاد میکند، مانند «تخت اردشیر، نوروز بزرگ، سروسهی، روشن چراغ، زیر قیصران، هفت گنج وغیره»

«کریستنسن» مستشرق دانمارکی آهنگ معروف به «گنج بادآورد» رایادآور میشود که باربد بافتخار دست یافتن سردار بزرگ ایران «شهر براز»

---

(۱)✿ برای اسناد ومآخذ این مقاله رجوع فرمایند به **«موسیقی ایران در دورهٔ ساسانی»**، چاپ دانشگاه تهران.

فاتح مصر بگنجینه‌ای که امپراطور روم در کشتی ها نهاده و بادآنهارا بساحل مصر افکنده بوده ساخته‌است درجای دیگر ازمقام طبقهٔ موسیقی‌دان نزد ساسانیها بیان کرده ومینویسد :

«برای افتتاح سدی دررودخانهٔ « دجله » درآسیای صغیرموسیقی‌دانان همردیف «ساتراپ» ها از جانب خسروپرویز دعوت شده‌اند».

«و هم از «مزدك» یاد میکند واهمیت و مقام موسیقی را در دین اوشرح میدهد که‌چگونه آنرا مانندیکی از نیروهای معنوی چهار گانه برابر خداوندجلوه گرمی‌سازد .

«ولی این موسیقی با این همه منزلت چگونه بوده وبرچه‌قوانینی استوارشده‌است ، کسی از آن سخن نمیگوید .

«سیاحان‌ونویسندگانی که بایران آمده و سفرنامه‌هائی نوشته‌اند. نیز هیچیك کوچکترین بررسی علمی در بارهٔ موسیقی ماننموده وتنها مشاهدات خودرا نگاشته‌اند.

«شاردن» مینویسد: «موسیقی‌دانان دربارصفویه نه‌تنهاماهرترین خوانندگان وزبردست‌ترین‌نوازندگان بشمارمیروند ،بلکه بیشترشان از بهترین شعرای زمان هستند ، خود شعر میگویند وخود میسرایند و مینوازند» ، درجای دیگر اسبابهای موسیقی آن دوره را شرح داده و حتی بعضی‌از آهنگهای مارا بنوت درآورده است(۱) «رفائل دومانس» و « بانوژان دیولافوا» ازنقاره خانهٔ اصفهان واجرای صبحگاه‌وشامگاه برابر قصر «عالی‌قاپو » (۲) سخن میرانند . «بی‌ندر» چگونگی اجرای

---

۱ ـ ژان ژاك روسو یکی از آنها را در کتاب لغت موسیقی خودرونویس کرده است. (۲) صحیح «الی‌قاپو»است «ایوان لغات‌الترك». م

شامگاه‌را بوسیلهٔ نقاره‌چی‌ها در کرمانشاه شرح میدهد. « کنت گبینو » ازسه هنرمند ایرانی « علی اکبر » نوازندهٔ تار « خوشنواز » نوازندهٔ کمانچه‌و « محمدحسن » نوازندهٔ سنتور صحبت میدارد، آنهارا میستاید و اخلاق و رفتار آنها را بیان میکند.

« در موسیقی عرب برعکس شمارهٔ محققین بمراتب بیشتر است. شاید سلطهٔ سیاسی ونفوذ اروپائی‌ها برممالك عربی یا آسانی دسترسی بمنابع تحقیق بیشتر باعث تشویق وترغیب آنان شده‌باشد. بهرحال تعجب در این است با اینکه بیشتر این دانشمندان پس از جستجوهای فراوان معترف شده اند که موسیقی عربی آنچه مورد تحقیقشان بوده است، از موسیقی ایران سرچشمه گرفته و درواقع پایه‌واساس موسیقی عرب امروز همانا موسیقی ایران زمان ساسانیان است، کمتر از آنان برآن شده اند دنبالهٔ تحقیقات خودراتاموسیقی ماادامه داده وبرای تکمیل مطالعاتشان هم‌شده باشد، موسیقی ایرانرا بررسی کنند. حتی دانشمندان ایرانی را مانند «ابوالفرج اصفهانی» و «محمدز کریای رازی» و «ابو نصر فارابی» و «ابوالحسن برمکی» و «ابوعلی سینا» «خواجه نصیرطوسی» «محمد خوارزمی» صفی‌الدین ارموی» «محمد آملی» «قطب‌الدین شیرازی» «عبدالقادرمراغه‌ای» ودیگران که بیشتر تألیفاتشان را بسبب سلطه ونفوذ سیاسی و مذهب اعراب بزبان عربی نگاشته‌اند، در شمارهٔ مؤلفین عرب آورده اند و درمطالعاتی که برخی ازمستشرقین در موسیقی ایران کرده اندبهیچوجه‌نامی‌از آنان‌برده‌نشده و عقاید ونظریاتشان‌ازموسیقی ما دور گرفته شده و بحساب موسیقی عرب آمده‌است.

«جای بسی شگفتی ودلتنگی است، دردایرة المعارف کنسر واتور

پاریس فقیرترین تحقیق قسمتی است که درموسیقی ایران نگاشته‌شده‌است.
در این کتاب ۲۶۸ صفحه برای تحقیق درموسیقی عرب و ۱۲۰ صفحه
درموسیقی ترک بکاررفته است.

«درموسیقی ایران که‌پایه واساس هردوی آنهاست تنها۱۸ صفحه
نوشته شده است که یک صفحه و نیم آن برای ایران قدیم یعنی‌برای
مدت بیش از ده قرن اختصاص داده شده است.



موسیقی عرب از موسیقی ایران سرچشمه گرفته است

«مستشرقین از موسیقی پیش از اسلام مدارکی شایسته نیافته‌اند تا بطور وضوح معلوم دارند منشأ و اساس آن از کجا بوده‌است. بسیاری از مورخین عرب آغاز تمدن خودرا بویژه درمورد هنرهای زیبا مانند ادبیات و موسیقی از بدو ظهور اسلام می‌پندارند و پیش از آنرا دورهٔ جاهلیت نام می‌نهند، دوره ایکه عربها بشکل قبایل چادرنشینی میزیسته و دارای هیچگونه آثار تمدن نبوده‌اند ولی بیشتر محققین مغرب این نظریه را باطل و ناوارد دانسته‌اند، میگویند مقصود از جاهلیت غفلت عربها در مذهب است و هنرهای زیبا بویژه نزد قبایل حجاز و یمن از مدتهاپیش از اسلام ساخته وپرداخته شده‌بوده است، بعضی اُصل و منشأ آهنگهای عربی رااز عبریها وآشوریها وبرخی ازمصریها میدانندوعده‌ای نیز آنرامستقل می‌پندارند. کلمان هوارت مینویسد: پیش ازظهوراسلام عربهای بادیه نشین شعرو موسیقی داشته‌اند ولی تشکیل و بسط آن‌برما مجهول است،شاید طرز حرکت‌شترهنگام راه‌رفتن ساربانان قافله برای راندن وسرگرمی شترها می‌خواندند(۱)، ژول‌روانه مینویسد بعدهاشعر پیشرفت کرده و برای بیان تصویرمعشوقه وشرح جدالهاو جنگجویان

---

(۱) حدی. م.

بکاررفته است و بدون شك پیش ازآنکه الخلیل در اثر شنیدن‌صدای پتکهای کارگران برروی سندان‌توجه بوزن‌نموده وعلم‌عروض‌را کشف کرده باشد عربها بدون قصد قواعدآن را در ساختن قطعات منظوم‌بکار می‌بردند، موسیقی‌هم همراه شعرپیش‌رفته و از آن عقب نمانده است‌ولی با اینکه‌بتوان فرض نمودشعرو موسیقی نزد عرب بادیه نشین باهم‌آغاز شده ورو بتکامل‌رفته‌است. درحالیکه از اشعارآن زمان قطعاتی درهجا مرثیه رجز ومفاخره و یا ازمعلقات سبع دردست داریم وشعرای آن‌دوره را مانند عنتره و امروالقیس کم وبیش می‌شناسیم، کمترین نشانه‌ای از موسیقی آنها باقی‌نمانده است تا مارا بیافتن قوانین‌آن راهنمائی کند و آنچه‌از آهنگهای موسیقی‌عرب دردست داریم بلاشك‌بعدازاسلام‌ساخته و پرداخته شده‌است. ژول‌روانه چنین‌نتیجه می گیرد: عربها پیش‌ازاسلام یك نوع موسیقی خاص‌داشته اند که برای سرودن اشعار بکار میبردند مانند آنچه هم اکنون‌نزد برخی از قبایل چادرنشین عرب یافت میشود که حدود آن‌از یك چهارم(ذوالاربع)و یا یك پنجم (ذوالخمس) تجاوز نمیکند. جنس ساختمان‌وفورمول‌آن باموسیقی‌بعداز اسلام‌بکلی‌متفاوت است و برای استدلال بیان فارابی رابعنوان‌یکی ازشواهد عرب‌نام‌میبرد و چنین‌توضیح‌میدهد :

«فارابی ازمولفین قرن‌دهم میلادی اسبابهای‌موسیقی‌زمان‌خودرا مانند عود وتنبور خراسان، تنبور شیراز، رباب مزماردونائی‌و سرنا بطور دقیق تشریح‌نموده وانگشت گذاری‌آنها را با اعداد دقیقی‌نشان‌داده‌است بین‌این‌سازها تنها تنبور بغداد است که‌دردمشق‌مرسوم بوده، وپرده‌بندی آن‌بادیگراسبابها متفاوت‌است.دو گامی برروی‌آن نواخته میشودسوای گامهای‌دیگراست‌وپرده های آنرا فارابی‌دساتین جاهلیت و آهنگهای

حاصل از آنهارا الحان جاهلیت نام نهاده است. اینک فاصله های تقریبی این دو گام :

$$\frac{28}{27}\quad\frac{9}{8}\quad\frac{8}{7}\quad\frac{28}{27}\quad\frac{9}{8}\quad\frac{8}{7}\quad\frac{9}{8}$$

$$\frac{49}{48}\quad\frac{8}{7}\quad\frac{8}{7}\quad\frac{49}{48}\quad\frac{8}{7}\quad\frac{8}{7}\quad\frac{9}{8}$$

ژول‌روانه می‌افزاید: دور نیست آنچه‌را فارابی بجاهلیت منسوب میدارد بقایای آهنگ‌های مذهبی باشد که‌بین اعراب پیش از اسلام متداول بوده است. اگر استدلال ژول‌روانه صحیح‌باشد باید چنین نتیجه گرفت که آنچه نزد فارابی خارج از جاهلیت بوده و معمولی بشمار میرفته دست کم از حیث گام وفواصل همان‌بوده است که درهمه‌جای نقاط ایران برروی‌سازهای گونان که‌فارابی نام می‌برد و بدان نقاط منسوب میکند نواخته میشده و پس ازاستیلای عرب برایران بعربستان سرایت کرده وبا ذوق نواحی آنجا آمیخته وپرداخته شده است.

ژول‌روانه بطورصریح درجای‌دیگراعتراف‌میکند که‌موسیقی عرب امروزهمان است که‌در عصر فارابی موجود بوده و فواصل‌اصلیش پابرجامانده‌و کوچکترین‌تغییر وتحولی که‌شایان‌ذکرباشددر آن‌رخ‌نداده است . «**کارل انجل**» دانشمند انگلیسی در کاتالگ اسبابهای موسیقی متعلق‌بموزهٔ سوثکنزنیگتون**Sauthkensington**چنین‌اظهارمیکند:

بنظرمیآید ایرانیها از زمان‌های پیشین فاصله های کوچکتر از نیم پرده‌نیز درموسیقی‌خود بکارمی‌بردند. هنگامی که اعراب‌بفتح‌ایران نائل آمدندایرانیهابدرجهٔ عالی‌تری ازتمدن‌رسیده وهنرهای زیبای آنها بویژه موسیقیشان از عربها جلوتر و اسبابهای‌موسیقی آنهاکاملتربوده است. اعراب بزودی سازهای ایرانی‌را پذیرفتندو دستگاههای موسیقی

ایران را تقلید کردند و گامی که در قدیمتر کتابهای آنان دیده‌میشود همان دستگاه قدیمی گامهای ایرانست که در آن یك هنگام Octave دارای ۱۷ قسمت بوده‌است.

«دکتر هانری فارمر انگلیسی اصل موسیقی عرب و ایران را از سامی قدیم میداند که در موسیقی یونان نیز مؤثر بوده است و می‌پذیرد که نخستین اطلاع ما از گامهای عرب از فارابی است و بلاشك گامی را که فارابی برای تنبور بغداد ذکر میکند و با گامهائیکه‌ درسایر اسبابهای آن زمان نواخته میشد فرق بسیار دارد و همانست که در ایام قدیم جاهلیت عرب بر روی این اسباب نواخته می‌شده‌است، و می‌توان آن را پایه واساس گامهای قدیم عرب شناخت چنانکه بگمان لاند پایه واساس گام فیثاغورث نیز بوده است.

«بنا به‌استدلال فوق گامهائیکه درسایر سازهای آنزمان نواخته میشد سوای گامی بوده‌است که بر روی تنبور بغداد معرفی شده و آهنگ‌-های عربی امروز که بتصدیق محققین شرق وغرب پایه‌هایش بر گامهای فارابی وصفی الدین استوار است ازمقامهائیکه‌بر روی سازهای ایرانی فوق با گامهای فارابی وصفی الدین نواخته میشده‌است پدیدار گشته ونه‌با گام تنبور بغداد واین گامها برای موسیقی عرب آنروز اکتسابی بوده و بلاشك از ایران‌بآن دیار رفته است. درجای‌دیگر فارمر میگوید حدود گامهای موسیقی‌عرب پیش‌از اسلام‌ازیك هنگام(ذوالکل) متجاوزنبوده وتبدیل آن بگامهای دو هنگامی درنیمه دوم قرن اول هجری وتقلید از عود فارسی بوده است و این درست در همان تاریخ است که سعیدبن مسجح پس از مراجعت از ایران بـاصلاح وتشکیل موسیقی عرب پرداخته‌است هانری فارمر باقی‌ماندن نامهای‌فارسی زیروبم را برروی سیمهای اول و

چهارم عود عربی باین سبب میداند که ابن مسجح در اوائل قرن ششم میلادی پیش ازفتح ایران بدست اعراب بدربارایران فرستاده شد تا در آنجا آوازونواختن عود بیاموزد. نامبرده پس ازمراجعت سیم اول عودرا بسبك ایرانیها یك پرده ونیم پائین آورد و همچنین سیم چهارم آنرا یك پرده‌و نیم بالابرد و این دوسیم بنام بم و زیر بنامهای فارسی خود نامیده شدند. در صورتیکه دو سیم وسط بنام مثنی و مثلث باقی ماندند. باین ترتیب سیمهای عود عربی نیز مانند عود فارسی با فاصله چهارم‌درست ذوالاربع واداشته شدند.

«این موضوع بوسیلهٔ اکثر دانشمندان و محققین تأیید میشود دراین‌صورت روشن است سبك نوینی را که **ابن‌مسجح** از موسیقی‌ایران کسب کرده ودرعودعربی بکاربرده‌است‌همان واداشت‌سیم‌هابافاصله‌چهارم درست‌است که‌اساس گام‌دیاتنیك‌بزرگ‌راتشکیل‌میدهدودرایران‌معمول بوده‌وسه چهارقرن‌بعد بوسیلهٔ فارابی‌تأیید گردیده‌است واین‌میرساند که ریشهٔ گامهای‌امروز مشرق‌زمین رابابد ازموسیقی‌زمان ساسانیان دانست. همچنین‌دورنیست‌بلکه‌نزدیك‌بیقین‌است که‌عود عزیزترین‌سازهای‌عربی امروز ازایران بدیار عرب برده شده‌است. مسعودی‌مورخ عرب در کتاب مروج الذهب در شمار اسبابهای موسیقی که ایرانیان زمان ساسانیان می نواخته‌اند نخست عود را نام می برد و اظهار میدارد این ساز نزد ایرانیها چنان کامل است که گوئی رابطه‌ای بین‌سیم‌های آن‌وروح انسانی موجوداست وهیجانیکه‌نوازنده‌درشنوندگان‌ایجاد میکندهمانا بر گشت روح است بحالت‌طبیعی خود.»

«شهرزوری صاحب تاریخ‌الحکما موسوم‌به‌نزهةالارواح دراین‌باره

مینویسد: پس ازتوجه ایرانیهابدانش وحکمت درزمان شاهپور ذوالاکتاف ایشان آلت عجیبهٔ عود را اختراع کردند که برجمیع آلات موسیقی برتری دارد و کسیکه آنرا پیدا کرده ازبیم آنکه مبادا اورا بلهو ولعب وبطالت منسوب کنند نام خویش رامخفی کرده واین چنین آلت درزمان بطلمیوس ونیقوماخس وجودنداشته است زیرا ایشان در کتب خود آنهارا را ذکر نکرده‌اند این اسباب بوسیله اعراب باسپانیا برده شده واز آنجا بسایر ممالک اروپا نفوذ کرده‌است. کریستنسن درفصل نهم از کتاب ایران درزمان ساسانیان مینویسد: روایات موجود اختراع دستگاهای موسیقی ایران را بباربد نسبت میدهد درواقع این مقامات پیش ازباربد هم وجود داشته ولی ممکن است این استاد درآنها اصلاحات وتغییراتی وارد کرده باشد درهرحال بصورتی که درآمده است آنرا منبع عمدهٔ موسیقی عرب وایران بعد ازاسلام باید شمرد ومیتوان گفت در ممالک اسلامی مشرق هنوزهم الحان باربد باقی است زیرا که شرقیان دراین رشته‌ازصنعت بسیار محافظه کارند.

گام طبیعی:

«ودیع صبرا درسالهٔ خود اختراع گام طبیعی را بعربها منسوب میکند ولی قرائن موجود محقق میدارد که این گام نخست در دست ایرانیها بوده‌است. لاند در این باره مینویسد: اسبابهای موسیقی دسته‌دار که‌فارابی تشریح نموده‌است سوای رباب همگی بوسیله نوار پرده‌بندی میشده‌اند. هرنوار رابنام فارسی آن دستان میخواندند و درست شبیه به پرده‌های گیتاراست منتها در گیتار نوارهای فلزی بکاربرده‌میشودوبوسیلهٔ سازندهٔ آن روی دستهٔ ساز کار گذارده شده وجای آن غیرقابل تغییر است

ولی دراسبابهای فوق نوارها ازقطعه‌های تار گرفته شده وتوسط نوازنده جای آنهاتنظیم میگردد.پس هرنوازنده‌بایدبجای حقیقی‌هرنوار آشنائی کامل داشته‌باشد.

«عود که‌ازجملهٔاین‌اسبابها بشمارمیرود پیش‌ازعربها نزد ایرانیها معمول‌بوده‌است وچنانکه از نوشته‌های فارابی برمیآید پرده‌بندی آن نزدایرانیها با گام دیاتنیك‌فیثاغورث مطابقت داشته‌است.

«پیش ازبکاربردن این گام‌دراین‌اسباب، ایرانی‌هاباروش‌مخصوصی آنرا پرده‌بندی میکردند. جای تأسف است که فارابی از چگونگی آن شرحی بیان نمیکند ولی دستوری بما میدهد که از روی آن تا حدی بچگونگی پرده‌بندی این سازدرقدیم میتوان پی‌برد.

«ازبیان فارابی درچگونگی‌ساختمان وجای‌دستان‌فرس وهمچنین وسطای زلزل چنین‌برمیآید که هنرمندان‌آن دوره گمان میکردند با تقسیمات مساوی طولی روی سیم میتوان فاصله‌های موسیقی مساوی ایجاد نمود.چنانکه‌درشرح‌وسطای‌زلزل‌مینویسد: زلزل‌نوازندهٔ زبردست عودبرای خاتمه دادن بمشاجرهٔنوازندگان درمورد آهنگهای قوی‌ولین وسطای میانهٔ خودرا درست دروسط فاصلهٔ طولی بین بنصروسطای‌فرس قرار داد (بنصرانگشت سوم‌ومعرف سوم بزرك **Tierce majeure** و وسطای فرس انگشت دوم و معرف سوم کوچك**Tierce Mineure** است) اولی‌برای‌آهنگهای قوی‌ودومی درمورد آهنگهای لین بکار میرود البته تازمانیکه اینگونه پرده‌ها از خرك انتهای سیم دور گرفته شوند اشتباه عمل کم است ولی‌درنواحی نزدیك بخرك‌این‌قاعده غلط است. از طرف دیگرفارابی درفصل تنبوربغداد که درزمان جاهلیت‌یعنی پیش‌از

اسلام نزد عرب‌ها مرسوم بوده‌است مینویسد که‌دانك Tetracorde (برابر ذوالاربع) نزد عرب‌ها به $\frac{۷}{۸}$ طول سیم منتهی میشده‌ست (بجای $\frac{۳}{۴}$) و در فاصله $\frac{۱}{۸}$ از «انف» (مبدأ سیم) چهارصدا باطولهای مساوی روی سیم اختیار میشده است باین ترتیب : $\frac{۷}{۸} = \frac{۳۵}{۴۰}، \frac{۳۶}{۴۰}، \frac{۳۷}{۴۰}، \frac{۳۸}{۴۰}، \frac{۳۹}{۴۰}، \frac{۴۰}{۴۰}$ چنانکه ازساختمان دستان فرس هویداست ایرانیهانیزاین طریقه رادرمورد بستن پرده‌های عود که پرده‌بندیش شبیه تنبوراست(۱) بکار میبردند(۲) حال

۱ ـ فارابی درکتاب الموسیقی راجع به تنبور می‌نویسد : « پس از شرح عود باسبابهایی که بآن شباهت دارند، می‌پردازیم. نزدیکترین سازها بعود ، تنبور است . چه دراین اسباب نیز صداها بوسیلهٔ تقسیم بندی طول سیم بدست می‌آید ، وازهرحیث بآن شباهت دارد .

۲ـ فارابی دراین باره می‌نویسد : «ایرانیهاباروش خودپردهٔ «وسطی» (می‌بمل) را درنیمهٔ راه سبابـه (ر) وبنصر (مـی) می بستند ، و همچنین «مجنب سبابه» (ربمل) را درنیمه راه «انف» (ابتدای سیم) و «وسطی» ... » اولی بفاصله $\frac{۶۸}{۸۱}$ ودومی بفاصلهٔ $\frac{۱۴۹}{۱۶۲}$ طول سیم واقع است. این وسطای فارسی بفاصله «سوم کوچك» (Tierce mineure) طبیعی یعنی $\frac{۵}{۶}$ بیشتر نزدیك است ، ودر گامهای عربها وایرانیها پیوسته باقی‌مانده است . فارابی آنرا بنام قدیمی خود «وسطای فرس» می‌خواند. «لاند» عقیده دارد: روش تقسیم طولی فاصله‌ها بعدها بوسیله هنرمندان عرب نیز بکار بـرده شده است . چنانکه نوازندهٔ زبردست «منصوربن جعفر» ملقب به «زلزل» که یك قرن ونیم پیش ازفارابی میزیسته برای خاتمه دادن باختلاف نوازندگان دربارهٔ آهنگهـای قوی ولین جرئت نموده ، ووسطای خود را درست درنیمه راه وسطای فرس ، وبنصر یعنی $\frac{۲۲}{۲۷}$ طول سیم قرارداد، وهمچنین «مجنب سبابه» را درنیمه راه این وسطی وانف یعنی بفاصلهٔ $\frac{۴۴}{۴۹}$ طول سیم . . .

اگر انتهای دانگ را چنانکه از قدیم نزد ایرانیها مرسوم بوده است سه چهارم طول سیم از خرك فرض کنیم وروش بالا را بکار بندیم این صداها بدست میآیند :

$$\frac{۳}{۴} = \frac{۱۵}{۲۰}\ \frac{۱۶}{۲۰}\ \frac{۱۷}{۲۰}\ \frac{۱۸}{۲۰}\ \frac{۱۹}{۲۰}\ \frac{۲۰}{۲۰}$$ دست باز

$$\frac{۳}{۴}\ \frac{۴}{۵}\ \frac{۱۷}{۲۰}\ \frac{۹}{۱۰}\ \frac{۱۹}{۲۰}\ \frac{۱}{۱}$$

که چون پردههای اصلی را اختیار کنیم دانك زیر حاصل میشود :

$$\frac{۳}{۴}\ \frac{۴}{۵}\ \frac{۹}{۱۰}\ \frac{۱}{۱}$$

دانگ فوق مشابه دانك سالیناس Salinas سن Mersenne ودکارت Descartes است ...» فاصلههای پی درپی دانك فوق را حساب کنیم:

$$\frac{۳}{۴}\quad \frac{۴}{۵}\quad \frac{۹}{۱۰}\quad \frac{۱}{۱}$$

$$\frac{۱۵}{۱۶}\ \frac{۸}{۹}\ \frac{۹}{۱۰}$$ فاصلههای طولی

$$\frac{۱۶}{۱۵}\ \frac{۹}{۸}\ \frac{۱۰}{۹}$$ فاصلههای حقیقی

«از تعویض دو پرده دانك فوق گام طبیعی بدست میآید(۱) بنابراین سوای گام دیاتنیك فیثاغورث گامیکه بگام هارمینك بسیار نزدیك است نیز نزد ایرانیها موسوم بوده است ودور نیست که فارابی باروی پردهبندی عود نزد ایرانیها آشنا بوده وباتمایلی که بگام فیثاغورث داشته است دو پرده دانك فوق را جابجا نموده و چنانکه ودیع صبرا اشاره میکند بگام هارمنیك تبدیل کرده است تا پردهٔ اول آن مانند گام فیثاغورث بزرك وبرابر($\frac{۹}{۸}$) باشد. ولی آنچه مسلم است فارابی بقصد تشکیل گام هارمنیك

۱ــ برای نت رجوع بصفحه ۱۶ موسیقی ساسانی، چاپ دانشگاه شود.

بچنین اقدامی دست نزده است وحتی انتساب تشکیل دانگ گام هارمنیك بفارابی مسلم بنظر نمیرسد زیرا در نوشته‌هایش ذکری از چنین دانگ مخصوص نرفته است بلکه تنها بعنوان جمع منفصل وغیرمتغیر باابعاد نوع متصل ملایم ردیف زیر در آن دیده میشود :

$$\frac{9}{8}،\frac{16}{15}،\frac{10}{9}،-،\frac{9}{8}،\frac{16}{15}،\frac{10}{9}،\frac{9}{8}،\frac{9}{8}$$

«واضح است که ردیف بالا را نمیتوان گام هارمنیك پنداشت زیرا گام هارمنیك حقیقی باید با دانگ مرتب $\frac{16}{10}،\frac{10}{9}،\frac{9}{8}$ شروع گردد و نه با $\frac{10}{9}،\frac{9}{8}،\frac{9}{8}$. فارابی در ساختمان پرده‌بندی رباب از پردهٔ کوچك $\frac{10}{9}$ نام میبرد در این باره مینویسد: گاهی در آن یك تار بکار میبرند و گاهی دو تار بیك ضخامت و گاهی دو تار با ضخامتهای مختلف بکار میبرند ودر این هنگام ضخیم‌تر آنها به‌مثلث ودیگری به‌مثنی شبیه‌است . اغلب چهار تـا بکار می‌برند که‌دوتای آنها بضخامت مثنی‌ودوتای دیگر بضخامت مثلث گرفته میشود در برخی موارد یك مثلث ودومثنی بکار برده میشود ولی بهتر آنست که هرسیم مضاعف باشد تاصدا بهتر تقویت شود .

«این اسباب پرده‌بندی ندارد ونوازندگان در اثر عادت انگشتان خود را با دقت در مکان‌های صحیح روی تار میگذارند ودراین مورد هیچگاه اشتباهی رخ نمیدهد .

«نخستین مکان روی تارجای سبابه‌است که‌در انتهای یك‌نهم طول تار ازانف تامشت قراردارد. بعداز آن جای انگشت وسطی‌است که درانتهای یك‌ششم طول تار قراردارد. مکان‌سوم جای انگشت بنصراست ، که‌درانتهای یك نهم طول تارواقع بین سبابه ومشت جادارد وجای انگشت چهارم‌در

انتهای یك دهم طول تار بین مکان بنصر و مشت واقع است...». در شکل زیر (۱) صداهای موجود در رباب بصورتیکه فارابی تعیین میکند نموده شده و مطلق سیم دو فرض شده است: فاصله‌های متوالی این صداها از این قرار است:

$$\frac{۱۰}{۹} \quad \frac{۱۳۵}{۱۲۸} \quad \frac{۱۶}{۱۵} \quad \frac{۹}{۸}$$

«فارابی این طرز تنظیم صداهارا در رباب سبك قدیم میخواند که باپرده‌بندی عود تطبیق نمیکند و بهمین سبب این ساز توانائی همراهی کردن عود را ندارد زیرا عود با پرده‌های گام دیاتنیك فیثاغورث تنظیم میشود. روشن است که این سبك قدیم از آن ایرانیها بوده‌است زیرا رباب بهمان اندازه که عود امروز نزد عربها گرامی و متداول است نزد ایرانیهای قدیم رواج داشته است. بنابراین چنین نتیجه میشود که ایرانیها پردهٔ کوچك $\frac{۱۰}{۹}$ و نیم پرده بزرك $\frac{۱۶}{۱۵}$ را از زمانهای قدیم میشناختند و همچنین فاصلهٔ سوم بزرك ($P = \frac{۵}{۴}$ د ـ I) وسوم کوچك ($M = \frac{۶}{۵}$ د ـ I) را که پایه و اساس گام طبیعی محسوب میشود. مجموع فاصله‌های رباب از حدود چهارم درست بمیزان یك نیم پرده افزون است. فارابی این نکته‌را متوجه بود و برای محدود ساختن آن بفاصلهٔ چهارم درست و یا پنجم درست دو پردهٔ دیگر اضافه میکند: یکی در انتهای یك سوم طول آزاد تار که معرف پنجم درست میگردد و دیگری نزدیك نیمه راه بین P و A یعنی در انتهای یك چهارم طول آزاد تار. پس از این اصلاح فارابی فاصله‌های متوالی صداهای رباب از این قرار است:

$$\frac{۳}{۲} \quad \frac{۴۵}{۳۲} \quad \frac{۴}{۳} \quad \frac{۸۱}{۶۴} \quad \frac{۶}{۵} \quad \frac{۹}{۸} \quad \frac{۱}{۱}$$

۱- رجوع شود به ص ۱۷ موسیقی ساسانی، چاپ دانشگاه.

۱۶/۱۵	۱۳۵/۱۲۸	۲۵۶/۲۴۳	۱۳۵/۱۲۸	۱۶/۱۵	۹/۸

«فارابی بهمین اصلاح اکتفانموده و هیچگاه درصدد تبدیل آن بردیف ($\frac{16}{15}$ $\frac{10}{9}$ $\frac{9}{8}$) که معرف دانگ گام هارمینك است برنیامده است.

هارمنی :

«ودیع صبرا در رسالهٔ خود اشاره میکند که در ۱۹۲۳ در تالار پلیل (Salle Pleyel) پاریس کنفرانسی بریاست استاد آلفرد برونو Alfred Bruneau ایراد نموده است که عنوان آن بوسیلهٔ ژول بیندر Jules Bander اینگونه اعلام شده است :

«اثبات اینکه هارمنی پایه واساس موسیقی مشرق است باعث تقویت آن خواهدشد. نخستین باراست که باین موضوع توجه میشود ونباید آنرا ناچیز انگاشت چه ممکن است سبب توسعهٔ دامنهٔ موسیقی ما گردد...». آنچه ازعنوان سخنرانی فوق وبیان ودیع صبرا دربارهٔ آن برمی آید، اوخواسته است عکس قضیهٔ فوق را ثابت کند یعنی موسیقی عرب را پایه واساس هارمنی دانسته است ونه هارمنی راپایه واساس موسیقی مشرق، زیرا بفارابی استناد میجوید وچنین آغاز سخن میکند نخستین بار توسط عربها از هارمنی بمعنی جدید کلمه سخن رفته است. فارابی ازقرن دهم مینویسد: مقصود از اصطحاب اجتماع دو یا چند صدا است که باهم نواخته شوند و منظوراز موالفه ترکیب صداها است بترتیبی که بگوش میرسند و کمال اصطحاب و کمال موالفه بسته بنسبتهائی است که صداها بین هم دارند بجای کمال کلمهٔ خوش صدائی Consonance تعبیر کنیم آنگاه از کمال-الاصطحاب مفهوم خوش صدائی هارمنی Cosonance Harmonique

بین فاصله‌های یك سازش Accord واز کمال الموالفه مفهوم خوش‌صدائی ملدی Consonance mélodique بین یك درجه و درجهٔ دیگر گام درك میشود دوقرن بعداز فارابی صفی‌الدین نیز موضوع خوش صدای ملدی را در میان نهاده است آنجا که‌مینویسد: صداهائی یافت میشوند که‌چون پی در پی نواخته‌شوند بگوش موافق آیند وچون باهم نواخته‌شوند ناموافق باشند.. »

سه قرن بعد محمدبن عبدالحمید لاذقی در کتاب فتحیه، فواصل موسیقی رابدینگونه تقسیم‌بندی میکند: فواصل خوش صدابر دونوع‌اند: نوع اول اینها هستند:

$$\frac{۸}{۹} \quad \frac{۹}{۱۰} \quad \frac{۱۵}{۱۶} \quad \frac{۲۴۳}{۲۵۶}$$

یعنی پردهٔ بزرگ، پردهٔ کوچك، نیم‌پرده‌بزرگ یا آپتم Apotome ونیم‌پردهٔ کوچك یالیما Limma که‌اگر صداهای معرفشان دوبدو پی در پی نواخته شوند خوش صداشنیده میشوند واگرباهم زده‌شوند بدصدا، نوع دوم اینها هستند:

$$\frac{۲}{۳} \quad \frac{۳}{۴} \quad \frac{۴}{۵} \quad \frac{۵}{۶}$$

یعنی پنجم درست چهارم درست سوم بزرك وسوم کوچك که‌چون صداهای معرفشان دوبدونواخته شوند پیوسته خوش صداشنیده‌میشوند چه پی در پی وچه‌باهم ... »

«منظوراز آنچه درزیر میاید این نیست که‌ازقدر ومنزلت مطالعه‌و سخن‌رانی ودیع صبرا دربارهٔ هارمنی بمعنی خوش صدایی کلمه‌نزد دانشمندان فوق‌چیزی کاسته شود، بلکه مقصودنگارنده‌این است که نظر اهل فن را بدونکتهٔ زیرمتوجه سازد:

۱- هارمنی بمعنی جدید کلمه ازقرن سیزدهم یعنی سه قرن بعد زافارابی آغاز وپی ریزی شده است.

۲- هارمنی بمعنی خوش صدائی دو یاچند صدا ازقرن پنجم میلادی یعنی پنج قرن پیش ازفارابی اظهارشده است.

« هانری پرونیر Henri Prunière موسیقی شناس عصرحاضر درفصل مربوط به اختراع چندصدائی Polyphonie در کتاب تاریخ جدید موسیقی خود که در ۱۹۳٤ منتشرساخته می نویسد:

« چند صدائی علمی قرن دوازدهم را که موسیقی غربی امروز از آن شکفته شده است نباید باچند صدائی نارس قرون وسطی اشتباه نمود. چه این نوع چند صدائی تازگی نداشته و ازقدیم باشکال نزدیك بهم اجرا میشده است. چنین بنظر میرسد که یونانیها یك نوع دوصدائی کنترپوان Contrepoint مخصوص داشته اند که در آن نغمهٔ اصلی باصداهای چهارم quart پنجم quinte وهنگام پائین Octave inferieure همراهی میشده است وهمچنین همراهی باسوم Tierce وششم Sixte معمول بوده است وسازی که نزد آنها آنلس Anlos نام داشته است یك نوع اسباب بادی بوده که دولوله داشته است. یکی از لولها آهنگ اصلی رامینواخته ودیگری آنرا همراهی میکرده است(۱) همچنین درقرون وسطی سازهائی موجود بوده است که قابلیت اجرای دو یاچند صدادر آن واحد داشته اند از آنجمله بوده است نوعی ازارگ آبی وارگ بادی که اولی نزد اهالی لاتین وبیزانس ودومی در کلیساهای قرن نهم معمول بوده است. دراین ارگها دوصدا در

---

(۱) این اسباب هنوزهم بین چوپانان ایرانی دربسیاری از دهات مرسوم است.

یك آن ایجاد میشده‌است(۱). درمشرق زمین نیزنوازند گان از زمانهای قدیم مایل باختلاط نغمه‌بایك نوع‌هارمنی ابتدائی بوده‌اند ودر روی یك اسباب برای‌این‌منظوردوانگشت را روی دوتار در آن واحدبکارمیبردند.

صفی‌الدین دراین باره مینویسد :

«قدما صداها رابوسیله پرده‌های عود میشناختند و گاهی آنها را باهم مخلوط میکردندواین‌اختلاط‌راترکیب‌انگشتان مینامیدندچنانکه میگفتند «سبابه فی‌الوسطی» انگشت اول درانگشت دوم ویا «سبابه فی‌البنصر» انگشت اول درانگشت سوم ...» .

درموسیقی علمی بکاربردن صداهای مخلوط از زمانهای قدیم‌در کلیساهای گل Gaules رسم بوده‌است و حتی دکتر «پتروا گنر» Dr Peter Wagner معتقداست که‌آواز «دوصدائی» از قرن هفتم دربیزانس ورم‌معمول شده‌است . دراواسط‌قرن‌نهم صاحب کتاب «موزیکا آنکیریادیس» Musica Eenchiriadis پایه‌های هارمنی یعنی اور گانم Organum را بطوروضوح‌تشریح میکند که‌ازهمراهی کردن آوازاصلی بوسیله‌آواز دیگری ایجاد میشود.آواز بالا نغمهٔ مذهبی را میخواند وآواز دوم که معمولا بوسیله یك‌اسباب موسیقی اجرا میشود اولین‌نت‌را باآواز اصلی‌هم‌صدا Unisson آغازنموده وبطرز دیاتینك

۱- درایران زمان ساسانیان نیزاسبابهایی مانند«هارپ» و«سنتور» معمول بوده‌است، که دراثرخاصیت رزنانس résonnance هنگام اجرای نغمهٔ موسیقی در آنها، یکنوع هارمنی‌خفیفی شنیده میشود. همچنین‌بوده‌اند «کروث» krwth وشیفوان Chifoine در ممالك دیگر . این اسبابها که فکر ایجاد هارمنی بمعنی اختلاط صداها را ایجاد میکرده‌اند ، از زمانهای بسیار قدیم دربیشتر ممالك متمدن مرسوم بوده‌اند .

تافاصلهٔ چهارم‌از آن دورمیشود. آنگاه دراین فاصله آنرا همراهی نموده‌و ودوباره درانتهای نغمه‌بصدای اصلی بازمیگردد.

«همین نوع ارگانم‌است که کم کم‌رو بتکامل‌رفته و تاقرن‌یازدهم به« حرکت‌معکوس »Mouvement Contraire بدل‌میشود وپایه واساس « کنترپوان» Contrepoint را که‌خود مقدمهٔ‌هارمنی علمی است تشکیل‌میدهد و بیشتردر کلیساهای مغرب بوده است. همچنین در کتاب نامبرده قوانین ارگانم‌دیگری از جمله چهارم‌و پنجم وهنگام «موازی« نیزذ کرمیشود.

«پس هارمنی بمعنی جدید کلمه از قرن سیزدهم آغاز میگردد یعنی سه‌قرن بعد ازفارابی. درحقیقت« چندصدائی » علمی‌نخست‌بوسیلهٔ «پروتن Pérotin مؤسس‌سبکی‌بنام« آر. آمینکا» L'Art antiqua شروع میشود و بعدبوسیلهٔ « گیوم ـ دوماشوت » Guillaume de Machaut مؤسس مکتب » آر ـ نوا » L'Art nova کامل گشته‌و پایه های هارمنی علمی‌جدید را میسازد.

«پروتن نخستین کسی‌است که قطعات « چهار صدائی » باقوانین علمی « کنتر پوان » نوشته است ولی اگر از کلمهٔ هارمنی « خوش صدائی » دویاچندصدا درنظر باشد مدتها پیش ازفارابی ازآن‌سخن رفته است. « لوسین‌شوالیه (Lucien Chevalier) در این موردمینویسد:

« تمام دورهٔ بعد از یونان یعنی موسیقی مذهبی قرون اولیه بطوریقین « یك صدائی » بوده است و تنها قرن ششم است که نشانه های گامی از وجود یکنوع « چند صدائی » ابتدائی بدست میدهد. « کوسماکر » Coussmaker در کتاب مشهورخود « تاریخ هارمنی درقرون‌وسطی »

بعنوان قدیمی‌ترین مدرك تاریخی ازهارمنی قسمتی از نوشتۀ « ایزید- وردوسویل » Lsidore de - Seville راذ کرمیکند.این نویسنده «موسیقی هارمنی » را « خوش صدائی » چند صدا که باهم نواخته شوند تعریف میکند. همچنین به « اورلین دورنومه » Aurelien de Renomé اشاره میکند که‌مانند« ایزیدور » موسیقی‌را سه‌نوع «هارمنی دار» «ضرب دار » و «مرتب» تقسیم بندی نموده و راجع بموسیقی «هارمنی دار»چنین میگوید: «در موسیقی هارمنی‌دار صدا ها را چنان ترتیب میدهند که چون باهم‌نواخته‌شوند در حکم‌صدای‌واحد گردند» « ایزیدوردوسویل » فاصله های موسیقی را بدو دستۀ « خوش‌صدا » Symphonie و « بدصدا » Diaphonie تقسیم میکند. دستۀ اول را ازحیث درجه خوش صدائیشان باین‌ترتیب منظم میسازد.

«هنگام،چهارم،هنگام‌وپنجم‌و«هنگام‌مضاعف» Double Octaev در صورتیکه « کاسیدر » Cassidore از قرن پنجم و برخی دیگر از نظری‌دانان قرون وسطی بپیروی از دانشمندان ترتیب زیر را می‌پذیرند:

« چهارم، پنجم، هنگام، هنگام‌وچهارم، هنگام‌و پنجم وهنگام مضاعف».« ایزیدور » از ترکیب خوش‌صداها خوش‌صداهای دیگری بدست میآورد. چنانکه ازترکیب پنجم وچهارم با هنگام‌خوش‌صدای جدیدی بدست میدهد.

«اوژن‌اسکات» Eugène Scat که دراوائل قرن‌نهم‌میزیسته است موسیقی هارمنی داررا اینگونه تشریح می کند:

« آواز هارمنی دار از کمیات‌و کیفیات گوناگون پدیدارمیشود

هنگامیکه دو صدای هارمنی‌دار پی درپی و جداگانه بشنوند اختلاف زیروبمی آنها نمایان و شدید است ولی وقتی باقوانین معین ترکیب شده و با هم نواخته شوند اختلافشان‌نمود نکرده و بگوش خوش آیند می‌شوند ... »

«با این مختصر محقق‌میشود که اختراع هارمنی بمعنی قدیمی کلمه ازقرن‌پنجم یعنی درحدو ۵۰۰ سال پیش از فارابی آغازشده‌است درصورتیکه هارمنی بمعنی جدید کلمه ازقرن‌سیزدهم یعنی ۳۰۰ سال بعد از فارابی ایجاد گشته است . گمان میرود فارابی فیلسوف بزرگ زمان خود کتابهای متقدمین یونانی ورومی‌را دیده و بعقاید آنها آشنا گشته است وناچاردر کتاب‌خود کم‌و بیش از آنها سخن‌رانده‌است.

«اگر خواسته باشیم از نظرهارمنی اشتراکی بین‌موسیقی‌مشرق و مغرب بیابیم ، باید آنرا در ریشه های « آواز گرگورین » Le chant Grégorien جستجو کنیم. «هانر پرونیر» در این باره مینویسد : « آنتی فنیک Le chant Antiphonique که درآن خوانندگان کلیسا بدودسته تقسیم شده و بتناوب آیه های مقدس را جواب و سؤال‌می کردند ودرقرون‌اولیه‌درشرق‌وغرب بسط فراوان‌یافته است ، منشأ این سبك ازمشرق‌زمین است و گمان‌میرود از «ادس» در ایران‌قدیم برخاسته ودرقرن‌چهارم‌از راه‌سوریه به‌بیزانس رسیده‌باشد(۱) همین‌روش آوازخوانی‌است که‌درمغرب‌زمین روبتکامل رفته‌وبآوازچند-

---

۱ - این‌نوع آوازخوانی هنوز هم در بعضی از نقاط ایران دراجراء مراسم مذهبی « سینه زنی » دیده‌میشود ، ودورنیست که ازقدیم درمراسم مذهبی ایرانیان زردشتی معمول بوده ، وبعد هاواردا‌سلام‌شده‌است .

صدائی که پایه های هارمنی جدیدرا تشکیل میدهد، مبدل گشته‌است .

مقامات

«درسال ۱۹۳۲ درمصر کنگرهٔ موسیقی عرب بریاست محمدحلمی پاشا وزیر فرهنگ آن کشور وعضویت دانشمندان وموسیقی‌دانان ممالک عرب تشکیل گردید. ازموسیقی شناسان و محققین ممالک اروپا مانند «گلانجت» R.P. Gollengettes و «بارون کار ادووِد» Baron Cara de Vaux ودکتر هانری فارمر M.H. G. Farmer و«ارلنگر» R.D Erlanger ودیگران برای شرکت در کنگره دعوت بعمل آمد. «ودیع صبرا» نیز رئیس هیئت نمایندگی لبنان‌را عهده‌دار بود، مقصود این کنگرهٔ بزرگ مطالعهٔ عمیق کلیهٔ امور مربوط بموسیقی عرب از نظر تاریخی، فنی، علمی و بویژه آموزشی بود. هفت شورا برای غور در مسائل مختلف‌تشکیل گردید، باین ترتیب :

۱ - شورای‌مسائل عمومی .

۲ - شورای «مقامات و ایقاع» (آهنك ها ووزن) وتألیف .

۳ - شورای گام.

٤ - شورای آلات‌موسیقی .

۵ - شورای نت نویسی .

٦ - شورای تعلیم موسیقی .

۷ - شورای تاریخ موسیقی.

یکی از وظائف شورای مقامات و ایقاع و تألیف جمع آوری وتنظیم آهنگهای موجود در مصروسایر ممالك عرب وهمچنین‌تعیین اجناس‌هریك‌بود.

پس از ۱۸ جلسه مباحثات طولانی شورای مقامات و ایقاع بنتایج زیر رسید :

۱ - ۵۲ مقام در مصر معمول است واسامی آنها از این قرارند : یکاه ، فرحفزا ، شت عشیران ، حسینی عشیران ، عجم عشیران شوق افزا . طرز جدید . عراق ، راحة الارواح ، دلکش خاوران ، فرحناك . بسته نگار ، اوج ، راست ، سوزناك ، ماهور ، حجاز کار ، ساز کار ، شورك ، نهاوند ، کردیلی حجاز کار ، نواثر ، نکریز ، پسندیده ، طرز نوین ، رهاوی . نهاوند کبیر ، زنگوله ، کردان مصری . نهاوند مرصع مشهور به سنبله نهاوند ، دلنشین ، بیاتی ، صبا ، عشاق مصری ، قرجغار ، حجاز ، اصفهان ، حسینی ، محیر ، عجم ، باباطاهر ، عرضبار . شهناز ، بوسلیك صبا بوسلیك ، کردی ، حسینی گلعذار ، سه گاه ، هزام ، مستعار ، مایه چهار گاه .

۲ - مقامهای معموله در سوریه ولبنان همان مقام های مصری هستند . تنها « عشاق مصری » تغییر نام داده و « حسینی بوسلیك » خوانده میشود .

۳ - ۱۸ مقام درمراکش وتونس معمول است که ۱۷ تای آنها در بین مقامهای مصری یافت میشود ولی یکی از آنها بنام « طبع عراق عجم » درمصر معمول نیست .

٤ - ۳۷ مقام درجزیره العرب و عراق معمول است که ۱۵ تای آنها در بین مقامهای مصری یافت میشوند و ۲۲ دیگر در مصر وجود ندارد . اینك نامهای این ۲۲ مقام :

جبوری ، دشتی ، منصوری ، سعیدی ، برقع ، ابراهیمی والمقابل ،

کلکلی ، شوشتری ، عربیون عجم ، الحدیدی ، حجاز شیطانی ، العکبری ، محمودی ، عربیونی ، افشار کلکلی ، نهفت‌العرب، زمزمی، رمل، الماء رناء، شاورك ، صباهمایون ، نادی ، زرافکند .

«جناب‌حاج‌مخبر السلطنه مهدیقلی‌هدایت دانشمند وموسیقی-شناس عصرحاضر بکمك مرحوم دکتر مهدیخان منتظم‌الحکما که در دورهٔ خود از مشاهیر نوازندگان سه‌تار بوده و بردیف کامل آوازهای ایرانی آشنائی کامل‌داشته‌است ، مدت هفت سال بجمع‌آوری و تنظیم‌و نوشتن آهنگهای موجود دردست اساتید آندره‌مانند شهنازی و میرزا عبدالله‌ودیگران پرداخته و کتابی کامل تهیه نموده‌اند ، دونسخه‌از آن را یکی با «خط ابجدی» که خود برای موسیقی شرقی بسبك قدما ترتیب داده‌اند ، ودیگری‌راباخط‌بین‌المللی موسیقی نوشته‌اند نزد خود دارند ویك نسخه را که با خط بین‌المللی نوشته‌اند بهنرستان موسیقی هدیه کرده‌اند که مورد استفادهٔ اهل‌فن قرار گیرد .

«در این کتاب آوازهای ایرانی بهفت دستگاه تقسیم میشود وهر دستگاه دارای گوشه هائیست که بامقامهای موسیقی عرب مطابقت‌دارد اینك نام هردستگاه بامقامهای آن :

۱ - ماهور : درآمد ، کراغلی ، داد ، خسروانی، دلکش‌خاوران، طرب انگیز ، طوسی ، آذربایجانی ، فیلی ، زیرافکند ؛ ماهور صغیر ابول ، حصارماهور ، نیریز ، شکسته ، نهیب ، عراق ، محیر ، آشور یا آشورآورند ، زنگوله ، سروش ، اصفهانك ، راك هندی ، صفیر ، نغمه ، راك عبدالله ، ساقی نامه ، صوفی نامه ، پروانه ، بسته نگار ، حربی ، شهرآشوب ، خوارزمشاهی ، تسلسل .

۲- راست پنجگاه: زنگوله‌صغیر، زنگوله کبیر، نغمه،خسروانی، روح‌افزا، نیریز، پنجگاه، سپهر، عشاق، نوروز عجم، بحر نور، قرچه، مبرقع، نهیب، عراق، مجیر، آشور، اصفهانك، بسته‌نگار، حزین،طرز، ابوالچپ، راوندی، لیلی و مجنون، نوروزعرب، نوروز صبا، نوروز خارا، نفیر وفرنگ، ماوراءالنهر، راك عبدالله، شهرآشوب، حربی.

۳ - چهار گاه: درآمد، بدر، پیش زنگوله. زنگوله، نغمه، زابل، بسته نگار، مویه،حصار، پس‌حصار، معربد، مخالف، مقلوب، دو بیتی، کرشمه، حزین، حزان،حدی، پهلوی، رجز، ارجوره، منصوری، شهرآشوب، حاشیه،از گی.

٤ - شور: آواز، نغمه، زیر کش سلمك، گلریز، صفا، چهارمضراب، ابوعطا، بزرگ، دوبیتی، خارا، قجر، حزین، ملانازی، شهناز، قرچه، رهاوی، دستان عرب، سیخی، حجاز، بسته نگار، بغدادی، چهار پاره، برگردان، افشار، رهاب، مسیحی، رهاوی☆، حسینی، نهیب، عراق، نهفت، شکسته، جامه داران، قرائی، مثنوی پیچ، شاه ختائی، اوج، غم انگیز، عقده گشا، سملی، کوچه باغی، نشابورك، ضرب اصول، نیشابور، گریلی، دشتی، گیلکی، گبری، بیات کرد، بیدکانی، حاجیانی، سرنج، چوپانی، دشتستانی، آذربایجانی، بیات کرد، خسروانی، قطار، روح‌الاروح، مهربانی، سرورالمالکی.

۵ - سه گاه: درآمد، آواز، نغمه، زنگ شتر- زابل، بسته نگار، آواز مویه،حصار، زنگوله، حزان، بس‌حصار، معربد، مخالف، حاجی حسنی، مقلوب، دوبیتی، حزین، دلگشا، رهاوی، مسیحی،

ناقوس ؛ تخت طاقدیس ، شاه‌ختائی ، مداین ، نهاوند.

۶ - همایون : موالیان ، چکاوك ، بیداد ، نی‌داود ، باوی ، ابوالچپ ، راوندی ، موره ، لیلی و مجنون ، گوشه طرز ، نوروزعرب ، نوروزصبا ، نوروز خارا ، نفیر و فرنگ ، شوشتری ، میگلی ، بختیاری ، دلنواز ، غزال ، موالف ، دناسری ، جامه داران ، فرح ، شهرآشوب ، پروانه ، بیات‌اصفهان ، بیات راجع ، سوزو گداز ، جوابه ، راز و نیاز ، چهار مضراب ، مثنوی ، فرح‌انگیز ،

۷ - نوا : کردانیه ، نغمه ، بیات راجع ، حزین ، مویه ، عشاق ، نهفت ، گوشت ، عشیران ، نیشابورك ، خجسته ، مجلسی ، ملك حسینی ، بوسلیك ، نیریز . نستوری .

(شش مقام سروش ، بدر ، چوپانی ، مداین ، مثنوی پیچ و دشتستانی ، که در کتاب حاج مخبرالسلطنه دیده نمیشود ولی در کتاب آواز آقای علینقی وزیری موجود است بمقامهای فوق افزوده شده است) .

«مقامهائیکه در هفت دستگاه ذکرشان رفت آنهائی هستند که امروز دردست استادان ایرانی موجود است وبیشترشان بقایای آهنگهای قدیم ایران است . آنچه مسلم است در قدیم آهنگهای بسیاری موجود بوده است که نام اکثرشان را درخمسهٔ نظامی ، شاهنامه فردوسی ودیوان‌های سایر شعرای ایران و عرب میتوان یافت ولی امروزه از دست رفته و یاتغییر نام‌داده اند .

«از مقایسه بین مقامهای معمول درایران با مقامهای مرسوم در ممالك عرب نکته های زیرروشن میشود :

«نام‌سی مقام از ۵۲ مقام معمول درمصر وسوریه ولبنان بین‌مقام‌های معمول درایران نیز دیده میشود از این قرار :

عجم عشیران (عشیران) ، عراق ، راحة‌الارواح (روح‌الارواح) ، دلکش خاوران (خاوران) ، بسته نگار،اوج ، راست ، ماهور ، شورك (شور) ، نکریز (نیریز) ، فرح‌فزا (فرح‌انگیز) ، طرزجدید(طرز)، رهاوی ، صبا ، عشاق ، حجاز ، اصفهان ،حسینی ، محیر ، عجم (نوروز عجم) ، شهناز ، بوسلیك ، سه گاه، چهار گاه ، کردی (بیات کرد) ، زنگوله ، قجغار (قجر) ، حزام ، (حزان) ، مایه (مویه) نهاوند.

۲ - دوازده مقام‌دیگر ازمقامهای‌معمول درمصر نامهای فارسی دارند و یا ازمشتقات فارسی هستند از این‌قرار :

یکاه (یك گاه)، شوق افزا ، فرحناك، ساز گار ، پسندیده ، سنبلهٔ نهاوند ، دلنشین ، حسینی گلعذار، نهاوند کبیر ، باباطاهر ، سوزناك، طرزنوین.

«ترکیبات‌فارسی‌بالا میرساند که ریشهٔ مقامهای‌فوق ازآهنگهای قدیمی ایران‌است .

۳ - از ۱۲ مقام معمول درعراق که درمصراستعمالی ندارند نام ۹ مقام در آهنگهای ایران‌دیده میشوند از اینقرار :

دشتی ،منصوری، سعیدبرقع (مبرقع) ، شوشتری ، افشار ، نهفت، شاورك (نیشابورك) ، صبا همایون ، زرافکند (زیر افکند) .

٤ - از ۱۵ مقام معمول درعراق که در مصر نیزمعمولند نام‌هشت مقام درآهنگهای ایران دیده میشود :

بیاتی ، حجاز ، بوسلیك ، بسته نگار ، صبا ، عجم عشیران

(عشیران) حسینی ، مثنوی .

۵ - از ۱۷ مقام معمول درمراکش وتونس که در مصرنیزمعمولند نام ۱۰ مقام در آهنگهای ایرانی دیده میشود ازاینقرار:

راست ، چهار گاه، ماهور، عراق، حجاز، اصفهان ، حسینی، بیاتی، سه گاه، عشیران .

«شایان‌دقت است نام «طبع‌عراق عجم » آهنگی که درمراکش وتونس معمول‌ولی درمصرخوانده نمیشود ، میرساند که این مقام‌بعراق عجم یعنی ایران منسوب شده ودور دست نیست که ریشهٔ آن ازآن ایران باشد .

«چنانکه از این مقایسه روشن میشود بیشترمقامهای معمول در ممالك عربی امروزدر گوشه های آوازهای ایرانی دیده میشود وهمین امر ریشه‌و اساس و پایه بودن موسیقی مارا میرساند . تجزیه و تحلیل عمیق تری در بارهٔ مقامهای‌ایران وعرب نشان‌خواهدداد آنچه‌ازمقامهای عربی که نامشان در دستگاههای مادیده نمیشود در اصل ایرانی بوده و تغییر نام‌داده‌اند .

«آنچه بیشترجلب توجه میکند اینست بین‌یازده‌مقامی که ودیع صبرا بعنوان‌نمونه های کامل از گام هارمنیك نام میبرد‌تنها مقام‌اصفهان است که‌بین۵۲ مقام‌معموله درمصروسوریه‌ولبنان‌دیده میشود، وهمچنین زیرافکند که بین‌مقامهای‌معموله درعراق نیزدیده میشود. درصورتیکه نام‌هفت تای آنها در مقامهای ایران موجود است ، از اینقرار :

کردانیه، زیرافکند، بزرگ، اصفهان، غزال(عزال)، فرح،سلمك مقام‌اصفهان نیزخودآهنگی‌است منسوب باصفهان یکی ازایالت-

های بزرگ ایران و زیر افکنند کلمه ایست فارسی ومقام آن بدون تردید ریشهٔ ایرانی دارد .

۴ - چگونگی نفوذ موسیقی ایران درعرب :

« ابن خلدون » راجع بچگونگی سرایت موسیقی ایران در عرب چنین مینویسد : عربها پیش از اسلام قبل از اینکه بموسیقی وسایر هنرهای زیبا آشنائی پیدا کنند درشعرو ساختن قطعات منظوم دست داشتند و هنگامی که هنوز چادر نشین بوده و از این‌سو بآن‌سو کوچ میکردند ، موسیقیشان محدود بآواز هائی بوده است که برای تهییج و راهنمائی شتر بکار میبردند ، بعدها که شهرنشینی گزیده واسلام اختیار کردند ،آنچه را ازعادات ورسومشان که برخلاف دستورات قرآن بوده ترك گفتند وآنچه مطابق آن و ممدوح بوده‌است نگاهداری کردند چون قرائت قرآن با صوت نیکو ، پسندیده و مستحب بوده است . آواز های بومیشان را برای خواندن آن بکاربردند . بعدها که بسایر ممالك دست یافتند و هنرهای زیبا بویژه موسیقی‌را در نهایت کمال در ایران ویونان مشاهده کردند ذوقشان تحریك‌شده و ظرافت طبع‌در آنها ایجاد گشت تا آنجا که موسیقی‌دانان ممالك دیگررا جلب‌وتشویق نمودند وبزودی بین آنها خوانندگانی‌نظیر خوانندگان ایرانی تربیت گشت ازآن‌جمله‌اند : « نشیط » که اصل او ایرانی بوده‌است و « سائب‌خاثر » از اهل مدینه فرزند یك‌اسیرایرانی و استاد « عبدالله‌بن جعفر » ازنجبای بنی‌هاشم بوده است . در این عصر است که عربها ذوق ایرانی را پذیرفته و در موسیقی خود بکار برده‌اند . بعدها هنرمندانی مانند «ابن‌سریج» آنرا رو بتکامل بردند تادر زمان خلفای عباسی‌بوسیلهٔ «ابراهیم‌موصلی» وپسرش «اسحق» ونوه‌اش «حماد» بدرجهٔ کمال‌رسید.

بغداد از این پس مرکز موسیقی عالی محسوب و آهنگهای ساختهٔ استادان فوق باشکالی که امروز هم می‌شنویم در آن پرورش یافته‌است.

از فهرست موسیقی دانان عرب که «ژول روانه» از کتابهای «مروج-الذهب» مسعودی «اغانی» ابوالفرج اصفهانی و «الف لیل» استنتاج نموده‌است، نام هنرمندانی را که باعث نفوذ و ترویج موسیقی ایران در عرب گشته‌اند میتوان بدست آورد. اینک چند نفر:

۱ـ «عیسی بن عبدالله» معروف به «طویس» (۵۰-۱۲۳ هجری) غلام «آروی» مادر خلیفهٔ سوم «عثمان بن عفان» و آزاد شده «بنی مخزوم» قریشی است. از کودکی با ایران ایرانی آمیزش داشته و بازمزمه‌های آنها خو گرفته و آهنگهای آنها را بدرجهٔ کمال تقلید میکرده‌است، در جوانی نواختن تنبور آموخته و نخستین کسی است که آهنگهائی با میزانهای منظم ساخته و در مدینه خوانده و نواخته‌است. شاگردان بسیار داشته و پیشقدم اصلاح موسیقی عرب بشمار میرود.

۲ـ «سائب خاثر» فرزند یك اسیر ایرانی و غلامی از «بنی لیث» است. مدتها بدون همراهی ساز میخوانده و برای نگاهداری ضرب، با چوبی بر روی زمین می‌نواخته‌است. بعدها نواختن عود آموخته و صاحب اغانی او را نخستین کسی میداند که همراهی آواز را با ساز در موسیقی عرب معمول نموده. آهنگهائی را که «نشیط» ایرانی برای او خوانده در او تأثیر زیاد کرده و از روی آنها سائب نخستین آهنك عرب را بنام «ثقیل» با قواعد صحیح و میزان ملایم ابداع نموده‌است. نزد معاویه اول باریافته و مورد لطف او قرار گرفته‌است.

۳ـ «ابوعثمان سعید بن مسجح» غلام مکی با کارگران ایرانی که

«عبدالله بن زبیر» برای ترمیم خانه‌های کعبه ازعراق خواسته بود آمیزش داشته و آهنگهای آنانرا شنیده وپسندیده است. چون بسبب لیاقت ضعتیش آزاد میگردد مسافرتی بایران نموده ونواختن اسبابهای گوناگون می آموزد وموسیقی ایران رابخوبی فرامیگیرد آنگاه بحجاز برگشته و گامهای عرب را بسبك ایرانیها ترتیب میدهد. «اسحق بن ابراهیم موصلی» موسیقیدان نامی دربار خلفای عباسی که دراوائل قرن سوم هجری میزیسته درباره ابن مسجح میگوید: «اونخستین کسی است که موسیقی عرب راآنچنان که امروزمعمول است بمکه آورد..» همچنین «علی بن هشام» موسیقیدان بزرك هم عصر اسحق درباره ابن مسجح اظهارمیکند: «اونخستین کسی است که موسیقی عرب را بسبك ایرانیها خوانده ومعمول نمود...» صاحب اغانی اورا مبدع ومبتکر آهنگهای عربی بعداز اسلام دانسته ومیگوید: هم اوست که موسیقی ایران رادرعرب واردنمود..» این هنرمند درسال ۱۰۱ هجری درعهد سلطنت «ولیداول» وفات یافته است.

۴ـ «مسلم بن محرز» فرزند یك اسیر ایرانی و آزاد شدهٔ خانواده ابوالخطاب است. نزد ابن مسجح درس گرفته ومانند استاد خود بایران مسافرت نموده واطلاعات خودرا کامل کرده است ودرمراجعت باصلاح و تکمیل موسیقی عرب پرداخته وآهنگهائی برای اشعارعرب ابداع نموده که تاآنزمان باین لطافت درمکه ومدینه شنیده نشده بود. صاحب اغانی ابتکار سبك مخصوصی راباو نسبت میدهد: پیش ازاو هر آهنك برروی چند شعر ساخته میشد وبعد ازاودیگران این سبك راپیروی کردند. همچنین اختراع آهنگی راباضرب تند بنام «رمل» باونسبت میدهد که تایك قرن درموسیقی عرب رواج کامل داشته است.

نتیجه

«مقصود نگارنده از این بحث و اصرار در اینکه موسیقی عرب بعد از اسلام آنچه مورد تحقیق مستشرقین بوده است از ایرانیها بعربها رسیده است نه برای ابراز وطن پرستی و ایجاد اعتبار و افتخار برای موسیقی ایران و یا تحقیر و تخفیف موسیقی عرب است و نه برای اثبات اینکه این دو موسیقی یکی است و قواعد و قوانینشان مشابه یکدیگر و قابل تطبیق برهم است ـ هر کس درك میکند که هر یك از این دو امروز شخصیتی جداگانه دارد و راه و رسم خود را میپیماید ـ بلکه برای آنست که توجه شود دست کم از نظر گام و فواصل آن مشترك میباشند و تحقیقات موسیقی شناسان دربارهٔ موسیقی عرب بطور غیر مستقیم برای موسیقی ما نیز قابل قبول است و از این حیث کم و بیش مورد استفاده ما است . هر خوانندهٔ ایرانی یك آهنك عربی بشنود بدون آنکه آنرا بشناسد و یا زحمت تقلید بخود راه دهد، بیدرنك برروی گام آن بزمزمه پرداخته و آهنگهای خود را میخواند و ملدی آنرا دنبال میکند و نگارنده گمان دارد و دیع صبرا نیز بطور معکوس باین نکته برخورد کرده باشد و این نیست مگر دست کم اشتراك گامهای این دو موسیقی، در حالیکه این آزمایش در مورد موسیقی نوع دیگری کمتر صادق است .

«از دستگاههای دوازده گانه که فارابی نام میبرد بیشتر اسامی فارسی

است واین خود دلیل براین است که مایه‌های آنها ازموسیقی قدیم ایران
است: عشاق، نوا ، بوسلیك، راست ، عراق ، اصفهان ، زیرافکند،بزرك،
زنگوله ، رهاوی ، حسینی ، حجازی ، همچنین از ٤٨ دیوان صفی‌الدین
که در کتاب ادوارش ذکرشده است بیشتر اسامی نام فارسی دارد بویژه
یازده دیوانی که ودیع صبرا معتقداست برروی گام فیزیکی استوارند :
دستکانه، کردانه، مجلس‌افروز ، ظرفقند، بزرك ، اصفهان،عزال،
فرح ، بیضاء ، سلمك ، خضرا ، وبرحسب اتفاق دستگاهی راکه ودیع
صبرا بعنوان نمونه‌اصلی‌وکامل گام فیزیکی ذکرمیکند «مجلس‌افروز»
است که ترکیبی فارسی دارد .

«روشن است که این اسامی فارسی هرکدام‌ریشه ومایه اصلی این
آهنگها بوده‌است‌نه‌اینکه فارابی‌یاصفی‌الدین آنهارا اختراع کرده‌باشند.
«کریستنسن» در کتاب‌خود «ایران‌درزمان‌ساسانیان» مینویسد: «بنابر
آنچه گذشت‌دستگاههای‌موسیقی‌منسوب بباربد(مرکب)ازهفت‌خسروانی
وسی‌لحن وسیصدوشصت دستان بوده که باایام هفته وسی‌روز ماه وسیصد
وشصت روزسال ساسانیان‌تناسب داشته‌است. دردیوان منوچهری‌وبسیاری
ازنویسندگان ایرانی اسامی بسیاری از آوازهای موسیقی می‌بینیم ولی
ازهیچیك آنها معلوم‌نمیتوان کرد که‌آیا مقصودیکی ازسی‌لحن است یا
یکی‌ازسیصد وشصت دستان. «یزدان آفرید» ظاهراً سرود مذهبی بوده
است . بعضی ازدستانها حوادث تاریخی قدیم ایران‌را بیان میکرده است
که ازقرن پنجم میلادی ببعد ساسانیان علاقهٔ‌بسیاربیادآوری آنها نشان
میداده‌اند. یکی‌ازاین سرودهای حماسی «کین‌ایرج» نام‌داشته‌ودیگری
«کین سیاوش» وامثال آن دستانهای دیگری در وصف قدرت وثروت

خسروپرویز بوده‌است مثل «باغ شیرین» و«باغ شهریار» و«اورنگیک» یعنی «سرودتخت» و «تخت طاقدیس» و«هفت گنز» و«گنزواد آورد» و«گنز گاو» و«شبدیز». دستانهای دیگری دروصف جشنهای فصول مختلف خاصه درتهنیت مقدم بهار ومناظر طبیعت ومسرت حیات بوده است. ازقبیل «نوروز وزرك» و«سروستان» و«آریشن خورشید» و«ماه ابر کوهان» (ماه بالای کوهسار) و«نوشین لبهنان» (نوشین‌لبان) وغیره. دراصطلاح موسیقی آنزمان «راست» نام‌یکی ازآوازها بوده وامروزهم یکی از دوازده دستگاه موسیقی ایران وعرب بااین اسم‌موسوم است.

«ودیع صبرا ازجمله آخر گفتهٔ «پرودان‌پرووست» (۱) «یونانیها گام طبیعی را ازمشرق گرفته‌اند ماتوانسته‌ایم گامهای ژاپنی رابوسیله گام‌هارمنیك «ر» بدست آوریم‌واین‌همان گام اعراب وایرانیهاست. تاریخ همواره یکنوع درس حجبی است.»

چنین‌نتیجه‌میگیرد که‌مقصود گوینده‌اشاره‌بااین‌است که اروپائیها گام طبیعی بزرك را کشف نکرده‌اند. خوبست ودیع صبرا بااین عقیده اضافه کند که مقصود آنست که‌این گام پیش‌از آنکه باعراب رسیده‌باشد دردست‌ایرانیها بوده‌است.

«بااین مختصر روشن شد که اگر در حقیقت فارابی وصفی‌الدین مخترع ومروج گام فیزیکی در مشرق زمین بوده‌اند افتخار کشف آن ویادست کم سهم‌اعظم آن‌نصیب ایرانیان‌است. بویژه‌اگرایرانی بودن‌این دودانشمند درنظر گرفته شود عنوان رسالهٔ ودیع صبرا خودبخود مفهوم خودرا تغییرمیدهد.

«مانیز امیدواریم‌ایران‌شناسان وعلاقه‌مندان بااین کشورباستانی از

(۱) Prudent Pruvost

نظرادای حق علم با کوشش بیشتری درصدد جستجوی مدارک مثبت از موسیقی ایران برآمده وتاریکی‌های آنرا روشن سازند وروزی فرارسد که‌ایران زمین مانند دوران پرافتخار گذشته منبع فیض معنوی برای بشر گردد(۱)



(۱) موسیقی دورهٔ ساسانی، مهدی برکشلی، شهریور ۱۳۲۴ وفرانسهٔ آن بعنوان:
L'Art Sassanide Base de La Musique Arabe, 1947

فهرست علوم ایرانیان بترتیب الفبایی✿(۱)

ص۱۵-۱۶: علوم ایرانیان

۱ - علم الآثار

۲- علم آداب الدرس

۳- علم آداب کتابة المصحف

۴- علم آداب الملوك

۵- علم آداب الوزارة

۶- علم الآلات الحربية

۷- علم الآلات الرصدية

۸- علم الآلات الساعة من الصناديق والضوارب

۹- علم الآلات الظلية

۱۰- علم الـآلات العجيبة الموسيقيه

۱۱- علم الـآلات المبنيه على ضرورة عدم الخلاء

۱۲- علم الاحاجی والاغلوطات

۱۳- علم الاحتساب

۱۴- علم احکام النجوم

۱۵- علم احوال رواة الاحاديث

---

(۱)✿مفتاح السعاده طاشکبری، زاده، چاپ حیدر آباد هندوستان م.

۱۶- علم اخبار الانبیاء

۱۷- علم الاختلاج

۱۸- علم الاختیارات

۱۹- علم الاخفاء

۲۰- علم الاخلاق

۲۱- علم الادعیة والاوراد

۲۲- علم ادوات الخط

۲۳- علم الادوار والاکوار

۲۴- علم الاساریر

۲۵- علم اسباب ورود الاحادیث وازمنته وامکنته

۲۶- علم الاستحضار وهو استنزال الارواح فی قوالب الاشباح

۲۷- علم الاستعانة بخواص الادویة والمفردات

۲۸- علم استعمالات الالفاظ

۲۹- علم استنباط المعادن والمیاه

۳۰- علم الاشتقاق

۳۱- علم اصول الفقه

۳۲- علم الاطعمة والمزورات

۳۳- علم اعداد الوفق

۳۴- علم الاکتاف

۳۵- علم الاکر

۳۶- علم الاکر المتحرکة

۳۷- علم الالغاز

۳۸- علم‌الالهی

۳۹- علم‌امارات‌النبوة من‌الارهاصات والمعجزات

۴۰- علم‌الامثال

۴۱- علم‌الاملاء الخط العربی

۴۲- علم‌انباط المیاه

۴۳- علم‌الانشاء

۴۴- علم‌الاوزان والموازین

۴۵- علم‌الاهتداء‌بالبراری والاقفار

۴۶- علم‌الباه

۴۷ - علم‌البدیع

۴۸-علم‌البنکامات

۴۹- علم‌البیان

۵۰ - علم البیزرة

۵۱ - علم‌البیطرة

۵۲- تاریخ خلفاء

۵۳- علم‌تأویل اقوال‌النبی صلی الله علیه و آله و سلم

۵۴- علم تحسین الحروف

۵۵- علم‌تدبیر المنزل

۵۶- علم‌ترتیب حروف‌التهجی

۵۷ - علم‌الترسل

۵۸- علم‌ترکیب اشکال بسائط‌الحروف

۵۹- علم‌ترکیب انواع‌المداد

۶۰- علم تسطیح الکرة

۶۱- علم التشریح

۶۲- علم التصحیف

۶۳- علم التصرف بالحرف والسماء

۶۴- علم التصرف بالاسم الاعظم

۶۵- علم التعابی العددیة فی الحروب

۶۶- علم تعبیر الرؤیا

۶۷- علم التعدیل

۶۸- علم تعلق القلب

۶۹- علم تفسیر القرآن

۷۰- علم تقاسیم العلوم

۷۱- علم تلفیق الاحادیث

۷۲- علم التواریخ

۷۳- علم الجبر والمقابله

۷۴- علم الجدل

۷۵- علم الجدل ☆

۷۶- علم الجراجة

۷۷- علم جر الاثقال

۷۸- علم جغرافیا ومعناه صورة الارض

۷۹- علم الجفر والجامعة

۸۰- علم الجناس

۸۱- علم الجواهر

۸۲- علم الحجامة

۸۳- علم الحروف النورانیه والظلمانیة

۸۴- علم الحساب

۸۵- علم حساب التحت والمیل

۸۶- علم حساب الخطائین

۸۷- علم حساب الدرهم والدینار

۸۸- علم حساب الدور والوصایا

۸۹- علم حساب الفرائض

۹۰- علم حساب العقود

۹۱- علم حساب النجوم

۹۲- علم حساب الهواء

۹۳- علم حکایات الصالحین

۹۴- علم الحیل الساسانیه

۹۵- علم الحیوان

۹۶- علم خط العروض

۹۷- غلم خط المصحف

۹۸- علم الخلاف

۹۹- علم الخلاف (۱)

۱۰۰- علم الخواص

۱۰۱- علم خواص الاعداد المتحابة والمتباغضة

۱۰۲- علم خواص الاقالیم

(۱) مکرر دراصل، و همچنین علم الجدل، که گذشت.

۱۰۳- علم خواص الحروف

۱۰۴- علم خواص الروحانية من الاوفاق العدديه والحرفية والتكسيرات العدديه والحرفيه

۱۰۵- علم دراية الحديث

۱۰۶- علم الدعوة الكواكب

۱۰۷- علم دفع مطاعن الحديث

۱۰۸- علم دفع مطاعن القرآن

۱۰۹- علم الدواوين

۱۱۰- علم رسم كتابة القرآن فى المصاحف

۱۱۱- علم الرقص

۱۱۲- علم الرقى

۱۱۳- علم الرمل

۱۱۴- علم رموز اقوال النبى واشاراته صلى الله عليه وسلم

۱۱۵- علم الرمى

۱۱۶- علم رواية الحديث

۱۱۷- علم الريافة

۱۱۸- علم الزهد والورع

۱۱۹- علم الزيجات والتقاويم

۱۲۰- علم السباحة

۱۲۱- علم السحر

۱۲۲- علم السياسة

۱۲۳- علم سير الصحابة والتابعين

۱۲۴- علم السیمیاء

۱۲۵ - علم الشامات والخیلان

۱۲۶- علم شرح الحدیث

۱۲۷- علم الشروط والسجلات

۱۲۸- علم الشروط والسجلات(۱)

۱۲۹- علم الشعبة والتخیلات

۱۳۰- علم الصرف

۱۳۱- علم صلاة الحاجات الواردة فی الاحادیث

۱۳۲- علم صور الکواکب

۱۳۳- علم الصیدلة

۱۳۴- علم طب النبی صلی الله تعالی علیه وآله وسلم

۱۳۵- علم الطب

۱۳۶- علم طبخ الاشربة والمعاجین

۱۳۷- علم طبقات الاطباء

۱۳۸- علم طبقات الحکماء

۱۳۹- علم طبقات الحنابلة

۱۴۰- علم طبقات الحنفیه

۱۴۱- علم طبقات الشافعیه

۱۴۲- علم طبقات القراء

۱۴۳- علم طبقات المالکیه

۱۴۴- علم طبقات المحدثین

۱۴۵ - علم طبقات المفسرین

(۱) مکرر در اصل .

۱۴۶- علم طبقات النحاة

۱۴۷- علم الطبیعی

۱۴۸- علم الطلسمات

۱۴۹- علم الطیرة والزجر

۱۵۰- علم العدد

۱۵۱- علم العرافة

۱۵۲- علم العروض

۱۵۳- علم العزائم

۱۵۴- علم عقود الابنیه

۱۵۵- علم علل القرائات

۱۵۶- علم عمل الاسطرلاب

۱۵۷ - علم عمل ربع الدائرة

۱۵۸ - علم غرائب لغات الحدیث

۱۵۹ - علم الغنج

۱۶۰ - علم الفال

۱۶۱ - علم الفتاوی

۱۶۲ - علم الفراسة

۱۶۳ - علم الفرائض

۱۶۴ - علم فروع القرائه

۱۶۵ - علم الفصد

۱۶۶ - علم الفقه

۱۶۷ - علم الفلاحه

۱۶۸ ـ علم الفلقطیرات

۱۶۹ ـ علم القرانات

۱۷۰ ـ علم القراءة

۱۷۱ ـ علم قرض الشعر

۱۷۲ ـ علم القرعه

۱۷۳ ـ علم القضاء

۱۷۴ ـ علم قلع الآثار من الثیاب

۱۷۵ ـ علم القوافی

۱۷۶ ـ علم قوانین الکتابه

۱۷۷ ـ علم قود العساکر و الجیوش

۱۷۸ ـ علم قوس قزح

۱۷۹ ـ علم قیافة الاثر و یسمی علم العیافة

۱۸۰ ـ علم قیافة البشر

۱۸۱ ـ علم کتابة التقاویم

۱۸۲ ـ علم الکحالة

۱۸۳ ـ علم الکسر و البسط

۱۸۴ ـ علم کشف الدک و ایضاح الشک

۱۸۵ ـ علم الکلام

۱۸۶ ـ علم الکون و الفساد

۱۸۷ ـ علم الکهانة

۱۸۸ ـ علم الکیفیة الارصاد

۱۸۹ ـ علم کیفیته تولد الخطوط عن اصولها

۱۹۰ - علم الکیمیاء

۱۹۱ - علم اللغة

۱۹۲ - علم مبادی الانشاء وادواته

۱۹۳ - علم مبادی الشعر

۱۹٤ - علم المحاضرة

۱۹۵ - علم مخارج الالفاظ

۱۹۶ - علم مخارج الحروف

۱۹۷ - علم مخارج الحروف (۱)

۱۹۸ - علم مراکز الاثقال

۱۹۹ - علم مرایا المحرقه

۲۰۰ - علم المساحه

۲۰۱ - علم مسالك البلدان والامصار

۲۰۲ - علم مسامره الملوك

۲۰۳ - علم المعادن

۲۰٤ - علم المعانی

۲۰۵ - علم معرفة آداب تلاوة القرآن و تالیه

۲۰۶ - علم معرفة الآیات المشتبهات

۲۰۷ - علم معرفة الادغام والاظهار والاخفاء والاقلاب

۲۰۸ - علم معرفة السماء الارضی والسمائی

۲۰۹ - علم معرفة من نزل فیهم القرآن

۲۱۰ - علم معرفة اسمائه و اسماء سوره

۲۱۱ - علم معرفة اعجاز القرآن

(۱) مکرر در اصل .

۲۱۲ - علم معرفة اعرابه

۲۱۳ - علم معرفةافضل القرآن وفاضله

۱۱۴ - علم معرفةاقسام القرآن

۲۱۵ - علم معرفةالاماله والفتح و مابینهما

۲۱۶ - علم معرفةامثال القرآن

۲۱۷ - علم معرفةاول منازل

۲۱۸ - علم معرفةالایجاز والاطناب

۲۱۹ - علم معرفة بدائع القرآن

۲۲۰ - علم معرفةالبردو مسافاتها

۲۲۱ - علم معرفة بیان الموصول لفظاً المفصول معنی

۲۲۲ - علم معرفةتحقیق الهمزة

۲۲۳ - علم معرفةتشبیه القرآن و استعاراته

۲۲۴ - علم معرفةتفسیره و تاویله و بیان شرفه والحاجةالیه

۲۲۵ - علم معرفةجدل القرآن

۲۲۶ - علم معرفةجمعه و ترتیبه

۲۲۷ - علم معرفةجواز الاقتباس و ماجری مجراه

۲۲۸ - علم معرفةالحصر والاختصاص

۲۲۹ - علم معرفةالحضری والسفری

۲۰۳ - علم معرفةحفاظه و رواته

۲۳۱ - علم معرفةحقیقةالفاظ القرآن ومجازها

۲۳۲ - علم معرفةحکم الشرائع

۲۳۳ - علم معرفةالخبر والانشاء

۲۳۴ ـ علم معرفة خواتم السور

۲۳۵ ـ علم معرفة خواص القرآن

۲۳۶ ـ علم معرفة الزائرجة

۲۳۷ ـ علم معرفة سبب النزول

۲۳۸ ـ علم معرفة شروط المفسر و آدابه

۲۳۹ ـ علم معرفة الشواذ و تفرقتها من المتواتر

۲۴۰ ـ علم معرفة الصیفی و الشتائی

۲۴۱ ـ علم معرفة طبقات المفسرین

۲۴۲ ـ علم معرفة العالی و النازل من اسانیده

۲۴۵ ـ علم معرفة عام القرآن و خاصه و مجمله و مفصله

۲۴۴ ـ علم معرفة عدد سوره و آیاته و کلماته و حروفه

۲۴۵ ـ علم معرفة العلوم المستنبطه من القرآن

۲۴۶ ـ علم معرفة غرائب تفسیر

۲۴۷ ـ علم معرفة غریب القرآن

۲۴۸ ـ علم معرفة الفراشی و النومی

۲۴۹ ـ علم معرفة فضائل القرآن .

۲۵۰ ـ علم معرفة فواتح السوز

۲۵۲ ـ علم معرفة فواصل الآی

۲۵۲ ـ علم معرفة قواعد مهمه یحتاج الیها المفسر

۲۵۳ ـ علم معرفة کنایات القرآن و تعریضاته

۲۵۴ ـ علم معرفة کیفیة انزال القرآن

۲۵۵ ـ علم معرفة کیفیة تحمل القرآن

۲۵۶ - علم معرفة ماتأخر حكمه عن نزوله وماتأخر نزوله عن حكمه

۲۵۷ - علم معرفة ماتكرر نزوله

۲۵۸ - علم معرفة مانزل على لسان بعض الصحابة رضى الله عنهم اجمعين

۲۵۹- علم معرفة مانزل مشيعاً ومانزل مفرداً

۲۶۰- علم معرفة مانزل مفرقاً و مانزل مجمعاً

۲۶۱ - علم معرفة مانزل منه على بعض الانبياء و مالم ينزل منه على احد قبل النبى صلى الله تعالى عليه و آله وسلم.

۲۶۲- علم معرفة ماوقع فى القرآن من الاسماء االكنى والالقاب

۲۶۳ - علم معرفة ماوقع فيه بغير لغة الحجاز

۲۶۴ - علم معرفة ماوقع فيه من غير لغة العرب

۲۶۵- علم معرفة مبهمات القرآن

۲۶۶-علم معرفة المتواتر والمشهور والاحاد والشاذ والموضوع والمدرج

۲۶۷ - علم معرفة المحكم والمتشابه

۲۶۸ - علم معرفة المد والقصر

۲۶۹ - علم معرفة مرسوم الخط و آداب كتابته

۲۷۰ - علم معرفة مشكل القرآن وموهم الاختلاف والتناقض

۲۷۱ - علم معرفة مطلق القرآن ومقيده

۲۷۲ - علم معرفة المعاد

۲۸۳ - علم معرفة معانى الادوات التى يحتاج اليها المفسر

۲۷۴ - علم معرفة مفردات القرآن

۲۷۵ علم معرفة مقدم القرآن ومؤخره

۲۷۶ - علم معرفة المكى والمدنى من الآيات

۲۷۷ ـ علم معرفة الملكيه

۲۸۸ ـ علم معرفة مناسبته الآیات والسور

۲۷۹ ـ علم معرفة منطوق القرآن ومفهومه

۲۸۰ ـ علم معرفة ناسخ القرآن ومنسوخه

۲۸۱ ـ علم معرفة النفوس الانسانیه بدأ وعودا

۲۸۲ ـ علم معرفة النهاری واللیلی،

۲۸۳ ـ علم معرفة وجوه مخاطباته

۲۸۴ ـ علم معرفة الوجوه والنظائر

۲۷۵ ـ علم المعمی

۲۸۶ ـ علم المغازی

۲۸۷ ـ علم المغازی والسیر

۲۸۸ ـ علم مقادیر العلویات

۲۸۹ ـ علم المقادیر والاوزان

۲۹۰ ـ علم مقالات الفرق

۲۹۱ ـ علم المقلوب

۲۹۲ ـ علم الملاحم

۲۹۳ ـ علم الملاحه

۲۹۴ ـ علم منازل القمر

۲۹۵ ـ علم المناظر

۲۹۶ ـ علم المناظرة

۲۹۷ ـ علم المنطق ویسمی علم المیزان

۲۹۸ ـ علم مواسم السنه

۲۹۹ - علم المواعظ

۳۰۰ علم المواقیت

۳۰۱ - علم المواقیت الصلاة

۳۰۲ - علم الموسیقی

۳۰۳ - علم ناسخ الحدیث و منسوخه

۳۰۴- علم النبات

۳۰۵ - علم النحو

۴۰۶ - علم نزول الغیث

۳۰۷ - علم النظر

۳۰۸- علم النظر

۳۰۹ - علم النیرنجات

۳۱۰ - علم الوضع

۳۱۱ - علم وضع الاسطرلاب

۳۱۲ - علم وضع ربع الدایرة المجیب المقنطرات

۳۱۳ -علم وقائع الامم و رسوم مهم

۳۱۴ - علم الوقوف

۳۱۵ - علم الهندسه

۳۱۶ - علم الهیئته (۱)

بپایان رسید ملحقات وضمایم تاریخ علوم ایرانیان، بعد از این تاریخ پزشکی و هنرهای زیبای ایـران، وسپس تاریخ مذاهب و ادیان (ملل و نحل ایران) خواهد بود . تهران ۱۳۳۸ هجری شمسی

(۱) مکرر در اصل ، نقل از مفتاح السعادهٔ طاشکبری زاده، طبع حیدر آباد هندوستان

فهرست تحلیلی مندرجات

تاریخ علوم ایرانیان (جلد پنجم و ششم)

صفحه

صفحه

صفحه

صفحه

صفحه

صفحه

صفحه

صفحه

صفحه

صفحه

صفحه

صفحه

صفحه

صفحه

صفحه

صفحه

صفحه

صفحه

صفحه

صفحه

صفحه

صفحه

صفحه

صفحه

صفحه

صفحه

صفحه



DATE LABEL

Encyclopédie de la Civilisation Iranienne

Voyage de Chardin en Perse et autres Lieux de l'Orient

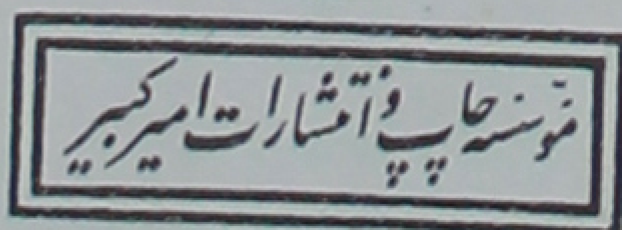
Traduction, Introduction, Annotations
avec Glossaire et Index
Par

M. M. Abbassy

La Description des Sciences et des Arts
liberaux des Persans

Tome V Part. II





Téheran 1959 – 1338